



# ارزش ها و لغزشهای نفس

ارزش ها و لغزشهای نفس، ص: 18

#### سخن ناشر

در جهان پرتلاطم امروز، آیات پرشور الهی و کلام روح بخش معصومین و زمزم لایزال معارف شیعه مرهم جان‌های خسته و سیراب کننده تشنگان هدایت و رهایی جویندگان از ظلمت‌های نفس است. عالمان دینی و عارفان حقیقی غواصان این اقیانوس بیکران معرفت‌اند که گوهرهای ناب علوم قرآن و اهل بیت علیهم السلام را به دست آورده و به مشتاقان حقیقت عرضه می‌نمایند.

در این میان، کرسی منبر و خطابه رسانه دیرپا و سازنده‌ای است که از دیرباز زمینه ارتباط و انتقال معارف دینی و مکارم اخلاقی را میان عالمان و متعلمان فراهم کرده است و عالمان آگاه و هادیان دلسوز، که عمر خویش را صرف تتبع و تحقیق در آثار علمی شیعه نموده‌اند، عباد الله را به مصداق کریمانه «ادع الی سبیل ربک بالحکمة و الموعظة الحسنة»، با کلام نغز و لطیف خود به راه سعادت دعوت کرده‌اند.

مجموعه حاضر، که با عنوان «سیری در معارف اسلامی» در مجلدات مختلف و موضوعات متنوع در اختیار خوانندگان محترم قرار می‌گیرد، مجموعه مباحث عالمانه و ارزشمند محقق ارجمند حضرت استاد حسین انصاریان، مدظله العالی، است که یکی از عالمان برجسته و میراث‌داران گوهر سخن در زمان خویش است که استواری کلام و لطافت بیان نافذشان بر اهل نظر پوشیده نیست.

این گنجینه ارزشمند حاصل نیم قرن مجاهدت علمی و تبلیغی حضرت استاد جهت شر و ترویج فرهنگ غنی شیعه بر کرسی بحث و نظر می‌باشد که به منظور پربارتر ساختن محتوای تبلیغ دینی در جامعه و استفاده بیشتر طلاب محترم علوم دینی به زیور طبع آراسته می‌شود.

ارزش ها و لغزشهای نفس، ص: 20

در این مجموعه گرانقدر، تلاش شده است با تکیه بر ویرایشی روشمند و دقیق - که شرح آن در یادداشت ویراستار آمده است - ساختار هنرمندانه مباحث و سبک استاد در ارائه سخن از بین نرود، تا ضمن نشر فرهنگ انسان ساز آل الله علیهم السلام شیوه منحصر به فرد استاد در تبیین معارف دینی نیز حفظ شده و به مشتاقان ارائه گردد.

مجلدی که اکنون تقدیم خوانندگان گرامی می شود سی امین اثر از این مجموعه سترگ و دربردارنده 21 گفتار در باب ارزشها و لغزشهای نفس می باشد که مربوط به سخنرانی های استاد در ماه رمضان 1382 در حسینیه هدایت تهران است.

این مکتوب، علاوه بر در برداشتن متن سخنرانی که لاجرم سبک و سیاق متن را نیز گفتاری می سازد، از فواید زیر خالی نیست:

- عنوان بندی مناسب و تفکیک مطالب و موضوعات.

- استخراج مصادر آیات و روایات و ارائه مطالب متنوع دیگر در پی نوشت.

- ذکر نام مستقل برای هر بحث (در انتخاب نام هر مجلد و نیز هر گفتار غلبه موضوع مدنظر بوده است، نه انطباق کامل موضوع و محتوا)

- مجموعه متنوع فهرست ها و ...

در پایان، با امید به این که این اثر مورد رضایت حضرت حق و اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام و مقبول نظر مبلغان دینی قرار گیرد، لازم است از استاد انصاریان، دامت برکاته، که این فرصت مغتنم را در اختیار قرار دادند سپاسگزاری نماییم.

مرکز علمی تحقیقاتی دارالعرفان

پیش گفتار مؤلف

«الحمد لله و الصلاة على رسول الله و على آله آل الله»

پایه گذار منبر و جلسات سخنرانی برای رشد و هدایت جامعه وجود مبارك پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله بود. ارزش تبلیغ دین از طریق منبر و جلسات تا جایی بود که خود رسول اکرم صلی الله علیه و آله تا روز پایان عمرشان با کمال

اخلاص به بیان معارف دین پرداختند و در این راه زحمات سنگینی را متحمل شدند. پس از پیامبر، وجود مقدس امیرمؤمنان علیه السلام ادای این تکلیف الهی به عهده گرفتند که بخشی از سخنرانی‌های آن حضرت در کتاب بی نظیر نهج البلاغه موجود است.

امامان معصوم، به ویژه حضرت باقر و حضرت صادق علیهما السلام نیز تا جایی که فرصت در اختیارشان قرار گرفت و مزاحمتی از جانب حکمرانان بنی امیه و بنی عباس برایشان پیش نیامد این مهم را به صورت بیان معارف الهی و رشته‌های مختلف علوم به صورتی که حجت تا قیامت بر همگان تمام باشد به عهده گرفتند و دیگران را که مورد اعتمادشان در علم و عمل بودند به این مسأله تشویق کردند.

عالمان مخلص و باعمل شیعه برای حفظ دین خدا و تبلیغ معارف الهیه بر اساس قرآن و فرهنگ اهل بیت قرن به قرن تا به امروز که سال 1387 هجری شمسی است این جایگاه عظیم را حفظ کردند؛ شخصیت‌هایی چون شیخ مفید، شیخ صدوق، شیخ

### ارزش ها و لغزشهای نفس، ص: 21

طوسی، علامه محمدباقر مجلسی، شیخ جعفر شوشتری و در قرن معاصر بزرگانی چون آیت الله العظمی بروجردی، آیت الله سیدعلی نجف آبادی، آیت الله حاج میرزا علی شیرازی، آیت الله حاج میرزا علی هسته‌ای، آیت الله حاج میرزا علی فلسفی تنکابنی و ...

با داشتن مقام مرجعیت و مقام علمی بسیار بالا در ماه رمضان و محرم و صفر به منبر می‌رفتند و از این طریق دین خود را به قرآن و اهل بیت ادا می‌کردند.

این جانب حسین انصاریان که سالیانی از عمرم را در شهر مقدس قم، این آشیانه اهل بیت، نزد بزرگانی از مراجع و اساتید مشغول تحصیل بوده‌ام، بر اساس وظیفه‌ای که احساس می‌کردم رو به جانب تبلیغ و تألیف آوردم و در این راه، فقط توفیق حق رفیق راهم بود. در زمینه تبلیغ بیش از شش هزار سخنرانی در نزدیک به پانصد موضوع مختلف بر پایه قرآن و روایات اهل بیت و تاریخ صحیح و نکاتی از حیات پاکان و اولیای الهی پرداخته‌ام و امیدوارم تا لحظات پایان عمر هم چنان توفیق ادای این وظیفه را از جانب حق داشته باشم.

مؤسسه دارالعرفان، که در شهر قم در جهت نشر معارف قرآنی و فرهنگ اهل بیت علیهم السلام کارهای مهمی را در سطح جهانی انجام می‌دهد، بنا گذاشت متن این سخنرانی‌ها به صورت مکتوب درآید تا در اختیار طلاب حوزه‌ها و

دانشجویان و مردم علاقمند قرار گیرد و این مجموعه که احتمالاً حدود دویست جلد خواهد شد در آینده منبعی برای مبلغان شیعه قرار گیرد. من پس از سپاس از حضرت حق لازم می‌دانم به خاطر تحقق این مهم از دو فرزندم و جناب آقای پیمان تشکر کنم و از خوانندگان، به خصوص مبلغان گرامی، درخواست دعا نمائیم. حال، این شما و این اثر اسلامی که فقط لطف و رحمت حق سبب ظهورش شد.

فقیر: حسین انصاریان

محتوای سوره یوسف

1

تهران، حسینیه هدایت رمضان 1382

الحمد لله رب العالمین و صلّی الله علی جمیع الانبیاء والمرسلین

و صلّ علی محمد و آله الطاهیرین.

سوره مبارکه یوسف، ظرف عبرت‌ها، اشارات، لطایف و عالی‌ترین مسائل اخلاقی است. در آغاز داستان، خداوند عالم، آن را برای شخص پیامبر اسلام بیان می‌کند و در پایان، این داستان را عبرت و درسی برای همه مردم تا قیامت اعلام می‌کند، البته برای صاحبان اندیشه و آنان که از انسانیت برخوردار و اهل دل، موعظه‌پذیری و پند گرفتن هستند.

«لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولِي الْأَلْبَابِ...» «1»

مجموعه این داستان، درس زندگی است و عالی‌ترین مسائل انسانی، در آن گنجانده شده است. صاحبان فکر دوست دارند که همواره با این حقایق مأنوس باشند، زیرا این حقایق را به منزله بارانی برای سرزمین خشک وجود می‌دانند. اگر باران سرزمین خشک را زنده می‌کند و انواع گل‌ها و گیاهان را در آن می‌رویاند، این حقایق نیز باطن و عقل و جان و دنیا و آخرت را طراوت و خرمی می‌بخشد و آنها با این سرمایه سنگین، عاشقانه روبه‌رو می‌شوند.

(1) - یوسف (12): 111؛ «به راستی در سرگذشت آنان عبرتی برای خردمندان است.»

ارزش‌ها و لغزشهای نفس، ص: 22

خداوند در آغاز سوره، به پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

«نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ» «1»

ما بهترین داستان‌ها را برای شخص تو بیان می‌کنیم. علت این که داستان یوسف، نیکوترین داستان است، به خاطر این که سراسر آن، بیان مسائل اخلاقی می‌باشد. با این که صورت یوسف، زیباترین صورت تاریخ بوده است و او نماد زیبایی است و برخی گفته‌اند که قلم صنع پروردگار، يك سهم از زیبایی را در همه عالم به کار گرفت و 99 سهم دیگر را در صورت یوسف قرار داد، اما نیکوتر بودن این داستان، به علت سیمای زیبای یوسف نیست، زیرا این صورت زیبا را سرانجام، در کفن پیچیدند و در خاک نهادند. صورت زیبا از بین می‌رود، بلکه «أحسن القصص» بودن قصه یوسف، به علت سیرت زیبای او است. اخلاق و سیره ماندگار است. رفتار و کردار و دعا و مناجات و اخلاق زیبای او در چاه و بر تخت سلطنت، تاکنون هم درس‌آموز است. به همین علت است که خداوند به پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید: ما بهترین داستان‌ها را برای تو بازگو می‌کنیم.

### چگونگی بیان داستان

در جمله:

«بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنَ»

می‌فرماید: ما این داستان را از راه وحی، بر تو بازگو خواهیم کرد؛ یعنی آن را کامل و جامع برای تو بیان می‌کنیم و همه حقایقش را به فصیح‌ترین بیان خواهیم آورد.

(1) - یوسف (12): 3؛ «ما بهترین داستان را با وحی کردن این قرآن بر تو می‌خوانیم.»

ارزش ها و لغزشهای نفس، ص: 23

و حکمت بیان آن در قرآن این است که:

«ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ» «1»

ما با این داستان می‌خواهیم مردم را اهل تقوای باطن تربیت کرده، انسان‌های صاحب عقل را هدایت کنیم. این است که داستان را قرآنی کرده‌ایم که هر گوشه‌ای از آن، هدایت‌گر مردم باشد و اینان را به خدا برساند و از زشتی‌ها نجات داده، به زیبایی‌ها بیاراید.

## پیشینه ممتاز

«بِمَا أُوحِيَنا إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنَ وَ إِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الْغَافِلِينَ» «2»

پیش از این که به وسیله وحی، تو را از این قصه آگاه کنم، از آن بی‌اطلاع بودی، زیرا چند هزار سال پیش، قهرمان داستان، در مصر از دنیا رفته است و تنها خداوند متعال است که همه جزئیات و لطایف و دقایق این داستان را می‌تواند بیان کند، که اکنون به وسیله قرآن مجید آن را به پیغمبر صلی الله علیه و آله وحی نمود.

تجارت بی‌زبان «3»

(1) - بقره (2): 2؛ «در [وحی بودن و حقانیت] این کتاب [با عظمت] هیچ شکی نیست؛ سراسر آن، برای

پرهیزگاران، هدایت است.»

(2) - یوسف (12): 3؛ «ما بهترین داستان را با وحی کردن این قرآن بر تو می‌خوانیم و تو یقیناً پیش از آن از بی‌خبران

بودی.»

(3) - بحار الأنوار: 225 / 67، باب 54؛ «يَقُولُ اللَّهُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَنَا أَعْنَى الشُّرَكَاءِ خُذْ ثَوَابَ عِبَادَتِكَ مِمَّنْ أَشْرَكَتَهُ مَعِيَ.

مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الْآخِرَةِ أَيُّ ثَوَابِهَا شَبَّهَ بِالزَّرْعِ مِنْ حَيْثُ إِنَّهُ فَائِدَةٌ تَحْصُلُ بِعَمَلِ الدُّنْيَا وَ لِدَلِّكَ قِيلَ الدُّنْيَا مِزْعَةُ الْآخِرَةِ نَزِدُ لَهُ فِي حَرْثِهِ فَنَعَطُهُ بِالْوَاحِدِ عَشْرًا إِلَى سَبْعِمِائَةٍ فَمَا فَوْقَهَا وَ مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيَا أَيُّ بِعَمَلِهِ نَفْعَ الدُّنْيَا نُؤْتِيهِ مِنْهَا أَيُّ شَيْئًا مِنْهَا عَلَى مَا قَسَمْنَا لَهُ وَ يَحْتَمِلُ أَنْ يَصِيرَ سَبَبًا لَزِيَادَةِ الْمَنَافِعِ الدُّنْيَوِيَّةِ وَ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ نَصِيبٍ لِبَطْلَانِهِ وَ إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ وَ إِنَّمَا لِكُلِّ امْرِئٍ مَا نَوَى.» فَهَجَّ الْبَلَاغَةُ: خُطْبَةُ 213، وَ مِنْ كَلَامِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ عِنْدَ تَلَاوَتِهِ: «يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْعُدُوِّ وَ الْأَصَالِ رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَ لَا بَيْعٌ عَنِ ذِكْرِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى جَعَلَ الذِّكْرَ جَلَاءً لِلْقُلُوبِ تَسْمَعُ بِهِ بَعْدَ الْوَقْتِ وَ تُبْصِرُ بِهِ بَعْدَ الْعَشْوَةِ وَ تَنْقَادُ بِهِ بَعْدَ الْمُعَانَدَةِ وَ مَا بَرِحَ لِلَّهِ عَزَّتْ آلاؤُهُ فِي الْبُرْهَةِ بَعْدَ الْبُرْهَةِ وَ فِي أَرْمَانِ الْفَتَرَاتِ عِبَادًا نَاجَاهُمْ فِي فِكْرِهِمْ وَ كَلَمَتِهِمْ فِي ذَاتِ عُمُولِهِمْ فَاسْتَصَبَحُوا بِنُورِ يَقْظَةٍ فِي الْأَبْصَارِ وَ الْأَسْتِمَاعِ وَ الْأَفْئِدَةِ يُدَكِّرُونَ بِأَيَّامِ اللَّهِ



و يُخَوِّفُونَ مَقَامَهُ بِمَنْزِلَةِ الْأَدَلَّةِ فِي الْفَلَوَاتِ مَنْ أَخَذَ الْقَصْدَ حَمِدُوا إِلَيْهِ طَرِيقَهُ وَ بَشَّرُوهُ بِالنَّجَاةِ وَ مَنْ أَخَذَ يَمِيناً وَ شِمَالاً ذَمُّوا إِلَيْهِ الطَّرِيقَ وَ حَذَرُوهُ مِنَ الْهَلَكَةِ وَ كَانُوا كَذَلِكَ مَصَابِيحَ تِلْكَ الظُّلُمَاتِ وَ أَدَلَّةَ تِلْكَ الشُّبُهَاتِ وَ إِنَّ لِلذِّكْرِ لَأَهْلًا أَخَذُوهُ مِنَ الدُّنْيَا بَدَلًا فَلَمْ تَشْغَلْهُمْ تِجَارَةٌ وَ لَا بَيْعٌ عَنْهُ يَقْطَعُونَ بِهِ أَيَّامَ الْحَيَاةِ وَ يَهْتَفُونَ بِالزَّوْاجِرِ عَنْ مَحَارِمِ اللَّهِ فِي أَسْمَاعِ الْعَافِلِينَ وَ يَأْتُمُونَ بِالْفَيْسِطِ وَ يَأْتُمُونَ بِهِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ يَتَنَاهَوْنَ عَنْهُ فَكَأَنَّمَا قَطَعُوا الدُّنْيَا إِلَى الْآخِرَةِ....»

بحار الأنوار: 225 / 67، باب 54؛ «وَ فِي الْكَافِي عَنِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الْآخِرَةِ قَالَ مَعْرِفَةُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ الْأَيْمَّةِ عَلَيْهِ السَّلَامُ.»

### ارزش ها و لغزشهای نفس، ص: 24

مسأله مهم در این داستان، روبه‌رو شدن مخاطبان، با آن است که باید آیه به آیه آن را بخوانند، تا آن را درک کنند و در زندگی آن را به عنوان الگو و سرمشقی به کار بندند. به کار بستن این پندها معامله با خداوند است. به کارگیری قرآن، پر سودترین تجارتی است که انسان در عمر خود انجام می‌دهد. خداوند بر خود لازم کرده است که هر کس با او معامله کند، تجارتش را به زیباترین صورت به سود کلان برساند. ما در جهان، طرف معامله و تجارتی مانند خداوند عالم نداریم. او از تجارت و بهره‌تجارت، چیزی نمی‌خواهد و تجارت و بهره را يك جا به تاجر برمی‌گرداند. این يك تجارت يك طرفه است. در دنیا تجارت دو طرف دارد: یکی خریدار و دیگری فروشنده. و هر دو می‌خواهند سود ببرند، ولی خداوند همه سود تجارت را به تاجر

### ارزش ها و لغزشهای نفس، ص: 25

می‌دهد و خود، شريك تجارت نمی‌شود و روش تجارت را هم خود به تاجر می‌آموزد.

### سود تجارت با خدا

قرآن مجید، چگونگی رفتار خداوند با این تاجران را تشریح می‌کند که نمونه‌هایی از آن را بیان می‌کنیم. در آیه‌ای می‌فرماید:

«مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا» «1»

یعنی کسی که يك عمل خوب برای من بیاورد و مثلاً بگوید: خدایا! من يك نماز صبح آورده‌ام، یا انسانی را با زبان نجات داده‌ام، یا مشکل بنده‌ای را حل کرده‌ام، یا با نگاه محبت‌آمیز، دلی را خشنود ساختم، یا با زبان مهر و محبت، غصه کسی را برطرف کرده‌ام، من ده برابر به او پاداش می‌دهم.

البته «مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ»\* شامل مردم مؤمن است وگرنه غیر مؤمن، طرف معامله خود را خداوند قرار نمی‌دهد. غیر مؤمن خداوند را باور ندارد به همین جهت با ظاهر دنیای فانی و زودگذر مثل کارخانه و شرکت برخورد می‌کند. «2»

(1) - انعام (6): 160؛ «هر کس کار نیک بیاورد، پاداشش ده برابر آن است.»

(2) - بحار الأنوار: 246 / 68، باب 71، حدیث 1؛ معانی الأخبار: 397؛ «عَنْ أَبِي أَيُّوبَ الْخُرَّازِيِّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ لَمَّا نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ اللَّهُمَّ زِدْنِي فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ اللَّهُمَّ زِدْنِي فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مَنْ دَا الَّذِي يُقْرَضُ اللَّهُ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفُهُ لَهُ أضعافاً كَثِيرَةً فَعَلِمَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَنَّ الْكَثِيرَ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ لَا يُحْصَى وَ لَيْسَ لَهُ مُنْتَهَى.»

الکافی: 185 / 1، حدیث 14؛ «قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ دَخَلَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْجَدَلِيُّ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ أَلَا أُخْبِرُكَ بِقَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا وَ هُمْ مِنْ فِرْعَ يَوْمئِذٍ آمِنُونَ. وَ مَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَكُتِبَتْ وَجُوهُهُمْ فِي النَّارِ هَلْ يُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ قَالَ بَلَى يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ جُعِلْتُ فِدَاكَ فَقَالَ الْحَسَنَةُ مَعْرِفَةُ الْوَلَايَةِ وَ حُبُّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ وَ السَّيِّئَةُ انْكَارُ الْوَلَايَةِ وَ بُغْضُنَا أَهْلَ الْبَيْتِ ثُمَّ قَرَأَ عَلَيْهِ هَذِهِ الْآيَةَ.»

ارزش ها و لغزشهای نفس، ص: 26

تنها مردمان مؤمن هستند که طرف تجارتشان خداوند است، البته مردم مؤمن، هر روز و شب، برای او کار خوب انجام می‌دهند، در پنج نوبت نماز می‌خوانند، برخی نماز شب می‌خوانند، به دیدن پدر و مادر می‌روند و در زندگی زن و فرزندشان گشایش ایجاد می‌کنند. هر کار خوبی حسنه است و خداوند ده برابر، در ازای آن سود می‌دهد و در پرونده او ثبت می‌شود، البته این در مراحل عادی است.

تأثیر مکان و زمان در پاداش زمان و مکان نیز در جزای اعمال، مؤثر است. در روایات آمده است که مثلاً يك ركعت نماز در مسجد الحرام، با صد هزار ركعت نماز برابر است؛ «1» یعنی شما ده ركعت نماز در مسجد الحرام می‌خوانید، اما يك ميليون نماز برای شما ثبت می‌شود، حتی اگر این نماز، مستحب هم باشد، این مطلب صادق است.

خزانه خداوند محدودیت ندارد، خزانه‌ای نیست که حجم و طول و عرض

(1) - من لا یحضره الفقیه: 228 / 1، حدیث 682؛ وسائل الشیعة: 271 / 5، باب 52، حدیث 6518؛ «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الصَّلَاةُ فِي مَسْجِدِي كَأَلْفِ صَلَاةٍ فِي غَيْرِهِ إِلَّا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ فَإِنَّ الصَّلَاةَ فِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ تَعْدِلُ أَلْفَ صَلَاةٍ فِي مَسْجِدِي.»

وسائل الشیعة: 271 / 5، حدیث 6520؛ «عَنْ مَسْعَدَةَ بِنِ صَدَقَةَ عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ آبَائِهِ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ صَلَاةٌ فِي مَسْجِدِي هَذَا تَعْدِلُ عِنْدَ اللَّهِ عَشْرَةَ آلَافِ صَلَاةٍ فِي غَيْرِهِ مِنَ الْمَسَاجِدِ إِلَّا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ فَإِنَّ الصَّلَاةَ فِيهِ تَعْدِلُ مِائَةَ أَلْفِ صَلَاةٍ.»

الکافی: 526 / 4، حدیث 5؛ وسائل الشیعة: 272 / 5، باب 52، حدیث 6522؛ «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنِ آبَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ الصَّلَاةُ فِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ تَعْدِلُ مِائَةَ أَلْفِ صَلَاةٍ.»

### ارزش ها و لغزشهای نفس، ص: 27

داشته باشد. اگر شما تا پایان روزگار هم که زنده باشید و این نمازها را بخوانید، به همین شکل، پاداش آن را به شما برمی‌گردانند. در مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله هر يك ركعت نماز، پاداش ده هزار ركعت را دارد. وقتی انسان به زیارت سیدالشهدا علیه السلام می‌رود، حتی اگر با هواپیما و ماشین برود، از در خانه تا حرم ابی‌عبدالله، در برابر هر قدم، ثواب يك حج و عمره قبول شده به او می‌دهند. «1» خزانه و گرم بی نهایت است. اینها در برابر کارهای مستحب است.

در امور واجب نیز این چنین است؛ مثلاً درباره روزه می‌فرماید: «الصوم لی» روزه مال من است. تو این اندازه ظرفیت نداری که روزه مال تو باشد. روزه مال من است و هیچ کس در این عالم، نمی‌تواند پاداش روزه را حساب کند.

«و أنا أجزی» «2» پاداش روزه، در روز قیامت، بر عهده من است که در آن روز، به تو عطا می‌کنم.

(1) - وسائل الشیعة: 419 / 14، باب 37، حدیث 19496؛ «عَنْ هَارُونَ بْنِ خَارِجَةَ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّهُمْ يَنْوُونَ أَنْ مَنْ زَارَ قَبْرَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَتْ لَهُ حَجَّةٌ وَ عُمْرَةٌ قَالَ مَنْ زَارَهُ وَ اللَّهُ عَارِفًا بِحَقِّهِ غَفَرَ اللَّهُ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ وَ مَا تَأَخَّرَ.»

وسائل الشیعة: 419 / 14، باب 37، حدیث 19502؛ «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ مَا أَذْنِي مَا لِرُؤُورِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ لِي يَا عَبْدَ اللَّهِ إِنْ أَذْنِي مَا يَكُونُ لَهُ أَنْ يُحْفَظَ فِي نَفْسِهِ وَ مَالِهِ حَتَّى يَرُدَّهُ إِلَى أَهْلِهِ فَإِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كَانَ اللَّهُ أَحْفَظَ لَهُ.»

وسائل الشیعة: 420 / 14، باب 37، حدیث 19503؛ «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِنْ الرَّجُلُ لِيَخْرُجَ إِلَى قَبْرِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَلَهُ إِذَا خَرَجَ مِنْ أَهْلِهِ بِأَوَّلِ خُطْوَةٍ مَغْفِرَةٌ لِدُنُوبِهِ ثُمَّ لَمْ يَزَلْ يُقَدِّسُ بِكُلِّ خُطْوَةٍ حَتَّى يَأْتِيَهُ فَإِذَا أَتَاهُ نَجَاهُ اللَّهُ وَ قَالَ عَبْدِي سَلْنِي أُعْطِكَ وَ ادْعُنِي أُجِبَكَ اطْلُبْ شَيْئًا أُعْطِكَ سَلْنِي حَاجَةً أُقْضِيهَا لَكَ قَالَ وَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ حَقٌّ عَلَى اللَّهِ أَنْ يُعْطِيَ مَا بَدَلَ.»

(2) - الكافي: 63 / 4، حدیث 6؛ وسائل الشیعة: 397 / 10، باب 1، حدیث 13679؛ «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِنْ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى يَقُولُ الصَّوْمُ لِي وَ أَنَا أَجْزِي عَلَيْهِ.»

ارزش ها و لغزشهای نفس، ص: 28

### ثواب ختم قرآن

امام صادق علیه السلام در روایتی قطعی - که بیشتر زواری به آن عمل می کنند - می فرماید:

«هر کس در مکه، یک ختم قرآن کند، از دنیا نمی رود مگر این که پیامبر را ببیند و جای او را در بهشت به او نشان دهد.» «1» این ثواب یک عمل مستحب است، اما واجبات که جای خود دارند.

### کیفر ترک واجبات

شما اگر دو رکعت نماز خود را عمداً نخوانید، به یقین همه آفرینش را باید به پروردگار خود، عوض بدهید که جای آن دو رکعت نماز را پُر کند؛ اما باز هم پُر نخواهد کرد. ببینید وزن واجبات، چه اندازه است؛ مثلاً پرداخت خمس را در نظر بگیرید که انسان پس از يك سال خوردن و پوشیدن و مسافرت کردن و همه نوع بهره بردن از سرمایه خود، اگر مثلاً صد تومان باقی مانده است، باید بیست تومان از آن را بپردازد. این بیست تومان، سهم پیامبر صلی الله علیه و آله است و باید خرج حوزه‌ها و مراجع تقلید و مفسران قرآن شود. امام زمان علیه السلام می‌فرماید: اگر همین بیست تومان به شما تعلق بگیرد و نپردازید، در قیامت، ما دشمن شما خواهیم بود. چرا؟ چون وزن

(1) - تهذیب الأحکام: 468 / 5، باب 26، حدیث 286؛ جامع الأخبار: 69؛ «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ تَسْبِيحَةُ بِمَكَّةَ أَفْضَلُ مِنْ خَرَاكِ الْعِرَاقَيْنِ يُنْفَقُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ قَالَ مَنْ خَتَمَ الْقُرْآنَ بِمَكَّةَ لَمْ يَمُتْ حَتَّى يَرَى رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ يَرَى مَنْزِلَهُ فِي الْجَنَّةِ.»

الکافی: 612 / 2، حدیث 4؛ «عَنْ أَبِي حَمْرَةَ الثُّمَالِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ مَنْ خَتَمَ الْقُرْآنَ بِمَكَّةَ مِنْ جُمُعَةٍ إِلَى جُمُعَةٍ أَوْ أَقَلَّ مِنْ ذَلِكَ أَوْ أَكْثَرَ وَ خَتَمَهُ فِي يَوْمِ جُمُعَةٍ كُتِبَ لَهُ مِنَ الْأَجْرِ وَ الْحَسَنَاتِ مِنْ أَوَّلِ جُمُعَةٍ كَانَتْ فِي الدُّنْيَا إِلَى آخِرِ جُمُعَةٍ تَكُونُ فِيهَا وَ إِنْ خَتَمَهُ فِي سَائِرِ الْأَيَّامِ فَكَذَلِكَ.»

ارزش ها و لغزشهای نفس، ص: 29

عمل، بسیار سنگین است و مسامحه در آن، باعث دشمنی خدا و پیامبر است. «1»

ارزش والای تجارت با خدا

خداوند در سوره توبه می‌فرماید: اگر مال و جان خود را با خدا معامله کنید، در برابر بهشت من خواهید رسید.

این بهشت، جایی است که وقتی آفریده شد، خداوند به آن فرمود: خوش به حال کسانی که در تو قرار بگیرند. درک این حقیقت، ممکن نیست.

خداوند می فرماید: من برای بندگان شایسته‌ام، چیزی را مقرر کرده‌ام که نه چشمی آن را دیده و نه گوش‌ی شنیده و نه به خیال کسی خطور کرده است.

من جان و مال شما را در برابر بهشت می خرم:

«إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ هُمْ الْجَنَّةَ» «2». «3»

(1) - الکافی: 547 / 1، حدیث 25؛ تہذیب الأحکام: 139 / 4، باب 39، حدیث 17؛ «سَهْلٌ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْمُثَنَّى قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ زَيْدِ الطَّبْرِيِّ قَالَ كَتَبَ رَجُلٌ مِنْ بُخَّارِ فَارِسَ مِنْ بَعْضِ مَوَالِي أَبِي الْحَسَنِ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ يَسْأَلُهُ الْإِذْنَ فِي الْخُمْسِ فَكَتَبَ إِلَيْهِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ كَرِيمٌ ضَمِنَ عَلَيَّ الْعَمَلَ النَّوَابِ وَ عَلَيَّ الضِّيْقَ الْهَمَّ لَا يَجِلُّ مَالٌ إِلَّا مِنْ وَجْهِ أَحَلَّهُ اللَّهُ وَ إِنَّ الْخُمْسَ عَوْنًا عَلَيَّ دِينِنَا وَ عَلَيَّ عِيَالِنَا وَ عَلَيَّ مَوَالِينَا وَ مَا نَبْدُلُهُ وَ نَشْتَرِي مِنْ أَعْرَاضِنَا بِمَنْ نَخَافُ سَطْوَتَهُ فَلَا تَزُووهُ عَنَّا وَ لَا تَحْرِفُوا أَنْفُسَكُمْ دُعَاءَنَا مَا قَدَرْتُمْ عَلَيْهِ فَإِنَّ إِخْرَاجَهُ مِفْتَاحُ رِزْقِكُمْ وَ تَمْحِصُ ذُنُوبَكُمْ وَ مَا تُمْهَدُونَ لِأَنْفُسِكُمْ لِيَوْمِ فَاقَتِكُمْ وَ الْمُسْلِمُ مَنْ يَفِي لِلَّهِ بِمَا عَاهَدَ إِلَيْهِ وَ لَيْسَ الْمُسْلِمُ مَنْ أَجَابَ بِاللِّسَانِ وَ خَالَفَ بِالْقَلْبِ وَ السَّلَامُ.»

(2) - توبه (9): 111؛ «يقيناً خدا از مؤمنان، جان‌ها و اموالشان را به بهای آن که بهشت برای آنان باشد، خریدار است.»

(3) - بحار الأنوار: 105 / 8، باب 23؛ «قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَا تَقُولَنَّ إِنَّ الْجَنَّةَ وَاحِدَةٌ إِنَّ اللَّهَ يَقُولُ وَ مِنْ دُونِهَا جَنَّاتٌ وَ لَا تَقُولَنَّ دَرَجَةٌ وَاحِدَةٌ إِنَّ اللَّهَ يَقُولُ دَرَجَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ إِنَّمَا تَفَاضَلُ الْقَوْمُ بِالْأَعْمَالِ قَالَ وَ قُلْتُ لَهُ إِنَّ الْمُؤْمِنِينَ يَدْخُلَانِ الْجَنَّةَ فَيَكُونُ أَحَدُهُمَا أَرْفَعُ مَكَانًا مِنَ الْأُخْرَى فَيَسْتَهَيُّ أَنْ يَلْقَى صَاحِبَهُ قَالَ مَنْ كَانَ فَوْقَهُ فَلَهُ أَنْ يَهْبِطَ وَ مَنْ كَانَ تَحْتَهُ لَمْ يَكُنْ لَهُ أَنْ يَصْعَدَ لِأَنَّهُ لَا يَبْلُغُ ذَلِكَ الْمَكَانَ وَ لَكِنَّهُمْ إِذَا أَحْبَبُوا ذَلِكَ وَ اشْتَهَوْهُ التَّقَوُّا عَلَيَّ الْأَسْرَةَ.»

تفسیر نمونه: 139 / 1 و 140، ذیل تفسیر سوره بقره آیه 25، (ویژگی نعمتهای بهشتی) در آیه مورد بحث، سرنوشت مؤمنان را بیان می کند تا همانگونه که روش قرآن است با مقابله این دو با هم، حقیقت روشنتر شود.

نخست می گوید: «به آنها که ایمان آوردند و عمل صالح انجام داده‌اند بشارت ده که برای آنها باغهایی از بهشت است که نهرها از زیر درختانش جریان دارد»؛ «وَ بَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ»

می دانیم باغهایی که آب دائم ندارند و باید گاهگاه از خارج، آب برای آنها بیاورند، طراوت زیادی نخواهند داشت، طراوت از آن باغی است که همیشه آب در اختیار دارد، آبهایی که متعلق به خود آنست و هرگز قطع نمی شود، خشکسالی و کمبود آب آن را تهدید نمی کند و چنین است باغهای بهشت.

سپس ضمن اشاره به میوه های گوناگون این باغها می گوید: «هر زمان از این باغها میوه ای به آنها داده می شود می گویند: این همان است که از قبل به ما داده شده است»؛ «كُلُّمَا رَزِقُوا مِنْهَا مِنْ ثَمَرَةٍ رَزِقُوا قَالَُوا هَذَا الَّذِي رَزَقْنَا مِنْ قَبْلُ»

مفسران برای این جمله تفسیرهای مختلفی ذکر کرده اند:

بعضی گفته اند: منظور این است که این نعمتها به خاطر اعمالی است که ما قبلا در دنیا انجام دادیم و زمینه آن از قبل فراهم شده است.

بعضی دیگر گفته اند: هنگامی که میوه های بهشتی را برای دومین بار برای آنها می آورند می گویند این همان میوه ای است که قبلا خوردیم، ولی هنگامی که آن را می خورند می بینند، طعم جدید و لذت تازه ای دارد! و به تعبیر دیگر فی المثل سیب و انگوری را که در این دنیا می خوریم در هر مرتبه همان طعم قبل را احساس می کنیم، ولی میوه های بهشتی هر چند ظاهرا يك نو علیه السلام بوده باشند هر بار طعم جدیدی دارند، و این از امتیازات آن جهان است که گویی تکرار در آن نیست!

بعضی دیگر گفته اند: منظور این است که آنها هنگامی که میوه های بهشتی را می بینند آن را شبیه میوه های دنیا می یابند، تا خاطره نامانوسی نداشته باشد، اما به هنگامی که می خورند طعم کاملا تازه و عالی در آن احساس می کنند.

هیچ مانعی ندارد که جمله بالا اشاره به همه این مفاهیم و تفاسیر باشد چرا که الفاظ قرآن گاه دارای چندین معنی است.

ارزش ها و لغزشهای نفس، ص: 30

#### نقش باور در عمل

شهدا عاشق شهادت بودند و تعهد و پیمان و سخن خداوند را باور کرده بودند:

«رَجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَ مَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا» «1»

چرا در شب عاشورا ابی عبدالله علیه السلام به یاران خاص خود اصرار می کرد و می فرمود: این مردم با شما کاری ندارند و من بیعتم را از شما برداشتم، بروید؛ اما يك نفر هم نرفت؛ «2» چون این مطالب را باور کرده بودند. اگر هم بخواهند بروند، کجا بروند؟ مگر چقدر می توانند معامله کنند. اینجا وقت معامله با خداوند است.

(1) - احزاب (33): 23؛ «از مؤمنان، مردانی هستند که به آنچه با خدا پیمان بستند [و آن ثبات قدم و دفاع از حق تا نثار جان بود] صادقانه وفا کردند. برخی از آنان پیمانشان را به انجام رساندند [و به شرف شهادت نایل شدند] و برخی از آنان [شهادت را] انتظار می برند و هیچ تغییر و تبدیلی [در پیمانشان] نداده اند.»

(2) - بحار الأنوار: 89 / 45، بقية الباب 37؛ الخرائج و الجرائح: 254 / 1؛ «رُوي عن زين العابدين عليه السلام أنه قال لما كانت الليلة التي قُتل الحسين في صبيحتها قام في أصحابه فقال عليه السلام إن هؤلاء يريدوني دونكم و لو قتلوني لم يصلوا إليكم فالنجاء النجاء و أنتم في حل فإنكم إن أصبحتم معي فقتلتم كلكم فقالوا لا نخدلك و لا نختار العيش بعدك فقال عليه السلام إنكم تفتلون كلكم حتى لا يفلت منكم أحد.»

ارزش ها و لغزشهای نفس، ص: 32

### آراستگی به ایمان

خداوند در سوره مبارکه حجرات می فرماید:

«حَبَبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ وَ زَيْنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ» «1»

کسی که به من دل ببندد، ایمان را محبوب او می کنم. وقتی ایمان را محبوبت کردم، بسیار خوب می شوی و عاشق پیامبر و امیرالمؤمنین و سید الشهداء علیهم السلام می شوی؛ چون اینان را در دل شما زینت می دهم. هر چه را دل زیبا بیابد، عاشق آن می شود. بلال عاشق پیامبر بود؛ چون حُسن ایشان در دل او جلوه کرده بود. کار چشم نیست. پیامبر در چهل



سالگی مبعوث شدند. عموی ایشان، ابولهب 53 سال ایشان را می‌دید؛ اما آن حضرت را دوست نداشت. قرآن می‌فرماید:

«و تَرَاهُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ وَ هُمْ لَا يُبْصِرُونَ» «2»

تو را می‌بینند، اما زیبایی تو را درک نمی‌کنند. چرا؟ چون دلشان در پرده شقاوت است؛ اما کسی که دل به من داده است، دیگر کاری به چشم او ندارم. در دل او حقایق را می‌آریم.

علی علیه السلام را در دل خود می‌بیند که چه زیبایی بی‌نهایتی است. این، کار خدا است. به من دل بدهید، من نقاش ازل و ابد هستم، ببینید در دل شما چه چیزی نقاشی می‌کنم.

(1) - حجرات (49): 7؛ «خدا ایمان را محبوب شما قرار داد و آن را در دل هایتان بیاراست.»

(2) - اعراف (7): 198؛ «و آنان را می‌بینی که به سوی تو می‌نگرند، در حالی که نمی‌بینند.»

ارزش ها و لغزشهای نفس، ص: 33

#### امان نامه خداوند

خداوند در قرآن می‌فرماید:

کسی که يك سفر حج انجام دهد، (البته حج مطابق با فقه اهل بیت) در برابر حج او، به او ایمنی می‌دهم:

«وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا» «1»

ایمنی از عذاب را به او می‌دهم. در مقابل يك سفر يك ماهه که انسان می‌رود و خیلی هم به او خوش می‌گذرد، خداوند به او ایمنی می‌دهد. اصل تجارت، محدود است، ولی سودش نامحدود. هنگامی که بهشتیان، خدا را می‌بینند، آن قدر خدا را شکر می‌کنند که قرآن الفاظ شکرگزاری آنان را بیان می‌کند:

«وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزْنَ إِنَّ رَبَّنَا لَغَفُورٌ شَكُورٌ» «2»

از درون بهشت، جهنم را به آنان نشان می‌دهند. لذت احساس نجات از جهنم، از لذت خوردن نعمت‌های بهشت، برای ایشان بیش‌تر است.

امام صادق علیه السلام مسأله حج در آیه «وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا» را بسیار لطیف بیان کرده، می‌فرماید: کسی که حج بگذارد، خدا او را وارد فضای ولایت ما می‌کند؛ «3» یعنی در دنیا و آخرت، دستش را در دست ما می‌گذارد و وقتی این‌گونه شد، از هر

(1) - آل عمران (3): 97؛ «و هر که وارد آن شود، در امان است.»

(2) - فاطر (35): 34؛ «و می‌گویند: همه ستایش‌ها ویژه خدا است که اندوه را از ما برطرف کرد؛ بی‌تردید، پروردگاران بسیارآمرزنده و عطاکننده پاداش فراوان، در برابر عمل اندک است.»

(3) - الکافی: 545 / 4، حدیث 25؛ «عَنْ عَبْدِ الْحَالِقِ الصَّيْقَلِيِّ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ مَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا فَقَالَ لَقَدْ سَأَلْتَنِي عَنْ شَيْءٍ مَا سَأَلَنِي أَحَدًا إِلَّا مِنْ شَاءِ اللَّهِ قَالَ مَنْ أَمَّ هَذَا الْبَيْتَ وَ هُوَ يَعْلَمُ أَنَّهُ الْبَيْتُ الَّذِي أَمَرَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِهِ وَ عَرَفْنَا أَهْلَ الْبَيْتِ حَقَّ مَعْرِفَتِنَا كَانَ آمِنًا فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ.»

ارزش‌ها و لغزشهای نفس، ص: 34

فتنه‌ای در دنیا و از هر عذابی در آخرت، در امان است: «وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا».

نور معرفت الهی در مقابل عمل

خداوند به کسی که عبادت و طاعت داشته باشد، می‌فرماید: من در برابر این عبادت و طاعت، به او نور معرفت می‌دهم. می‌فرماید: «1» با نوری که در آخرت به او می‌دهم، بهشت را می‌بیند و به سوی آن حرکت می‌کند، نه این‌که جلوی او را نمی‌گیرند، بلکه به او مژده می‌دهند:

«يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ يَسْعَى نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ» «2»

روشنایی مؤمنان که در برابر عبادت و طاعت به آنها داده‌ام، پیش روی ایشان در حرکت است.

نور در قیامت از وجود خود مردم مؤمن طلوع کرده در جلوی ایشان حرکت می‌کند:

(1) - بحار الأنوار: 23 / 67؛ «قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: حُبُّ اللَّهِ نَارٌ لَا يَمُرُّ عَلَى شَيْءٍ إِلَّا اخْتَرَقَ وَ نُورُ اللَّهِ لَا يَطْلُعُ عَلَى شَيْءٍ إِلَّا أَضَاءَ وَ سَحَابُ اللَّهِ مَا يَظْهَرُ مِنْ تَحْتِهِ شَيْءٌ إِلَّا أَعْطَاهُ وَ رِيحُ اللَّهِ مَا تَهْبُ فِي شَيْءٍ إِلَّا حَرَّكَتَهُ وَ مَاءُ اللَّهِ يَحْيَا بِهِ كُلُّ شَيْءٍ وَ أَرْضُ اللَّهِ يَنْبُثُ مِنْهَا كُلُّ شَيْءٍ فَمَنْ أَحَبَّ اللَّهَ أَعْطَاهُ كُلَّ شَيْءٍ مِنَ الْمَالِ وَ الْمُلْكِ.»

مصباح الشريعة: 192؛ «قال الصادق عليه السلام حب الله إذا أضع على سر عبده أخلاه عن كل شاغل و كل ذكر سوى الله و المحب أخلص الناس سرا لله و أصدقهم قولا و أوفاهم عهدا و أذكاهم عملا و أصفاهم ذكرا و أعبدهم نفسا تتباهى الملائكة عند مناجاته و تفتخر برؤيته و به يعمر الله تعالى بلاده و بكرامته يكرم الله عباده يعطيهم إذا سألوه بحقه و يدفع عنهم البلايا برحمته و لو علم الخلق ما محله عند الله و منزلته لديه ما تقربوا إلى الله إلا بتراب قدميه.»

(2) - حديد (57): 12؛ « [این پاداش نیکو و بارزش در] روزی [است] که مردان و زنان باایمان را می‌بینی که نورشان پیش رو و از جانب راستشان شتابان حرکت می‌کند.»

ارزش ها و لغزشهای نفس، ص: 35

«بُشْرَاكُمْ الْيَوْمَ جَنَّتْ بَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَمْحَارُ خَالِدِينَ فِيهَا ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ» «1»

طهارت نفس در مقابل عمل

خداوند می‌فرماید: تو ای بنده من، هنگامی که زکات و صدقه می‌دهی، من در برابر آن، پاکی و رشد باطن به تو می‌دهم:

«خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَ تُزَكِّيهِمْ بِهَا» «2»

من با این اندک پول دادن تو، باطن تو را از بخل پاك می‌کنم. من بخیل را دوست ندارم. پیامبر هنگام طواف، به مردی رسید که مشغول دعا کردن بود. حضرت دست خود را روی شانه او زد و فرمود: تو که دعا می‌کنی، خدا را نیز قسم بده تا دعای تو زودتر مستجاب شود. گفت: به چه چیز قسم بدهم؟ حضرت فرمود: بگو:

به حق خودم، مشکل من را حل کن. مؤمن به اندازه‌ای ارزش دارد که می‌تواند خدا را به حق خودش قسم بدهد. مرد گفت: یا رسول الله! من يك گرفتاری باطنی دارم و نمی‌توانم خدا را به حق خودم قسم بدهم. حضرت فرمود گرفتاری تو چیست؟ او گفت: گرفتار بخل هستم. پولدارم، ولی از آن به هیچ کس نمی‌دهم.

تا گفت: من گرفتار بخل هستم، پیامبر رهایش کرد و به گام‌های خود در طواف سرعت داد و فرمود: دور شو! آیا نمی‌دانی کسی که این چنین باشد بوی بهشت را

---

(1) - حدید (57): 12؛ «به آنان می‌گویند: امروز شما را مژده باد به بهشت‌هایی که از زیر [درختان] آن، نهرها جاری است و در آنها جاودانه‌اید. این است آن کام‌یابی بزرگ.»

(2) - توبه (9): 103؛ «از اموالشان زکاتی دریافت کن که به سبب آن، نفوسشان [و اموالشان] را پاك می‌کنی و آنان را رشد و تکامل می‌دهی.»

ارزش ها و لغزشهای نفس، ص: 36

نمی‌شنود؟ آیا این آیه قرآن را نشنیده‌ای:

«وَمَنْ يُوقِ شَحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» \*1\*

اما وقتی که انفاق کنی، همین پرداختن، زمینه را فراهم می‌کند که بخل بیرون برود: «نُطِّهَرُهُمْ»؛ یعنی با گرفتن زکات و صدقه، ایشان را پاك می‌کنی. \*2\*

فلاح و رستگاری در مقابل عمل

خداوند می‌فرماید: کسی که قرآن مرا بخواند و به آن عمل کند، من در برابر آن، در روز قیامت، وزن اعمال او را سنگین می‌کنم:

«وَالْوَزْنُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ» «3»

ترازوی من در قیامت، قرآن است: «فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ»\*. کسی که این کتاب را به کار گرفته است، پرونده او سنگین است: «فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ»\* و اهل نجات

(1) - آشنایی با قرآن، شهید مطهری: 189 / 7.

(2) - بحار الأنوار: 308 / 70، باب 136، حدیث 37؛ «عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ السَّخِيُّ قَرِيبٌ مِنَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِنَ النَّاسِ قَرِيبٌ مِنَ الْجَنَّةِ وَ الْبَخِيلُ بَعِيدٌ مِنَ اللَّهِ بَعِيدٌ مِنَ النَّاسِ قَرِيبٌ مِنَ النَّارِ.»

الکافی: 41 / 4، حدیث 15؛ من لایحضره الفقیه: 61 / 2، حدیث 1707؛ «عَنْ جَمِيلِ بْنِ دَرَّاجٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ خَيْرُكُمْ سَمَحَاؤُكُمْ وَ شَرَّكُمْ بُخْلَاؤُكُمْ وَ مِنْ خَالِصِ الْإِيمَانِ الْبِرُّ بِالْإِخْوَانِ وَ السَّعْيُ فِي حَوَائِجِهِمْ وَ إِنَّ الْبَارَّ بِالْإِخْوَانِ لَيُحِبُّهُ الرَّحْمَنُ وَ فِي ذَلِكَ مَرْعَمَةٌ لِلشَّيْطَانِ وَ تَرْخُوجُ عَنِ النَّيْرَانِ وَ دُخُولُ الْجَنَانِ...»

مستدرک الوسائل: 31 / 7، باب 5، حدیث 7566؛ «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ مَا رَأَيْتُ شَيْئاً هُوَ أَضْرُّ فِي دِينِ الْمُسْلِمِ مِنَ الشُّحِّ.»

(3) - اعراف (7): 8؛ «میزان [سنجش اعمال] در آن روز، حق است.»

ارزش ها و لغزشهای نفس، ص: 37

و رستگاری است. اینها کار خدا در برابر کار ما است.

والسلام علیکم و رحمة الله و بركاته

ارزش ها و لغزشهای نفس، ص: 38

سیرت انسان نه صورت او 2 تهران، حسینیه هدایت رمضان 1382

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على جميع الانبياء والمرسلين

و صلّى على محمد و آله الطاهرين.

این که خداوند عالم داستان پر عبرت و موعظه یوسف را «أحسن القصص»، یعنی نیکوترین داستان نامیده است، به علت سیرت یوسف است، نه برای صورت یوسف.

وجود مبارك رسول خدا صلى الله عليه و آله می فرماید:

«إِنَّ اللَّهَ لَا يَنْظُرُ إِلَى صُورِكُمْ وَ لَا إِلَى أَمْوَالِكُمْ وَ لَكِنْ يَنْظُرُ إِلَى قُلُوبِكُمْ وَ أَعْمَالِكُمْ» «1» خدا به صورت و ثروت شما نظر ندارد، بلکه به باطن شما نظر دارد.

کاری که یوسف علیه السلام برای باطن خود کرد، چنان چه از آیات قرآن استفاده می شود، کار بسیار بزرگی بود. این انسان الهی و ملکوتی، از همان حدود شش هفت سالگی زمانی که در دامان پدر و مادر بود، همه مقامات معنوی پدر و جدّ خود، اسحاق و پدر جدّ خود، ابراهیم را که از پدرش می شنید، شروع به رشد دادن و

---

(1) - بحار الأنوار: 90 / 74، باب 4، حدیث 3؛ الأملی للطوسی: 535، حدیث 1162؛ «يَا أَبَا ذَرٍّ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَا يَنْظُرُ إِلَى صُورِكُمْ وَ لَا إِلَى أَمْوَالِكُمْ وَ لَكِنْ يَنْظُرُ إِلَى قُلُوبِكُمْ وَ أَعْمَالِكُمْ يَا أَبَا ذَرٍّ التَّقْوَى هَاهُنَا التَّقْوَى هَاهُنَا وَ أَشَارَ إِلَى صَدْرِهِ....»

ارزش ها و لغزشهای نفس، ص: 42

تربیت کردن حقایق باطن خود نمود. نعمت عقل را با استفاده از مقامات ملکوتی پدر، جدّ و جدّ پدر خود رشد داد و فطرت الهی خود را با همان مقامات و به کارگیری آن‌ها پرورش داد و روح خود را با به کار گرفتن آن معنویات، تقویت کرد و نفس را به دایره تزکیه کشید و به تدریج، همه این نیروهای معنوی را در اعضا و جوارح بدن ظهور داد.

تفسیر «کلمة الله» چیست؟ «صَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَ فَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ \* تُؤْتِي أُكْلَهَا كُلَّ حِينٍ...» «1»

قرآن مجید از وجود مسیح به «کلمه»، تعبیر کرده است: «2» «إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ» «3»

(1) - ابراهیم (14): 24-25؛ «آیا ندانستی که خدا چگونه مثلی زده است؟ کلمه پاك [که اعتقاد واقعی به توحید است] مانند درخت پاك است، ریشه‌اش استوار و پابرجا و شاخه‌اش در آسمان است. میوه‌اش را به اجازه پروردگارش در هر زمانی می‌دهد.»

(2) - أطيّب البيان في تفسير القرآن: 991 / 3، سوره آل عمران: آیه 54؛ «در این تفسیر آمده: عیسی علیه السلام کلمة الله است چون وجود عیسی بر خلاف عادت بود و معجزات باهرات او از تکلم در مهد و احیاء موتی و ابراء اکمه و ابرص و غیر آنها و رفتن بآسمان تمام دلالت تامه دارد بر شئونات ربوبی، و لفظ منه یعنی از جانب خداوند افزوده شده.»

(3) - آل عمران (3): 45؛ «[یاد کنید] زمانی که فرشتگان گفتند: ای مریم! یقیناً خدا تو را به کلمه‌ای از سوی خود، که نامش مسیح عیسی بن مریم است، مژده می‌دهد.»

#### ارزش ها و لغزشهای نفس، ص: 43

در سوره لقمان می‌گوید: همه موجودات عالم «کلمة الله» هستند. «1» یوسف هم کلمه‌ای از کلمات خدا است. کلمه انسانی، از مصادیق همین آیه است که «ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً». کلمه طیبه «2»، ریشه در خدا «أَصْلُهَا ثَابِتٌ» دارد؛ چون قرآن می‌فرماید که بعضی از درخت‌ها ریشه در جهنم دارند:

«إِنَّهَا شَجَرَةٌ تَخْرُجُ فِي أَصْلِ الْجَحِيمِ» «3»

خدا حق است؛ یعنی ثابت است: «أَصْلُهَا ثَابِتٌ». ریشه این شجره، ثابت است؛ یعنی حق و خدایی است. شاخ و برگ آن، آسمان معنویت را پر کرده و میوه‌اش دائمی شده است. امروزه هم که چند هزار سال از سفر یوسف گذشته است، اگر بخواهیم می‌توانیم، از طریق داستان یوسف در قرآن، از میوه آن شجره، روح و عقل و فطرت و اخلاق خود را تغذیه کنیم.

(1) - لقمان (31): 27؛ «وَلَوْ أَنَّ مَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ وَ الْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ»

(2) - بحار الأنوار: 217 / 9، باب 1، حدیث 97؛ «عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً الْأَيَّةُ قَالَ الشَّجَرَةُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ نَسَبُهُ ثَابِتٌ فِي بَنِي هَاشِمٍ وَ فَرَعُ الشَّجَرَةِ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ عُصْنُ الشَّجَرَةِ فَاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلَامُ وَ ثَمَرَاتُهَا الْأَيُّمَةُ مِنْ وُلْدِ عَلِيٍّ وَ فَاطِمَةَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ وَ شِيَعَتُهُمْ وَرَقَّتُهَا وَ إِنَّ الْمُؤْمِنَ مِنْ شِيَعَتِنَا لَيَمُوتُ فَتَسْقُطُ مِنَ الشَّجَرَةِ وَرَقَّةٌ وَ إِنَّ الْمُؤْمِنَ لَيُؤَلِّدُ فَتَوْرُقُ الشَّجَرَةُ وَرَقَّةٌ قُلْتُ أَرَأَيْتَ قَوْلُهُ تُؤْتِي أَكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا قَالَ يَعْنِي بِذَلِكَ مَا يُفْتِي الْأَيُّمَةُ شِيَعَتَهُمْ فِي كُلِّ حَجٍّ وَ عُمْرَةٍ مِنَ الْحَلَالِ وَ الْحَرَامِ ثُمَّ ضَرَبَ اللَّهُ لِأَعْدَائِهِ آلِ مُحَمَّدٍ مَثَلًا فَقَالَ وَ مَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ اجْتُثَّتْ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ مَا لَهَا مِنْ قَرَارٍ.»

(3) - صافات (37): 64؛ «آن درختی است که در قعر دوزخ می‌روید.»

ارزش ها و لغزشهای نفس، ص: 44

### پیامبران الگوی ارزش‌ها

یوسف از همان آغاز خردسالی که در دامان مادر و پدر بود، همه هوش و حواس او متوجه مقامات معنوی پدر است که از انبیای خدا است، متوجه مقامات معنوی جدّ خود اسحاق و جدّ پدرش، ابراهیم است. یوسف از راه هوش و حواس، اصول ارزش‌ها را از این سه پیامبر می‌گیرد. این مطلب را از آیات بعد که مسأله خواب یوسف را مطرح می‌کنند، درمی‌یابیم. یوسف در آن خواب، ظهور ارزش‌های خود را در آینده می‌بیند و خواب را برای پدر نقل می‌کند، پدر به او می‌گوید:

«وَأَنْتُمْ نِعْمَتُهُ عَلَيْكُمْ وَ عَلَى آلِ يَعْقُوبَ كَمَا أَنْتُمْ عَلَى آبَائِكُمْ مِنْ قَبْلُ إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْحَاقَ» «1»

یعنی آن اتمام نعمتی که خدا برای جدّ تو و جدّ پدرت کرده است، برای تو هم خواهد نمود. البته این نعمت، نعمت خوراک نبوده است. خوراک نصیب همه حیوانات هم می‌شود. قرآن می‌فرماید: شما در خوراک، با چهارپایان شریک هستید و



امتیازی ندارید. سخن قرآن این است که این سوره را به کار بگیرید تا حالات حیوانی شما به حالات انسانی و حالات انسانی به حالات الهی تبدیل شود؛ نه این که حالات انسانی را هم به حالات حیوانی برگردانید که در این صورت، چنانکه قرآن می فرماید:

«أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ» «2»

یعنی اگر قوای شما در راه شیطنت، مکر و حيله به کار گرفته شود، ابعاد انسانی شما به ابعاد حیوانی تبدیل می شوند، اما اگر یوسف را الگو قرار دهید، برای این که ابعاد حیوانی به ابعاد انسانی تغییر یابند و ابعاد انسانی هم به ابعاد الهی تغییر پیدا

(1) - یوسف (12): 6؛ «و نعمتش را بر تو و بر آل یعقوب تمام می کند؛ چنان که پیش از این، بر پدرانت، ابراهیم و اسحاق تمام کرد.»

(2) - اعراف (7): 179؛ «آنان مانند چهارپایانند.»

ارزش ها و لغزشهای نفس، ص: 45

کنند، می شوید همان که خدا فرمود:

«عَبْدِي أَطْعَمَنِي حَتَّى أَجْعَلَكَ مَثَلِي» «1» مطیع من شو تا تو را نمونه خودم قرار دهم.

این کار بزرگ یوسف است؛ یعنی در دوران کودکی، تحقق کرامت انسانی را، با به کار گرفتن مقامات معنوی پدر، جد و جد اعلای خود قرار داد. این خیلی عجیب است که پیامبر صلی الله علیه و آله هر وقت خود می خواستند اسم یوسف را ببرند و به دیگران هم سفارش می کردند که هر گاه می خواهید اسم ایشان را ببرید، این گونه بگویید:

«الکریم بن الکریم، ابن یعقوب بن اسحق بن ابراهیم»؛ «2» یعنی این کودک، در همان سن کودکی، همه نیروهای معنوی سه پیامبر را به خود منتقل کرد.

عزیز مصر شدن نتیجه کرامت نفس



خدا از سی سال پیش برادران من گذشت کرده است. وقتی او گذشت کرده است، من چیزی ندارم که بگویم. پدر اصرار کرد که آنان چه کار کردند. یوسف گفت: جاده را باز کردند و من به سلطنت رسیدم. سخن دیگری هم نگفت. این انسان، کریم است و این، کار یوسف است.

### انسان ناقص

در کتاب المنهج القوی نقل شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«الناقص ملعون»

یعنی کسی که عمر بر او بگذرد و عقل او به همان صورت بچه‌گی بماند، فطرت، روح، نفس و اخلاق او بچه‌گانه بماند، یعنی لج باز، متعصب و بهانه‌گیر باشد، قطعاً این انسان، ملعون است. پیامبر صلی الله علیه و آله به کسی که از مادر متولد شده است و يك دست

---

(1) - مائده (5): 95؛ «خدا از [گناه] کشتن شکارهایی که پیش از این حکم انجام گرفته، درگذشت.»

ارزش ها و لغزشهای نفس، ص: 47

ندارد، ناقص نمی گوید.

کسی که این گونه است، بنابر آیات و روایات، خداوند چنان جبرانی در آخرت برای او بکند که آرزو کند ای کاش من اصلاً اعضا و جوارح نداشتم.

این شخص، مقرب به عنایت خداوند است؛ اما «الناقص ملعون» یعنی کسی که در صدد رشد عقل برنیاید، در صدد تقویت روح و ترکیه نفس برنیاید. هشتاد سال دارد، اما بچه پنج ساله است. با زن و فرزند، نوه، داماد و عروس لج بازی می کند. از کوره در می رود، غضبناك می شود و تهمت می زند. این بچه است و هنوز جاهل است. این انسان را پیامبر ملعون می داند.

کاری که یوسف کرد، فرار از لعنت خدا بود. به همین علت، پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «الکریم بن الکریم...». او همه شاخه‌های شجره انسانیت را در وجود خود آبیاری کرده و به چنین مقامی رسیده بود.

### عناوین هفده‌گانه برای یوسف

در این سوره، با هفده عنوان از یوسف یاد کرده است که وزن یکی از آنها از بار آسمانها و زمین سنگین‌تر است:

«إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ» «1»

من امانت خود را به مجموع آسمانها و زمین و کوهها ارائه کردم:

«فَأَبَيَّنَّ أَنْ يَحْمِلْنَهَا» «2»

(1) - احزاب (33): 72؛ «یقیناً ما امانت را [که تکالیف شرعی سعادتمند بخش است] بر آسمانها و زمین و کوهها عرضه کردیم.»

(2) - احزاب (33): 72؛ «و آنها از به عهده‌گرفتنش [به سبب این که استعدادش را نداشتند] امتناع ورزیدند.»

ارزش ها و لغزشهای نفس، ص: 48

«و حَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا» «1»

انسان تحمل کرد و پذیرفت. یکی از آن انسانها یوسف است.

قرعه کار به نام من دیوانه زدند «2»

آسمان بار امانت نتوانست کشید

این امانت در عالم ملکوت، به یوسف ارائه شد و او هم پذیرفت، خوب هم پذیرفت و خوب هم این بار امانت را به منزل رساند. از این رو، به هفده ویژگی الهی ملقب شده است. این آیه، در سوره یوسف است:

«إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ» «3»

نه از مخلصین. مخلص کجا و مخلص کجا؟ مخلص مانند سلمان، حبیب بن مظاهر و مسلم بن عوسجه هستند؛ اما یوسف مخلص بود؛ یعنی در مقام قرب به خدا، در صف اول قرار دارد و بین او و خدا حائلی نیست.

## زیبایی یوسف

کسانی که شیطان و ابلیس با همه قدرت، راهی برای نفوذ در آنان ندارد. یوسف به این جا رسید؛ یعنی با نگاه یوسف، ابلیس و همه پیاده و سواره نظام او فراری می شوند. نمی خواهد از جایش بلند شود و اسلحه بکشد و داد بزند. آدم همه زیباییها را داشته باشد؛ اما هیچ عامل تحریک شهوانی در او اثر منفی نگذارد. ما که زیبایی نداریم. ما چهره‌های معمولی داریم. اگر ما را کنار یوسف هم بنشانند و کسی او را ببیند و ما را ببیند، بخت زده می شود که ما چه اندازه بدقیافه هستیم. آن

(1) - احزاب (33): 72؛ «و انسان آن را پذیرفت. بی تردید او [به علت ادا نکردن امانت] بسیار ستم کار و [درباره سرانجام خیانت در امانت] بسیار نادان است.»

(2) - حافظ شیرازی.

(3) - یوسف (12): 24؛ «زیرا او از بندگان خالص شده ما [از هر گونه آلودگی ظاهری و باطنی] بود.»

ارزش ها و لغزشهای نفس، ص: 49

وقت، ما با این قیافه، در برابر يك نگاه دختر و زن، زانویمان سست می شود؛ اما یوسف با صد در صد زیبایی، به همه شهوت شهوت رانان عالم پوزخند تمسخر زده است. لذا پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید: یوسف را این گونه یاد کنید:

«کریم بن کریم، یوسف بن یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم». «1»

عشق خدیجه به رسول خدا صلی الله علیه و آله «2»

البته يك کسی به پیامبر گفت: شما زیباتر هستید یا یوسف؟ یقیناً قیافه پیامبر از یوسف زیباتر نبوده است؛ ولی ایشان چه جواب زیبایی داد!

وقتی که پیامبر 25 سال داشت و خدیجه کبری چهل سال گمان می کنید که خدیجه عاشق طراوت جوانی پیامبر شد؟ در هیچ جا نیامده است که ایشان عاشق قیافه پیامبر شد. وقتی کاروان تجارتی از شام برگشت و پیامبر در این کاروان شرکت داشت، خدیجه به خادم خود گفت: کاروان امسال چگونه بود؟ گفت: ممتازترین کاروان بود. آن گاه، این کارگزار تجارتی، ارزش های این جوان را بیان کرد. از حیا،

(1) - بحار الأنوار: 218/12، باب 9، ذیل حدیث 1؛ صحیح البخاری: 4/121.

(2) - بحار الأنوار: 392/65، باب 27، حدیث 41؛ «مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سَأَلْتُ أَبِي جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ بَدْءِ الْإِسْلَامِ كَيْفَ أَسْلَمَ عَلَيَّ وَ كَيْفَ أَسْلَمْتُ خَدِيجَةَ فَقَالَ لِي أَبِي إِنَّهُمَا لَمَّا دَعَاهُمَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فَقَالَ يَا عَلِيُّ وَ يَا خَدِيجَةُ إِنَّ جَبْرَائِيلَ عِنْدِي يَدْعُوكُمْ إِلَى بَيْعَةِ الْإِسْلَامِ فَأَسْلِمَا تَسْلِمًا وَ أَطِيعَا تَهْدِيًا فَقَالَا فَعَلْنَا وَ أَطَعْنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ....»

بحار الأنوار: 345/29؛ «وَ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ خَطَّ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ فِي الْأَرْضِ أَرْبَعَةَ خُطُوطٍ ثُمَّ قَالَ أَ تَدْرُونَ مَا هَذَا قَالُوا اللَّهُ وَ رَسُولُهُ أَعْلَمُ. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ أَفْضَلُ نِسَاءِ أَهْلِ الْجَنَّةِ خَدِيجَةُ بِنْتُ خُوَيْلِدٍ، وَ فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ، وَ مَرْيَمُ بِنْتُ عِمْرَانَ، وَ آسِيَةُ بِنْتُ مُرَاحِمٍ امْرَأَةُ فِرْعَوْنَ.»

بحار الأنوار: 345/29؛ «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ خَيْرُ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ أَرْبَعٌ مَرْيَمُ بِنْتُ عِمْرَانَ، وَ ابْنَةُ مُرَاحِمٍ امْرَأَةُ فِرْعَوْنَ، وَ خَدِيجَةُ بِنْتُ خُوَيْلِدٍ، وَ فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ أَنَّهُمْ أَفْضَلُ نِسَاءِ أَهْلِ الْجَنَّةِ.»

ارزش ها و لغزشهای نفس، ص: 50

وقار، امانت داری، ادب، کرامت، کم حرفی، آرامش، حلم، صبر و رقت قلب او سخن گفت و این ارزش ها را برای خدیجه بیان کرد. خدیجه به ابوطالب پیغام داد که اگر برادرزاده ات حاضر باشد، علاقه دارم با او ازدواج کنم. ابوطالب فرمود: من با او در میان می گذارم و به تو پاسخ می دهم. ابوطالب به پیامبر گفت. پیامبر جوانی 25 ساله است و باید با دختر چهارده - پانزده ساله ازدواج می کرد. پیامبر از اوصاف خدیجه پرسید که او در دوره جاهلیت، چگونه زنی بود؟ به او

گفتند: در عفت و ادب و شخصیت و وقار، در میان زنان مگه نمونه ندارد. حضرت فرمود: حاضریم با او ازدواج کنم. دو منبع ارزش و دو سیرت ملکوتی، با هم ازدواج کردند، نه دو صورت ظاهری. نتیجه این ازدواج هم فاطمه زهرا، سیده نساء العالمین شد.

خدیجه از پیامبر صلی الله علیه و آله می پرسد: تو زیباتری یا یوسف؟ سؤال کننده که یوسف را ندیده بود؛ ولی پیامبر صادق است. اگر می گفت: من زیباترم، می گفت: راست می گوید. فرمود: برادرم، یوسف از نظر جمال زیباتر بود؛ ولی «أنا أملح منه»<sup>1</sup>، من نمکی تر از او هستم؛ یعنی من نمک خدا هستم.

#### استمداد از خداوند در پاکی ها

سگ نجس العین است. اگر موی آن به لباس بچسبید، نمی شود با آن نماز خواند.

پوست و گوشت آن نجس است. خرید و فروش نجس العین حرام است، ولی این سگ اگر در نمک زار بیفتد و به نمک تبدیل شود، آن نمک پاک است. به نمک طعام تبدیل می شود و مردم آن را می خورند. اگر انسان نیز در نمک زار دین خدا بیفتد، پاک پاک می شود. لذا به دنبال مطالعه کتاب های خوب باشید. وظیفه واجب خدا بر

---

(1) - معالم السبطين للحائري: 408 / 1؛ «سألت رسول الله صلى الله عليه و آله أنت أحسن وجهها أم يوسف الصديق فقال صلى الله عليه و آله أخي يوسف أصبح مني وأنا أملح منه....»

المناقب، ابن شهر آشوب: 218 / 1؛ «قوله صلى الله عليه و آله كان يوسف أحسن و لكنني أملح.»

#### ارزش ها و لغزشهای نفس، ص: 51

بر شما این است که نفس را تزکیه کنید. باید کاری مانند یوسف انجام دهید تا شما هم در همه امور خود احسن بشوید.

همه خواسته ها روی احسن، افضل، اقرب و اخص می چرخد. خدایا! به من کمک کن تا در میان بندگان تو بهترین بنده تو شوم. و به رشد سیرت و عقل و فطرت و روح و تزکیه نفس برسم. این روایت را اهل سنت هم نقل کرده اند.

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: وارد مسجد شدم. دیدم پیامبر صلی الله علیه و آله تنها نشسته است. گفتم: یا رسول الله! با زبان خودتان يك دعا در حق من بنمایید گفت: به خدا بگو: علی را پیامرز. امیرالمؤمنین می گوید: دیدم از جا بلند شد، به گمان این که می خواهد ایستاده دعا بکند، رو به قبله ایستاد. نماز را بست و در سجده رکعت دوم، سجده آخر، شنیدم که می گوید:

«اللَّهُ بِحَقِّ عَلِيٍّ عِنْدَكَ إِغْفِرْ لِعَلِيٍّ»

خدایا! به حق علی، علی را پیامرز. سلام نماز را که داد، گفتم: آقا! چرا خدا را به حق من قسم دادی؟ فرمود: علی جان! همه عالم را نگاه کردم، دیدم بنده ای محبوب تر از تو نزد خدا نیست. به همین جهت خدا را به اسم تو قسم دادم. «1» والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

(1) - شرح نهج البلاغه: 315 / 20، حدیث 625؛ «أنا من رسول الله صلى الله عليه و آله كالعضد من المنكب و كالذراع من العضد و كالكف من الذراع رباني صغيرا و أخي كبريا و لقد علمتم أنني كان لي منه مجلس سر لا يطلع عليه غيري و أنه أوصى إلي دون أصحابه و أهل بيته و لأقولن ما لم أقله لأحد قبل هذا اليوم سألته مرة أن يدعو لي بالمغفرة فقال أفعل ثم قام فصلى فلما رفع يده للدعاء استمعت عليه فإذا هو قائل اللهم بحق علي عندك اغفر لعلي فقلت يا رسول الله ما هذا فقال أواحد أكرم منك عليه فأستشفع به إليه.»

ارزش ها و لغزشهای نفس، ص: 52

علم به حقایق قرآن

3

تهران، حسینیه هدایت رمضان 1382

الحمد لله رب العالمين و صلی الله علی جميع الانبياء والمرسلين

و صلّ علی محمد و آله الطاهرين.



امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: علم به حقایق باطنی قرآن کریم، به وجود مبارک رسول خدا و ائمه علیهم السلام داده شده است. اگر درک باطن قرآن و حقایق آیات آن، برای همه مردم ممکن بود، خداوند در خود قرآن مردم را مستقیماً به قرآن کریم ارجاع می‌داد؛ ولی می‌بینیم که چند بار در قرآن کریم، درباره وظایف الهی پیامبر می‌فرماید:

«وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ» «1»

پیامبر را مبعوث به رسالت کرده‌ام تا قرآن را که دریای علم و حکمت من است، به مردم بیاموزد. از این آیه شریفه استفاده می‌شود که هیچ کس به طور مستقل نمی‌تواند به قرآن مراجعه کند و به لطایف و اشارات و حقایق آن دست یابد. فهم واژه‌هایی که در قرآن به کار رفته است، کار مردم نیست و باید از راسخان علم که اهل بیت علیهم السلام هستند کمک بگیرند. قرآن کریم اصرار دارد که مردم قرآن را از پیامبر فرا بگیرند و پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز از ائمه علیهم السلام بپرسند «2» چنانکه قرآن می‌فرماید:

(1) - بقره (2): 129؛ «و آنان را کتاب و حکمت بیاموزد.»

(2) - وسائل الشیعة: 66 / 27، باب 7، حدیث 33215؛ «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي حَدِيثٍ طَوِيلٍ قَالَ قَالَ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فَسَأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ قَالَ الْكِتَابُ الذِّكْرُ وَ أَهْلُهُ آلُ مُحَمَّدٍ أَمَرَ اللَّهُ بِسُؤَالِهِمْ وَ لَمْ يُؤْمَرُوا بِسُؤَالِ الْجُهَالِ وَ سَمَّى اللَّهُ الْقُرْآنَ ذِكْرًا فَقَالَ تَبَارَكَ وَ إِنَّهُ لَذِكْرٌ لَكَ وَ لِقَوْمِكَ وَ سَوْفَ تُسْأَلُونَ وَ قَالَ وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَ قَالَ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ وَ قَالَ عَزَّ وَجَلَّ وَ لَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَ إِلَى أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ فَرَدَّ الْأَمْرَ أَمْرَ النَّاسِ إِلَى أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ الَّذِينَ أَمَرَ اللَّهُ بِطَاعَتِهِمْ وَ الرَّدَّ إِلَيْهِمْ.»

تفسیر نور الثقلین: 59 / 3، حدیث 100، ذیل آیه 43 سوره نحل؛ «فی روضة الکافی حدیثی علی بن ابراهیم عن ابيه عن ابن فضال عن حفص المؤذن عن أبي عبد الله عليه السلام انه قال في رسالة طويلة الى أصحابه: و اعلموا انه ليس من علم الله و لا من امره أن يأخذ أحد من خلق الله في دينه بهوى و لا رأى و لا مقایس، فقد أنزل الله القرآن و جعل فيه تبيان كل شيء، و جعل للقرآن و تعلم القرآن أهلاً لا يسمع أهل علم القرآن الذين آتاهم الله علمه أن يأخذوا فيه بهوى و لا رأى و لا مقایس، أغناهم الله عن ذلك بما آتاهم من علمه، و خصهم به و وضعه عند هم كرامة من الله، أكرمهم بها، و هم أهل الذكر الذين أمر الله هذه الأمة بسؤالهم و هم الذين من سألهم، و قد سبق في علم الله أن يصدقهم و يتبع أثرهم، أرشدوه و أعطوه من علم القرآن ما يهتدى به الى الله باذنه الى جميع سبل الحق، و هم الذين لا يرغب عنهم و عن مسألتهم و عن علمه الذين أكرمهم الله به و جعله عندهم الا من سبق عليه في علم الله الشقاء في أصل الخلق تحت الأظلة، فأولئك الذين يرغبون عن سؤال أهل الذكر، و الذين آتاهم الله علم القرآن و وضعه عندهم، و أولئك الذين يأخذون

بأهوائهم و مقاييسهم حتى دخلهم الشيطان، لأنهم جعلوا أهل الأيمان في علم القرآن عند الله كافرين، و جعلوا أهل الضلالة في علم القرآن عند الله مؤمنين، و حتى جعلوا ما أحل الله في كثير من الأمر حراما، و جعلوا ما حرم الله.»

بحار الأنوار: 312 / 2، باب 34؛ مستدرک الوسائل: 257 / 17، باب 76، حدیث 21276؛ «و قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّا كُنْمُ وَ تَقَحُّمُ الْمَهَالِكِ بِاتِّبَاعِ الْهَوَى وَ الْمَقَائِيسِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِلْقُرْآنِ أَهْلًا أَعْنَاكُمْ بِهِمْ عَنْ جَمِيعِ الْخَلَائِقِ لَاعِلْمٍ إِلَّا مَا أَمُرُوا بِهِ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى فَسْتَعْلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ إِنَّا نَا عَنِّي.»

ارزش ها و لغزشهای نفس، ص: 56

«فَسْتَعْلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ» «1»

«ذکر» از اسامی قرآن است.

(1) - نحل (16): 43؛ «از اهل دانش و اطلاع پرسید.»

ارزش ها و لغزشهای نفس، ص: 57

«إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ» «1»

اهل ذکر، اهل بیت علیهم السلام هستند که شیعه و سنی روایت کرده اند که پیامبر، ایشان را عدل قرآن معرفی فرموده است:

«إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ» «2»

(1) - حجر (15): 9؛ «همانا ما قرآن را نازل کردیم.»

(2) - کتابهای فراوانی این حدیث را نقل کرده اند اعم از کتب شیعه و سنی که برای مزید اطلاع به چند کتاب از اهل سنت و شیعه اکتفاء می کنیم:

اما کتب اهل سنت:

السنن الكبرى، للنسائي: 45/5 - 46، حديث 8148؛ كنز العمال، المتقي الهندي: 104/13، حديث 36340؛  
«أخبرنا محمد بن المثنى قال ثنا يحيى بن حماد قال ثنا أبو عوانة عن سليمان قال ثنا حبيب بن أبي ثابت عن أبي الطفيل عن  
زيد بن أرقم قال لما رجع رسول الله

صلى الله عليه و آله عن حجة الوداع ونزل غدِير خم أمر بدوحات فقمم ثم قال كأني قد دعيت فأجبت إني قد تركت  
فيكم الثقلين أحدهما أكبر من الآخر كتاب الله وعترتي أهل بيتي فانظروا كيف تخلفوني فيهما فإنهما لن ينفردا حتى يردا علي  
الحوض ثم قال إن الله مولاي وأنا ولي كل مؤمن ثم أخذ بيد علي فقال من كنت وليه فهذا وليه اللهم وال من والاه وعاد من  
عاداه.»

صفحه 46؛ «فقلت لزيد سمعته من رسول الله صلى الله عليه و آله قال ما كان في الدوحات رجل إلا رآه بعينه وسمع  
بأذنه.»

ينابيع المودة لذوي القربى، القندوزي: 105/1؛ «نزل النبي صلى الله عليه و آله بغدير خم فقال فيه [كأني قد دعيت  
فأجيب] إني قد تركت فيكم الثقلين، أحدهما أكبر من الآخر: كتاب الله وعترتي أهل بيتي، فانظروا كيف تخلفوني فيهما،  
فإنهما لن ينفردا حتى يردا علي الحوض. [ثم قال: إن الله عز و جل مولاي وأنا وفي كل مؤمن] ثم أخذ بيد علي وقال: من  
كنت مولاه فعلي مولاه، و من كنت واليه فهذا وليه، ثم قال: اللهم وال من والاه وعاد من عاداه. فقلت: أنت سمعت [من  
رسول الله صلى الله عليه و آله هذا؟ قال: [نعم و] ما كان هناك أحد إلا وقد رآه بعينه وسمعه بأذنه.»

اما كتب شيعه:

بحار الأنوار: 285/2، باب 34؛ الاحتجاج: 262/1؛ الإرشاد، شيخ مفيد: 231/1؛ كشف اليقين: 186؛ وسائل  
الشيعة: 33/27، باب 5، حديث 33144؛ «أَيُّهَا النَّاسُ عَلَيَّكُمْ بِالطَّاعَةِ وَ الْمَعْرِفَةِ بِمَنْ لَا تَعْتَدُونَ بِجَهَالَتِهِ فَإِنَّ الْعِلْمَ  
الَّذِي هَبَطَ بِهِ آدَمُ وَ جَمِيعَ مَا فَضَّلَتْ بِهِ النَّبِيُّونَ إِلَى خَاتَمِ النَّبِيِّينَ فِي عِتْرَةِ نَبِيِّكُمْ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فَأَيُّ نَبِيٍّ يَتَّأَهُ بِكُمْ بَلْ  
أَيُّ تَذَهَبُونَ يَا مَنْ نَسَخَ مِنْ أَصْلَابِ السَّفِينَةِ هَذِهِ مِثْلُهَا فِيكُمْ فَارْكَبُوهَا فَكَمَا نَجَّاهُ فِي هَاتِيكَ مِنْ نَجَا فَكَذَلِكَ يَنْجُو فِي هَذِهِ  
مَنْ دَخَلَهَا أَنَا زَهِيًّا بِذَلِكَ فَسَمَّا حَقًّا وَ مَا أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ وَ الْوَيْلُ لِمَنْ تَخَلَّفَ ثُمَّ الْوَيْلُ لِمَنْ تَخَلَّفَ أَوْ مَا بَلَغَكُمْ مَا قَالَ  
فِيكُمْ نَبِيِّكُمْ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ حَيْثُ يَقُولُ فِي حَجَّةِ الْوَدَاعِ إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا كِتَابَ اللَّهِ  
وَ عِتْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي وَ إِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ فَانظُرُوا كَيْفَ تَخْلُفُونِي فِيهِمَا أَلَا هَذَا عَدْبٌ فُرَاتٌ فَاشْرَبُوا وَ هَذَا  
مِلْحٌ أَجَاجٌ فَاجْتَنِبُوا.»

الکافی: 294 / 1، حدیث 3؛ «عن ابی عبد الله علیه السلام قال رسول الله صلى الله عليه و آله عليّ سيّد المؤمنین و قال عليّ عمود الدین و قال هذا هو الذي يضرب الناس بالسيف على الحق بعدي و قال الحق مع عليّ أينما مال و قال إني تارك فيكم أمرين إن أخذتم بهما لن تضلوا كتاب الله عز و جل و أهل بيتي عترتي أيها الناس اسمعوا و قد بلغت إنكم ستردون عليّ الخوض فأسألکم عما فعلتم في الثقلین و الثقلان کتاب الله حلّ ذکره و أهل بيته فلا تسبوهم فتهلكوا و لا تعلموهم فإنهم أعلم منکم....»

ارزش ها و لغزشهای نفس، ص: 58

«ثقلین» یعنی دو ثقل و دو شیء گران بها. خود پیامبر و ائمه طاهرين، تجسم عینی قرآن کریم بودند. امیرالمؤمنین علیه السلام درباره قرآن می فرماید:

«فاستنطوه»؛ یعنی شما اگر می توانید، قرآن را به حرف درآورید که با زبان خودش حقایق آیات را برای شما بیان کند؛ اما قرآن در دنیا با کسی حرفی نمی زند.

قرآنی که در این دنیا در اختیار داریم، قرآن صامت است.

«و لن ينطق»؛ قرآن تا روز قیامت با شما سخن نمی گوید. باید کسی باشد تا از سوی او حرف بزند و زبان قرآن باشد. خود قرآن می فرماید: زبان من، پیامبر و اهل ذکر هستند. حضرت می فرماید: قرآن با شما سخن نمی گوید. «و لکن أخبرکم عنه»؛ من از قرآن به شما خبر می دهم.

ارزش ها و لغزشهای نفس، ص: 59

«ألا انّ فيه علم ما يأتي» «1» دانش آن چه تا ابد خواهد آمد، در قرآن کریم است. اگر زبان وحی نبود، هیچ منبعی نمی توانست آینده را پیش بینی کند. دانشمندان ما نمی توانند آینده را پیش بینی کنند. آنان فقط از گذشته، آن هم به طور ناقص خبر می دهند. اگر زبان انبیا نبود، هیچ آینده نگری نبود. در سوره بقره، از زبان ابراهیم، از آمدن پیامبر اسلام خبر می دهد و یا در سوره اعراف می فرماید:

«الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ...» «2»

وحی در تورات و انجیل از آمدن پیامبر اسلام خبر داده است. اگر این زبان‌ها نبود، هیچ انسانی از آینده خبر نداشت. حدود هزار آیه قرآن کریم از آینده خبر داده است.

### اخبار قرآن از آینده زمین

قرآن کریم، از قیامت، از آینده اجتماعی و سیاسی و اخلاقی مردم کره زمین خبر می‌دهد:

«أَنَّ الْأَرْضَ يَرِيهَا عِبَادِي الصَّالِحُونَ» «3»

(1) - نهج البلاغه: خطبه 157، و من خطبة له عليه السلام ينبه فيها على فضل الرسول الأعظم، و فضل القرآن...؛ «أَرْسَلَهُ عَلَى حِينِ فِتْرَةٍ مِنَ الرُّسُلِ وَ طُولِ هَجْعَةٍ مِنَ الْأُمَمِ وَ انْتِفَاضِ مِنَ الْمُبْرَمِ فَجَاءَهُمْ بِتَصْدِيقِ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَ النُّورِ الْمُقْتَدَى بِهِ ذَلِكَ الْقُرْآنُ فَاسْتَنْطَفُوهُ وَ لَنْ يَنْطِقَ وَ لَكِنْ أُخْبِرْكُمْ عَنْهُ إِلَّا إِنْ فِيهِ عِلْمٌ مَا يَأْتِي وَ الْحَدِيثُ عَنِ الْمَاضِي وَ دَوَاءَ دَائِكُمْ وَ نَظْمَ مَا بَيْنَكُمْ....»

(2) - اعراف (7): 157؛ «همان کسانی که از این رسول و پیامبر ناخوانده درس، که او را نزد خود [با همه نشانه‌ها و اوصافش] در تورات و انجیل نگاشته می‌یابند، پیروی می‌کنند.»

(3) - انبیاء (21): 105؛ «و همانا زمین را بندگان شایسته ما به میراث می‌برند.»

### ارزش‌ها و لغزشهای نفس، ص: 60

در آینده، سراسر زمین را بندگان صالح و شایسته پروردگار متعال به ارث خواهند برد و همه جریان‌ها باطن مردم، روی خط انصاف و عدالت قرار خواهد گرفت، تا جایی که بنابه فرموده امام باقر علیه السلام، دختر زیبایی که دو صندوق طلا و نقره به همراه خود از بازار بغداد به بازار شام ببرد، در آن زمان، چشمی که به شهوت او را بنگرد و دستی که به این طلا و نقره دراز شود، وجود ندارد. «1» همه چشم‌ها در خط عدالت و همه دست‌ها در خط کرامت هستند. اگر قرآن کریم نبود، هیچ کس از آینده خبر نداشت. اگر زبان قرآن نبود و اوضاع قیامت را مطرح نمی‌کرد، ما هم مانند کسانی که قیامت را باور ندارند، پوچ و بیهوده می‌شدیم. امید به آینده است که ما را این اندازه با صفا و با وفا نگه داشته است.

## هم راز و همراهان الهی

آیت الله میلانی از ظاهر دنیا گذشته بود و از خاک به افلاک و از فرش زمین تا عرش برین پرواز کرده بود. مرحوم حاج هادی ابهری، که از اولیای طراز اول خدا بود، می گوید: به کریلا رفتم و تنها تقاضایی که از حضرت سید الشهداء کردم، این بود که یک رفیق خوب که تو می پسندی سر راه من قرار بدهد. وقتی که می خواستم از حرم خارج شوم، نخستین بار آیه الله العظمی میلانی را دیدم. ایشان فرمود: ابهری!

(1) - بحار الأنوار: 317/52، باب 27، حدیث 11؛ «قال أمير المؤمنين عليه السلام: بنا يفتح الله و بنا يختم الله و بنا يحو ما يشاء و بنا يثبت و بنا يدفع الله الزمان الكلب، و بنا ينزل الغيث، فلا يعزّنكم بالله الغرور، ما أنزلت السماء قطرة من ماء منذ حبسه الله عز و جل ولو قد قام قائمنا لأنزلت السماء قطرها، و لأخرجت الأرض نباتها، ولذهبت الشحناء من قلوب العباد، و اصطلحت السباع و البهائم، حتى تمشى المرأة بين العراق إلى الشام، لاتضع قدميها إلا على التّبات و على رأسها زيلها لايهيّجها سبع ولا تخافه.»

## ارزش ها و لغزشهای نفس، ص: 61

رفیقی که می خواستی، من هستم:

تو شور این نمکدان را چه دانی

تو ذوق لعل خوبان را چه دانی

قماش گلعدازان را چه دانی «1»

تو را با اطلس و مخمل بؤد کار

رفیق موافق و رفیقی که بر دین و ایمان انسان بیفزاید گنج است.

امیرالمؤمنین علیه السلام در روز بیستم ماه رمضان، به امام مجتبی علیه السلام فرمود: حسن جان! در را ببند و کسی را راه نده. نمی خواهم این مردم را ببینم؛ اما به خانه حُجر بن عدی برو و او را به این جا بیاور که دل من برای او تنگ شده است. «2» از نعمت های بسیار بالای بهشت، رفیق خوب است. لذت ایشان را خداوند با

(1) - صائب تبریزی.

(2) - بحار الأنوار: 290 / 42، باب 127؛ «قال محمد بن الحنفية رضى الله عنه: وبتنا ليلة عشرين من شهر رمضان مع أبي و قد نزل السم إلى قدميه، و كان يصلي تلك الليلة من جلوس، و لم يزل يوصينا بوصاياها و يعزينا عن نفسه و يخبرنا بأمره و تبيانه إلى حين طلوع الفجر، فلما أصبح استأذن الناس عليه، فأذن لهم بالدخول، فدخلوا عليه و أقبلوا يسلمون عليه، و هو يردّ عليهم السلام، ثم قال: أيها الناس اسألوني قبل أن تفقدوني و خففوا سؤالكم لمصيبة إمامكم، قال فبكى الناس عند ذلك بكاءً شديداً، و أشفقوا أن يسألوه تخفيفاً عنه، فقام إليه حجر بن عدي الطائي و قال:

أبو الأظهار حيدرة الزكي

فيا أسفي على المولى التقي

لعين فاسق نغل شقي

قتله كافر حنث زميم

ويبرء منكم لعناً وبّي

فيلعن ربنا من حاد عنكم

و أنتم عترة الهادي النبي

لأنكم بيوم الحشر ذكري

فلما بصر به سمع شعره قال له: كيف لي بك إذا دعيت إلى البراءة مني، فما عساك أن تقول؟ فقال: و الله يا أمير المؤمنين لو قطعت بالسيف إرباً إرباً و اضرم لي النار و القيت فيها لآثرت ذلك على البراءة منك، فقال: و ققت لكل خير يا حجر، جزاك الله خيراً عن أهل بيت نبيك. ثم قال: هل من شرية من لبن؟ فأتوه بلبن في قعب، فأخذه و شربه كله، فذكر الملمون بن ملحج و أنه لم يخلف له شيئاً، فقال عليهم السلام: «وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ قَدَرًا مَّقْدُورًا» اعلموا أي شربت الجميع و لم أبق لأسيركم شيئاً من هذا، ألا و إنه آخر رزقي من الدنيا، فبالله عليك يا بني إلا ما أسقيته مثل ما شربت، فحمل إليه ذلك فشربه.

ارزش ها و لغزشهای نفس، ص: 62

رفیق و همراز و همراه، به کمال می‌رساند. خواجه نصیر طوسی وقتی داشت در کاظمین جان می‌داد، به ایشان گفتند: شما را به نجف ببریم یا نه؟ گفت: اگر مرا به نجف ببرید، بی‌احترامی به موسی بن جعفر علیه السلام است. مرا در همین جا دفن کنید و بر سنگ قبرم فقط این آیه از قرآن را بنویسید:

«وَكَلْبُهُمْ بَاسِطٌ ذِرَاعَيْهِ» «1»

من سگی گرسنه هستم که دو دست خود را در خانه ایشان دراز کرده‌ام.

يك دو سه يار همدم و همراز

هم دو تا هم سه تا دگر همه هيچ

### ظرافت عمل

من به درس میرزا جواد آقا می‌رفتم. سبزی فروش نزدیک خانه ایشان می‌گفت که ایشان با قد خمیده آمد و يك كيلو سبزی خرید. ایشان خیلی با ادب حرف می‌زدند. پس از مدتی برگشتند. دیدم که بسته سبزی دست ایشان است. نگران شدم که آیا اشتباهی کرده‌ام؟ ایشان فرمودند: خودتان گره سبزی را باز کنید و هر بخشی از آن را در بخش معین خودش بگذارید، ریحان و تره و ... گفتم: مگر سبزی خراب بود؟ فرمود: نه، عالی بود؛ اما وقتی به خانه بردم و گره را باز کردم تا سبزی را پاك کنم، دیدم میان سبزی‌ها يك مورچه است. لانه این مورچه، یا در مغازه شما و یا همین اطراف است. دیدم این مورچه، در خانه من لانه‌اش را پیدا نمی‌کند و از همسرش و بچه‌هایش جدا می‌ماند و من در قیامت نمی‌توانم جواب خداوند را بدهم. سبزی‌هایی را که به من می‌دهی، دقت کن که در آن مورچه نباشد.

اگر انسان به این حد می‌رسد، به این علت است که آینده را باور کرده است. این

(1) - كهف (18): 18؛ «و سگشان دو دستش را در آستانه غار گسترانیده است.»

ارزش ها و لغزشهای نفس، ص: 63



آینده را زبان وحی به ما خبر داده است:

«ألا ان فيه علم ما يأتي»

### قرآن، بیانگر آینده

يك خبر قرآن این است که در زمان ظهور حضرت مهدی علیه السلام رخ می‌دهد، زمانی که همه قلب‌ها عاشق و پر محبت است و خشونت و ستمی وجود ندارد. خبر دیگر آن از قیامت است که گوشه‌ای از آن، همان سوره‌ای است که هر وقت پیامبر و ائمه، آن را می‌خواندند هر کس از کوچه رد می‌شد، صدای گریه‌اش بلند می‌شد.

«إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا» «1»

«وَأَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا» «2»

«وَقَالَ الْإِنْسَانُ مَا لَهَا» «3»

«يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا» «4»

تاریخ و ساعت را می‌گوید که بندگان تو در ماه رمضان، مثلاً مناجات و نیایش کردند. گناهان ما را نیز باید بازگو کند؛ ولی پیش از آن، به او می‌گویند: از گناهان بنده من حرف زن. این هم یکی از اخباری است که از قرآن و روایات استفاده می‌شود.

---

(1) - زلزله (99): 1؛ «روزی که زمین به جنبش و لرزش درآید.»

(2) - زلزله (99): 2؛ «و آن چه ثقل در زمین است بیرون ریخته شود، از جنازه‌هایی که دفن شده‌اند تا معدن‌هایی که مدفونند.»

(3) - زلزله (99): 3؛ «همه انسان‌ها فریاد می‌زدند که چه شده است.»

(4) - زلزله (99): 4؛ «زمین با خدا حرف می‌زند و اخباری که در آن بوده است را بازگو می‌کند.»

ارزش ها و لغزشهای نفس، ص: 64

«يَوْمَئِذٍ يَصُدُّرُ النَّاسُ أُنْتَاتًا لِّيُرَوْا أَعْمَاهُمْ» «1»

این مجالس را ما دوبار می بینیم: يك بار اکنون و يك بار هم در قیامت. این گوشه‌ای از خبر قیامت است:

«أَلَا إِنَّ فِيهِ عِلْمٌ مَا يَأْتِي وَ الْحَدِيثُ عَنِ الْمَاضِي»

قصه یوسف را به درستی در اختیار شما می گذارد: «و دواء دائکم»؛ «2» این قرآن داروی بیماری شما است:

«وَ نُزِّلَ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَ رَحْمَةٌ» «3»

قرآن نظام دهنده زندگی است، یعنی نظام دهنده اقتصاد، اخلاق، منش و کردار شما است.

والسلام علیکم و رحمة الله و بركاته

(1) - زلزله (99): 6؛ «آن روز، مردم [پس از پایان حساب] به صورت گروه‌های پراکنده [به سوی منزل‌های ابدی خود، بهشت یا دوزخ] باز می گردند تا اعمالشان را [به صورت تجسم یافته] به آنان نشان دهند.»

(2) - نهج البلاغه: خطبه 157؛ «... أَرْسَلَهُ عَلَى حِينِ فِتْرَةٍ مِنَ الرُّسُلِ وَ طُولِ هَجْعَةٍ مِنَ الْأُمَمِ وَ انْتِقَاضِ مِنَ الْمُبَرِّمِ فَجَاءَهُمْ بِتَصْدِيقِ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَ النُّورِ الْمُفْتَدَى بِهِ ذَلِكَ الْقُرْآنُ فَاسْتَنْطَفُوهُ وَ لَنْ يَنْطِقَ وَ لَكِنْ أَخْبِرْكُمْ عَنْهُ أَلَا إِنَّ فِيهِ عِلْمٌ مَا يَأْتِي وَ الْحَدِيثُ عَنِ الْمَاضِي وَ دَوَاءٌ دَائِكُمْ وَ نَظْمٌ مَا بَيْنَكُمْ....»

(3) - اسراء (17): 82؛ «و ما از قرآن آن چه را برای مؤمنان، مایه درمان و رحمت است، نازل می کنیم.»

ارزش ها و لغزشهای نفس، ص: 65

دو واقعت در سوره یوسف 4

تهران، حسینیه هدایت رمضان 1382

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی جمیع الانبیاء والمرسلین

و صلّ علی محمد و آله الطاهرين.

در سوره مبارکه یوسف دو واقعیت مطرح شده است، که عبارت‌اند از: عشق الهی و عشق حیوانی.

عشق حیوانی عشقی است که اگر زلف جان کسی به آن گره بخورد، او را تا بی‌نهایت کوچک شدن می‌برد. قرآن مجید که می‌فرماید: در قیامت، اعمال سنجیده می‌شود، درباره عده‌ای می‌فرماید:

«فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزْنًا» «1»

چون ایشان چیزی ندارند، برای آنان ترازویی قرار نمی‌دهند. اینان به نهایت کوچکی رسیده‌اند. نقطه مقابل آن، عشق الهی است که انسان را به سوی بی‌نهایت بزرگ شدن حرکت می‌دهد.

### ثمره عشق الهی

عشق الهی انسانی را از عمق چاه، بر تخت عزیزی مصر وجود می‌رساند و او را

(1) - کهف (18): 105؛ «و روز قیامت، میزانی برای [محاسبه اعمال] آنان برپا نمی‌کنیم.»

### ارزش‌ها و لغزشهای نفس، ص: 68

به اسوهای تبدیل می‌کند که برای هر جمعیت و دل و جانی و هر پیر و جوان و مرد و زنی الگو می‌شود. این سعه عشق الهی در دنیا است، اما تماشای جمال واقعی او باید در قیامت صورت بگیرد. سعه وجودی این عاشق، در دنیا نمی‌گنجد و خداوند باید جهان بی‌نهایتی را برپا کند تا بتوان در آن بی‌نهایت‌ها را دید. در این سوره مبارکه، عشق در این دو سو مطرح شده است. نماد عشق حیوانی، يك خاتم جوان است به نام زلیخا و نماد عشق الهی، جوانی است در اوج زیبایی، به نام یوسف. این دو عشق، با هم، در يك جنگ شدید، از سوی زلیخا و جهاد جانانه از سوی یوسف قرار گرفته‌اند. عشق الهی، عشق حیوانی را سرکوب کرد و پستی این عشق و کمال آن عشق را تجلّی و ظهور داد.

قبله ذرات شود کوی او

هر که کند روی طلب سوی او

زیباترین مطلبی که در توضیح این يك بيت می توانم بگویم، این است که صاحب دعای ابو حمزه ثمالی، حضرت زین العابدین علیه السلام، روی منبر مسجد شام، به مردم گفت که می دانید چه کسی را کشته‌اید؟ کسی را که همه ماهیان دریا و پرندگان هوا و فرشتگان خدا برای او گریه کردند، همه جنیان و درختان و انبیا و علی و زهرا و امام مجتبی علیهم السلام، برای او گریه کردند. شما شامیان کر بودید و ناله همه موجودات را که برای او بلند بود، نشنیدید و گرنه، می شنیدید که همه ذرات عالم، در عصر عاشورا می گفتند:

«بأبي أنت و أمي يا أبا عبد الله!» «1»

(1) - وسائل الشيعة: 502 / 14، باب 66، حدیث 19694؛ «عَنِ الرَّيَّانِ بْنِ شَيْبٍ عَنِ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي حَدِيثٍ أَنَّهُ قَالَ لَهُ يَا ابْنَ شَيْبٍ إِنْ كُنْتَ بَاكِيًا لِشَيْءٍ فَإِنَّكَ لِلْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَإِنَّهُ دُبْحٌ كَمَا يُدْبِحُ الْكَبْشُ وَ قُتِلَ مَعَهُ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ ثَمَانِيَةَ عَشَرَ رَجُلًا مَا لَهُمْ فِي الْأَرْضِ شَيْبُهُونَ وَ لَقَدْ بَكَتِ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَ الْأَرْضُونَ لِقَتْلِهِ....»

مستدرک الوسائل: 391 / 1، باب 22، حدیث 952؛ «عَنْ زُرَّارَةَ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا زُرَّارَةُ إِنَّ السَّمَاءَ بَكَتْ عَلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا إِلَى أَنْ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ مَا اخْتَضَبَتْ مِنَّا امْرَأَةٌ وَ لَا أَذْهَنْتْ وَ لَا اكْتَحَلَتْ وَ لَا رَجَلَتْ حَتَّى أَتَانَا رَأْسُ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ لَعَنَهُ اللَّهُ....»

بحار الأنوار: 215 / 45، باب 40؛ المناقب، ابن شهر آشوب: 54 / 4؛ «قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَكَتِ السَّمَاءُ عَلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَرْبَعِينَ يَوْمًا بِالْدَّمِ.»

ارزش ها و لغزشهای نفس، ص: 69

سلسله بر سلسله سودای اوست

عشق که بازار بُنان جای اوست

آتش دل‌های کباب است عشق

گرمی عشاق خراب است عشق

عشق نه سودا بود و بی مرض

عشق نه وسواس بود بی غرض

گفت به مجنون صنمی در دمشق	کای شده مستغرق دریای عشق
عشق چه و مرحله عشق چیست؟	عاشق و معشوق در این پرده کیست؟
عاشق یکرنگ حقیقت شناس	گفت که ای محو امید و هراس
نیست در این پرده به جز عشق کس	اول و آخر همه عشق است و بس
عشق مجازی به حقیقت روی است	کوشش عاشق کشش معنوی است

#### قدم اول عشق

بنابر آیات و روایات، ما قدم اول را برای عاشق شدن بر نمی داریم. قدم اول را او برمی دارد و تو قدم دوم را. او به سوی تو می آید و خود را به قلب تو می نمایاند:

گر به ره عشق در آتش خوش است	نقد روان صافی بی دل خوش است
آتش عشق از من دیوانه پُرس	کوکبه شمع ز پروانه پُرس
ما که در این آتش سوزنده ایم	کشته عشقیم و به او زنده ایم
آب خَزَر گرچه زجان خوش تر است	چاشنی عشق از آن بخت تر است

راه ملامت به سلامت روند

اهل ملامت که سلامت روند

عاشق آسایش خود بوده‌ای

گر تو در این مرحله آسوده‌ای

عاشق جان و مال، نمی‌تواند خود را نگه دارد و همواره به معشوق می‌گوید:

جان و مال را چگونه و کی برای تو خرج کنم؟ معشوق راهنمایی می‌کند و می‌گوید:

برای تو پنج وقت ملاقات قرار داده‌ام. نماز خواندن، سرود و شعر عشق است به زبان عربی و بیان عشق دل است. آن وقت که در برابر او می‌ایستد و با همه وجود می‌گوید:

«إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ\* اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ» «1»

او می‌گوید: راه باز کنید. بنده‌ام راه می‌خواهد. موجودات و تعلقات! برای عاشق من راه باز کنید که او می‌خواهد بیاید. اصرار امیرالمؤمنین علیه السلام درباره قرآن، برای درک همین حقایق است. اگر انسان عمرش تمام شود و به حلاوت این سخنان نرسد دچار خسران بزرگ شده است.

### زیبای بی‌نهایت

خانمی نزد عارفی آمد و گفت: شوهرم می‌خواهد مرا رها کند و به دنبال زن دیگری برود. آن گاه گفت: می‌دانم که نگاه به نامحرم حرام است؛ از این رو، من خودم را به زنان دیگر نشان می‌دهم تا ایشان برای تو تعریف کنند که کسی در این شهر، زیباتر از من نیست. این عارف، به جای این که این خانم را راهنمایی کند، نعره‌ای زد و غش کرد. خانم هم ترسید و از آن جا رفت. عارف را به هوش آوردند و گفتند: چرا پاسخ او را ندادی؟ گفت: پاسخی نداشتم که بدهم. او به من گفت: من

---

(1) - فاتحه (1): 5- 6؛ « [پروردگارا!] تنها تو را می‌پرستیم و تنها از تو کمک می‌خواهیم. \* ما را به راه راست راهنمایی

## ارزش ها و لغزشهای نفس، ص: 71

زیباترین زن این شهر هستم و شوهرم می خواهد مرا رها کند. دیدم خدا دارد به من می گوید: من که زیبای بی نهایت هستم، چرا دنبال غیر من رفتی؟ آیا کسی زیباتر از مرا پیدا کردی؟ ثروتمندتر از مرا پیدا کردی؟ کریم تر از مرا پیدا کردی؟ آمرزنده تر از مرا پیدا کردی؟ «1»

## عشق پایدار و ناپایدار

عشق حیوانی، با بدن سر و کار دارد و ناپایدار است، اما عشق الهی، چون یک طرف آن، حضرت حق است و در طرف دیگر، دل است، کشش حضرت حق، کشش بی نهایت است و وقتی در این دل تجلی کند، به علت شایستگی صاحب دل و بر اثر کشش معشوق، عاشق می شود. این عشق، همواره رو به افزایش می رود و جایی برای نفرت و طلاق و جدایی برای او نمی گذارد. این شعله، همچنان اضافه می شود تا وجود عاشق را به حقیقت معشوق تبدیل می کند:

«اللهم أذقنا حلاوة وُدِّكَ» «2»

(1) - بحار الأنوار: 38 / 101، باب 34، حدیث 34؛ «قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ النَّظْرُ سَهْمٌ مَسْمُومٌ مِنْ سِهَامِ إبْلِيسَ فَمَنْ تَرَكَهَا خَوْفًا مِنَ اللَّهِ أَعْطَاهُ اللَّهُ إِيْمَانًا يَجِدُ حَلَاوَتَهُ فِي قَلْبِهِ.»

حدیث 35؛ «وَقَالَ لِكُلِّ عَضْوٍ مِنْ ابْنِ آدَمَ حِطٌّ مِنَ الزَّانَا فَالْعَيْنُ زِنَاهُ النَّظْرُ وَ اللِّسَانُ زِنَاهُ الْكَلَامُ وَ الْأُذُنَانِ زِنَاهُمَا السَّمْعُ وَ الْيَدَانِ زِنَاهُمَا الْبَطْشُ وَ الرَّجْلَانِ زِنَاهُمَا الْمَشْيُ وَ الْفَرْجُ يُصَدِّقُ ذَلِكَ وَ يُكَذِّبُهُ.»

الکافی: 559 / 5، حدیث 12؛ «عَنْ عَلِيِّ بْنِ عُقْبَةَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ النَّظْرُ سَهْمٌ مِنْ سِهَامِ إبْلِيسَ مَسْمُومٌ وَ كَمَنْ مِنْ نَظْرَةٍ أُورِثَتْ حَسْرَةً طَوِيلَةً....»

الحاسن: 109 / 1، باب 49، حدیث 101؛ «يَحْيَى بْنُ الْمَغِيرَةِ عَنْ ذَافِرٍ رَفَعَهُ قَالَ قَالَ عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِيَّاكُمْ وَ النِّظْرَةَ فَإِنَّهَا تَزْرَعُ فِي الْقَلْبِ وَ كَفَى بِهَا لِصَاحِبِهَا فِتْنَةً.»

(2) - بحار الأنوار: 147 / 91، باب 32؛ «الْمُنَاجَاةُ السَّابِعَةُ مُنَاجَاةُ الْمُطِيعِينَ لِلَّهِ لِيَوْمِ الْحَمِيمِ ... اللَّهُمَّ احْمِلْنَا فِي سُنَنِ نَجَاتِكَ وَ مَتَعْنَا بِلَذِيذِ مُنَاجَاتِكَ وَ أَوْرِدْنَا حِيَاضَ حُبِّكَ وَ أَذِقْنَا حَلَاوَةَ وُدِّكَ وَ قُرْبِكَ ...»

ارزش ها و لغزشهای نفس، ص: 72

همه دنیا و آخرت، در این محبت غرق است. در این عشق است که عاشق حق، نه دنیا می خواهد و نه آخرت. ظاهراً این سخن از پیامبر صلی الله علیه و آله است که می فرماید:

این قلبی که نه طالب دنیا است و نه طالب عقبی، بلکه طالب مولا است و معشوق هم چون همه کاره عالم است، عاقبت به همه عالم می گوید: مطیع عاشق من و ملک او باش. «1» امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: گفتار، نشان دهنده وضع باطن است. این گوینده باید مزه عشق را چشیده باشد. بعضی از این اشعار، حکمت الهی است و با دل کار می کند. پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید: گنج‌هایی زیر عرش خدا هست که کلید آن‌ها زبان شعرای حکیم است. این کار دل است که انسان واقعاً خدا را از درون باور کند راه آن پس از بعثت پیامبر تا قیامت، کتاب عشق حضرت حق، یعنی قرآن مجید است. این عشق، از آن راه برقرار می شود.

### قرآن، طریق دل‌باختگی

مردی را می شناختم که شغلش حمالی بود. همسرش مرده بود و او در گوشه‌ای زندگی می کرد. يك مقدار دید چشم او تار شده بود. من گاهی نزد او می رفتم. به من می گفت: هر وقت می خواهی نزد من بیایی، سعی کن شب جمعه باشد که من پیام و در مجلس دعای کمیل علی علیه السلام بنشینم و لذت ببرم. او واقعاً با امیرالمؤمنین علیه السلام هم نشینی می کرد. آن زمان، روزی بیست تومان بدست می آورد. از روز شنبه تا پنجشنبه پول‌هایش را جمع می کرد. به سیصد تومان یا چهارصد تومان که می رسید،

(1) - تحریر المواعظ العددية: 245؛ «و قال صلى الله عليه و آله: القلب ثلاثة أنواع: قلب مشغول بالدينا، و قلب مشغول بالعقبى، و قلب مشغول بالمولى؛ أما القلب المشغول بالدينا فله الشدة و البلاء، و أما القلب المشغول بالعقبى فله الدرجات العلى، و أما القلب المشغول بالمولى فله الدنيا و العقبى و المولى.»

ارزش ها و لغزشهای نفس، ص: 73



بیست تومان برای مخارج يك هفته برمی داشت و بقیه آن را برای يك خانواده فقیر که مخارج آن اداره نمی شد، صرف می کرد. من هر وقت نزد او می رفتم، ساعت معینی بود که مزاحم شغل او نباشد. او در گوشه ای نشسته بود و قرآن مجید روی زانویش و او غرق در کتاب خدا بود. آیه ای می خواند و زار زار گریه می کرد. هر سه شبانه روز هم يك بار قرآن را ختم می کرد. از راه قرآن، دل باخته خداوند بود. وقتی با من حرف می زد، احساس می کردم که نور از دهان او خارج می شود. امروزه این افراد، در جامعه کم شده اند؛ این کتاب عشق است.

### عشق در تجلی آیات

قرآن پنجاه اسم دارد. يك اسم آن، رحمت است. رحمت عین عشق است، اما انسان باید دل بدهد که این آیات، برای او جلوه کند و در تجلی آیات، صدای پای عشق شنیده شود. امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: این افراد، هر وقت قرآن می خوانند، اگر خداوند جلوی جان ایشان را نگیرد، جان بدن را رها کرده، پرواز می کند. «1» در شب عاشورا، با آن وضعیت گرسنگی و تشنگی و تاریکی بیابان، با یقین به کشته شدن همه افراد، امام حسین علیه السلام به قمر بنی هاشم علیه السلام فرمود: برو جلوی حمله دشمن را بگیر و به آنها بگو: جنگ را تا فردا صبح به تأخیر بیندازید:

«فَاتَّه يَعْلَمُ إِلَيَّ أَحِبُّ الصَّلَاةَ لَهُ وَ تِلَاوَةَ كِتَابِهِ» «2»

(1) - فتح البلاغه: خطبه 184 (همام)؛ «... أَمَّا اللَّيْلُ فَصَافُونَ أَقْدَامَهُمْ تَالِينَ لِأَجْزَاءِ الْقُرْآنِ يُرْتَلُونَهَا تَرْتِيلاً يُحْرَتُونَ بِهِ أَنْفُسَهُمْ وَ يَسْتَشِيرُونَ بِهِ دَوَاءً دَائِهِمْ فَإِذَا مَرُّوا بِآيَةٍ فِيهَا تَشْوِيقٌ رَكَنُوا إِلَيْهَا طَمَعًا وَ تَطَلَّعَتْ نُفُوسُهُمْ إِلَيْهَا شَوْقًا وَ ظَنُّوا أَنَّهَا نُصِبَ أَعْيُنِهِمْ وَ إِذَا مَرُّوا بِآيَةٍ فِيهَا تَخْوِيفٌ أَصْعَوْا إِلَيْهَا مَسَامِعَ قُلُوبِهِمْ وَ ظَنُّوا أَنَّ زَفِيرَ جَهَنَّمَ وَ شَهيقَهَا فِي أَصُولِ آذَانِهِمْ  
«....»

(2) - بحار الأنوار: 391 / 44، باب 37؛ اللهوف، سید بن طاووس: 89؛ «... فَجَاءَ الْعَبَّاسُ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ أَخْبَرَهُ بِمَا قَالَ الْقَوْمُ فَقَالَ ارْجِعْ إِلَيْهِمْ فَإِنْ اسْتَطَعْتَ أَنْ تُؤَخِّرَهُمْ إِلَى غَدٍ وَ تَدْفَعَهُمْ عَنَّا الْعَشِيَّةَ لَعَلَّنَا نُصَلِّيَ لِرَبِّنَا اللَّيْلَةَ وَ نَدْعُوهُ وَ نَسْتَغْفِرُهُ فَهُوَ يَعْلَمُ أَنِّي كُنْتُ قَدْ أَحِبُّ الصَّلَاةَ لَهُ وَ تِلَاوَةَ كِتَابِهِ وَ كَثْرَةَ الدُّعَاءِ وَ الْإِسْتِغْفَارِ ...»

خدا می داند که من عاشق این کتاب هستم. يك شب ديگر من زنده باشم و قرآن بخوانم.

### علامت باور واقعی

صاحب بصیرتی به من می گفت که آیات عذاب را هم روی منبرها قرائت می کنی؟ گفتم: بله. گفت: کنار آیات عذاب، گریه هم می کنی؟ گفتم: نه، گفت: پس چرا با این زبان آلوده و چشم کور قرآن می خوانی؟ مگر آیات عذاب را باور نکرده‌ای؟ اگر باور کرده‌ای، چرا ناله نمی زنی؟ در آن جا که خداوند می فرماید:

«وَأَصْحَابُ الشَّمَالِ مَا أَصْحَابُ الشَّمَالِ \* فِي سَمُومٍ وَ حَمِيمٍ» «1»

شکم شما را در قیامت از زقوم پر می کنم که يك قطره از آن را اگر به هفت دریا بزنم، يك موجود زنده در آن نمی ماند. گفتم: دعا کن که از این پستی نجات پیدا کنیم.

شیخ بهایی می گوید:

چو به شهر خطاکاران برسی

ای باد صبا به پیام کسی

وز نفس و هوا ز خدا دوران

بگذر به محله مهجوران

کای نامه سیاه خطا کردار

آن گاه بگو به بهایی زار

از باده لهو و لعب مستی

عمرت شده شصت و همان پستی

(1) - واقعه (56): 41 - 42؛ «و شقاوت‌مندان، چه دون‌پایه‌اند شقاوت‌مندان! در میان بادی سوزان و آبی جوشان [قرار

دارند].»

ارزش ها و لغزشهای نفس، ص: 75

خود را دریابی و دانی چه کسی «1»

گفتم که مگر به سی برسی

والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته

---

(1) - شیخ بهایی.

ارزش ها و لغزشهای نفس، ص: 76

ملاك انسانیت

5

تهران، حسینیه هدایت رمضان 1382 الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی جمیع الانبیاء والمرسلین

و صلّ علی محمد و آله الطاهیرین.

أحسن القصص بودن داستان یوسف، به علت زیبایی صورت یوسف نیست، بلکه به خاطر سیرت او است که این زیبایی، با دوام و همیشگی است. خداوند این سیرت را در این سوره، ملاک انسانیت معرفی کرده است و آن را نقطه پرواز انسان دانسته است.

در داستان یوسف، خداوند دو عشق را مطرح می کند. مایه و اصل یکی، شهوت حیوانی است که دوامی ندارد و در باطن، گرگ بسیار خطرناکی است که دهانش برای بلعیدن انسانیت انسان باز است. ریشه این عشق، چون با حق پیوند ندارد، پیامبر آن را

«اعدی عَدُوک نَفْسک الّتی بَینَ جَنبیک» «1»

(1) - بحار الأنوار: 64 / 67، باب 45، حدیث 1؛ عوالی اللآلی: 118 / 4، حدیث 187؛ و نیز در این زمینه آمده است: من لا یحضره الفقیه: 381 / 4، حدیث 5833؛ الأمالی للصدوق: 393، حدیث 4، المجلس الثاني و الستون؛ «عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِيهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ بَيْنَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ ذَاتَ يَوْمٍ جَالِسٌ مَعَ أَصْحَابِهِ ... مِنْ اعْتَدَلَ يَوْمَاهُ فَهُوَ مَعْبُودٌ وَ مَنْ كَانَتْ الدُّنْيَا هِمَّتَهُ اسْتَدَّتْ حَسْرَتُهُ عِنْدَ فِرَاقِهَا وَ مَنْ كَانَ عَدُوَّهُ شَرًّا يَوْمِيَهُ فَهُوَ مُحْرُومٌ وَ مَنْ لَمْ يُبَالِ بِمَا رَزِيَ مِنْ آخِرَتِهِ إِذَا سَلِمَتْ لَهُ دُنْيَاهُ فَهُوَ هَالِكٌ وَ مَنْ لَمْ يَتَعَاهَدِ النَّقْصَ مِنْ نَفْسِهِ غَلَبَ عَلَيْهِ الْهَوَى وَ مَنْ كَانَ فِي نَقْصِ فَالْمَوْتُ خَيْرٌ لَهُ يَا شَيْخُ اَرْضِ النَّاسِ مَا تَرْضَى لِنَفْسِكَ وَ ائْتِ إِلَى النَّاسِ مَا تُحِبُّ أَنْ يُؤْتِيَ إِلَيْكَ ...»

ارزش ها و لغزشهای نفس، ص: 80

نامیده است. این در ظاهر، عشق است و در باطن يك تمايل صد در صد حیوانی است که طوفان کوبنده‌ای را بر ضد انسان ایجاد کرده، عقل را اسیر می‌کند. انسان حاضر نیست در فضای این عشق، سود و ضرر را تشخیص دهد. در این عشق، لذت بدن مطرح است، جهل محض است و عقل در آن نیست.

در طرف دیگر، عشق الهی است که آتش است، اما آتش الهی، که اگر در درون کسی افروخته شود، چنان عقل را می‌پزد که انسان در عصر خود یا در همه اعصار و قرون، عاقل‌ترین انسان می‌شود. چنانکه پیامبران نیز عاشق خدا بودند:

«وَ الَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ» «1»

اهل دل، این «اشد حبا» را با واژه عشق معنا می‌کنند تا بتوانند آن را به درك مردم برسانند. علت عشق اینان هم معرفت، عقل، وجدان و فکر ایشان است و به کارگیری این ابزار معنوی ایشان را رفعت داده تا مقام پیامبری به ایشان داده شده است.

عاقل‌ترین مردم

در «اصول کافی» آمده است که پیامبران، عاقل‌ترین مردم زمان خود بودند و انبیای اولوالعزم، عاقل‌ترین موجودات تا روز قیامت هستند. «2» آنان از فرشتگان هم که

(1) - بقره (2): 165؛ «ولی آنان که ایمان آورده‌اند، محبت و عشقشان به خدا بیش‌تر و قوی‌تر است.»

(2) - الکافی: 12/1، حدیث 11؛ «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَا بَعَثَ اللَّهُ نَبِيًّا وَ لَا رَسُولًا حَتَّى يَسْتَكْمِلَ الْعَقْلَ وَ يَكُونَ عَقْلُهُ أَفْضَلَ مِنْ جَمِيعِ عُقُولِ أُمَّتِهِ وَ مَا يُضْمِرُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي نَفْسِهِ أَفْضَلَ مِنْ اجْتِهَادِ الْمُجْتَهِدِينَ وَ مَا أَدَّى الْعَبْدُ فَرَائِضَ اللَّهِ حَتَّى عَقَلَ عَنْهُ وَ لَا بَلَغَ جَمِيعَ الْعَابِدِينَ فِي فَضْلِ عِبَادَتِهِمْ مَا بَلَغَ الْعَاقِلُ وَ الْعُقَلَاءُ هُمْ أَوْلُو الْأَبَابِ الَّذِينَ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى وَ مَا يَتَذَكَّرُ إِلَّا أَوْلُو الْأَبَابِ.»

### ارزش ها و لغزشهای نفس، ص: 81

عقل محض هستند، عاقل‌ترند. این وجدان الهی، چنان عقل را کامل می‌سازد که ایشان از همه جهانیان، نسبت به مردم، در منش و کردار، با وجدان‌تر بودند و از نظر انصاف‌دهی به مردم، منصف‌ترین مردم روی زمین بودند. رفتاری که با مردم داشتند، شگفت‌انگیز است؛ مانند رفتاری که یوسف با خانواده، برادران، مردم مصر و کسانی که او را از چاه درآوردند، داشته است.

این آتش که آتش الهی و «نار الله» است، در درون، با حرارت خود، نیروهای الهی را می‌پزد و سرانجام، از وجود انسان، انسان کامل و جامع می‌سازد.

در روایات، درباره این انسان کامل آمده است:

«بُجُودِهِ تُبْتَتِ الْأَرْضُ وَ السَّمَاءُ» «1» به خاطر گُل وجود باطن او، خداوند آسمان‌ها را سر پا نگه می‌دارد. اگر او بمیرد، زمین دهان باز می‌کند و همه را فرو می‌برد؛ چون تکیه‌گاه و لنگر آسمان‌ها و زمین، انسان کامل است که با این عشق، به درجه پختگی و کمال رسیده است.

(1) - تفسیر المحيط الأعظم و البحر الخضم: 462/1؛ شجرة طوبى: 270/2؛ مجمع النورين: 284؛ الفرقان في تفسير

القرآن بالقرآن: 34/23؛ «اشار به قوله امام صادق عليه السلام: هذا على إليه، و أشهد أن الأئمة الأبرار و الخلفاء الأخيار بعد الرسول المختار على قاصع الكفار و من بعده سيد أولاده الحسن بن علي، ثم أخوه السبط التابع لمرضات الله الحسين، ثم العابد علي، ثم الباقر محمد، ثم الصادق جعفر، ثم الكاظم موسى، ثم الرضا علي، ثم التقى محمد، ثم التقى علي،

ثم الزكي الحسن، ثم الحجّة الخلف القائم المنتظر المهدي المرجى الذي ببقائه بقيت الدنيا و بيمنه رزق الورى و بوجوده ثبتت الأرض و السماء و به يملأ الله الأرض قسطا و عدلا كما ملئت جورا و ظلما.»

ارزش ها و لغزشهای نفس، ص: 82

### نقش اولیای خدا در عالم

وقتی يك كاسب، به حضرت رضا علیه السلام عرض می کند که یابن رسول الله! اجازه بفرمایید که من از شهر خودمان بیایم و در خراسان خدمت شما زندگی کنم. علت آن هم این است که در شهر ما عده ای سبک مغز پیدا شده اند که حاضر به پذیرش حقایق نیستند و من زجر می کشم. ائمه، در این شهر حتی بدن ما را نمی خواهند؛ رنج افتادن بدن ما را می خواهند و به ما فرموده اند:

«المؤمن من نفسه في شغلٍ و الناس منه في راحة» «1»

(1) - الكافي: 239 / 2، حدیث 30؛ «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ لِأَهْلِ الدِّينِ عِلْمَاتٍ يُعْرَفُونَ بِهَا صِدْقَ الْحَدِيثِ وَ أَدَاءَ الْأَمَانَةِ وَ وَفَاءَ بِالْعَهْدِ وَ صِلَةَ الْأَرْحَامِ وَ رَحْمَةَ الضُّعْفَاءِ وَ قِلَّةَ الْمُرَاقَبَةِ لِلنِّسَاءِ أَوْ قَالَ قِلَّةَ الْمَوَاتَاةِ لِلنِّسَاءِ وَ بَدَلَ الْمَعْرُوفِ وَ حُسْنَ الْخُلُقِ وَ سَعَةَ الْخُلُقِ وَ اتِّبَاعَ الْعِلْمِ وَ مَا يُقَرَّبُ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ زُلْفَى طُوبَى لَهُمْ وَ حُسْنُ مَأَبٍ وَ طُوبَى شَجَرَةٍ فِي الْجَنَّةِ أَصْلُهَا فِي دَارِ النَّبِيِّ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ لَيْسَ مِنْ مُؤْمِنٍ إِلَّا وَ فِي دَارِهِ غُصْنٌ مِنْهَا لَا يَخْطُرُ عَلَى قَلْبِهِ شَهْوَةٌ شَيْءٍ إِلَّا أَتَاهُ بِهِ ذَلِكَ وَ لَوْ أَنَّ رَاكِبًا مُجِدًّا سَارَ فِي ظِلِّهَا مِائَةَ عَامٍ مَا خَرَجَ مِنْهُ وَ لَوْ طَارَ مِنْ أَسْفَلِهَا غُرَابٌ مَا بَلَغَ أَعْلَاهَا حَتَّى يَسْتَفْطِ هَرِمًا إِلَّا فِيهِ هَذَا فَارْعَبُوا إِنَّ الْمُؤْمِنَ مِنْ نَفْسِهِ فِي شُغْلٍ وَ النَّاسُ مِنْهُ فِي رَاحَةٍ إِذَا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ افْتَرَشَ وَجْهَهُ وَ سَجَدَ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ بِمَكَارِمِ بَدَنِهِ يُنَاجِي الَّذِي خَلَقَهُ فِي فَكَاكِ رَقَبَتِهِ أَلَا فَهَكَذَا كُونُوا.»

بحار الأنوار: 291 / 64، باب 14، حدیث 14؛ الأمامي للصدوق: 493، حدیث 12، المجلس الرابع و السابع؛ «عَنْ الثَّمَالِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ الْمُؤْمِنُ خَلَطَ عِلْمَهُ بِالْحِلْمِ يَجْلِسُ لِيَعْلَمَ وَ يُنْصِتُ لِيَسَلَّمَ وَ يَنْطِقُ لِيَفْهَمَ لَا يُحَدِّثُ أَمَانَتَهُ الْأَصْدِقَاءَ وَ لَا يَكْتُمُ شَهَادَتَهُ الْأَعْدَاءَ وَ لَا يَفْعَلُ شَيْئًا مِنَ الْحَقِّ رِيَاءً وَ لَا يَتْرُكُهُ حَيَاءً إِنْ رُكِّي خَافَ مَا يَقُولُونَ وَ يَسْتَعْفِرُ اللَّهَ بِمَا لَا يَعْلَمُونَ لَا يَعْزُهُ قَوْلٌ مِنْ جَهْلَةٍ وَ يَخْشَى إِحْصَاءَ مَنْ قَدْ عِلِمَهُ وَ الْمُنَافِقُ يَنْهَى وَ لَا يَنْتَهِي وَ يَأْمُرُ بِمَا لَا يَأْتِي

إِذَا قَامَ فِي الصَّلَاةِ اعْتَرَضَ وَإِذَا رَكَعَ رَبَضَ وَإِذَا سَجَدَ نَقَرَ وَإِذَا جَلَسَ شَعَرَ بِمِيسِي وَ هُمُّهُ الطَّعَامُ وَ هُوَ مُفْطِرٌ وَ يُصْبِحُ وَ هُمُّهُ النَّوْمُ وَ لَمْ يَسْهَرْ إِنْ حَدَّثَكَ كَذَبَكَ وَ إِنْ وَعَدَكَ أَخْلَقَكَ وَ إِنْ ائْتَمَّنْتَهُ خَانَكَ وَ إِنْ خَالَفْتَهُ اغْتَابَكَ.»

بحار الأنوار: 293 / 64، باب 14، حدیث 15؛ الخصال: 269 / 1، حدیث 4؛ «... عَنِ الطَّائِسِ بْنِ الْيَمَانِ قَالَ سَمِعْتُ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ عَلَامَاتُ الْمُؤْمِنِ خَمْسٌ قُلْتُ وَ مَا هُنَّ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ قَالَ الْوَرَعُ فِي الْخُلُوعِ وَ الصَّدَقَةُ فِي الْقَلَّةِ وَ الصَّبْرُ عِنْدَ الْمُصِيبَةِ وَ الْحِلْمُ عِنْدَ الْعَضْبِ وَ الصِّدْقُ عِنْدَ الْخَوْفِ.»

ارزش ها و لغزشهای نفس، ص: 83

مؤمن رنجها را تحمل می کند که مردم از دست او در راحتی باشند.

کدام پیامبر و نبی و امام، راحت بود؟ رسول اسلام صلی الله علیه و آله می فرمود: هیچ پیامبری در میان پیامبران، مانند من رنج ندیده است. «1» ائمه علیهم السلام بدن راحتی نمی خواهند، بلکه دل و مغز و نفس راحتی می خواهند. ایشان با بدنی که برای دنیا و آخرت خود در تلاش است، موافق اند؛ ولی با کسی که خدعه گر و حيله گر است و عقل خود را صرف مکاری می کند و با روح آلوده و دل نجس زندگی می کند، مخالف هستند، امام رضا علیه السلام به آن شخص فرمود: هرگز اجازه نمی دهم از شهر خود هجرت کنی.

وقتی علت را پرسید حضرت فرمودند: زیرا خداوند به خاطر تو يك نفر، همه عذابها را بر مردم آن شهر حرام کرده است. «2» اگر تو بیرون بیایی، یا طوفان می شود یا صاعقه می زند و همه را به عذاب دچار می کند. راحت مردم به خاطر تو است، گرچه آنان با تو دشمن باشند.

### نقش معصوم در عالم

امروز در سراسر کره زمین، فقط يك نفر انسان کامل است و آن هم شخص

(1) - کنز العمال، المتقی الهندی: 130 / 3، حدیث 5817 و 5818؛ «ما أودى أحد ما أوديت.»

«ما أودى أحد مثل ما أوديت في الله.»

(2) - بحار الأنوار: 278 / 49، باب 18، حدیث 32؛ الاختصاص: 87؛ رجال الکشی: 594، حدیث 1111؛  
 «عَنْ زَكْرِيَّا بْنِ آدَمَ قَالَ قُلْتُ لِلرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنِّي أُرِيدُ الْخُرُوجَ عَنْ أَهْلِ بَيْتِي فَقَدْ كَثُرَ السُّقْمَاءُ فِيهِمْ فَقَالَ لَا تَفْعَلْ فَإِنَّ أَهْلَ  
 بَيْتِكَ يُدْفَعُ عَنْهُمْ بِكَ كَمَا يُدْفَعُ عَنْ أَهْلِ بَعْدَادَ بِأَبِي الْحَسَنِ الْكَاظِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ.»

ارزش ها و لغزشهای نفس، ص: 84

معصوم است. به یقین بدانید که اگر این انسان کامل از دنیا برود، با جدا شدن روح او از بدن، همه آسمان ها به هم می‌ریزند و زمین هم اهل خود را فرو می‌برد. در روایات آمده است که پس از رفتن او قیامت می‌شود:

«و إِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ» «1»

وقتی که امام حسین علیه السلام را کشتند، اگر زین العابدین علیه السلام نبود، قطعاً نظام عالم به هم می‌ریخت. پشت پرده این عالم، خبرهای شگفت‌انگیزی است که ما از آن خبر نداریم. نمی‌دانیم بین خدا و بندگان کامل و اولیای او چه ارتباطی برقرار است. زمین تاریک بود و آسمان‌ها بی نور بودند و خداوند مخالف ظلمت است. به فرشتگان فرمود:

«إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً...» «2»

تا زمین به وجود آن خلیفه روشن شود.

«وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا» «3»

نور مری و روشن شدن به نور انسان کامل، این کار عشق است. که یوسف در این نقطه از عشق بود.

### عشق حقیقی و مجازی

عشق حیوانی و الهی، مانند خدا و انسان، حق و باطل، روز و شب، يك جا جمع نمی‌شوند. وقتی مقابل هم قرار بگیرند، هم دیگر را دفع می‌کنند، ولی دو عاشق

(1) - تکویر (81): 2؛ «و هنگامی که ستارگان تیره و بی نور شوند.»



(2) - بقره (2): 30؛ «مسلماً من جانشینی در زمین قرار خواهم داد.»

(3) - زمر (39): 69؛ «و زمین به نور پروردگارش روشن می شود.»

ارزش ها و لغزشهای نفس، ص: 85

بجازی، مانند یک پسر و دختر، که عشق ایشان حیوانی است، به شدت همدیگر را جذب می کنند. یوسف و زلیخا به شدت هم دیگر را دفع می کردند. زلیخا اظهار علاقه می کرد؛ ولی یوسف می گفت: من به تو هیچ میلی ندارم. این درگیری تا ده سال ادامه داشت تا این که بدون هیچ جرمی، یوسف را به زندان انداخت. وقتی با بی احترامی او را در زندان انداختند، اولین بار که با خود حدیث نفس می کرد، با حالتی عاشقانه به خداوند عرض کرد:

«قَالَ رَبِّ السَّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونِي إِلَيْهِ...» «1»

زندگی در آن کاخ، برای من تلخ بود. الان راحت شدم؛ یعنی زیباترین زن مصری برای یوسفی که عشق حیوانی نداشت، تلخ بود. یوسف، زلیخا را تاریک و به صورت یک دیو ماده می دید. چشم و زبان او چشم و زبان دیگری بود.

تواضع صاحب کتاب ریاض المسائل «2»

(1) - یوسف (12): 33؛ «پروردگارا! زندان نزد من محبوب تر است از عملی که مرا به آن می خوانند.»

(2) - ریاض المسائل کتابی استدلالی در فقه شیعه امامیه به زبان عربی. نوشته سید علی طباطبائی (م 1231 ق) شرحی است مزجی بر مختصر النافع نوشته محقق حلی (م 676 ق) از آن رو که نویسنده ریاض، شرح موجزی نیز بر مختصر النافع نگاشته، این اثر به الشرح الکبیر نیز معروف است. تألیف آن در فاصله 1192-1196 ق سامان گرفته است.

نخستین بار در 1268 ق یعنی سی سال پس از وفات مؤلف چاپ سنگی شد و پس از آن نیز بیش از ده بار به همان صورت به چاپ رسیده است. به جز چاپهای سنگی چند چاپ دیگر با تحقیق و تصحیح از این کتاب به انجام رسیده است که عبارتند از: تحقیق دارالهادی، بیروت، 1412 ق؛ تحقیق جامعه مدرسین، قم 1414 ق؛ تحقیق مؤسسه آل البیت، قم 1418 ق.

ریاض نخستین اثر فقهی استدلالی مبسوطی است که تمامی ابواب فقه به جز امر به معروف و مفسد را دارا است، و در دوره‌ای جزو متون درسی بوده است. این کتاب بر مستند الشیعه ملا احمد نراقی و جواهر الکلام تأثیر فراوان داشت و در مواردی نیز عین عبارات آن را به تفصیل آورده‌اند. شیخ انصاری شاگردانش را بر بحث و تحقیق در کتاب ریاض تشویق می‌کرد و می‌گفت: در دستیابی به رتبه اجتهاد بسیار نقش دارد. سید علی طباطبائی نویسنده منتهی المقال خواهر زاده وحید بیهانی (م 1206 ق) و داماد او است. که در مکتب فقهی و اصولی وی پرورش یافته است جز نزد وحید و فرزندش شاگردی نکرده است. (دایرة المعارف تشیع: 427 / 8)

### ارزش ها و لغزشهای نفس، ص: 86

صاحب کتاب فقهی ریاض، هنگام نوشتن این کتاب، به بحث قبله که رسید، دید در این رشته تخصصی ندارد. کسی که می‌خواهد این بحث فقهی را بنویسد، واقعاً به تخصص علم نجوم نیازمند می‌شود که ماه و ستاره و گردش زمین و درجات جغرافیایی را بداند. ایشان این رشته را نخوانده بود. به یکی از شاگردان خود که متخصص این فن بود، گفت: دو سه ماه به خانه ما تشریف بیاورید و به من درس نجوم بدهید. آخوند واقعی شیعه، این اندازه متواضع است. علما این تواضع را از انبیا دارند، عاشق خدا کبر و غرور ندارد.

### حکایت تواضع ملا طاهر قزوینی

ملا طاهر قزوینی، در شهر قزوین، کتابی از ملا محسن فیض «1» به دستش رسید و این علم پیچیده فیض را متوجه نشد. گفت: نویسنده این کتاب، کافر است. فیض انسان کوچکی نبود. چهارصد سال است که مردم و علما سر سفره فیض کاشانی هستند. سه ماه بعد دریافت که اشتباه کرده است. با پای برهنه، حدود صد و چند کیلومتر، از قزوین و بوین زهرا و جاده ساوه به قم آمد و نود کیلومتر هم تا کاشان آمد و در خانه فیض را زد. فیض گفت: کیست؟ با گریه گفت:

«یا محسن قد أتاک المسیء»

---

(1) - شرح حال ملا محسن فیض کاشانی در کتاب مرگ و فرصت‌ها جلسه 12 آمده است.

### ارزش ها و لغزشهای نفس، ص: 87

گفت من در حق تو اشتباه کردم. این هم پاهای تاول زده‌ام. آمده‌ام بگویم: اشتباه کرده‌ام. من طاقت عذاب خدا را ندارم.

آتش عشق از من دیوانه پرس  
کوکبه شمع ز پروانه پرس  
ما که در این آتش سوزنده‌ایم  
کشته عشقیم و به او زنده‌ایم

آری عنوان مرجعیت و رئیس جمهور و استاد و استادیار کارساز نیست، بلکه تنها عشق، کارساز است.

### ادامه داستان تواضع صاحب ریاض

شاگرد با جسارت و بی ادبانه به استاد گفت: تو می دانی که من متخصص علم نجومم؟ باید بیایی و شاگردی مرا بکنی. ایشان فرمود: من حاضرم بیایم، اما به علت موقعیتی که دارم، این قدر مردم به من مراجعه می کنند که اگر بخواهم به خانه تو بیایم، وقت بسیاری از من گرفته می شود. گفت: فقط در این صورت ممکن است.

استاد گفت: باشد. کتاب نجوم را زیر بغل گذاشت و از خانه بیرون آمد و به حرم حضرت ابی عبدالله الحسین علیه السلام رفت و کتاب را نشان ابی عبدالله داد و گفت: من دارم فقه می نویسم و مجبورم این کتاب را هفت - هشت ماه بخوانم. شاگرد من حاضر نشد خانه من بیاید. من حاضر به خانه او بروم؛ اما وقتی تلف می شود. به جای او شما این علم را به من درس بده و زار زار گریه کرد. بعد از آن امام حسین علیه السلام را زیارت کرد و دو رکعت نماز زیارت خواند. ابی عبد الله هم نظری به او فرمود و همه کتاب را در سینه او گنجانید. او آمد و کتاب فقه را به زیباترین و دقیقترین شکل نوشت:

گر بماندیم زنده بردوزیم  
جامه‌ای کز فراق چاک شده  
ور بمردم عذر ما بپذیر  
ای بسا آرزو که خاک شده

عاشق پرورگار به علت وجود این عشق، چشم به مال و منال مردم ندارد و کمبودی هم در او نیست که حرص و حسد، او را بر کند. زیبایی صورتها بر او جلوه نمی کند. لحظه مرگ عاشق، چه لحظه شیرینی است. در قیامت نیز چهره‌ای نورانی دارند:

«وَجْوهٌ یَوْمَئِذٍ مُّسْفِرَةٌ» «1»

«ضاحِکَةٌ مُّسْتَبْشِرَةٌ» «2»

وقتی وارد بهشت می شود، آرام می گیرد و این صدا را می شنود:

«سَلَامٌ قَوْلًا مِنْ رَبِّ رَحِيمٍ» «3»

والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته

(1) - عبس (80): 38؛ «چهره ایشان می درخشد.»

(2) - عبس (80): 39؛ «خندان و مسرور است.»

(3) - یس (36): 58؛ «بنده من! پروردگار تو است که به تو سلام می کند.»

ارزش ها و لغزشهای نفس، ص: 88

سقوط نفس

ارزش ها و لغزشهای نفس، ص: 91

و صلّ علی محمد و آله الطاهرين.

در يك بخش از این سوره الهی، سخن از سقوط بسیار خطرناك نفس انسانی است. به بیان ساده‌تر، نتیقه که انسان در پاسخ پرسش دیگران مطرح می‌کند. این من به معنای بدن نیست، بلکه به معنای خود طبیعی و انسانی است. این خود، با آثار فراوانی همراه است که بدن هم به دنبال همان آثار، عکس العمل نشان می‌دهد.

مجموع عکس العمل‌های بدن، مربوط به خود طبیعی است.

خداوند از این من، به «نفس» «1» تعبیر کرده است و آثاری را در قرآن مجید بیان

(1) - من لا یحضره الفقیه: 381 / 4، حدیث 5833؛ «عَنْ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِيهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ بَيْنَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ ذَاتَ يَوْمٍ جَالِسٌ مَعَ أَصْحَابِهِ... مَنْ كَانَتْ الدُّنْيَا هِمَّتَهُ اشْتَدَّتْ حَسْرَتُهُ عِنْدَ فِرَاقِهَا وَ مَنْ كَانَ عَدُوَّهُ شَرَّ يَوْمِيهِ فَهُوَ مُحْرُومٌ وَ مَنْ لَمْ يُبَالِ بِمَا رَزِيَ مِنْ آخِرَتِهِ إِذَا سَلِمَتْ لَهُ دُنْيَاهُ فَهُوَ هَالِكٌ وَ مَنْ لَمْ يَتَعَاهَدِ النَّقْصَ مِنْ نَفْسِهِ غَلَبَ عَلَيْهِ الْهُوَى وَ مَنْ كَانَ فِي نَقْصٍ فَالْمَوْتُ خَيْرٌ لَهُ...»

بحار الأنوار: 126 / 7، باب 6، حدیث 3؛ الأمايلي للطوسي: 36، حدیث 38 المجلس الثاني؛ «أَبُو عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَلَا فَحَاسِبُوا أَنْفُسَكُمْ قَبْلَ أَنْ تُحَاسَبُوا فَإِنَّ فِي الْقِيَامَةِ خَمْسِينَ مَوْقِفًا كُلُّ مَوْقِفٍ مِثْلُ أَلْفِ سَنَةٍ مِمَّا تُعْدُونَ ثُمَّ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ.»

بحار الأنوار: 64 / 67، باب 45، حدیث 5؛ الأمايلي للطوسي: 115، حدیث 176، المجلس الرابع؛ «عَنِ الثَّمَالِيِّ قَالَ قَالَ كَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ ابْنُ آدَمَ لَا تَزَالُ بِخَيْرٍ مَا كَانَ لَكَ وَاعْظُ مِنْ نَفْسِكَ وَ مَا كَانَتْ الْمُحَاسَبَةُ مِنْ هَمِّكَ وَ مَا كَانَ الْخَوْفُ لَكَ شِعَارًا وَ الْحُزْنُ لَكَ دِتَارًا ابْنُ آدَمَ إِنَّكَ مَيِّتٌ وَ مَبْعُوثٌ وَ مَوْقُوفٌ بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ عِزُّ وَ جَلُّ مَسْتَوَلٌ فَأَعَدَّ جَوَابًا.»

ارزش ها و لغزشهای نفس، ص: 92

می‌کند که هیچ يك از آنها هنگام ولادت انسان، فعلیت ندارد، بلکه در مسیر حیات و رفتارهای خانوادگی و فراز و نشیب زندگی، این آثار پیدا می‌شوند. داستان آن، از زمان حضرت آدم علیه السلام مطرح بوده است و بعد هم به دایره علم کشیده شده است.

در اسلام به این نفس، توجه بسیار شده است. در اروپا هم از قرن هجدهم میلادی، موضوع علم روان‌شناسی و روان‌کاوی قرار گرفته است و امروزه از رشته‌های علمی سطح بالای جهان است.

قرآن و روایات، درباره نفس و آثار آن، انصافاً سنگ تمام گذاشته و کامل‌ترین رهنمودها را دارند. قرآن مجید در روان‌کاوی درباره نفس انسانی، یک روان‌کاوی کامل و جامع دارد که مریبان و علمان و اساتید، اگر بر اساس روان‌کاوی قرآن مجید، از ابتدا با کودکان رفتار کنند، می‌توانند ابعاد باطنی آنان را تا اندازه‌ای جهت بدهند.

روایات «1» هم در این باره سخن گفته‌اند و گوشه‌ای را خالی نگذاشته‌اند.

(1) - بحار الأنوار: 67 / 72، باب 45، حدیث 23؛ عوالی الآلی: 246 / 1، حدیث 1؛ «رُوي في بعض الأخبار أنه دخل على رسول الله صلى الله عليه وآله رجل اسمه مجاشع فقال يا رسول الله كيف الطريق إلى معرفة الحق فقال صلى الله عليه وآله معرفة النفس فقال يا رسول الله فكيف الطريق إلى رضا الحق قال سخط النفس فقال يا رسول الله فكيف الطريق إلى وصلي الحق قال هجر النفس فقال يا رسول الله فكيف الطريق إلى طاعة الحق قال عصيان النفس فقال يا رسول الله فكيف الطريق إلى ذكر الحق قال نسيان النفس فقال يا رسول الله فكيف الطريق إلى قرب الحق قال التباعد من النفس فقال يا رسول الله فكيف الطريق إلى أنس الحق قال الوحشة من النفس فقال يا رسول الله فكيف الطريق إلى ذلك قال الاستعانة بالحق على النفس.»

ارزش ها و لغزشهای نفس، ص: 93

خدا در قرآن می‌فرماید:

«الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ» «1»

به راستی که دین اسلام جامع تمام دستورهای فردی، اجتماعی و اخلاقی است.

صعود و سقوط نفس در سوره یوسف

يك بخش از این آیات، درباره سقوط بسیار خطرناك نفس انسانی است. این سقوط، حرکت نزولی و محرومیت از واقعیات عالم است که محور اندیشه‌ها و خواسته‌های باطن و ظاهر او می‌شود. کام‌جویی یعنی این که بدن را در معرض لذت‌ها قرار دهد، بدون این که این لذت‌ها را محاسبه کند.

امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: انسان در این سقوط، از شنیدن و دیدن حقایق، کر و کور می‌شود. این، بخش بزرگی از آیات این سوره است و بخش دیگر، نشان دهنده صعود به جایگاه کرامت و عظمت بی‌نهایت و اتصال به حقایق هستی است.

خداوند در این بخش از آیات، زیبایی‌هایی را از نفس انسانی نشان می‌دهد که خیره‌کننده عقل‌ها تا روز قیامت است. آیا ما چه اندازه در این آیات و دقایق آن‌ها اندیشه کرده‌ایم؟ این سوره، دریایی بدون ساحل است. به نظر من، اگر يك انسان قرآن‌شناس که به باطن این سوره دست یافته، بخواهد حقایق این سوره را بیان کند، بیش از صد سال طول می‌کشد. «2»

(1) - مائده (5): 3؛ «امروز [با نصب علی بن ابی‌طالب به ولایت، امامت، حکومت و فرمانروایی بر امت] دینتان را برای شما کامل کردم.»

(2) - بحار الأنوار: 69/67، باب 45، حدیث 16؛ تفسیر الإمام العسکری: 38، ذیل آیه «مَالِكِ يَوْمَ الدِّينِ»؛ «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَلَا أَنْبُتُكُمْ بِأَكْبَسِ الْكَيْسِيِّنَ وَ أَحْمَقِ الْحَمَقَاءِ قَالُوا بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ أَكْبَسُ الْكَيْسِيِّنَ مَنْ حَاسَبَ نَفْسَهُ وَ عَمِلَ لِمَا بَعْدَ الْمَوْتِ وَ أَحْمَقُ الْحَمَقَاءِ مَنْ اتَّبَعَ نَفْسَهُ هَوَاهُ وَ تَمَتَّى عَلَى اللَّهِ الْأَمَانِيَّ فَقَالَ الرَّجُلُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ كَيْفَ يُحَاسِبُ الرَّجُلُ نَفْسَهُ قَالَ إِذَا أَصْبَحَ ثُمَّ أَمْسَى رَجَعَ إِلَى نَفْسِهِ وَ قَالَ يَا نَفْسُ إِنَّ هَذَا يَوْمٌ مَضَى عَلَيْكَ لَا يَعُودُ إِلَيْكَ أَبَدًا وَ اللَّهُ سَأَلَكِ عَنْهُ فِيمَا أَفْنَيْتِهِ فَمَا الَّذِي عَمِلْتِ فِيهِ أَمْ دَكَّرْتِ اللَّهَ أَمْ حَمَدْتِهِ أَمْ قَضَيْتِ حَقَّ أَخٍ مُؤْمِنٍ أَمْ نَفْسْتِ عَنْهُ كُرْبَتَهُ أَمْ حَفِظْتِيهِ بِظَهْرِ الْعَيْبِ فِي أَهْلِهِ وَ وُلْدِهِ أَمْ حَفِظْتِيهِ بَعْدَ الْمَوْتِ فِي مُخَلَّفِيهِ أَمْ كَفَفْتِ عَنِ غِيْبَةِ أَخٍ مُؤْمِنٍ بِفَضْلِ جَاهِلِكِ أَمْ أَعْنَتِ مُسْلِمًا مَا الَّذِي صَنَعْتِ فِيهِ فَيَدُكُرُ مَا كَانَ مِنْهُ فَإِنْ دَكَّرَ أَنَّهُ جَزَى مِنْهُ خَيْرٌ حَمَدَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ كَبَّرَهُ عَلَى تَوْفِيقِهِ وَ إِنْ دَكَّرَ مَعْصِيَةً أَوْ تَقْصِيرًا اسْتَعْفَرَ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ وَ عَزَمَ عَلَى تَرْكِ مُعَاوَدَتِهِ وَ مَحَا ذَلِكَ عَنِ نَفْسِهِ بِتَجْدِيدِ الصَّلَاةِ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّيِّبِينَ وَ عَرْضِ بَيْعَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى نَفْسِهِ وَ قَبُولِهَا وَ إِعَادَةِ لَعْنِ شَانِئِيهِ وَ أَعْدَائِهِ وَ دَافِعِيهِ عَنِ حُقُوقِهِ فَإِذَا فَعَلَ ذَلِكَ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لَسْتُ أَنْاقِشُكَ فِي شَيْءٍ مِنَ الذُّنُوبِ مَعَ مُوَالَاتِكَ أَوْلِيَائِي وَ مُعَادَاتِكَ أَعْدَائِي.»

نهج البلاغه: حکمت 208؛ «قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَنْ حَاسَبَ نَفْسَهُ رِيحَ وَ مَنْ عَقَلَ عَنْهَا خَسِرَ وَ مَنْ خَافَ أَمْرًا وَ مَنْ اِعْتَبَرَ أَبْصَرَ وَ مَنْ أَبْصَرَ فَهَمَّ وَ مَنْ فَهَمَ عَلِمَ.»

ارزش ها و لغزشهای نفس، ص: 94

### حکایت دریای بی انتها

مرحوم آیت الله العظمی حکیم «1» کتابی دارند به نام حقایق الاصول، که دو جلد

(1) - حکیم، آیه الله سید محسن (1306-1390 ق) فرزند سید مهدی از علمای مشهور و از مراجع تقلید شیعه در عراق.

حکیم در خانواده‌ای اصیل و روحانی در نجف اشرف متولد شد. پدرش مرجع تقلید شیعیان بنت جبیل لبنان بود. در 7 سالگی پدرش از دنیا رفت و از همان سال قرائت قرآن و سپس صرف و نحو و علوم عربی را شروع کرد. تربیت علمی او به عهده برادر بزرگترش سید محمود حکیم قرار گرفته بود. مقدمات را تا «قوانین» نزد برادر خواند و در ادامه در محضر عالمان بزرگی مانند آخوند ملا کاظم خراسانی، آقا ضیاء عراقی، میرزا حسین نائینی و سید محمود سعید حبوبی و امثالهم حاضر شود و زانوی شاگردی بر زمین زد.

در جریان قیام و مبارزه آزادی خواهانه علماء دین از جمله سید محمد سعید حبوبی (1322 ق) در کنار استاد خویش قرار گرفت و او را یاری داد. در 1333 ق متوجه امر تدریس شد و در 1350 ق برای اولین بار به جبل عامل مسافرت نمود و تا 1351 ق آنجا ماند و برای دومین بار در 1353 ق به آنجا مسافرت نمود. پس از وفات سید ابوالحسن اصفهانی، مرجع تقلید کثیری از شیعیان گردید و پس از وفات مرحوم بروجردی مرجعیت او قوت بیشتری گرفت.

حکیم در زندگی خویش توجه زیادی به بینوایان و یتیمان داشت و از همراهی با سران حکومت پرهیز کرد و در هدایت مردم برای مقابله با ظلم و ستم حکام جور نقش بسزایی داشت. سرانجام در ربیع الاول 1390 ق (1348 ش) به علت بیماری سرطان، به جوار حق تعالی شتافت. در تشییع جنازه کم نظیر او جمع زیادی از شیعیان شرکت کردند و او را در نجف اشرف در کنار کتابخانه‌ای که خود بنا کرده بود، دفن نمودند.



حکیم تألیفاتی دارد که معروفترین آنها مستمسک العروة الوثقی است که تعلیق بر عروة الوثقی شیخ کاظم یزدی است؛ نصح الفقاهه، تعلیق بر مکاسب شیخ انصاری؛ حقائق الاصول، تعلیق بر کفایة الاصول آخوند خراسان؛ دلیل الناسک، تعلیق بر مناسک شیخ انصاری؛ منهاج الصالحین، رساله علمیه اوست؛ منهاج الناسکین در اعمال حج؛ تعلیقه بر ملحقات عروه (خطی)؛ تعلیقه بر مهمات التبصرة (خطی). دائرة المعارف تشیع: 6/ 476-477.

ارزش ها و لغزشهای نفس، ص: 95

است. در جلد اول آن، از آقا سید اسماعیل صدر «1» که از شاگردان درجه اول میرزای شیرازی است، نقل می‌کند که می‌گوید: من و هم‌درسی‌هایم، زمانی که در ردیف مجتهدان شیعه و صاحب ملکه اجتهاد شده بودیم، خدمت آخوند ملافتحعلی سلطان آبادی «2» آمدم و به ایشان عرض کردیم: یک تفسیر قرآن برای

(1) - السيد اسماعیل بن محمد بن صدر الدین المعروف بالسید اسماعیل الصدر ولد سنة 1258 بأصبهان و توفی بالکاظمية يوم الثلاثاء 12 جمادی الاولى سنة 1338 و دفن فی الرواق الشریف. (أعیان الشیعة: 3/ 403)

(2) - فتح علی بن حسن السلطان آبادی الحائری (1317 هـ) فقیه امامی، عارف ذوباع طویل فی التفسیر، درس فی بلاده ایران و قصد العراق فأدرک محمد حسن بن الباقر النجفی صاحب الجواهر فی أواخر أيامه و حضر علی: مرتضی الأنصاری و علی الخلیلی ثم تخرّج بالسید محمد حسن الشیرازی و انتقل معه الی سامراء و كان فی غایة الزهد و الورع، دائم الذکر.

موسوعة طبقات الفقهاء: 14/ 984، قسم 2؛ نجوم السماء: 2/ 205؛ أعیان الشیعة: 8/ 392.

ارزش ها و لغزشهای نفس، ص: 96

ما بگوئید. کسی که مجتهد است، قرآن را خوب می‌فهمد، اما قرآن تنها همان مقدار که مجتهد می‌فهمد، نیست. قرآن همان مقدار نیست که یک فیلسوف، مانند علامه طباطبایی «1» یا یک عارف کم‌نظیر، مانند سید حیدر آملی «2» در قرن هفتم، که تفسیر

(1) - شرح حال ایشان در کتاب تواضع و آثار آن، جلسه اول آمده است.

(2) - شرح حال فقهاء و حکماء، رضااستادی: 10- 16؛ «آیه الله سید حیدر آملی در سال 719 یا 720 ه. ق در شهر آمل به دنیا آمد.

نام او حیدر و لقب او رکن الدین و نسب او به هیجده واسطه به امام چهارم حضرت زین العابدین علیه السلام می رسد.

دوران تحصیل: از حدود ده سالگی در آمل شروع به تحصیل نمود و پس از چندی با سفر به خراسان و استرآباد و اصفهان از اساتید آن شهرها بهره برد و این دوران بیست سال طول کشید که خود گوید: از سالهای کودکی تا حدود سی سالگی به تحصیل علوم ظاهری از منقول و معقول به طریقه شیعه و اجداد معصومین خود مشغول بودم و پس از تکمیل تحصیل از اصفهان به آمل بازگشتم.

پس از بازگشت به آمل شاید به خاطر اینکه علاوه بر سیادت و بزرگی خاندانش، به مراتب علمی بالایی دست یافته بود مورد عنایت خاص حاکم آنجا قرار گرفت. به جاه و مقام و مال فراوانی رسید اما پس از گذشت اندک زمانی به همه آن مادیات پشت، و روی سوی الله تبارک و تعالی کرده و به قصد زیارت بیت المقدس با ظاهری فقیرانه از آمل خارج و از راه قزوین و ری به اصفهان رفت.

سال 751 تا پایان عمر یعنی سال 787 یا قدری بیشتر در نجف و حله و بغداد بوده که احتمالاً توقف در نجف و استفاضه از فیوضات علوی بیش از توقف در جاهای دیگر بوده است.

اساتید و مشایخ او: علامه سید حیدر آملی در طول بیش از سی سال تحصیل در حوزههای مختلف و مصاحبت با اهل معرفت، اساتید و مشایخ فراوانی داشت اما ما فقط چند نفر آنها را می شناسیم:

1- محمد بن الحسن فرزند علامه حلّی و معروف به فخر المحققین (771- 682) دارای آثار فراوان از جمله: ایضاح الفوائد فی حلّ مشکلات القواعد که شرح قواعد الاحکام پدرش علامه حلّی است.

2- نصیر الدین کاشی حلّی متوفای 755 (نه 735 که در برخی نوشتهها سبق قلم شده است) وی در کاشان متولد شده و در حله ساکن بوده و در نجف به خاک سپرده شده است.

3- شیخ نورالدین طهرانی (تبرانی)، سید حیدر در اصفهان در مدت کوتاهی از او استفاده معنوی و اجازه ای مکتوب نیز از او دریافت کرده است.

تألیفات: در سال 781 یعنی در شصت و دو سالگی می‌خواستند نگارش شرح فصول خود را آغاز کند در مقدمه آن شرح می‌نویسد در این مدت طولانی سی ساله (که از آمل بیرون آمده و در نجف و حلّه و ... بوده‌ام) حدود چهل کتاب و رساله به عربی و فارسی نوشته‌ام و تعدادی از آنها را به ترتیب تاریخ تألیف یاد می‌کند.

و نیز در جلد اول تفسیرش به نام المحیط الاعظم فی تأویل کتاب الله العزیز المحکم که در سال 777 مشغول نوشتن آن بوده گوید: بر اکثر کتاب‌هایی که نزدیک به بیست (یا بیست و چهار) کتاب است پرداختم و این نگارش در مدت بیست و چهار سال انجام شد بنابراین بخشی از تألیفات ایشان حاشیه و شرح بر کتابهای دیگران و بخشی از آنها تألیف مستقل بوده است و این بیست و چهار سال از 753 تا 777 یعنی سال آغاز تألیف تفسیر المحیط الاعظم می‌باشد و مقصود از سی سال که در آغاز شرح فصول گفته است تألیفات من در این سی سال انجام شده، سال 751 که سال ورود به نجف اشرف است تا سال 781 یعنی سال آغاز تألیف شرح فصوص می‌باشد.

ارزش ها و لغزشهای نفس، ص: 97

«بحر المحیط» را می‌نویسد، می‌فهمد و یا همان مقداری نیست که دانشمند متخصص علم کلام، فخر رازی «1» در چهل جلد تفسیرش می‌نویسد.

اهل تسنن از ابن عباس نقل می‌کنند که امیرالمؤمنین علیه السلام به ابن عباس فرمود: اگر آن چه از سوره حمد می‌دانم، برای شما بگویم، پس از تمام شدن آن، شما باید هفتاد شتر جوان بیاورید تا آن نوشته‌ها را بار کنید و ببرید، ولی باز هم قرآن، تنها

(1) - شرح حال ایشان در کتاب مرگ و فرصت‌ها، جلسه 2 آمده است.

ارزش ها و لغزشهای نفس، ص: 98

همان مقداری نیست که حضرت فرمودند. «1» ملا فتحعلی به آنان خیلی احترام کرد و فرمود: من فقط بعد از نماز مغرب و عشا فرصت دارم که درس بدهم. شب اول که خدمت ایشان رفتیم، نمی‌دانستیم از کجای قرآن می‌خواهد شروع کند. ایشان این آیه را مطرح کرد:

«الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ» «2»

## «حَبَبَ إِلَيْكُمْ الْإِيمَانَ» «3»

این از توجه خاص خدا به انسان است. يك ساعت این آیه را توضیح داد و ما شش نفر که اهل علم بودیم، بر ایمان بسیار جالب بود. فردا شب که آمدیم، دوباره همان آیه را مطرح کرد. شب سوم، چهارم، پنجم تا چهارم، هر شب مطلب جدیدی در تفسیر همان آیه می گفت. فرمود: من این آیه را که انتخاب کردم، تا آخر عمر برای ما بس است که درباره آن بحث کنیم و به آیه جدیدی نیاز نیست.

(1) - بحار الأنوار: 103 / 89، باب 8، حدیث 82؛ المناقب، ابن شهر آشوب: 43 / 2؛ «قَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَوْ شِئْتُ لَأَوْقَرْتُ سَبْعِينَ بَعِيرًا مِنْ تَفْسِيرِ فَاتِحَةِ الْكِتَابِ.»

عوالي الآلی: 102 / 4، حدیث 150؛ «روي عن علي عليه السلام أنه قال لو شئت لأوقرت سبعين بعيرا من باء بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.»

تفسیر منهج الصادقین فی إلزام المخالفین: 23 / 1؛ تفسیر اثنا عشری: 30 / 1؛ «او کتبت معانی الفاتحة لا وقرت سبعین بعیرا. یعنی اگر بنویسم جمیع معانی و حقایق فاتحة الكتاب را هفتاد شتر از آن پر بار کنم و نیز از ابن عباس روایت است که امیر المؤمنین صلوات الله علیه از اول شب تا وقت نماز صبح از برای من تفسیر فاتحة الكتاب می فرمود و هنوز از تفسیر باء بسم الله در نگذشته بود و بعد از آن فرمود: (انا نقطة تحت الباء) من نقطه ام که در زیر باء است یعنی نقطه مرکز علم اولین و آخرینم.

(2) - مائده (5): 3؛ «امروز [با نصب علی بن ابی طالب به ولایت، امامت، حکومت و فرمانروایی بر امت] دینتان را برای شما کامل کردم.»

(3) - حجرات (49): 7؛ «خدا ایمان را محبوب شما قرار داد و آن را در دل هایتان بیاراست.»

ارزش ها و لغزشهای نفس، ص: 99

در بخش دیگر سوره یوسف، نفسی مطرح است که حالت صعود گرفته و به مقام قرب الهی رسیده است و به تصریح همین سوره از بندگان مخلص خدا شده است.

این روایت را مرحوم نراقی، از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل می کند:

«هَلَكَ الْعَامِلُونَ إِلَّا الْعَابِدُونَ وَ هَلَكَ الْعَابِدُونَ إِلَّا الْعَامِلُونَ وَ هَلَكَ الصَّادِقُونَ إِلَّا الصَّادِقُونَ وَ هَلَكَ الْمُخْلِصُونَ إِلَّا الْمُخْلِصُونَ وَ هَلَكَ الْمُتَّقُونَ إِلَّا الْمُتَّقُونَ وَ هَلَكَ الْمُؤْمِنُونَ إِلَّا الْمُؤْمِنُونَ وَ إِنَّ الْمُؤْمِنِينَ لَعَلَىٰ خَطَرٍ عَظِيمٍ» «1» كل انسانها هلاک شدند. مگر اهل علم و اهل علم هلاک شدند الا اهل عمل و عمل کنندگان به علم نیز هلاک شدند مگر مخلصین و مخلصین در جایگاه خطر بزرگ قرار دارند.

### عظمت انسان الهی

خدای حضرت یعقوب علیه السلام، این پیامبر پیر و فرزندان او را وادار کرد که در برابر این نفس، تعظیم کنند. یوسف چهل سال قبل به پدرش گفت:

«إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا» «2»

خدا یعقوب را خورشید می داند. این، خود بحث دارد که خورشید منبع تغذیه

(1) - بحار الأنوار: 245 / 67، باب 54، حدیث 18؛ مستدرک الوسائل: 99 / 1، باب 8، حدیث 86؛ مصباح الشریعة: 36؛ «... هَلَكَ الْعَامِلُونَ إِلَّا الْعَابِدُونَ وَ هَلَكَ الْعَابِدُونَ إِلَّا الْعَامِلُونَ وَ هَلَكَ الْعَالِمُونَ إِلَّا الصَّادِقُونَ وَ هَلَكَ الصَّادِقُونَ إِلَّا الْمُخْلِصُونَ وَ هَلَكَ الْمُخْلِصُونَ إِلَّا الْمُتَّقُونَ وَ هَلَكَ الْمُتَّقُونَ إِلَّا الْمُؤْمِنُونَ وَ إِنَّ الْمُؤْمِنِينَ لَعَلَىٰ خَطَرٍ عَظِيمٍ» «....»

(2) - یوسف (12): 4؛ « [یاد کن] آن گاه که یوسف به پدرش گفت: پدرم! من در خواب دیدم یازده ستاره و خورشید و ماه برام سجده کردند.»

ارزش ها و لغزشهای نفس، ص: 100

منظومه شمسی است و به آن ها انرژی می دهد. خدا می فرماید: نفس تو که به این جا برسد، بر یک پیامبر هم واجب می کنم که به تو تعظیم کند. وزن تو از او بیش تر است.

بنگر که تا چه حد است مکان آدمیت «1»

رسد آدمی به جایی که به جز خدا نبیند

همه عظمت این نفس، به دیدن خدا نبود، بلکه به خدا گونه شدن بود.

### خداگونه باش نه خدایین

انیشتین هم در قلبش خدا را دید. وقتی آن دانشمند مصری به او نامه نوشت که اکنون که بُعد چهارم را کشف کردی، عقیده‌ات درباره خدا چیست، انیشتین در پاسخ او نوشت: چه نوشته‌ای و چه می‌گویی؟ ما که خدا را در همان اتم و افلاک دیدیم. تو هنوز در مصر خدا را ندیده‌ای؟ خدا دیدن مهم نیست. خداگونه شدن مهم است. همه موجودات که خدا را می‌بینند:

«يُسَبِّحُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ...» «2»

همه حیوانات، بعد از نیمه هر شب، خدا را مناجات می‌کنند. در این کویرها و آب‌ها چه خبر است.

### حکایت بی‌نمازان

رسول خدا صلی الله علیه و آله با عده‌ای از محلی رد می‌شدند. يك سنگ قوی هیکل، به شدت پارس کرد. اصحاب وحشت کردند. پیامبر ایشان را آرام کرد و فرمود: نترسید! این

(1) - سعدی شیرازی.

(2) - حشر (59): 24؛ «آن چه در آسمان‌ها و زمین است، همواره برای او تسبیح می‌گویند.»

ارزش‌ها و لغزشهای نفس، ص: 101

حیوان با من حرف می‌زند:

ما سمیعیم و بصیریم و خوشیم

با شما نامحرمان ما خامشیم

گر خسته می‌پذیری، ما سخت خسته‌ایم

ور دل شکسته می‌خوری، ما دل شکسته‌ایم

لطف تو می‌گشاید اگر کار بسته را

ای دوست! ما دست و پای خویش سخت

بسته‌ایم» 1

پارس سگ که تمام شد، حضرت فرمود: سگ مرا می‌شناخت و می‌گفت: یا رسول الله! هر روز خدا را شکر می‌کنم که قسمت مرا در این آفرینش، سگ شدن قرار داد و انسان قرار نداد که بی‌نماز شوم.

نماد آن نفسی که سقوط خطرناک کرد و از حقایق محروم شد، زلیخا بود و نماد نفسی که اوج گرفت، یوسف بود. زلیخا در مکتب مادی‌گری صرف، کلاس رفته بود، اما یوسف در مکتب وحی تربیت شده بود.

والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته

---

(1) - مولوی.

ارزش ها و لغزشهای نفس، ص: 102

آثار تربیت نفس

7

تهران، حسینیه هدایت

رمضان 1382

الحمد لله رب العالمین و صلّی الله علی جمیع الانبیاء والمرسلین

و صلّ علی محمد و آله الطاهیرین.

مسئله مهم دیگری که در این سوره، مطرح شده است، مسأله نفسی است که در کمال سقوط قرار گرفته و به علت افتادن در بند سقوط، آثار شیطانی و زشتی را از خود بروز می‌دهد و صاحب خود را سال‌ها به گناه و ستم سنگینی دچار می‌سازد؛ علت آن هم این است که صاحب آن، در گردونه تربیت يك مکتب مادی بوده است.

نفس دیگری هم در کمال صعود قرار گرفت، پرده‌های این عالم ظاهر را کنار زد، به ماورای عالم پرواز کرد و به مقام بندگی رسید و اعمال بدن را از کنار قرب او هدایت می‌کرد. امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: بدن ایشان در زمین و جانشان در عالم بالا است.

نماد نفسی که در کمال سقوط قرار داشت، زلیخا بود. همه ارزش کار و منش یوسف برای این بود که جوان بود و در کمال شهوت و زیبایی خیره‌کننده قرار داشت، ولی این قوه، در تسلط نفس روحانی او بود و با اختیار، آن را کنترل می‌کرد.

این گونه نبود که خداوند او را مسلوب الاختیار کرده باشد. خدا به اجبار نفس یوسف را کنترل نمی‌کرد، بلکه خود یوسف با استمداد و استعانت از خدای مهربان، نفس خود را مهار می‌کرد.

### ارزش‌ها و لغزشهای نفس، ص: 106

خواسته‌های نفسی که ساقط شده بدتر از خواسته‌های موجودات درنده است.

موجودات درنده، در حمله خود، دست و پا را قطع می‌کنند؛ اما نفس شریر، به کرامت و انسانیت حمله می‌کند و انسانی را به وجود می‌آورد که مانند زلیخا پوچ و منحط می‌شود و همه حیات را در این می‌بیند که این دو بدن، لحظاتی در کنار هم باشند. به فکر ارزیابی حلال و حرام نیست و همه هستی را در این بدن خلاصه می‌کند، اما طرف مقابل او زیباترین صدا از نفس پاکش برمی‌آید. تعبیر قرآن این است:

«وَرَاوَدْتُهُ الَّتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا عَنْ نَفْسِهِ...» «1»

این صدای نفس زلیخا است که تشنه زنا هستم، آن هم «محصنه»؛ «2» اما نفس این جوان سیزده، چهارده یا پانزده ساله، می‌گوید که «معاذ الله!» من در پناه ذات مستجمع جمیع صفات به سر می‌برم و گرسنه زنا و گناه نیستم. این قدر این نفس قدرت دارد که زیبایی و آرایش زلیخا کم‌ترین زخمی به او نمی‌زند. وقتی او را به زندان تاریک انداختند، این چنین گفت:



(1) - یوسف (12): 23؛ «و آن [زنی] که یوسف در خانه‌اش بود، از یوسف با نرمی و مهربانی خواستار کام‌جویی شد.»

(2) - من لایحضره الفقیه: 573 / 3، حدیث 4961؛ وسائل الشیعة: 315 / 20، باب 2، حدیث 25710؛ «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِأَكْبَرِ الزِّنَا قَالُوا بَلَى قَالَ هِيَ امْرَأَةٌ تُوَطِّئُ فِرَاشَ زَوْجِهَا فَتَأْتِي بِوَلَدٍ مِنْ غَيْرِهِ فَتُلْزِمُهُ زَوْجَهَا فِتْلِكَ الَّتِي لَا يُكَلِّمُهَا اللَّهُ وَ لَا يَنْظُرُ إِلَيْهَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ لَا يُرَكِّبُهَا وَ لَهَا عَذَابٌ أَلِيمٌ.»

الکافی: 177 / 7، حدیث 2؛ تهذیب الأحکام: 3 / 10، باب 1، حدیث 6؛ «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ الْخُرُّ وَ الْحُرَّةُ إِذَا زَنِيَا جُلِدَتْ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مِائَةً جَلْدَةً فَأَمَّا الْمُحْصَنُ وَ الْمُحْصَنَةُ فَعَلَيْهِمَا الرَّحْمُ.»

الکافی: 177 / 7، حدیث 3؛ وسائل الشیعة: 62 / 28، باب 1، حدیث 34211؛ «قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ الرَّحْمُ فِي الْقُرْآنِ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ إِذَا زَنَى الشَّيْخُ وَ الشَّيْخَةُ فَارْجُمُوهُمَا الْبَتَّةَ فَإِنَّهُمَا قَضَا الشَّهْوَةَ.»

ارزش ها و لغزشهای نفس، ص: 107

«قَالَ رَبِّ السَّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونِي إِلَيْهِ...» «1»

این نشان می‌دهد که صفحه این نفس ملکوتی، به قدر سر سوزنی زخم بر نداشته است، اما در این مدّت طولانی، این انسان ملکوتی، فقط گفت: «مَعَادَ اللَّهِ!». یوسف از کنار قرب حق، می‌بیند که زنا و گناه، سنگین‌ترین آتش روز قیامت است:

«وَمَنْ يَفْعَلْ فَيُضَاعَفْ لَهُ الْعَذَابُ»

دو بدنی که به حال نامشروع، با هم تماس پیدا کنند، خداوند در قیامت عذاب ایشان را دو برابر و چند برابر می‌کند. «2» یوسف می‌بیند:

«إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَ مَقْتًا وَ سَاءَ سَبِيلًا» «3»

(1) - یوسف (12): 33؛ «یوسف گفت: پروردگارا! زندان نزد من محبوب‌تر است از عملی که مرا به آن می‌خوانند.»

(2) - من لا یحضره الفقیه: 4، باب 22، حدیث 4987؛ وسائل الشیعة: 20/310، باب 1، حدیث 25694؛  
 «قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا زَيَّ الرَّايِي حَرَجَ مِنْهُ رُوحُ الْإِيمَانِ فَإِنْ اسْتَعْفَرَ عَادَ إِلَيْهِ قَالَ وَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله لَا يَزِينُ الرَّايِي حِينَ يَزِينُ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ وَ لَا يَشْرَبُ الشَّارِبُ حِينَ يَشْرَبُ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ وَ لَا يَسْرِقُ السَّارِقُ حِينَ يَسْرِقُ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ كَانَ أَبِي عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ إِذَا زَيَّ الرَّايِي فَارَقَهُ رُوحُ الْإِيمَانِ قُلْتُ فَهَلْ يَبْقَى فِيهِ مِنَ الْإِيمَانِ شَيْءٌ مَا أَوْ قَدْ انْخَلَعَ مِنْهُ أَجْمَعُ قَالَ لَا بَلْ فِيهِ قَائِدًا قَامَ عَادَ إِلَيْهِ رُوحُ الْإِيمَانِ.»

من لا یحضره الفقیه: 4/365، حدیث 5762؛ وسائل الشیعة: 20/311، باب 1، حدیث 25700؛ «... يَا عَلِيُّ فِي الرَّيَا سِتُّ حِصَالٍ ثَلَاثٌ مِنْهَا فِي الدُّنْيَا وَ ثَلَاثٌ مِنْهَا فِي الْآخِرَةِ فَأَمَّا الَّتِي فِي الدُّنْيَا فَيَذْهَبُ بِالْبَهَاءِ وَ يُعَجَّلُ الْفَنَاءَ وَ يَقْطَعُ الرِّزْقَ وَ أَمَّا الَّتِي فِي الْآخِرَةِ فَسَوْءُ الْحِسَابِ وَ سَخَطُ الرَّحْمَنِ وَ خُلُودٌ فِي النَّارِ....»

الکافی: 5/541، حدیث 4؛ وسائل الشیعة: 20/307، حدیث 25685؛ «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله إِذَا كَثُرَ الزَّيْنُ مِنْ بَعْدِي كَثُرَ مَوْتُ الْفَجَاءَةِ.»

(3) - نساء (5): 22؛ «يقيناً اين عمل، عملی بسيار زشت و منفور و بد راهی است.»

### ارزش ها و لغزشهای نفس، ص: 108

او می بیند که يك زن و مرد نامحرم که فقط به هم دست می دهند، «1» مقدمه لرزش عرش الهی است؛ چون مقدمه آلوده کردن يك مملکت و يك ملت است.

یوسف اینها را می بیند. در قرآن و روایات مطرح است که این طرفیها در تاریکی مطلقى به سر می برند و آن چه برای ایشان مطرح است، شکم و شهوت است، اما آن طرف، در همه ارزیابیها برای ایشان باز است و شایسته هم ارزیابی می کنند.

آنان حاضر نیستند چنین داد و ستدی را انجام دهند و خدا را به شیطان و کرامت را به پستی بفروشند.

جائی که پشیمانی سودی ندارد

يك اقرار هم از نفس خود زليخا بشنوید. اين وقتی است که می‌خواهند يوسف را از زندان آزاد کنند. وقتی است که شهوت آتشین فرو نشسته است و نزدیک هجده - نوزده سال از آن قضایا گذشته است. در پایان عمر، به ویژه گناه کاران حرفه‌ای، وضع بدی پیدا می‌کنند:

«فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ» «2»

همه ندیدنی‌ها را درباره خود خواهی دید. این لحظه اوج پشیمانی است:

(1) - من لا يحضره الفقيه: 13 / 4، باب ذكر جمل من مناهي النبي صلى الله عليه و آله، حديث 4968؛ وسائل الشيعة: 195 / 20، باب 105، حديث 25412؛ «عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ نَهَى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله. مَنْ صَافَحَ امْرَأَةً تَحْرُمُ عَلَيْهِ فَقَدْ بَاءَ بِسَخَطٍ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ مِنَ التَّزَمِ امْرَأَةً حَرَامًا قُرْنٌ فِي سِلْسِلَةٍ مِنْ نَارٍ مَعَ شَيْطَانٍ فَيُقَدَّفَانِ فِي النَّارِ...»

(2) - ق (50): 22؛ «پس ما پرده بی‌خبری را از دیده [بصیرت] ات کنار زدیم؛ در نتیجه، دیدات امروز بسیار تیزبین است.»

ارزش‌ها و لغزشهای نفس، ص: 109

«وَ لَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّىٰ إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ الْآنَ...» «1»

بسیاری در لحظه مرگ، پشیمان شده، سخنان عجیبی می‌گویند، ولی دیگر به درد نمی‌خورد. در برزخ، بیداری به اوج می‌رسد و در قیامت، اوج بیش‌تری می‌گیرد. «2»

(1) - نساء (5): 18؛ «و توبه برای کسانی نیست که پیوسته کارهای زشت مرتکب می‌شوند، تا زمانی که مرگ یکی از آنان فرا رسد [و در آن لحظه که همه فرصت‌ها از دست رفته] می‌گوید: اکنون توبه کردم.»

(2) - جامع الأخبار: 38؛ «خطبنا رسول الله يا أيها الناس إن في القيامة أهوالا و أفزاعا و حسرة و ندامة حتى يغرق الرجل في عرقه إلى شحمة أذنه فلو شرب من عرقه سبعون بعيرا ما نقص منه قالوا يا رسول الله ما النجاة من ذلك قالوا اجثوا ركبكم بين يدي العلماء تنحوا منها و من أهوالها فإني أفتخر يوم القيامة بعلماء أمتي على سائر الأنبياء قبلي...»

بحار الأنوار: 222 / 6، باب 8، حدیث 22؛ «عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ مُقْبِلٍ عَنْ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ ..

قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا مَاتَ الْكَافِرُ شَيَعُهُ سَبْعُونَ أَلْفًا مِنَ الرَّبَّانِيَّةِ إِلَى قَبْرِهِ وَ إِنَّهُ لَيُنَاشِدُ حَامِلِيهِ بِصَوْتٍ يَسْمَعُهُ كُلُّ شَيْءٍ إِلَّا النَّقْلَانَ وَ يَقُولُ لَوْ أَنَّ لِي كَرَّةً فَأَكُونُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَ يَقُولُ ارْجِعُونِ لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ فَتُجِيبُهُ الرَّبَّانِيَّةُ كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ أَنْتَ قَائِلُهَا وَ يُنَادِيهِمْ مَلَكٌ لَوْ رُدَّ لَعَادَ لِمَا تُهَيَّيْ عَنْهُ فَإِذَا أُدْخِلَ قَبْرَهُ وَ فَارَقَهُ النَّاسُ أَتَاهُ مُنْكَرٌ وَ نَكِيرٌ فِي أَهْوَلِ صُورَةٍ فَيَقِيمَانِهِ ثُمَّ يَقُولَانِ لَهُ مَنْ رَبُّكَ وَ مَا دِينُكَ وَ مَنْ نَبِيُّكَ فَيَتَلَجَّجُ لِسَانُهُ وَ لَا يَقْدِرُ عَلَى الْجَوَابِ فَيَضْرِبَانِهِ ضَرْبَةً مِنْ عَذَابِ اللَّهِ يَذْعُرُ لَهَا كُلُّ شَيْءٍ ثُمَّ يَقُولَانِ لَهُ مَنْ رَبُّكَ وَ مَا دِينُكَ وَ مَنْ نَبِيُّكَ فَيَقُولُ لَا أَدْرِي فَيَقُولَانِ لَهُ لَا ذَرِيَّةَ وَ لَا هَدْيَةَ وَ لَا أَفْلَحْتَ ثُمَّ يَفْتَحَانِ لَهُ بَابًا إِلَى النَّارِ وَ يُنْزِلَانِ إِلَيْهِ مِنَ الْحَمِيمِ مِنْ جَهَنَّمَ وَ ذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ أَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُكَدِّبِينَ الضَّالِّينَ فَنُزِّلَ مِنْ حَمِيمٍ يَعْنِي فِي الْقَبْرِ وَ تَصْلِيَةٌ جَحِيمٍ يَعْنِي فِي الْأَحْرَةِ.»

الكافي: 440 / 2، حدیث 2؛ وسائل الشيعة: 16 / 87، باب 93، حدیث 21057؛ «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ مَنْ تَابَ قَبْلَ مَوْتِهِ بِسَنَةٍ قَبْلَ اللَّهِ تَوْبَتَهُ ثُمَّ قَالَ إِنَّ السَّنَةَ لَكَثِيرَةٌ مَنْ تَابَ قَبْلَ مَوْتِهِ بِشَهْرٍ قَبْلَ اللَّهِ تَوْبَتَهُ ثُمَّ قَالَ إِنَّ الشَّهْرَ لَكَثِيرٌ مَنْ تَابَ قَبْلَ مَوْتِهِ بِجُمُعَةٍ قَبْلَ اللَّهِ تَوْبَتَهُ ثُمَّ قَالَ إِنَّ الْجُمُعَةَ لَكَثِيرٌ مَنْ تَابَ قَبْلَ مَوْتِهِ بِيَوْمٍ قَبْلَ اللَّهِ تَوْبَتَهُ ثُمَّ قَالَ إِنَّ يَوْمًا لَكَثِيرٌ مَنْ تَابَ قَبْلَ أَنْ يُعَايِنَ قَبْلَ اللَّهِ تَوْبَتَهُ.»

ارزش ها و لغزشهای نفس، ص: 110

مردان پاکدامن برای زنان پاکدامن

یوسف یک انسان بصیر و حقیقت بین بود و زلیخا نتوانست او را به این معامله وادار کند:

«الْحَبِيثَاتُ لِلْخَبِيثِينَ وَ الطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ...» «1»

اگر زلیخا مردی را هم نفس خود در آن قصر می یافت، بدون شك، زنا صورت می گرفت، اما نفس یوسف هماهنگ با نفس زلیخا نبود بلکه نفسی ممتاز و الهی بود که آلوده نشد. «2» «وَ مَا يَسْتَوِي الْأَعْمَى وَ الْبَصِيرُ\* وَ لَا الظُّلُمَاتُ وَ لَا النُّورُ وَ لَا الظُّلُّ وَ لَا الْحُرُورُ» «3»

زلیخا را يك ميت نجس و يوسف را يك زنده پاک می نامد:

ذره ذره کاندین ارض و سماست

جنس خود را هر یکی چون کهریاست

(1) - نور (24): 26؛ «زنان پلید برای مردان پلید و مردان پلید برای زنان پلیدند و زنان پاک برای مردان پاک و مردان پاک برای زنان پاکند.»

(2) - بحار الأنوار: 50 / 67، باب 44، حدیث 6؛ الخصال، شیخ صدوق: 31 / 1، حدیث 110؛ «عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله قَالَ إِذَا طَابَ قَلْبُ الْمَرْءِ طَابَ جَسَدُهُ وَإِذَا خَبَثَ الْقَلْبُ خَبَثَ الْجَسَدُ.»

بحار الأنوار: 84 / 44، باب 20، حدیث 1، باب سائر ما جرى بينه، امام حسن عليه السلام و بين معاوية و أصحابه؛ «قَامَ الْحَسَنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَنَفَضَ ثِيَابَهُ وَ هُوَ يَقُولُ الْحَبِيثَاتُ لِلْحَبِيثِينَ وَ الْحَبِيثُونَ لِلْحَبِيثَاتِ هُمْ وَ اللَّهُ يَا مُعَاوِيَةُ أَنْتَ وَ أَصْحَابُكَ هَؤُلَاءِ وَ شِيعَتُكَ وَ الطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ وَ الطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَاتِ أُولَئِكَ مُبْرَرُونَ مِمَّا يَقُولُونَ هُمْ مَغْفِرَةٌ وَ رِزْقٌ كَرِيمٌ هُمْ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَ أَصْحَابُهُ وَ شِيعَتُهُ.»

(3) - فاطر (35): 19 - 21؛ «نابینا و بینا [کافر و مؤمن] یکسان نیستند، و نه تاریکی‌ها و روشنائی، و نه سایه و باد گرم سوزان.»

ارزش‌ها و لغزشهای نفس، ص: 111

نوریان مر نوریان را طالبند

ناریان مر ناریان را جاذبند

هر کسی بر خلقت خود می‌تند «1»

مه فشانند نور و سگ عو عو کند

اهل عمل نیز با یکدیگر برابر نیستند

همه نمازخوانان با هم هماهنگ نیستند:

«فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ» «2»

کسانی که نمازشان «تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ» است با کسانی که اینگونه نیستند، هرگز هماهنگ نیست. او نماز می‌خواند و نمازش او را به جهنم می‌برد. «3» همه جهنمی‌ها بی‌نمازها و بی‌روزه‌ها نیستند. گاهی عبادت‌ها باعث جهنم می‌شوند: «الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ\* الَّذِينَ هُمْ يُرَاءُونَ» «4»

(1) - مولوی.

(2) - ماعون (107): 4؛ «پس وای بر نمازگزاران!»

(3) - الکافی: 269 / 3، حدیث 7؛ وسائل الشیعة: 4 / 23، باب 6، حدیث 4413؛ «عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ لَا تَنْتَهَاؤُنَّ بِصَلَاتِكَ فَإِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ عِنْدَ مَوْتِهِ لَيْسَ مِنِّي مَنْ اسْتَحَفَّ بِصَلَاتِهِ لَيْسَ مِنِّي مَنْ شَرِبَ مُسْكِرًا لَا يَرِدُ عَلَيَّ الْخَوْضَ لَا وَاللَّهِ.»

الکافی: 269 / 3، حدیث 10؛ وسائل الشیعة: 4 / 35، باب 9، حدیث 4447؛ «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِذَا قَامَ الْعَبْدُ فِي الصَّلَاةِ فَخَفَّفَ صَلَاتَهُ قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لِمَلَائِكَتِهِ أَمَا تَرَوْنَ إِلَى عَبْدِي كَأَنَّهُ يَرَى أَنَّ قَضَاءَ حَوَائِجِهِ بِيَدِ غَيْرِي أَمَا يَعْلَمُ أَنَّ قَضَاءَ حَوَائِجِهِ بِيَدِي.»

بحار الأنوار: 259 / 81، باب 16؛ عدة الداعي: 217؛ «وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَنْ صَلَّى صَلَاةً يُرَائِي بِهَا فَقَدْ أَشْرَكَ ثُمَّ قَرَأَ هَذِهِ الْآيَةَ قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوحَى إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهُ وَاحِدٌ فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا.»

(4) - ماعون (107): 5-6؛ «کسانی که از نمازشان غافل و در آن، سهل‌انگارند،\* همانان که همواره ریا می‌کنند.»

ارزش‌ها و لغزشهای نفس، ص: 112

عبادت‌تی که در آن، فریب و حيله و ریا باشد، انسان را به جهنم می‌برد. نفس الهی عامل هماهنگی است. یوسف و زلیخا کاملاً ناهماهنگ بودند. در تاریخ می‌خوانیم که وقتی عثمان را کشتند و مردم به سوی علی علیه السلام هجوم بردند و بیعت کردند.

حضرت اولین کاری که کرد، به همه استان‌ها استاندار جدید فرستاد و استاندارهای پیش از خود را به علت ناصالح بودن و نه به علت حزب و دار و دسته خاصی بودن، عوض کرد. يك استاندار باسواد و باکرامت را برای یمن انتخاب کرد و نامه‌ای هم به او داد که برای اداره امور، وضع مردم استان را گزارش دهند.

استاندار به یمن آمد و در مسجد، نامه حضرت را خواند. مردم گریه کردند و گفتند: آیا می‌شود ما خط علی علیه السلام را ببینیم؟ نامه را به اولی داد که کنار منبر بود. بعد یکی یکی آن را دیدند. بعد گفت: رأی‌گیری کنید. هفتصد نفر را انتخاب کردند و از میان ایشان هفتاد نفر، از میان آنان سی نفر را و سپس ده نفر را از میان آنان انتخاب کردند. سرانجام از میان ده نفر، یکی را انتخاب کردند که رأی به نام ابن ملجم درآمد.

ابن ملجم در مدینه، خدمت حضرت رسید. حضرت به صورت او خیره شد و گفت: اسم تو چیست؟ گفت: عبدالرحمن بن ملجم مرادی. آن گاه به حضرت گفت: عجیب عاشق تو هستم! «1»

(1) - بحار الأنوار: 259 / 42 - 262، باب 127؛ «عَنْ لُوطِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَشْيَاحِهِ وَ أَسْلَافِهِ قَالُوا لَمَّا ثَوَّبَ عُثْمَانُ وَ بَايَعَ النَّاسَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ رَجُلًا يُقَالُ لَهُ حَبِيبٌ بِنُ الْمُتَّحِبِ وَالْيَأُ عَلَى بَعْضِ أَطْرَافِ الْيَمَنِ مِنْ قِبَلِ عُثْمَانَ فَأَقْرَهُ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى عَمَلِهِ وَ كَتَبَ إِلَيْهِ كِتَابًا يَقُولُ فِيهِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ مِنْ عَبْدِ اللَّهِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ إِلَى حَبِيبِ بْنِ الْمُتَّحِبِ سَلَامٌ عَلَيْكَ أَمَّا بَعْدُ فَإِنِّي أَحْمَدُ اللَّهَ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَ أَصَلِّي عَلَى مُحَمَّدٍ عَبْدِهِ وَ رَسُولِهِ وَ بَعْدُ فَإِنِّي وَلِيُّكَ مَا كُنْتُ عَلَيْهِ لِمَنْ كَانَ مِنْ قَبْلُ فَأَمْسِكْ عَلَى عَمَلِكَ وَ إِنِّي أَوْصِيكَ بِالْعَدْلِ فِي رَعِيَّتِكَ وَ الْإِحْسَانِ إِلَى أَهْلِ مَمْلَكَتِكَ وَ اعْلَمْ أَنَّ مَنْ وُلِّيَ عَلَى رِقَابِ عَشْرَةٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ وَ لَمْ يَعْدِلْ بَيْنَهُمْ حَشَرَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ يَدَاهُ مَعْلُوقَتَانِ إِلَى عُقْبِهِ لَا يَفْكُكُهَا إِلَّا عَدْلُهُ فِي دَارِ الدُّنْيَا ... فَلَمَّا بَايَعُوا قَالَ لَهُمْ أُرِيدُ مِنْكُمْ عَشْرَةَ مِنْ رُؤَسَائِكُمْ وَ شُجْعَانِكُمْ أَنْفِذْتُمْ إِلَيْهِ كَمَا أَمَرَنِي بِهِ فَعَالُوا سَمْعًا وَ طَاعَةً فَاخْتَارَ مِنْهُمْ مِائَةً ثُمَّ مِنَ الْمِائَةِ سَبْعِينَ ثُمَّ مِنَ السَّبْعِينَ ثَلَاثِينَ ثُمَّ مِنَ الثَّلَاثِينَ عَشْرَةً فِيهِمْ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ مَلْجَمٍ الْمُرَادِيُّ لَعَنَهُ اللَّهُ وَ خَرَجُوا مِنْ سَاعَتِهِمْ فَلَمَّا أَتَوْهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ سَلَّمُوا عَلَيْهِ وَ هَنَّتُوهُ بِالْخِلَافَةِ فَرَدَّ عَلَيْهِمُ السَّلَامَ وَ رَحَّبَ بِهِمْ فَتَقَدَّمَ ابْنُ مَلْجَمٍ وَ قَامَ بَيْنَ يَدَيْهِ وَ قَالَ السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْإِمَامُ الْعَادِلُ وَ الْبَدْرُ التَّمَامُ وَ الْبَيْتُ الْمَهْمَامُ وَ الْبَطْلُ الصَّرْعَامُ وَ الْفَارِسُ الْقَمَمَامُ وَ مَنْ فَضَّلَهُ اللَّهُ عَلَى سَائِرِ الْأَنْبِيَاءِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ وَ عَلَى آلِكَ الْكِرَامِ أَشْهَدُ أَنَّكَ أَمِيرُ

الْمُؤْمِنِينَ صِدْقًا وَ حَقًّا وَ أَنْتَ وَصِيُّ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ الْخَلِيفَةُ مِنْ بَعْدِهِ وَ وَارِثُ عِلْمِهِ لَعَنَ اللَّهُ مَنْ جَحَدَ حَقَّكَ وَ مَقَامَكَ أَصْبَحْتَ أَمِيرَهَا وَ عَمِيدَهَا لَقَدْ اشتهَرَ بَيْنَ الْبَرِيَّةِ عَدْلُكَ ... ثُمَّ قَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ائِمَّ بِنَا حَيْثُ شِئْتَ لَتَرَى مِنَّا مَا يَشْرُكَ فَوَ اللَّهُ مَا فِينَا إِلَّا كَلُّ بَطَلٍ أَهْمِسَ وَ حَازِمٍ أَكْبَسَ وَ شَجَاعٍ أَشْوَسَ وَرَبُّنَا ذَلِكَ عَنِ الْأَبَاءِ وَ الْأَجْدَادِ وَ كَذَلِكَ نُورُهُ صَلَاحِ الْأَوْلَادِ قَالَ فَاسْتَحْسَنَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَلَامَهُ مِنْ بَيْنِ الْوَفْدِ فَقَالَ لَهُ مَا اسْمُكَ يَا عَلَّامُ قَالَ اسْمِي عَبْدُ الرَّحْمَنِ قَالَ ابْنُ مَنْ قَالَ ابْنُ مُلْحَمٍ الْمُرَادِيَّ قَالَ لَهُ أَمْ مُرَادِيٌّ أَنْتَ قَالَ نَعَمْ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ وَ لَاحَوْلَ وَ لَاقُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ قَالَ وَ جَعَلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يُكْرِرُ النَّظَرَ إِلَيْهِ وَ يَضْرِبُ إِخْدَى يَدَيْهِ عَلَى الْأُخْرَى وَ يَسْتَرْجِعُ ثُمَّ قَالَ وَ يُحَاكُ أَمْ مُرَادِيٌّ أَنْتَ قَالَ نَعَمْ فَعِنْدَهَا تَمَثَّلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ أَنَا أَنْصَحُكَ مَعِي بِالْوَدَادِ مُكَاشَفَةً وَ أَنْتَ مِنَ الْأَعَادِي أُرِيدُ حَيَاتَهُ وَ يُرِيدُ قَتْلِي عَذِيرَكَ مِنْ خَلِيلِكَ مِنْ مُرَادٍ قَالَ الْأَصْبَعُ بِنُ ثُبَاتَةَ لَمَّا دَخَلَ الْوَفْدُ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَايَعُوهُ وَ بَايَعَهُ ابْنُ مُلْحَمٍ فَلَمَّا أَدْبَرَ عَنْهُ دَعَاهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ ثَانِيًا فَتَوَثَّقَ مِنْهُ بِالْمُهْودِ وَ الْمَوَاتِيقِ أَنْ لَا يَغْدِرَ وَ لَا يَنْكُثَ فَفَعَلَ ثُمَّ سَارَ عَنْهُ ثُمَّ اسْتَدْعَاهُ ثَالِثًا ثُمَّ تَوَثَّقَ مِنْهُ فَقَالَ ابْنُ مُلْحَمٍ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مَا رَأَيْتُكَ فَعَلْتَ هَذَا بِأَحَدٍ غَيْرِي فَقَالَ امْضِ لِشَأْنِكَ فَمَا أَرَاكَ تَفِي بِمَا بَايَعْتَ عَلَيْهِ فَقَالَ لَهُ ابْنُ مُلْحَمٍ كَأَنَّكَ تَكْرَهُ وَفُودِي عَلَيْكَ لَمَّا سَمِعْتَهُ مِنْ اسْمِي وَ إِبْنِي وَ اللَّهِ لِأَحْبُ الْإِقَامَةَ مَعَكَ وَ الْجِهَادَ بَيْنَ يَدَيْكَ وَ أَنَّ قَلْبِي مُحِبُّ لَكَ وَ إِبْنِي وَ اللَّهِ أُولِي وَلِيِّكَ وَ أَعَادِي عَدُوُّكَ قَالَ فَتَبَسَّمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ قَالَ لَهُ بِاللَّهِ يَا أَخَا مُرَادٍ إِنْ سَأَلْتُكَ عَنْ شَيْءٍ تَصَدَّقْنِي فِيهِ قَالَ إِي وَ عَيْشِكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَقَالَ لَهُ هَلْ كَانَ لَكَ دَايَةٌ يَهُودِيَّةٌ فَكَانَتْ إِذَا بَكَيتَ تَضْرِبُكَ وَ تَلْطِمُ جَيْبِيكَ وَ تَقُولُ لَكَ اسْكُتْ فَإِنَّكَ أَشَقِي مِنْ عَاقِرِ نَاقَةٍ صَالِحٍ وَ إِنَّكَ سَتَجَنِّي فِي كِبْرِكَ جَنَائَةً عَظِيمَةً يَعْضَبُ اللَّهُ بِهَا عَلَيْكَ وَ يَكُونُ مَصِيرُكَ إِلَى النَّارِ فَقَالَ قَدْ كَانَ ذَلِكَ وَ لَكِنَّكَ وَ اللَّهُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ كُلِّ أَحَدٍ فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ اللَّهُ مَا كَذَبْتُ وَ لَا كُذِّبْتُ وَ لَقَدْ نَطَقْتُ حَقًّا وَ قُلْتُ صِدْقًا وَ أَنْتَ وَ اللَّهُ قَاتِلِي لِأَحْمَالَةٍ وَ سَتَخْضِبُ هَذِهِ مِنْ هَذِهِ وَ أَشَارَ إِلَى لِحْيَتِهِ وَ رَأْسِهِ وَ لَقَدْ قَرَّبَ وَفُتُّكَ وَ حَانَ زَمَانُكَ....»

ارزش ها و لغزشهای نفس، ص: 113

اگر در ارادت خود، راست گو بودی که تا آخر عمر با علی هماهنگ بودی. ای نمازخوان لقمه حرام خور و روزه گیر بی کرامت و پست، تو عاشق علی نیستی، بلکه تو و علی یک دیگر را دفع می کنیدی. این آدم، در ماه رمضان، در شب قدر آمد و علی علیه السلام را به شهادت رساند.

رابطه معصوم با امت



خرمافروشی علی را در کوچه دید و گفت: فدایت شوم! چه دردی داری؟ گفت:

سرم درد می کند. گفت: آقا جان! دوا نمی خواهید؟ گفت: نه. گفت: چرا سرتان درد می کند؟ گفت: چون سر تو دیشب درد گرفت. سر تو با سر من یکی است. جان او با جان علی این اندازه نزدیک شده است.

بیست سال پس از شهادت امام علی علیه السلام، آمد و در خانه ام سلمه را زد و گفت: با امام حسین علیه السلام کار دارم. من به کوفه می روم، اگر امام حسین علیه السلام آمد، بگو: میثم سلام رساند. ام سلمه از جا پرید و گفت: آقا! چند سال داری؟ گفت: 35 سال.

گفت: تو هنوز به دنیا نیامده بودی؛ اما ده سال در مدینه، پیامبر در نماز شب، تو را دعا می کرد: «1»

(1) - بحار الأنوار: 343 / 41، باب 114؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید: 292 / 2؛ «کان میثم التمار مولی علی علیه السلام عبداً لإمرأة من بنی أسد فاشتره علی علیه السلام ... و حجّ فی السنة التي قتل فیها، فدخل علی ام سلمة، فقالت له: من أنت؟ قال: عراقي فانسبته فذكر لها أنه مولی علی علیه السلام. فقالت: أنت هیثم؟ قال: بل أنا میثم، فقالت: سبحان الله و الله لربما سمعت رسول الله یوصی بك علیاً فی جوف اللیل...»

ارزش ها و لغزشهای نفس، ص: 114

هر دو يك روحيم اندر دو بدن

من کی ام لیلی، لیلی کیست من

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: بعد از مردنم، رابطه ام با شما که با من هستید، محفوظ است.

اگر رنجی به شما برسد، من در برزخ ناراحت می شوم و پرونده شما را هر هفته در برزخ به من ارائه می دهند. اگر ببینم که گناهی مرتکب شده اید، من برای شما استغفار می کنم. ما به گردن هم حق داریم. این هماهنگی مال نفوسی است که هم رنگ هم هستند. شما هم نگاه کنید که با چه کسی هماهنگی دارید.

والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته

ارزش ها و لغزشهای نفس، ص: 116

نقش رهبران الهی

در صعود نفس

8

تهران، حسینیه هدایت

رمضان 1382

الحمد لله رب العالمین و صلّی الله علی جمیع الانبیاء والمرسلین

و صلّ علی محمد و آله الطاهیرین.

کلمه «نفس» که خداوند متعال، در آیات قرآن، آثار مثبت و منفی او را بیان می کند، همان من واقعی انسانی است که در سوره مبارکه یوسف، چند بار همراه بعضی آثارش بیان شده است. اگر این من انسانی، این خودیت طبیعی و این ریشه وجود انسان که بدن، ظرف آن است، در فضای تربیت رهبران الهی و ملکوتی قرار گیرد، در او میل شدید به صعود و حرکت به سوی وطن اصلی پیدا می شود که همان حضرت حق است.

وقتی به این وطن می رسد، به فرموده قرآن کریم، در آرامشی کامل، جامع و همیشگی قرار می گیرد، اما اگر این نفس انسانی، در فضای تربیت انبیا قرار نگیرد و به تصرف شیاطین درآید، به سوی نزول، سقوط، سرگردانی و پوچی حرکت می کند.

وقتی که شهوت رانی در او فعال است، صاحبش نمی فهمد که پایان این راه، ناامنی و ذلت است. نفسی که رو به سوی اعلی علین و وطن اصلی دارد، در مسیر این حرکت، تحت ولایت خداوند است و ولایت او چه تشریحی که بیان حلال و حرام و مسائل عالی اخلاقی است و چه تکوینی که توفیق و کمک خداوند است،

ارزش ها و لغزشهای نفس، ص: 120

در او تجلی می کند و آثار ماندگار و همیشگی را از خود بروز می دهد. «1»

(1) - أطيّب البيان في تفسير القرآن: 114/1 - 115؛ «خداوند برای هدایت و ایصال بنعم اخروی دو دستگاه قرار داده یکی دستگاه هدایت تکوینی و یکی دستگاه هدایت تشریحی، هدایت تکوینی عبارت از اعطاء عقل است که ممیز خیر و شرّ و نفع و ضرر و سعادت و شقاوت و سود و زیان و حسن و قبح است و در حقیقت رسول و پیغمبر باطن میباشد و هدایت تشریحی عبارت از ارسال رسل و انزال کتب و جعل احکام است که خداوند انسان را بوسیله آنها بجمیع منافع دنیوی و اخروی دلالت میکند و از مضارنشأتین او را آگاه میسازد، و اگر انسان بهدایت آنان مهتدی گردید و قابلیت وصول بنعم اخروی را که عبارت از تکمیل نفس و تحصیل معارف و ملکات فاضله و اخلاق پسندیده است واجد شد البته بسعادت دنیا و آخرت و فیوضات غیر متناهی حق نائل خواهد شد.

و از این جهت اطلاق هادی بر عقل می شود زیرا انسان را بخیر و شر دلالت می کند و بر رسول و امام و عالم نیز می شود چون بسعادت و رستگاری نشأتین راهنمایی می نمایند ولی در حقیقت هادی ذات مقدّس حقتعالی است و اینها وسائل و اسبابی است که برای هدایت بشر قرار داده است و هدایت یا ارائه طریق و ارشاد است که شأن داعیان الی الله میباشد و یا ایصال و رسانیدن بغایت و مقصود است که بواسطه تائیدات و توفیقات و مزید عنایات حضرت باری نسبت ببندگان تحقّق مییابد و چون انسان در هیچ امری استقلال کامل ندارد و آن بآن محتاج بامداد و اعانت حق است، باید دائما و قدم بقدم تسدید و توفیق حق تبارک و تعالی شامل حال او شود و او را یاری و مدد فرماید تا صراط مستقیم و راه سعادت خود را طی نماید و بمنزل مقصود و غایت مطلوب برسد و از این بیان واضح می شود که بنده دائما باید طلب هدایت از درگاه حضرت احدیت نماید.»

در کتاب شریف کافی از امام کاظم علیه السلام نقل شده: الكافي: 16/1، حدیث 12؛ «أبو عبد الله الأشعري عن بعض أصحابنا رفعه عن هشام بن الحكم قال قال لي أبو الحسن موسى بن جعفر عليه السلام...

يا هشام إنّ لله على الناس حجتين حجة ظاهرة و حجة باطنة فأما الظاهرة فالرسل و الأنبياء و الأئمة عليه السلام و أمّا الباطنة فالعقول يا هشام إنّ العاقل الذي لا يشغل الحلال شكره و لا يغلب الحرام صبره....»

ارزش ها و لغزشهای نفس، ص: 121

خداوند این دو مرحله را در آیات سوره یوسف، در منش یوسف و زلیخا نشان می‌دهد. یکی نماد نفس صعودی و یکی نماد نفس نزولی است. نفس صعودی همه اعضا و جوارح را در استخدام نفس الهی می‌گیرد و نفس نزولی، آن‌ها را در استخدام شهوات به کار می‌گیرد و به هیچ قید و حدّ و مرزی مقید نیست. برای او مهم نیست که همه حقوق پایمال شود. وقتی شعله مادی گری زلیخا با پیر شدن او فروکش کرد، در جلسه‌ای که شاه مصر، او را به محاکمه کشید که نزدیک بیست سال قبل، مقصر تو بودی یا یوسف، مطلب بسیار مهمی را درباره خود گفت که با همین مطلب، یوسف تبرئه شد.

اگر محققانه به يك صفحه سوره یوسف دقت شود، به نظر می‌آید که این، سخن زلیخا است؛ ولی به نظر بعضی آمده است که سخن یوسف است؛ اما محال است که این سخن از یوسف باشد؛ به دلیل این آیه از سوره یوسف که خداوند می‌فرماید:

«إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ»

به راستی که او از بندگان خالص ما بود. «1» ترکیب آیات این سوره و شکل آن‌ها ما را به این نتیجه می‌رساند که این سخن زلیخا است، نه کسی که از عباد مخلص است.

چه اتفاقی در بیست سال پیش افتاد؟ پادشاه مصر به این زن و زنایی که آن روز در آن مهمانی حضور داشتند، می‌گوید: آن اتفاق را بگویند. زنان می‌گویند: ما هیچ رفتار زشتی از این جوان، در کاخ ندیدیم. عده‌ای خانم سطح بالای مملکت که هر

(1). یوسف (12)، آیه 24.

ارزش‌ها و لغزشهای نفس، ص: 122

گونه کام‌جویی و زر و زور در اختیارشان بوده است و می‌توانستند دروغ بگویند، انصاف دادند و گفتند که ما از او هیچ زشتی سراغ نداریم، اما زلیخا می‌گوید: من چون او را دعوت به زشتی کردم، اکنون می‌خواهم حرفی را بزنم:

«ذَلِكَ لِيَعْلَمَ أَنِّي لَمْ أَخُنْهُ بِالْغَيْبِ...» «1»

دست کم بدانند که بعد از آن همه بلایی که به سر او آوردم، يك کار خوب در حق او کردم که بدانند در این جلسه‌ای که او غایب بوده است، من به او خیانت نکردم:

«إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ» «2»

در آن مکتبی که من رشد کردم، در خانواده‌ای که من زاده شدم، نفس من به اماره سوء تبدیل شده بود؛ یعنی کاملاً نفس من در تصرف شیاطین بوده است، به شدت به گناه دعوت می‌کرد و من بدنی در اختیار این نفس بودم. دیگر به این توجه نداشتم که زنی شوهردارم و ممکن است آبرویم بریزد. من این‌گونه تربیت شده بودم. آیین من اصالت لذت بود.

### ریشه سقوط جامعه غربی

مکتبی که امروز بر آمریکا و اروپا حاکم است. اروپا و آمریکا اصالت را به آزادی در لذت داده است. به نفس باورنده است که حیات یعنی اصالت لذت و آن چه انبیا و اولیا گناه نامیده‌اند، گناه نمی‌دانند. اصالت لذت برای ایشان، دین شده است.

وجدان سرکوب کننده گناه ندارند. شعور الهی و نفس انسانی و روح ملکوتی، برای

(1) - یوسف (12): 52؛ « [من به پاکی او و گناه خود اعتراف کردم] و این اعتراف، برای این است که یوسف بدانند من در غیاب او به وی خیانت نوری‌دمم.»

(2) - یوسف (12): 53؛ «نفس طغیان‌گر، بسیار به بدی فرمان می‌دهد.»

ارزش ها و لغزشهای نفس، ص: 123

انسان نمانده است، بلکه يك بدن لذت‌گرا مانده است:

«الصُّورَةُ صُورَةُ انْسانٍ وَالْقَلْبُ قَلْبُ حَيوانٍ» «1» ظاهر انسانی دارد اما در باطن حیوانی بیش نیست. هر انسانی دنبال تحصیل علم برود، عالم می‌شود. تحصیل علم، به دین وابسته نیست. زحمت می‌کشند و عالم می‌شوند:

«يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» «2»

همه مسائل فیزیکی و پزشکی و شیمیایی را می دانند اما از حقیقت خویشتن غافلند:

«وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ» «3»

### بدن روشن و روح تاریک

یک طرف وجود، به علم روشن است و طرف دیگر آن، تاریک تاریک است.

روح تاریک که از بدن روشن با این علم جدا شد، در قیامت که من این دو را کنار هم

(1) - نهج البلاغه: خطبه 86، فی بیان صفات المتقین و صفات الفساق؛ «وَأَخْرَجُوا قَدْ تَسَمَّى عَالِمًا وَ لَيْسَ بِهِ فَافْتَبَسَ جَهَائِلَ مِنْ جَهَائِلٍ وَ أَضَالِيلَ مِنْ ضَلَالٍ وَ نَصَبَ لِلنَّاسِ أَشْرَاكَاً مِنْ حَبَائِلِ غُرُورٍ وَ قَوْلٍ زُورٍ قَدْ حَمَلَ الْكِتَابَ عَلَى آرَائِهِ وَ عَطَفَ الْحَقَّ عَلَى أَهْوَائِهِ يُؤْمِنُ النَّاسَ مِنَ الْعِظَائِمِ وَ يُهَوِّنُ كَبِيرَ الْجُرَائِمِ يَقُولُ أَقْفُ عِنْدَ الشُّبُهَاتِ وَ فِيهَا وَقَعَ وَ يَقُولُ أَعْتَزَلُ الْبِدْعِ وَ بَيْنَهَا اضْطَجَعَ فَالْصُّورَةُ صُورَةُ إِنْسَانٍ وَ الْقَلْبُ قَلْبُ حَيَوَانَ لَا يَعْرِفُ بَابَ الْهُدَى فَيَتَّبِعُهُ وَ لَا بَابَ الْعَمَى فَيَصُدُّ عَنْهُ وَ ذَلِكَ مَيْتٌ الْأَحْيَاءِ.»

(2) - روم (30): 7؛ « [تنها] ظاهری [محسوس] از زندگی دنیا را می شناسند.»

(3) - روم (30): 7؛ «و آنان از آخرت [که سرای ابدی و دارای نعمت های جاودانی و حیات سرمدی است]

بی خبرند.»

### ارزش ها و لغزشهای نفس، ص: 124

بیاورم، نور این بدن، در آن جا به درد نمی خورد. آن جا ادای تکلیف و عابد بودن به درد می خورد که آنها این را ندارند. بدن باید در تاریکی برود. اگر این نفس، اماره شود، قرآن مجید می فرماید: به دنبال این اماره شدن، دچار تسویل و دس و هوا و سَفَه و حال رهینه می شود و انسان را دچار خسارت و تحمیلات شیطانی می سازد.

فردای قیامت، هر يك از این آثار و حالات، به صورت غل و زنجیر و زقوم برای او درمی آید.

«قَالَ يَا سَوَّكَتَ لَكُمْ أَنْفُسِكُمْ»<sup>1</sup>

یعقوب به برادران یوسف می گوید: شما فریب نفس تاریک خود را خوردید و بیچاره شدید. این نفس، به شما وانمود کرده است که با کشتن این بچه، به من نزدیک تر می شوید و بعد نزد خدا می روید و توبه می کنید. شما با سوزاندن دل من گناه کردید. این نفس، چهل سال است که شما را به این گناهان دل خوش کرده است. نفس شما این را وارونه جلوه داده و به آن عمل بسیار زشت آلود کرده است.

حالت دیگر، دَسّ است؛ یعنی با هر گناه، تیشه‌ای به سلامت نفس زده‌اید و آن را به صورت يك موجود بد قیافه و ناقص درآورده‌اید.<sup>2</sup>

(1) - یوسف (12): 18؛ «گفت: چنین نیست که می گوید، بلکه نفس شما کاری [زشت را] در نظرتان آراست.»

(2) - الحدیث، روایات تربیتی: 359/3، از المنجد در لغت (دس) نقل می کند:

«العرق دَسَّاسِ ای اَنَّ اخلاق الآباء تتصل الى الابناء.»

این، حدیث در کمال صراحت از قانون وراثت سخن گفته و از عامل آن بکلمه عرق تعبیر نموده است. به پیروان خود توصیه می کند: ببینید نطفه خودتان را در چه محلی مستقر میکنید، از قانون وراثت غافل مباشید، توجه کنید زمینه پاکی باشد تا فرزندان شما وارث صفات ناپسند نشوند.

همچنین در تفسیر الأمثل فی تفسیر کتاب الله المنزل: 237/20 آمده؛ «وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا» «دَسَّاهَا» من مادة «دس» و هي في الأصل بمعنى إدخال الشيء قسرا، و جاء في الآية؛ «59.» من سورة النحل قوله سبحانه: أَمْ يَدُسُّهُ فِي التُّرَابِ، إشارة إلى عادة الجاهليين في و أد البنات، أي إدخالهن في التراب كرها و قسرا و منه «الدسيسة» التي تقال للأعمال الخفية و الضارة و ما هي المناسبة بين معنى الدس، و قوله سبحانه: «وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا.»

ارزش ها و لغزشهای نفس، ص: 125

## آثار گناه در باطن انسان

شخصی به امام باقر علیه السلام عرض کرد: پدر من از مخالفان سرسخت شما بود و اکنون کسی نزد من آمده است و می‌گوید: من هزار دینار از پدرت طلب دارم. چه کار کنم؟ امام فرمود: از خود پدرت بپرس. شب به قبرستان بقیع برو و چیزی را که به تو یاد می‌دهم، بگو. پدرت ظاهر می‌شود. این شخص فردا صبح آمد و گفت: یابن رسول الله! دیشب رفتم و پدرم را دیدم. او گفت: درست است، من به او بدهکارم، اما پدرم را با يك هیولای سیاه دیدم که تاکنون ندیده بودم. امام فرمود: او باطن پدرت بود. «1»

(1) - بحار الأنوار: 245/46، باب 5، حدیث 33، قریب به این مضمون از امام باقر علیه السلام آمده است:

«رَوَى أَبُو عَتِيْبَةَ قَالَ كُنْتُ عِنْدَ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَدَخَلَ رَجُلٌ فَقَالَ أَنَا مِنْ أَهْلِ الشَّامِ أَتَوَّلَاكُمْ وَ أَبْرَأُ مِنْ عَدُوِّكُمْ وَ أَبِي كَانَ يَتَوَلَّى بَنِي أُمَيَّةَ وَ كَانَ لَهُ مَالٌ كَثِيرٌ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَ لَدَّ غَيْرِي وَ كَانَ مَسْكُنُهُ بِالرَّمْلَةِ وَ كَانَ لَهُ جُنَيْتَةٌ يَتَخَلَّى فِيهَا بِنَفْسِهِ فَلَمَّا مَاتَ طَلَبْتُ الْمَالَ فَلَمْ أَظْفَرْ بِهِ وَ لَأَشْكُ أَنَّهُ دَفَنَهُ وَ أَخْفَاهُ مِنِّي قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ أَ فَتُحِبُّ أَنْ تَرَاهُ وَ تَسْأَلَهُ أَتَيْنَ مَوْضِعَ مَالِهِ قَالَ إِي وَ اللَّهُ إِنِّي لَفَقِيرٌ مُحْتَاجٌ فَكَتَبَ أَبُو جَعْفَرٍ كِتَابًا وَ خَتَمَهُ بِخَاتَمِهِ ثُمَّ قَالَ انْطَلِقْ بِهَذَا الْكِتَابِ اللَّيْلَةَ إِلَى الْبَقِيعِ حَتَّى تَتَوَسَّطَهُ ثُمَّ تُنَادِي يَا دَرْحَانَ يَا دَرْحَانَ فَإِنَّهُ يَأْتِيكَ رَجُلٌ مُعْتَمِّمٌ فَادْفَعْ إِلَيْهِ كِتَابِي وَ قُلْ أَنَا رَسُولُ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ فَإِنَّهُ يَأْتِيكَ فَاسْأَلْهُ عَمَّا بَدَا لَكَ فَأَخَذَ الرَّجُلُ الْكِتَابَ وَ انْطَلَقَ قَالَ أَبُو عَتِيْبَةَ فَلَمَّا كَانَ مِنَ الْعَدِ أَتَيْتُ أَبَا جَعْفَرٍ لِأَنْظُرَ مَا حَالُ الرَّجُلِ فَإِذَا هُوَ عَلَى الْبَابِ يَنْتَظِرُ أَنْ يُؤَدَّنَ لَهُ فَأُذِنَ لَهُ فَدَخَلْنَا جَمِيعًا فَقَالَ الرَّجُلُ اللَّهُ يَعْلَمُ عِنْدَ مَنْ يَضَعُ الْعِلْمَ قَدْ انْطَلَقْتُ الْبَارِحَةَ وَ فَعَلْتُ مَا أَمَرْتِ فَأَتَانِي الرَّجُلُ فَقَالَ لَا تَبْرَحِ مِنْ مَوْضِعِكَ حَتَّى آتِيكَ بِهِ فَأَتَانِي بِرَجُلٍ أَسْوَدَ فَقَالَ هَذَا أَبُوكَ قُلْتُ مَا هُوَ أَبِي قَالَ عَمِيرُ اللَّهَبِ وَ دُحَانُ الْجَحِيمِ وَ الْعَدَابُ الْأَلِيمُ قُلْتُ أَنْتَ أَبِي قَالَ نَعَمْ قُلْتُ فَمَا عَمِيرُكَ عَنْ صُورَتِكَ وَ هَيْئَتِكَ قَالَ يَا بُنَيَّ كُنْتُ أَتَوَلَّى بَنِي أُمَيَّةَ وَ أَفْضَلُهُمْ عَلَى أَهْلِ بَيْتِ النَّبِيِّ بَعْدَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فَعَدَّبَنِي اللَّهُ بِذَلِكَ وَ كُنْتُ أَنْتَ تَتَوَلَّاهُمْ وَ كُنْتُ أَبْعَضُكَ عَلَى ذَلِكَ وَ حَرَمْتُكَ مَالِي فَزَوَيْتُهُ عَنْكَ وَ أَنَا الْيَوْمَ عَلَى ذَلِكَ مِنَ النَّادِمِينَ فَانْطَلِقْ يَا بُنَيَّ إِلَى جَنَّتِي فَاحْفَرِ تَحْتَ الرِّثْيُونَةِ وَ خُذْ الْمَالَ مِائَةَ أَلْفِ دِرْهَمٍ فَادْفَعْ إِلَى مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامِ خَمْسِينَ أَلْفًا وَ الْبَاقِي لَكَ ثُمَّ قَالَ وَ أَنَا مُنْطَلِقٌ حَتَّى أَخْذَ الْمَالَ وَ آتِيكَ بِمَالِكَ قَالَ أَبُو عَتِيْبَةَ فَلَمَّا كَانَ مِنْ قَابِلٍ سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا فَعَلَ الرَّجُلُ صَاحِبُ الْمَالِ قَالَ قَدْ أَتَانِي بِخَمْسِينَ أَلْفَ دِرْهَمٍ فَقَضَيْتُ مِنْهَا دَيْنًا كَانَ عَلَيَّ وَ ابْتَعْتُ مِنْهَا أَرْضًا بِنَاحِيَةِ خَيْبَرَ وَ وَصَلْتُ مِنْهَا أَهْلَ الْحَاجَةِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي.»



نفس انسان، با گناه کردن، بد قیافه می شود. امام صادق علیه السلام می فرماید: گاهی خواب های وحشتناک که دیده می شود، خواب بیننده باید به خودش توجه کند که باطن او دارد برای او جلوه می کند: «1» «يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ» «2»

چهره ها چه قیافه ای به خود می گیرد:

«وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ \* فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَىٰ» «3»

حالت دیگر نفس، رهینه بودن است: «4»

(1) - بحار الأنوار: 167/58، باب 44، حدیث 19؛ «قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا كَانَ الْعَبْدُ عَلَىٰ مَعْصِيَةِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَآزَادَ اللَّهُ بِهِ خَيْرًا أَرَاهُ فِي مَنَامِهِ رُؤْيَا تُرَوِّعُهُ فَيَنْزِجُ بِهَا عَنْ تِلْكَ الْمَعْصِيَةِ وَ إِنَّ الرُّؤْيَا الصَّادِقَةَ جُزْءٌ مِنْ سَبْعِينَ جُزْءًا مِنَ النَّبُوءَةِ.»

(2) - طارق (86): 31؛ «روزی که رازها فاش می شود.»

(3) - نازعات (79): 40-41؛ «و اما کسی که از مقام و منزلت پروردگارش ترسیده و نفس را از هوا و هوس بازداشته است،\* پس بی تردید جایگاهش بهشت است.»

(4) - الکافی: 455/2، حدیث 8؛ «قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَقْضَىٰ نَفْسِكَ عَمَّا يَصُرُّهَا مِنْ قَبْلِ أَنْ تُفَارِقَكَ وَ اسْعَ فِي فُكَاكِحِهَا كَمَا تَسْعَىٰ فِي طَلَبِ مَعِيشَتِكَ فَإِنَّ نَفْسَكَ زَهِينَةٌ بِعَمَلِكَ.»

وسائل الشیعة: 161/15، باب 1، حدیث 20210؛ «قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِرَجُلٍ إِنَّكَ قَدْ جُعِلْتَ طَيِّبَ نَفْسِكَ وَ بُيِّنَ لَكَ الدَّاءُ وَ عُرِفَتْ آيَةُ الصَّحَّةِ وَ دُلِّلْتَ عَلَى الدَّوَاءِ فَانظُرْ كَيْفَ قِيَامُكَ عَلَى نَفْسِكَ.»

من لا يحضره الفقيه: 402/4، حدیث 5866؛ «عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ قَالَ قَالَ الصَّادِقُ جَعَفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَاعِظٌ مِنْ قَلْبِهِ وَ زَاجِرٌ مِنْ نَفْسِهِ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ قَرِينٌ مُرْشِدٌ اسْتَمَكَنَ عَدُوَّهُ مِنْ عُنُقِهِ.»

ارزش ها و لغزشهای نفس، ص: 127

«كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ زَهِينَةٌ\* إِلَّا أَصْحَابَ الْيَمِينِ» «1»

مجموع گناهانی که نفس مرتکب می‌شود، زندانی را می‌سازد که تا ابد هم دری ندارد که انسان از آن بیرون بیاید. یوسف نفس راضیه و مرضیه شد. انبیا برای این زحمت کشیدند که نفس مطمئنه بسازند. «2»

(1) - مدثر (74): 38 - 39؛ «هر کسی در گرو دست‌آورده‌های خویش است، مگر سعادتمندان.»

(2) - الکافی: 127 / 3، حدیث 2؛ «عَنْ سَدِيرِ الصَّرِيِّ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ جُعِلْتُ فِدَاكَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ هَلْ يَكْرَهُ الْمُؤْمِنُ عَلَى قَبْضِ رُوحِهِ قَالَ لَا وَاللَّهِ إِنَّهُ إِذَا أَتَاهُ مَلَكُ الْمَوْتِ لِقَبْضِ رُوحِهِ جَرَعَ عِنْدَ ذَلِكَ فَيَقُولُ لَهُ مَلَكُ الْمَوْتِ يَا وَلِيَّ اللَّهِ لَا تَجْزَعْ فَوَ الَّذِي بَعَثَ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَأَنَا أَبْرُ بِكَ وَ أَشْفُقُ عَلَيْكَ مِنْ وَالِدِ رَجِيمٍ لَوْ حَضَرَكَ افْتَحَ عَيْنَكَ فَانظُرْ قَالَ وَ يُمَثِّلُ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ فَاطِمَةُ وَ الْحُسَيْنُ وَ الْحُسَيْنُ وَ الْأَيْمَةُ مِنْ دُرِّيهِمْ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَيُقَالُ لَهُ هَذَا رَسُولُ اللَّهِ وَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ فَاطِمَةُ وَ الْحُسَيْنُ وَ الْحُسَيْنُ وَ الْأَيْمَةُ عَلَيْهِ السَّلَامُ رُفَقَاؤُكَ قَالَ فَيَفْتَحُ عَيْنَهُ فَيَنْظُرُ فَيُنَادِي رُوحَهُ مُنَادٍ مِنْ قَبْلِ رَبِّ الْعِزَّةِ فَيَقُولُ يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ إِلَى مُحَمَّدٍ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ ارْجِعِي إِلَى رَبِّكَ رَاضِيَةً بِالْوَلَايَةِ مَرْضِيَةً بِالثَّوَابِ فَادْخُلِي فِي عِبَادِي يَعْنِي مُحَمَّدًا وَ أَهْلَ بَيْتِهِ وَ ادْخُلِي جَنَّتِي فَمَا شِئْتُ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْ اسْتِبَالِ رُوحِهِ وَ اللُّحُوقِ بِالْمُنَادِي.»

تفسیرالقمی: 421 / 2؛ «قوله يا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَى رَبِّكَ رَاضِيَةً مَرْضِيَةً قَالَ إِذَا حَضَرَ الْمُؤْمِنَ الْوَفَاةَ نَادَى مُنَادٍ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي بِلَايَةِ عَلِيِّ مَرْضِيَةً بِالثَّوَابِ فَادْخُلِي فِي عِبَادِي وَ ادْخُلِي جَنَّتِي فَلَا يَكُونُ لَهُ هَمَةٌ إِلَّا اللَّحُوقُ بِالنَّدَاءِ.»

تفسیرالقمی: 421 / 2؛ «عن أبي عبد الله عليه السلام في قوله يا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَى رَبِّكَ رَاضِيَةً مَرْضِيَةً فَادْخُلِي فِي عِبَادِي وَ ادْخُلِي جَنَّتِي يَعْنِي الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ.»

ارزش ها و لغزشهای نفس، ص: 128

يك سوار عاقل، روی اسب نشسته بود، دید مردی در فاصله چهل - پنجاه متری خوابیده و دهان او باز است. مار سیاه خطرناکی به سوی او می‌رود. عقل 75 اثر دارد. انسان عاقل، با محبت است و ضرر کسی را نمی‌خواهد. عاقل منبع خیر است و دین دارد. مار به سوی دهان گرم این مرد خفته می‌رفت، ولی هنگامی که به او رسید، مار به درون دهان او رفته بود. این شخص با چوب دستی که در دست داشت، یکی دو تا ضربه به این مرد زد. آن مرد از خواب بیدار شد و گفت: چرا مرا می‌زنی؟ چرا به من ستم می‌کنی؟ من که با تو کاری و ارتباطی ندارم، اما او دو ضربه دیگر به او زد و گفت: برخیز و بدو؛ اگر آهسته بدوی، باز هم تو را می‌زنم. چهار پنج ساعت او را دواند تا این که به يك درخت سیب رسیدند. در آن جا مقداری سیب پزمرده و ترش شده ریخته بود. به او گفت: بنشین و از این سیب‌ها بخور. او را وادار کرد که چند برابر غذایش از آن سیب‌ها بخورد. پس از آن، باز هم او را وادار به دویدن کرد. در این جا حالت استفراغ شدید به آن مرد دست داد.

پس از استفراغ، وقتی مار را دید، آن گاه بود که به این مرد تعظیم کرد و گفت تو خیلی عاقل و بزرگواری. او گفت: من اگر این کار را کردم، برای نجات تو بود.

انبیا آمدند تا ما این اژدهای نفس را استفراغ کنیم. آنان نخست ما را با نخب توحید بیدار کردند و بعد با تکالیفی که با طبع ما سازگار نبودند. صبح خواب راحت را رها کن و برخیز و نماز بخوان یا پولی که به آن علاقه داری، رها کن. انسان هم گاهی فحش می‌دهد: ظالم! ستمگر! کذاب! مجنون! ولی وقتی روز قیامت اژدهای

### ارزش ها و لغزشهای نفس، ص: 129

نفس را می‌بیند، می‌گوید: عجب انسان‌های والایی! البته در این جا باید نفس را استفراغ کرد. یوسف عجیب انسانی بود که اصلا ماری به کام جان او فرو نرفته بود.

والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته

### ارزش ها و لغزشهای نفس، ص: 130

سقوط و صعود نفس

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على جميع الانبياء والمرسلين

و صلى على محمد و آله الطاهرين.

در طبیعت، هر موجودی، با توجه به ذات و هویت و حیثیت آن، میلی دارد که آن موجود بر اساس همان میل حرکت می‌کند. در این جا باید چند واقعیت را توضیح داد تا جایگاه زلیخا در سقوط نفس و یوسف در صعود نفس روشن شود. در آیه‌ای از قرآن میل به صعود و رفعت و در آیه‌ای دیگر، میل به پستی مطرح شده است.

در سوره فاطر می‌فرماید:

«مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا» «1»

کلمه «مَنْ» یعنی هر کس که در این دنیا علاقه‌مند و خواستار عزت است. کلمه «عزت» به معنای قدرت شکست‌ناپذیر است. کسی که علاقه دارد خود را به نقطه‌ای برساند که عوامل شکست نتوانند او را از بین ببرند، کسی که علاقه دارد به استحکامی برسد که در برابر همه خطرهای مصونیت ابدی پیدا کند، همه این عزت، فقط برای خداوند است:

(1) - فاطر (35): 10؛ «کسی که عزت می‌خواهد، پس [باید آن را از خدا بخواهد؛ زیرا] همه عزت ویژه خدا است.»

ارزش ها و لغزشهای نفس، ص: 134

«إِنَّهُ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ» «1»

خداوند در جایگاهی قرار دارد که هیچ عامل شکستی، قدرت شکست دادن او را ندارد. «2» هر کس چنین استواری می‌خواهد، این استواری نزد خدا است؛ یعنی باید حرکت معنوی به سوی او کنید تا به این استواری که نزد او است، برسید.

نباید شهوت و مقام و چهره و ریاست، شما را بشکند. هر کس چنین پایداری ای می‌خواهد، این نوع استحکام، از آن خدا است. حقیقتی را بیان می‌کند که طبیعت آن، میل به سوی بالا دارد و اصلاً میل به سوی سقوط ندارد. میل به ارزش‌ها و کرامت‌ها دارد. طبیعت آن این میل را دارد و طبیعت هم ساخت خداوند است.

می‌خواهد خود را از لابه لای هر خطر و فتنه‌ای رد کند و به خدا برساند. می‌خواهد خود را از زندگی پر فتنه و فساد به خدا برساند:

«إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ...» «3»

یعنی حقایق باطنی، باور داشتن قیامت و جزا و زنده شدن پس از مرگ و قرآن و انبیا، این‌ها باور پاک هستند؛ اما باید به او مرکب داد تا خود را به پروردگار برساند و این ظرف را به خدا وصل کند و شکست‌ناپذیر شود. آتش ابراهیم را نسوزاند، چاه به یوسف آسیبی نرساند و کاخ عزیز نتوانست یوسف را به زانو بیاورد. او از لابه لای همه این فتنه‌ها گذشت و عزیز مصر شد. خداوند هم او را عزیز ملک وجود کرد.

(1) - دخان (44): 42؛ «او توانای شکست‌ناپذیر است.»

(2) - نهج الفصاحة مجموعه کلمات قصار حضرت رسول صلی الله علیه و آله: 558، حدیث 1911؛ «طوبی لمن تواضع في غير منقصة و ذلّ في نفسه في غير مسكنة و أنفق من مال جمعه في غير معصية و خالط أهل الفقه و الحكمة و رحم أهل الدلّ و المسكنة، طوبی لمن ذلّ نفسه و طاب كسبه و حسنت سريره و كرمته علانيته و عزل عن الناس شرّه، طوبی لمن عمل بعلمه و أنفق الفضل من ماله و أمسك الفضل من قوله.»

(3) - فاطر (35): 10؛ «حقایق پاک [چون عقاید و اندیشه‌های صحیح] به سوی او بالا می‌روند.»

ارزش‌ها و لغزشهای نفس، ص: 135

کلم الطیب به سوی خداوند مرکب دارد و عمل صالح، مرکب آن است. در آخر سوره کهف می فرماید:

«فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا...» «1»

در همه پاکی های باطن، میل به صعود هست. خشوع، خضوع، مهربانی و همه این حالات پاک، به خداوند میل دارند و مرکب می خواهند تا ایشان را به خدا برساند و عزیز بشوند:

«وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ» «2»

اگر می خواهید عزیز شوید، از هیچ عشوه گر و خناس و حزبی نترسید. اگر همه دنیا کافر و غرق در فساد بشوند:

«وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا» «3»

و اگر چه پشتیبان یکدیگر باشند. محال است به شما ضرر بزنند. امام حسین علیه السلام با 71 نفر است؛ ولی شکست پذیر نیست. یاران واقعی امیرالمؤمنین علیه السلام به چهل نفر نمی رسیدند. امام باقر علیه السلام می فرماید: حقیقت مطلب را از کتاب خدا شنیدید:

«وَرَفَعْنَا مَكَانًا عَلِيًّا» «4»

(1) - کهف (18): 110؛ «پس کسی که دیدار [پاداش و مقام قرب] پروردگارش را امید دارد، پس باید کاری شایسته انجام دهد.»

(2) - منافقون (63): 8؛ «در حالی که عزت و اقتدار برای خدا و پیامبر او و مؤمنان است.»

(3) - اسراء (17): 88؛ «و اگر چه پشتیبان یکدیگر باشند.»

(4) - مریم (19): 57؛ «و او را به جایگاه و مقام بلندی ارتقا دادیم.»

ارزش ها و لغزشهای نفس، ص: 136

ما او را به جایگاه بالایی بردیم. «1» وجود مقدس او جلودار مرکب تو می شود. این سخن بزرگی است. خود خداوند، در قرآن فرموده است که وقتی آن طرف بیایید، ساقی مجلس شما خودم می شوم:

«وَسَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا» «2»

ساقی و وکیل و کارگردان شما می شوم. اینها همه، آیه دارد:

«نِعْمَ الْمَوْلَىٰ وَ نِعْمَ النَّصِيرُ» «3»

بدانید که خدا سرپرست و یار شماست؛ نیکو سرپرست و یآوری است. انسان راه را بلد نیست اما خدا به او نشان می دهد. این آیات را ما می فهمیم. بیشتر مردم در فسادها و تباهیها غرق هستند. چه شد که دست ما را گرفت؟ علت جدا کردن ما چیست؟ ما که به تو نرسیدیم؛ ولی مهم این است که از متن فساد و فتنه و خطر، ما را عبور می دهی. ما نمازی می خوانیم؛ یعنی یاغی نیستیم. این حالی که در آن هستیم، واللّٰه العلی العظیم دست شفاعت پیامبر و اهل بیت است که به سوی ما دراز می شود و ما را نجات می دهد: «4»

(1) - بحار الأنوار: 76 / 38، باب 60؛ المناقب، ابن شهر آشوب: 135 / 2؛ «أَبُو الْمَضَاءِ صَبِيحٌ مَوْلَى الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سَمِعْتُهُ يُحَدِّثُ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى وَ رَفَعْنَاهُ مَكَانًا عَلِيًّا قَالَ نَزَلَتْ فِي صُغُورِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى ظَهْرِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ لِقَلْعِ الصَّنَمِ.»

(2) - انسان (76): 21؛ «و پروردگارشان باده طهور به آنان می نوشاند.»

(3). انفال (8): 40.

(4) - بحار الأنوار: 98 / 65، باب 18، حدیث 24؛ عیون أخبار الرضا علیه السلام: 2 / 57، باب 31، حدیث 213؛ «عَنِ الرَّضَا عَنْ آبَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ وُلِينَا حِسَابَ شِيعَتِنَا فَمَنْ كَانَتْ مَظْلَمَتُهُ فِيمَا بَيْنَهُ وَ بَيْنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ حَكَمْنَا فِيهَا فَأَجَابْنَا وَ مَنْ كَانَتْ مَظْلَمَتُهُ فِيمَا بَيْنَهُ وَ بَيْنَ النَّاسِ اسْتَوْهَبْنَاهَا فَوُهَيْتَ لَنَا وَ مَنْ كَانَتْ مَظْلَمَتُهُ فِيمَا بَيْنَهُ وَ بَيْنَنَا كُنَّا أَحَقَّ مِنْ عَقَا وَ صَفَحَ.»

بحار الأنوار: 98 / 65، باب 18، حدیث 2؛ «عَنِ الرَّضَا عَنْ آبَائِهِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ لِعَلِيٍّ بَشِّرْ شِيعَتَكَ أَيُّ الشَّفِيعِ لَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ قَدْ لَانْتَفَعُ فِيهِ إِلَّا شَفَاعَتِي.»

ارزش ها و لغزشهای نفس، ص: 137

«اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ» «1»

ما را از فتنه‌ها بیرون می‌کشد. وقتی شیطان سراغ ما می‌آید، خدا او را دفع می‌کند. این ولایت و محبت و رحمت خدا است. وقتی حر بن یزید، نزدیک خیمه‌ها رسید، پذیرفته شد و جزء این 72 نفر شد. عرض کرد: من پیش از بیرون آمدن از کوفه، فرمانبر یزید و مشرک بودم و به نیت محاصره تو بیرون آمدم. شما و خانواده‌ات را گرفتار ایشان کردم. مسیری که آمدم، سراسر گناه بود، پس چرا وقتی می‌خواستم از خانه حرکت کنم، به من گفتند: «أبشرك بالجنة»؛ تو را به بهشت بشارت می‌دهیم؟ فرمود: بله، تا چند دقیقه دیگر، این تحقق پیدا می‌کند.

این‌ها همگی علامت رحمت و لطف و مغفرت و کرامت خداوند است. سفارش کرده‌اند که چشم شما باز باشد تا ببینید در چه حالی قرار دارید. ما چیزی کم نداریم.

یوسف همه پاکی‌ها را در وجود خود جمع کرده است و همه را از یعقوب و اسحاق و ابراهیم دارد. خیلی‌ها هم در این خانه‌ها بودند، مانند پسر نوح، اما این چیزها را، نیاموختند. یوسف قوی‌ترین مرکب را به این پاکی‌ها داده است. بالاترین عمل او، نه گفتن به آن زن عشوه‌گر است. او را بالا بردند. حالا یوسف مصر وجود شده است. به دست آوردن آن، کار مشکلی نیست، با عبادت بسیار به دست نمی‌آید، بلکه با نه گفتن زیاد به دست می‌آید. روزه‌گیر و نمازخوان، شکست‌پذیر است. کسی که نه می‌گوید و هنرمند نه گفتن است، به دست خدا می‌افتد و خود خدا او را می‌برد:

---

(1) - بقره (2): 257؛ «خدا سرپرست و یار کسانی است که ایمان آورده‌اند؛ آنان را از تاریکی‌ها [ی جهل، شرک، فسق و فجور] به سوی نور [ایمان، اخلاق حسنه و تقوا] بیرون می‌برد.»

ارزش‌ها و لغزشهای نفس، ص: 138

همی گفت این معما با قرینی

سحرکه رهروی در سرزمینی

که در شیشه بماند اربعینی<sup>1</sup>»

که ای صوفی! شراب آن گه شود صاف

«ما أخلصَ عبْدُ اللَّهِ عز و جل أربعينَ صباحاً»

اگر چهل شبانه روز، درون و برون را از آلودگی پاک کند



«الَا جَزَتْ يَنَابِيعَ الْحِكْمَةِ مِنْ قَلْبِهِ عَلَى لِسَانِهِ» «2» چشمه‌های حکمت از قلب او بر زبان او جاری می‌شود.

والسلام عليكم ورحمة الله و بركاته

(1) - حافظ شیرازی.

(2) - بحار الأنوار: 242 / 67، باب 54، حدیث 10؛ عیون أخبار الرضا: 2 / 69، باب 31، حدیث 321؛ «عَنْ الرِّضَا عَنْ آبَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ مَا أَخْلَصَ عَبْدٌ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ أَرْبَعِينَ صَبَاحاً إِلَّا جَزَتْ يَنَابِيعَ الْحِكْمَةِ مِنْ قَلْبِهِ عَلَى لِسَانِهِ.»

الکافی: 16 / 2، حدیث 6؛ «عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ مَا أَخْلَصَ الْعَبْدُ الْإِيمَانَ بِاللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ أَرْبَعِينَ يَوْماً أَوْ قَالَ مَا أَجْمَلَ عَبْدٌ ذَكَرَ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَرْبَعِينَ يَوْماً إِلَّا زَهَّدَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِي الدُّنْيَا وَ بَصَّرَهُ دَائِهَا وَ دَوَّأَهَا فَأَنْبَتَ الْحِكْمَةَ فِي قَلْبِهِ وَ أَنْطَقَ بِهَا لِسَانَهُ ثُمَّ تَلَا إِنَّ الَّذِينَ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ سَيِّئَاتُهُمْ غَضَبٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ ذِلَّةٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ كَذَلِكَ نُجْزِي الْمُفْتَرِينَ فَلَا تَرَى صَاحِبَ بَدْعَةٍ إِلَّا ذَلِيلًا وَ مُفْتَرِيًّا عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ عَلَى رَسُولِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ عَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ إِلَّا ذَلِيلًا.»

وسائل الشيعة: 59 / 1، باب 8، حدیث 125؛ «عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ يُفَوِّطُ طَوْبَى لِمَنْ أَخْلَصَ لِلَّهِ الْعِبَادَةَ وَ الدُّعَاءَ وَ لَمْ يَشْغَلْ قَلْبُهُ بِمَا تَرَى عَيْنَاهُ وَ لَمْ يَنْسَ ذِكْرَ اللَّهِ بِمَا تَسْمَعُ أُذُنَاهُ وَ لَمْ يَحْزُنْ صَدْرُهُ بِمَا أُعْطِيَ غَيْرُهُ.»

ارزش ها و لغزشهای نفس، ص: 139

جلوه‌ای از حیات امیرمؤمنان علیه السلام

10

تهران، حسینیه هدایت

رمضان 1382

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على جميع الانبياء والمرسلين

و صلّ علی محمد و آله الطاهرين.

حضرت مجتبی علیه السلام مطلب بسیار مهمی را نقل کرده‌اند که نشان دهنده عظمت حقایق الهی و پستی امور وابسته به شیطان و هوای نفس است. حضرت می‌فرماید:

پدرم امیرالمؤمنین علیه السلام، در آخرین لحظات زندگی بود و نفس‌های آخر را می‌کشید.

لحظه جدایی از دنیا برای ایشان نزدیک شده بود. من چهره مبارک ایشان را تماشا می‌کردم و بی‌تاب می‌شدم. ایشان نگاه خود را متوجه من کرد و فرمود: حسن جان! تو و بی‌تابی! یعنی وجود مقدسی که از سوی خداوند، به عنوان صاحب ولایت کبری انتخاب شده است، چرا بی‌تابی می‌کنی؟ تو باید آرام باشی.

به ایشان گفتم: چرا بی‌تابی نکنم؟ شخصی مانند من که شما را می‌شناسد و می‌داند که شما گنج خدا در هستی هستید و خدا این گنج را در دنیا ظاهر کرده است تا که انسان‌ها سرمایه‌دار شوند، اما تا لحظاتی دیگر، ما شما را از دست می‌دهیم، آیا نباید بی‌تابی کنم؟

امام جوابی نفرمود. شگفتی مطلب این جا است که امیرالمؤمنین علیه السلام ضربت دیده و زهر خورده، این لحظات را به کلاس موعظه تبدیل کرد. این چه درس خوبی است که حتی نفس‌های آخر را باید درست خرج کرد! حساب نکن که من چند لحظه دیگر، به جدایی می‌رسم. در همان چند لحظه‌ای که باقی مانده بود، فرمود:

ارزش‌ها و لغزشهای نفس، ص: 142

«أَلَا أَعْلَمُكَ حِصَالًا أَرْبَعًا؟»

آیا چهار واقعیت ملکوتی را به تو نگویم؟ این چهار حقیقت را به تو می‌گویم و بعد می‌میرم:

«ان أَنْتَ حَفَظْتَهُنَّ نِلْتَ بِهِنَّ النَّجَاةَ»

اگر این چهار حقیقت را حفظ کنی و از دست ندهی، خود را به نجات رسانده‌ای

«وان ضَيَعْتَهُنَّ»

اگر شما که امام هستی، این‌ها را ضایع کنی،

«فَاتَكَ الدَّارَانِ»

نه دنیا برای تو می ماند و نه آخرت:

«لَا غِنَىٰ أَكْبَرُ مِنَ الْعَقْلِ» «1» یعنی، سرمایه‌ای بزرگ‌تر از عقل، در این دنیا نیست. وقتی می‌فرماید: اکبر، یعنی با هیچ میزانی نمی‌توان آن را ارزیابی کرد.

«الْعَقْلُ مَا عُيِدَ بِهِ الرَّحْمَانُ وَاكْتُسِبَ بِهِ الْجَنَانُ» «2»

(1) - بحار الأنوار: 111/75، باب 19؛ كشف الغمة: 1/572؛ «وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ دَخَلْتُ عَلَىٰ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَهُوَ يَجُودُ بِنَفْسِهِ لَمَّا ضَرَبَهُ ابْنُ مَلْحَمٍ فَجَزَعْتُ لِذَلِكَ فَقَالَ لِي أَتَجَزَعُ فُقُلْتُ وَكَيْفَ لَا أَجَزَعُ وَ أَنَا أَرَاكَ عَلَىٰ حَالِكَ هَذِهِ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَلَا أَعْلَمُكَ خِصَالًا أَرْبَعٌ إِنْ أَنْتَ حَفِظْتَهُنَّ نَلْتَ مِنَ النَّجَاةِ وَ إِنْ أَنْتَ ضَيَّعْتَهُنَّ فَاتَكَ الدَّارَانِ يَا بُنَيَّ لَاغِنَىٰ أَكْبَرُ مِنَ الْعَقْلِ وَ لَا فُقْرَ مِثْلُ الْجَهْلِ وَ لَا وَحْشَةَ أَشَدُّ مِنَ الْعُجْبِ وَ لَا عَيْشَ أَلَدُّ مِنَ حُسْنِ الْخُلُقِ فَهَذِهِ سَمِعْتُ عَنِ الْحُسَيْنِ يَرْوِيهَا عَنْ أَبِيهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَارْوَاهَا إِنْ شِئْتَ فِي مَنَاقِبِهِ أَوْ مَنَاقِبِ أَبِيهِ.»

(2) - الكافي: 11/1، حديث 3؛ «أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قُلْتُ لَهُ مَا الْعَقْلُ قَالَ مَا عُيِدَ بِهِ الرَّحْمَنُ وَ اكْتُسِبَ بِهِ الْجِنَانُ قَالَ قُلْتُ فَالَّذِي كَانَ فِي مُعَاوِيَةَ فَقَالَ تِلْكَ النُّكْرَاءُ تِلْكَ الشَّيْطَانَةُ وَ هِيَ شَبِيهَةٌ بِالْعَقْلِ وَ لَيْسَتْ بِالْعَقْلِ.»

الكافي: 10/1 - 11؛ «عَنِ الْأَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَةَ عَنْ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ هَبَطَ جَبْرَائِيلُ عَلَىٰ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ يَا آدَمُ إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أُخَيِّرَكَ وَاحِدَةً مِنْ ثَلَاثٍ فَاخْتَرْتَهَا وَ دَعِ اثْنَتَيْنِ فَقَالَ لَهُ آدَمُ يَا جَبْرَائِيلُ وَ مَا الثَّلَاثُ فَقَالَ الْعَقْلُ وَ الْحَيَاءُ وَ الدِّينُ فَقَالَ آدَمُ إِنِّي قَدْ اخْتَرْتُ الْعَقْلَ فَقَالَ جَبْرَائِيلُ لِلْحَيَاءِ وَ الدِّينِ انصِرْفَا وَ دَعَاهُ فَقَالَ يَا جَبْرَائِيلُ إِنَّا أُمِرْنَا أَنْ نَكُونَ مَعَ الْعَقْلِ حَيْثُ كَانَ قَالَ فَشَأْنُكُمْمَا وَ عَرَجَ.»

ارزش ها و لغزشهای نفس، ص: 143

به وسیله عقل، خدا پرستش می‌شود به خاطر شعور و عقل خود، علی علیه السلام حاکم شد و کشور به دست علی افتاد. کشور او هم پهناور بود و مدیر شایسته هم کم داشت. استاندار صالح و کارگردان کم داشت، اما کوچک‌ترین کلید و ستمی را به برادرها و برادرزاده‌های خود نداد. چون می‌دانست باید درباره حکومت، به خداوند پاسخ بدهد.

حکایت تکان دهنده علی علیه السلام و بیت المال

وقتی عقیل، برادر پیر و قد خمیده امیرالمؤمنین علیه السلام نزد او آمد و گفت: به زحمت، زندگی ام را اداره می‌کنم، علی علیه السلام فرمود: آیا در خوراک خود، کمبود داری یا پوشاک فرزندان را نداری؟ گفت: نه، ولی در مضیقه‌ام؛ یعنی می‌خواهم هفته‌ای هفت روز که با این بچه‌ها آب دوغ می‌خورم، یک وعده هم کباب بخورم و یک وعده هم می‌خواهم دوستانم را دعوت کنم. امام فرمود: بعد از نماز مغرب و عشا بیا. مهم این است که این بخش را اهل تسنن نقل کرده‌اند. دست عقیل، پدر حضرت مسلم را گرفت و به پشت بام برد و گفت: عقیل جان! مغازه‌ها باز هستند یا نه؟ گفت: نه. فرمود: آیا کسی هست که از آن‌ها مراقبت کند؟ گفت: نه. فرمود: من این جا می‌نشینم و تو برو و قفل یکی از این مغازه‌ها را بشکن، هر چه می‌خواهی، خواربار و پارچه از آن مغازه بردار.

### ارزش‌ها و لغزشهای نفس، ص: 144

عقیل به حاکم مملکت گفت: آیا تو، علی، صاحب ولایت کبری، مرا به دزدی امر می‌کنی؟ حضرت فرمود: من به تو می‌گویم از یک مغازه بدزدی؛ ولی تو به من می‌گویی از یک مملکت بدزدم و به تو بدهم، آیا من برای تو به جهنم بروم؟ «1» علی، به خاطر عقلش عبد الله است. این عقل مسموع است. گوش خود را کنار قرآن و اولیا برده و حقایق را شنیده و عقل او پخته شده است. این عقل نباید محوری جز خدا داشته باشد. حلقه غلامی خدا را بر گوش آویزان می‌کند. زین العابدین علیه السلام یک شب در این مجلس‌ها شرکت نمی‌کند و زار زار می‌گرید که خدایا! آیا مرا از چشم خود انداختی که نتوانستم در مجلس اولیاءت شرکت کنم؟ مطالعه و گوش دادن به یک دور «شرح نهج البلاغه» و قرآن کریم، مطالعه یک دور شرح زندگی

(1) - بحار الأنوار: 113/41، باب 107؛ المناقب، ابن شهر آشوب: 108/2 - 109؛ «قَدِمَ عَلَيْهِ عَقِيلٌ فَقَالَ لِلْحَسَنِ أَكْسُ عَمَّكَ فَكَسَاهُ قَمِيصاً مِنْ قُمْصِهِ وَ رَدَّاءً مِنْ أُرْدِيَّتِهِ فَلَمَّا حَضَرَ الْعِشَاءَ فَإِذَا هُوَ خَبْرٌ وَ مِلْحٌ فَقَالَ عَقِيلٌ لَيْسَ إِلَّا مَا أَرَى فَقَالَ أَوْ لَيْسَ هَذَا مِنْ نِعْمَةِ اللَّهِ وَ لَهُ الْحَمْدُ كَثِيراً فَقَالَ أُعْطِنِي مَا أَقْضِي بِهِ دِينِي وَ عَجَّلْ سِرَاحِي حَتَّى أُرْحَلَ عَنْكَ قَالَ فَكَمْ دَيْنُكَ يَا أَبَا يَزِيدَ قَالَ مِائَةٌ أَلْفٍ دِرْهَمٍ قَالَ لَا وَ اللَّهُ مَا هِيَ عِنْدِي وَ لَا أَمْلِكُهَا وَ لَكِنْ اصْبِرْ حَتَّى يُخْرِجَ عَطَائِي فَأُوَاسِيكَ وَ لَوْ لَأَنَّهُ لَا بُدَّ لِلْعِيَالِ مِنْ شَيْءٍ لِأَعْطَيْتُكَ كُلَّهُ فَقَالَ عَقِيلٌ بَيْتُ الْمَالِ فِي يَدِكَ وَ أَنْتَ تُسَوِّفُنِي إِلَى عَطَائِكَ وَ كَمْ عَطَاؤُكَ وَ مَا عَسَاهُ يَكُونُ وَ لَوْ أُعْطَيْتَنِيهِ كُلَّهُ فَقَالَ مَا أَنَا وَ أَنْتَ فِيهِ إِلَّا بِمَنْزِلَةِ رَجُلٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ وَ كَانَا يَتَكَلَّمَانِ فَوْقَ قَصْرِ الْأِمَارَةِ مُشْرِفِينَ عَلَى صَنَادِيقِ أَهْلِ السُّوقِ فَقَالَ لَهُ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ إِنَّ أَبَيْتَ يَا بَا يَزِيدَ مَا أَقُولُ فَاذْهَبْ إِلَى بَعْضِ هَذِهِ الصَّنَادِيقِ فَاكْسِرْ أَقْفَالَهُ وَ خُذْ مَا فِيهِ فَقَالَ وَ مَا فِي هَذِهِ الصَّنَادِيقِ قَالَ فِيهَا أَمْوَالُ التُّجَّارِ قَالَ أَ تَأْمُرُنِي أَنْ أَكْسِرَ صَنَادِيقَ قَوْمٍ قَدْ تَوَكَّلُوا عَلَى

اللَّهِ وَ جَعَلُوا فِيهَا أَمْوَالَهُمْ فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أ تَأْمُرُنِي أَنْ أَفْتَحَ بَيْتَ مَالِ الْمُسْلِمِينَ فَأُعْطِيكَ أَمْوَالَهُمْ وَ قَدْ تَوَكَّلُوا عَلَى اللَّهِ وَ أَقْفَلُوا عَلَيْهَا وَ إِنْ شِئْتَ أَخَذْتُ سَيْفَكَ وَ أَخَذْتُ سَيْفِي وَ خَرَجْنَا جَمِيعاً إِلَى الْحَبِيرَةِ فَإِنَّ بِهَا تِجَاراً مَبَاسِيراً فَدَخَلْنَا عَلَى بَعْضِهِمْ فَأَخَذْنَا مَالَهُ فَقَالَ أ وَ سَارِقاً جِئْتَ قَالَ تَسْرِقُ مِنْ وَاحِدٍ خَيْرٌ مِنْ أَنْ تَسْرِقَ عَنِ الْمُسْلِمِينَ جَمِيعاً قَالَ لَهُ أ فَتَأْتِدُنِي أَنْ أُخْرَجَ إِلَى مُعَاوِيَةَ فَقَالَ لَهُ قَدْ أَذْنُتُ لَكَ قَالَ فَأَعِنِّي عَلَى سَفَرِي هَذَا فَقَالَ يَا حَسَنُ أَعْطِ عَمَّكَ أَرْبَعِمِائَةَ دِرْهَمٍ فَخَرَجَ عَقِيلٌ وَ هُوَ يَقُولُ سَيُعِينِنِي الَّذِي أَعْنَاكَ عَنِّي وَ يَقْضِي دَيْنَنَا رَبُّ قَرِيبٍ.»

ارزش ها و لغزشهای نفس، ص: 145

پیامبران و امامان و عالمان واقعی شیعه، عقل را پخته می کند.

حکایت میرزا تقی خان امیرکبیر «1»

(1) - امیرکبیر: میرزا محمدتقی خان (ح 1222 - 1268 ق) فرزند کربلایی محمد قربان، یکی از نامدارترین رجال ترقی خواه ایران در دوره اخیر و صدر اعظم ناصرالدین شاه قاجار.

پدرش از مردم هزاوه فراهان و نخست آشپز و در اواخر عمر ناظر و ریش سفید میرزا عیسی قائم مقام معروف به میرزا بزرگ بود. امیر در دستگاه قائم مقام پرورش یافت و در اوایل جوانی منشی و محرم راز میرزا بزرگ گردید. پس از چندی به معرفی قائم مقام بزرگ، امیر به خدمت محمد خان زنگنه، امیرنظام، درآمد و لقب وزیر نظام یافت.

با مرگ محمد شاه (6 شوال 1264 ق) میرزا تقی خان وزیر نظام، ناصرالدین میرزا ولیعهد را در تبریز بر تخت نشاند و به سرعت مقدمات انتقال او را به پایتخت فراهم ساخت. ناصرالدین شاه در میانه راه میرزا تقی خان را به امیر نظام و در ورود به تهران او را به امیرکبیر و اتابک اعظمی ملقب ساخت و وزارت خویش را به او داد. (22 ذیقعده 1264 ق).

امیرکبیر در مدتی کوتاه دستگاه فروپاشیده دولت را که نتیجه بی کفایتی محمدشاه و وزیرش حاج میرزا آغاسی بود، سامان بخشید و فتنه مدعیان قدرت از جمله شورش بایان را فرونشاند. وی در مدت سه سال و سه ماهی که سمت صدر اعظمی ایران را داشت دست به اصلاحات اجتماعی و سیاسی عمیقی زد، وضع آشفته نظام را سامان داد و به تأسیس نیروی بحریه پرداخت، دست قدرتهای بیگانه را از دخالت در امور داخلی ایران کوتاه کرد، القاب و عناوین مفتخوران را برداشت. سفر امیرکبیر به روسیه و عثمانی و آشنایی او با پیشرفت‌های کشورهای اروپایی، انگیزه او را در ساختن کارخانه‌ها، ترجمه

کتاب اروپایی، تأسیس مدرسه دارالفنون، اعزام محصل به اروپا و دایر کردن روزنامه وقایع اتفاقیه در پایتخت گردید. با آغاز اقدامات اصلاحی امیرکبیر، بلافاصله سفارت انگلیس، مهد علیا مادر شاه، میرزا ابوالقاسم امام جمعه تهران و آقاخان نوری مدعی صدارت در سرنگون ساختن او متحد گردیدند.

ناصرالدین شاه که تا مدتی در برابر تحریکات و القآت دشمنان امیر در ایستاد، سرانجام تسلیم آنان گردید و در جمعه 20 محرم وی را از وزارت برداشت، اما مقام امارت نظام را همچنان به عهده او گذاشت.

ناصرالدین شاه اندکی بعد امیر را به کاشان تبعید کرد ولی در آنجا نیز دشمنانش وی را راحت نگذاشته با گرفتن فرمان قتل او از پادشاه در 18 ربیع الاول در حمام فین کاشان به قتلش آوردند و سرانجام کارزار تاریخ دشمنان امیرکبیر به زیان او و ایران پایان گرفت.

امیر را پس از قتل در کاشان به خاک سپردند، اما چند ماه بعد عزت الدوله بقایای پیکرش را به کربلا انتقال داد و در جوار مرقد امام حسین علیه السلام مدفون ساخت. (معارف و معاریف، دایرة المعارف جامع اسلامی: 531/2 - 533)

#### ارزش ها و لغزشهای نفس، ص: 146

قائم مقام فراهانی که روس و انگلیس نگذاشتند بیش از هشت ماه نخست وزیر باشد، يك استاد دانا گرفته است تا به دو فرزند قائم مقام درس بدهد. يك روز قائم مقام فراهانی کنار معلم می نشیند و از بچه های خود سؤال درسی می پرسد. وقتی بچه ها نمی توانند جواب پدر را بدهند، سرآشپز قائم مقام می گوید: اگر اجازه می دهید، من جواب می دهم و همه سؤال ها را پاسخ داد. قائم مقام به او گفت: آیا کلاس می روی؟ گفت: نه. من زودتر می آیم و پشت در می ایستم و گوش می کنم.

وقتی معلم درس می دهد، من یاد می گیرم. گفت: از فردا او نیز به کلاس درس بیاید.

بعد دستش را روی سر بچه هایش گذاشت و گفت:

«يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَ لَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ» «1»

این کودک، آینده بسیار روشنی دارد و با عنوان میرزا تقی خان امیرکبیر، مملکت را از دست بیگانه درمی آورد. آن گاه شروع به فرهنگ سازی می کند. دار الفنون، کارخانه های اسلحه سازی، قند و شکر، مس و آهن و پارچه بافی درست می کند. در سه سال و هفت ماه، کشور را تا نزدیک روس و آلمان و انگلیس بالا می آورد؛ اما يك شب ناصرالدین شاه را مست می کنند و او حکم قتل او را می دهد. او را در حمام

(1) - نور (24): 35؛ «نزدیک است روشنی بدهد گر چه آتش به آن نرسیده باشد.»

ارزش ها و لغزشهای نفس، ص: 147

می کشند و در حرم ابی عبدالله علیه السلام به خاک می سپارند. خود من سندی را از بایگانی وزارت انگلیس دیدم که در آن، به سفیر خود نوشته بود: اگر میرزا تقی خان امیرکبیر، این عقل پخته را از ایران نمی گرفتیم، ایران اکنون از ژاپن صد سال جلوتر بود.

نگذارید عقل شما ضایع شود. بگذارید بیست سال دیگر، عالمان این کشور، شما باشید:

«كُلُّكُمْ رَاعٍ وَ كُلُّكُمْ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ» «1» همه مراعات کننده و پاسخگو باید باشید.

اگر همه کلیدهای این کشور، در دست انسان‌های متدین و پخته بود، هیچ مشکلی نداشتیم و فقری هم وجود نداشت.

ادامه سفارش امیرالمؤمنین علیه السلام به امام حسن علیه السلام

حسن جان!

«وَ لَا فَقَرَ مِثْلُ الْجَهْلِ»

انسان احمق و بی شعور نمی فهمد. این نفهمی را باید در مجالس الهی از بین برد.

حسن جان! وای از جهل و نفهمی! شما مردم ما را در گف و سینه اسیر می کنید.

«وَ لَا وَحْشَةَ أَشَدُّ مِنَ الْعُجْبِ»

(1) - عوالمی اللالی: 129/1، حدیث 3؛ إرشادالقلوب، دیلمی: 184/1؛ «و قال صلی الله علیه و آله کلکم را علیه

السلام و کلکم مسئول عن رعیتة فالإمام را علیه السلام و هو المسئول عن رعیتة و الرجل فی أهله را علیه السلام و هو

مسئول عن رعيتيه و المرأة في بيت زوجها راعية و هي مسئولة عن رعيتها و الخادم في مال سيده را عليه السلام و هو مسئول عن رعيتيه و الرجل في مال أبيه را عليه السلام و هو مسئول عن رعيتيه و كلکم را عليه السلام و كلکم مسئول عن رعيتيه.

ارزش ها و لغزشهای نفس، ص: 148

یعنی، هیچ امر وحشتناکی بدتر از عجب نیست؛ «1» این است که در «من» حبس بشوی باد «من» چشم را کور و گوش را کر می کند. هیچ گاه از خودت راضی نباش.

اگر از همه عالم به خدا نزدیک تر هستی، از خودت راضی نباش. جدت پیامبر صلی الله علیه و آله می فرمود:

«ما عبدناك حقَّ عبادتك وما عرفناك حقَّ معرفتك» «2» چهارم این که

«و لا عيش ألدُّ من حُسن الخلق» «3»

(1) - الكافي: 313 / 2، حدیث 1؛ «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِنَّ اللَّهَ عَلِمَ أَنَّ الذَّنْبَ خَيْرٌ لِلْمُؤْمِنِ مِنَ الْعُجْبِ وَ لَوْ لَا ذَلِكَ مَا ابْتُلِيَ مُؤْمِنٌ بِذَنْبٍ أَبَدًا.»

هم چنین در ادامه در حدیث آمده: «عَنْ عَلِيِّ بْنِ سُوَيْدٍ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سَأَلْتُهُ عَنِ الْعُجْبِ الَّذِي يُفْسِدُ الْعَمَلَ فَقَالَ الْعُجْبُ دَرَجَاتٌ مِنْهَا أَنْ يُزَيَّنَ لِلْعَبْدِ سُوءُ عَمَلِهِ فَيَرَاهُ حَسَنًا فَيَعْجِبُهُ وَ يَحْسَبُ أَنَّهُ يُحْسِنُ صُنْعًا وَ مِنْهَا أَنْ يُؤْمِنَ الْعَبْدُ بِرَبِّهِ فَيَمُرَّ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لَلَّهِ عَلَيْهِ فِيهِ الْمَنُّ.»

الكافي: 314 / 2، حدیث 8؛ «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ بَيْنَمَا مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ جَالِسًا إِذْ أَقْبَلَ إِبْلِيسُ وَ عَلَيْهِ بُرْسٌ ذُو أَلْوَانٍ فَلَمَّا دَنَا مِنْ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ خَلَعَ الْبُرْسُ وَ قَامَ إِلَى مُوسَى فَسَلَّمَ عَلَيْهِ فَقَالَ لَهُ مُوسَى مَنْ أَنْتَ فَقَالَ أَنَا إِبْلِيسُ قَالَ أَنْتَ فَلَا قَرَبَ اللَّهُ دَارَكَ قَالَ إِنِّي إِتَمَّا جِئْتُ لِأَسَلَّمَ عَلَيْكَ لِمَكَانِكَ مِنَ اللَّهِ قَالَ فَقَالَ لَهُ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ فَمَا هَذَا الْبُرْسُ قَالَ بِهِ أَخْتَطِفُ قُلُوبَ بَنِي آدَمَ فَقَالَ مُوسَى فَأَخْبِرْنِي بِالذَّنْبِ الَّذِي إِذَا أُذْنِبُهُ ابْنُ آدَمَ اسْتَحْوَذَتْ عَلَيْهِ قَالَ إِذَا أَعْجَبْتَهُ نَفْسُهُ وَ اسْتَكْتَرَّ عَمَلُهُ وَ صَعَرَ فِي عَيْنِهِ ذَنْبُهُ وَ قَالَ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لِدَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا دَاوُدُ بَشِّرِ الْمُذْنِبِينَ وَ أَنْذِرِ الصَّادِقِينَ قَالَ يَا دَاوُدُ بَشِّرِ الْمُذْنِبِينَ أَيْ أَقْبَلُ التَّوْبَةَ وَ أَعْفُو عَنِ الذَّنْبِ وَ أَنْذِرِ الصَّادِقِينَ أَلَّا يُعْجَبُوا بِأَعْمَالِهِمْ فَإِنَّهُ لَيْسَ عَبْدٌ أَنْصَبُهُ لِلْحِسَابِ إِلَّا هَلَكَ.»

(2) - بحار الأنوار: 23 / 68، باب 61، ذیل حدیث 1.



(3) - بحار الأنوار: 75 / 111، باب 19، مواضع الحسن بن علي عليه السلام؛ كشف الغمة: 572 / 1؛ «قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ دَخَلْتُ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَهُوَ يَجُودُ بِنَفْسِهِ لَمَّا ضَرَبَهُ ابْنُ مُلْجَمٍ فَجَرَعْتُ لِدَلِكِ فَقَالَ لِي أَتَجْرَعُ فَقُلْتُ وَكَيْفَ لَا أَجْرَعُ وَ أَنَا أَرَاكَ عَلَى خَالِكَ هَذِهِ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَلَا أَعْلَمُكَ حِصَالًا أَرْبَعٌ إِنْ أَنْتَ حَفِظْتَهُنَّ نَلْتِ بِهِنَّ النَّجَاةَ وَ إِنْ أَنْتَ ضَيَّعْتَهُنَّ فَاتَكَ الدَّارَانِ يَا بُنَيَّ لَاغِيَّ أَكْبَرُ مِنَ الْعُقْلِ وَ لَافَقْرَ مِثْلُ الْجَهْلِ وَ لَاوَحْشَةَ أَشَدُّ مِنَ الْعُجْبِ وَ لَاعَيْشَ أَلَدُّ مِنْ حُسْنِ الْخُلُقِ فَهَذِهِ سَمِعْتُ عَنِ الْحَسَنِ يَرْوِيهَا عَنْ أَبِيهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَارْوَاهَا إِنْ شِئْتَ فِي مَنَاقِبِهِ أَوْ مَنَاقِبِ أَبِيهِ.»

ارزش ها و لغزشهای نفس، ص: 149

هیچ زندگی ای لذیذتر از حسن خلق نیست؛ به همه مهر بورزی و خوش خلق و خوش برخورد باشی و همه در کنار تو خوش باشند. «1» والسلام علیکم و رحمة الله و بركاته

(1) - الکافی: 99 / 2 و 100، احادیث 1 و 2 و 4 و 9؛ «عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِنْ أَكْمَلَ الْمُؤْمِنِينَ إِيمَانًا أَحْسَنُهُمْ خُلُقًا.»

«عَنْ رَجُلٍ مِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ مَا يُوضَعُ فِي مِيزَانِ امْرِئٍ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَفْضَلُ مِنْ حُسْنِ الْخُلُقِ.»

«عَنْ عَنبَسَةَ الْعَابِدِ قَالَ قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا يَقْدَمُ الْمُؤْمِنُ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ بِعَمَلٍ بَعْدَ الْفَرَائِضِ أَحَبُّ إِلَيَّ اللَّهُ تَعَالَى مِنْ أَنْ يَسَعَ النَّاسَ بِخُلُقِهِ.»

«وَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَوْحَى اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى إِلَيَّ بَعْضَ أَنْبِيَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْخُلُقُ الْحَسَنُ يَمِثُّ الْخَطِيئَةَ كَمَا يَمِثُّ الشَّمْسُ الْجَلِيدَ.»

ارزش ها و لغزشهای نفس، ص: 150

ثمره نفس پاک

رمضان 1382 الحمد لله رب العالمين و صَلَّى اللهُ عَلَى جَمِيعِ الْأَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ

و صَلَّى عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ.

بخشی از آیات شریفه سوره یوسف، نقش باطن پاک، باصفا، ملکوتی، سالم و دور از هر نقش شیطانی را در کردار و منش و رفتار انسان بیان می کند. به بیان ساده تر، همه اعمال و رفتار انسان را که صحیح و شایسته است، میوه آن باطن پاک و الهی و ملکوتی می داند.

این آیات، چشم، گوش، زبان، دست، شهوت و پا را غلام و برده و مأمور می داند که حاکم این بردگان و مأموران، باطن انسان است. خود اعضا و جوارح، در کشور وجود انسان، کاره ای نیستند و اختیاری ندارند، بلکه همه بر طینت باطن می چرخند و به قول کلیم کاشانی:

از کوزه همان تراود که در اوست

و به قول قرآن:

«كُلُّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ» «1»

هر کس بر اساس خطوط باطن خود رفتار می کند.

(1) - اسراء (17): 84؛ «هر کس بر پایه خلق و خوی و عادت های اکتسابی خود عمل می کند.»

ارزش ها و لغزشهای نفس، ص: 154

این يك بخش از سوره مبارکه یوسف است که نماد این آیات، يك انسان با تربیت به نام یوسف است. در بخش دیگر هم سخن از باطن شرك آلوده و منافقانه و باطن کثیف است که اعضا و جوارح این باطن، کاری را که می کنند، تحت حاکمیت آن باطن می کنند. نماد این بخش از آیات، خانمی به نام زلیخا است. قرآن مجید از این باطن، به «نفس» تعبیر می کند. چه باطن یوسف و چه باطن زلیخا باشد.

نفس به معنای خود طبیعی و زنده که نقش می‌پذیرد. دلی که بیمار است، چشمش هرزه است. لازم نیست که این چشم هرزه بی‌دین باشد. این صاحب دل، اگر هم کافر نباشد، از نظر ایمان ضعیف است و ایمانی ناقص دارد. ایمانی قوی و مسلط نیست که اعضا و جوارح را کنترل کند. ایمان این‌گونه افراد، توان کنترل اعضا را ندارد و علت این ضعف نیز، تقصیر خود ایشان است که ایمان را بالاتر نبردند و نقص را برطرف نکردند. خود حضرت در این بخش از سخن، آیات سوره کهف را می‌خواند و می‌فرماید:

«إِنَّهُمْ فِتْيَةٌ» «1»

### هزینه کردن دشمن برای ناپاکی‌ها

معمولاً مکتب‌های مادی، برای بی‌دین کردن مردم سرمایه‌گذاری می‌کنند، برای تولید وسوسه و شك و نوشتن کتاب‌های ضد خدا و رشد دادن افراد ضد خدا در کشورهای اسلامی، پول خرج می‌کنند. اولین کشوری که باید بی‌دین شود و دشمنان تصمیم به بی‌دین کردن آن گرفته‌اند و بودجه تخصیص داده‌اند، ایران است. از داخل کشور، به وسیله روزنامه‌ها و مجلات، این حمله آغاز می‌شود و به روحانیت شیعه حمله می‌شود.

(1) - کهف (18): 13؛ «آنان جوانمردانی بودند.»

ارزش‌ها و لغزشهای نفس، ص: 155

### «1» ترس دشمن از وارستگان و آگاهان

تاجری به من تلفن زد و گفت: من می‌خواهم شما را به این جا دعوت کنم، برای سخنرانی در این جا مسجد خوبی هست و ایرانی‌ها از دعوت شما استقبال کرده‌اند.

آیا شما حضری بیایی؟ گفتم: من حاضرم. گفت: پس من کارهای آن را انجام می‌دهم و به شما خبر می‌دهم. بعد از يك ماه تلفن کرد و گفت: برای گرفتن دعوت نامه برای شما ما را به يك اداره‌ای بردند و گفتند: شما برای چه می‌خواهی این شخص را به آمریکا بیاوری؟ گفتم برای امر مذهبی. بعد چند دکمه رایانه را زدند، عکس شما روی صفحه آمد. اسم شما و خانوادات و ... آن جا ثبت شده بود. گفتند:

این شخص از خطرناک‌ترین افراد است و ما اجازه نمی‌دهیم او به آمریکا بیاید.

نخست باطن را در معرض هجوم وساوس شیطانی قرار می‌دهند. آن‌گاه فساد در

(1) - الاحتجاج: 1/18؛ تفسیر الإمام العسکری: 344، حدیث 225؛ «قَالَ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَوْ لَأَمَّنُ بِيَقَى بَعْدَ غَيْبَةِ قَائِمِكُمْ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنَ الْعُلَمَاءِ الدَّاعِينَ إِلَيْهِ وَ الدَّالِّينَ عَلَيْهِ وَ الدَّابِّينَ عَنْ دِينِهِ بِحُجَجِ اللَّهِ وَ الْمُتَّقِدِينَ لِضِعْفَاءِ عِبَادِ اللَّهِ مِنْ شِبَاكِ إِبْلِيسَ وَ مَرَدَّتِهِ وَ مِنْ فِخَاخِ النَّوَاصِبِ لَمَا بَقِيَ أَحَدٌ إِلَّا ارْتَدَّ عَنْ دِينِ اللَّهِ وَ لَكِنَّهُمْ الَّذِينَ يُمَسِّكُونَ أَرْزَمَةَ قُلُوبِ ضِعْفَاءِ الشَّيْعَةِ كَمَا يُمَسِّكُ صَاحِبُ السَّفِينَةِ سُكَّانَهَا أُولَئِكَ هُمُ الْأَفْضَلُونَ عِنْدَ اللَّهِ عِزُّ وَ جَلُّ.»

تفسیر الإمام العسکری: 344، حدیث 223؛ «قال علي بن موسى الرضا عليه السلام يقال للعابد يوم القيامة نعم الرجل كنت همتك ذات نفسك، وكفيت الناس مئونتك، فادخل الجنة. إلا أن الفقيه من أفاض على الناس خيره، و أنقذهم من أعدائهم، و وفر عليهم نعم جنان الله، و حصل لهم رضوان الله تعالى. و يقال للفقيه يا أيها الكافل لأيتام آل محمد، الهادي لضعفاء محبيه و مواليه قف حتى تشفع لكل من أخذ عنك أو تعلم منك. فيقف، فيدخل الجنة و معه فئاما و فئاما حتى قال عشرا و هم الذين أخذوا عنه علومه، و أخذوا عمن أخذ عنه إلى يوم القيامة، فانظروا كم فرق ما بين المنزلتين.»

ارزش ها و لغزشهای نفس، ص: 156

مملکت، فراگیر خواهد شد. ما باید درون را اصلاح کنیم. وقتی درون همه اصلاح شود، فسادی نخواهیم داشت. کینه و اختلاف و طلاق و دزدی و ... نخواهیم داشت. اینان بی‌خبر از امیرالمؤمنین، می‌گویند: اختلاف باید باشد. شما که همگی مسلمان هستید:

«ما فَرَّقَ بَيْنَكُمْ إِلَّا خُبْتُ السَّرَائِرِ وَ سُوءُ الضَّمَائِرِ» «1» آنچه بین شما تفرقه و جدایی می‌اندازد پلیدی باطن و دل‌هاست.

ریشه اختلافات

همه این اختلاف‌های شما، به علت امر درونی است؛ یعنی «خبث السرائر».

باطن و نیت شما نجس است. این دیدگاه روان کاوی امیرالمؤمنین علیه السلام است. این سخن قرآن است. قرآن درباره اصحاب کهف می فرماید:

«إِنَّهُمْ فِتْيَةٌ»

اینان جوان مردانی بودند که غل و زنجیرهای حکومت دقیانوس را باز کرده بودند. من پیامبر را فرستادم تا غل و زنجیرهای قدرت‌ها را از دست و پای شما باز کند. این در سوره اعراف است. متن سیاسی نیست. سیاست صحیح یعنی امیرالمؤمنین و قرآن و امام حسین علیه السلام و یوسف و ایوب و پیامبر علیهم السلام. به راستی آن سیاست کجا است؟

«إِنَّهُمْ فِتْيَةٌ»

که

«آمَنُوا بِرَبِّهِمْ»

---

(1) - فتح البلاغه: خطبه 112.

ارزش ها و لغزشهای نفس، ص: 157

اول، مؤمن نبودند، بلکه در محاصره فرهنگ دقیانوس بودند. «1» وقتی انسان آن

---

(1) - ارشاد القلوب، دیلمی، ترجمه سلگی: 275/2 - 281؛ «اوصاف مستکبرین و داستان اصحاب کهف از زیان امام علی علیه السلام: ای برادر یهودی، برادرم محمد صلی الله علیه و آله فرمود: در سرزمین روم، شهری بنام «اقسوس» بود که پادشاه صالحی داشت، ولی او از دنیا رفت و امور مردم از هم پاشیده شد و اتحادشان متلاشی گردید، پادشاهی از پارس (ایران) که «دقیانوس» نام داشت، با یک صد هزار مرد جنگی وارد اقسوس شد، و آن را پایتخت خویش قرار داد و قصری در آن با طول و عرض یک فرسنگ، ساخت.

در این قصر نشیمنگاهی برای خود، مهیا کرد که عرض و طولش، هزار ذرا علیه السلام بود، و آن را از آینه‌های بلند ساخت و این مکان را با چهار هزار ستون و هزار قندیل از طلا با زنجیرهایی طلائی و عطرهای روغنی زینت نمود ....

در روز عیدی نشسته بود و افرادش در چپ و راست او ایستاده بودند، ناگهان یکی از مأمورانش خبر داد که لشکریان پارس به او پشت کرده‌اند.

با شنیدن این خبر، سخت اندوهگین گشت و تاج از سرش افتاد و یکی از سه نفری که در سمت راستش می‌ایستادند، بنام تملیخا با خود گفت: اگر دقیانوس خدا باشد، نباید غمگین شود؟

آن شش جوان، هر روز نزد یکی از افرادش غذا می‌خوردند، و در آن روز نزد تملیخا بودند، او بهترین غذاها و نوشیدنیها را در اختیارشان گذاشت و گفت: ای برادران، در دلم چیزی احساس می‌کنم؟ که خواب و خوراک را بر من حرام کرده؟ پرسیدند: چه چیزی؟ گفت: در باره این آسمان فکر کردم و گفتم: چه کسی این آسمان را بدون ستون افراشته و آفتاب و ماه را در آن به حرکت در آورده؟ و به ستارگان زینت داده؟ آنگاه در باره زمین فکر کردم و با خود گفتم: چه کسی آب را در دل آن ذخیره کرده؟ و با کوهها زمین را نگاه داشته؟ تا به این طرف و آن طرف خم نشود؟ و چه کسی ما را از شکم مادر بیرون آورده؟ و چه کسی در آنجا به من غذا داده و حفظم کرده؟ حتما صانع و مدبری غیر از دقیانوس پادشاه دارد؟ و او شاه شاهان و جبار آسمانها است؟

فرار اصحاب کهف از کاخ دقیانوس

در این موقع شش جوان به پایش افتادند و بر آن بوسه زدند و به او گفتند: به وسیله تو هدایت و از گمراهی نجات یافتیم، حالا چه کنیم؟

تملیخا باغی داشت و آن را به سه هزار درهم فروخت و بر اسبها سوار شدند و از شهر بیرون رفتند، پس از اینکه سه میل راه پیمودند، تملیخا گفت: برادران، پادشاه آخرت آمده و پادشاه دنیا رفته، و فرمانش گذشته (از زیر یوغ حکومت او نجات پیدا کرده‌ام) از اسبها پایین بیایید و پیاده راه بروید، شاید خدا فرجی بر ایمان برساند؟ سپس از اسبها پیاده شدند و هفت فرسنگ طی کردند و پاهایشان مجروح شد.

در راه چوپانی را دیدند و از او آب و شیری خواستند؟ چوپان گفت: هر چه بخواهید دارم، اما گویا شما از بزرگان و شاهان هستید؟ گمان می‌کنم از دقیانوس گریخته‌اید؟ گفتند: ای چوپان دروغ بر ما روا نیست، و راستی ما را از تو نجات می‌دهد؟ گفت: بلی، سپس داستان و سرگذشت خود را برایش تعریف کردند، و چوپان دست و پایشان را بوسید و گفت: ای گروه، آنچه در دل شما افتاده، در دل من نیز افتاده، اما مهلتی بدهید، تا گوسفندها را به صاحبشان برگردانم و نزد شما بیایم؟ و سپس در آنجا ایستادند تا چوپان گوسفندان را به صاحبانشان برگرداند و در بازگشت، سگش به دنبال او آمد.

چوپان همچنان آنها را راه می برد، تا به سر کوهی رسیدند، و غاری یافتند، که نامش «وصید» بود.

ناگهان چشمشان به چشمه‌ای در مقابل (کهف) غار افتاد که درختهای میوه‌دار در اطرافش سبز بود، از میوه‌ها و آب خوردند و شب آنها را فراگرفت و به غار پناه بردند، خداوند به ملك الموت وحی کرد که قبض روحشان نماید. سپس برای هر يك دو ملك موکل کرد که بدنشان را به چپ و راست بگردانند. و به خازنان خورشید فرمان داد تا نور آفتاب را بر درون غار بتابانند.

لشکریان دقیانوس در تعقیب جوانان كهف:

وقتی مراسم عید به پایان رسید، دقیانوس جویای حال جوانان شد، به او گفتند: فرار کردند، دقیانوس با هشتاد هزار سوار به تعقیبشان رفت، همچنان به دنبالشان رفت تا به در غار رسید، وقتی به آنها نگاه کرد و دید به خواب رفته‌اند، گفت: اگر می‌خواستم ایشان را کیفر دهم، به بیشتر از آنچه خود را کیفر داده‌اند، کیفر نمی‌دادم، سپس دستور داد، چند بنا آوردند، و در غار را با سنگ و آهک پوشانند و سپس گفت: حال به اینها بگویید: از خدایی که در آسمان است بخواهید، که اگر راست می‌گویید، از این جایگاه نجاتتان دهد؟

آنگاه امام علیه السلام در ادامه فرمود: ای برادر یهودی، سیصد و نه سال در آن غار ماندند، وقتی که خدا خواست آنها را زنده کند، به فرشته‌اش اسرافیل امر کرد، تا روح در جسدشان بدمد و از خواب برخیزند، چون برخاستند، نگاهی به خورشید کردند و به يك دیگر گفتند: از عبادت حق در این شب غافل شدیم، وقتی از غار بیرون آمدند، دیدند، چشمه و درختها در يك شب خشك شده‌اند، به يك دیگر گفتند: کار ما عجیب است، این چشمه در يك شب خشك شده است؟ سپس احساس گرسنگی کردند، و گفتند: یکی از ما با درهما به این شهر برود، و ببیند کدام يك طعام پاکی دارند، تا بر ایمان بیاورد؟ باید با زیرکی عمل کند که کسی ما را نشناسد؟ تملیخا گفت: فقط من باید برای خرید بروم؟ آنگاه لباس چوپان را گرفت و بر تن کرد، و به شهر رفت.

شناسائی اصحاب كهف

تملیخا گفت: اینجا خانه من است؟ سپس در زدند، پیرمردی با موهای سفید بیرون آمد، و پرسید: چه کار دارید؟ حاکم گفت: چیزی شکفت است، این جوان خیال می‌کند، خانه اوست؟ پیرمرد پرسید: شما کی هستی؟

گفت: من «تملیخا بن قسطنین» هستم.

پیرمرد روی دست و پایش افتاد و می گفت: او جدّ من است، و بعد به حاکم گفت: ایشان شش نفر بودند که از دست دقیانوس گریختند، حاکم از اسب پیاده شد و تملیخا را روی سر گرفت و مردم به او هجوم آورده و دست و پایش رامی بوسیدند، و بعد از تملیخا پرسید: دوستانت کجا هستند؟ گفت: در غارند.

در آن ایام دو حاکم در شهر بودند، یکی مسلمان و دیگری مسیحی و هر دو سوار بر اسب و با اطرافیان خود راهی غار شدند.

وقتی به غار نزدیک شدند: تملیخا گفت: ای مردم من می ترسم دوستانم صدای سم اسبان را بشنوند و گمان کنند، دقیانوس پادشاه به تعقیبشان آمده، بهتر است شما اینجا بمانید، تا من آنها را خبر کنم؟ و سپس تملیخا به داخل غار رفت، وقتی چشمشان به او افتاد، او را در آغوش گرفتند، و گفتند:

الحمد لله که خدا تو را از دست دقیانوس نجات داد؟ تملیخا گفت: فکر می کنید چند وقت در اینجا مانده ایم؟ گفتند: يك روز یا نصف روز؟

گفت: بلکه سیصد و نه سال است در اینجا مانده ایم، و دقیانوس مرده است و قرن‌ها گذشته، و خدا پیامبری فرستاده بنام عیسی بن مریم، و بعد او را به آسمان برده، حال پادشاه و مردم، به اینجا آمده اند که شما را ببینند؟ گفتند: ای تملیخا می خواهی ما را برای مردم فتنه کنی؟ تملیخا گفت: پس چه کنم؟

گفتند: خدا را بخوان و ما هم با تو از او می خواهیم که: ارواح ما را بگیرد، و غذای ما را در بهشت دهد؟ سپس دستها را به آسمان بلند کردند و گفتند: به حق ایمانی که به تو آوردیم ما را ایمن گردان و به قبض روح ما فرمان بده.

آنگاه خداوند امر کرد روحشان را قبض کردند و در غار را از مقابل چشم مردم پوشید. آن دو پادشاه و حاکم هفت روز بر در غار طواف می کردند ولی دری نیافتند، سپس حاکم مسلمان گفت: به دین ما مرده اند، من باید مسجدی بر در غار بسازم و نصرانی گفت: نه بلکه بر دین ما مرده اند باید دیری بر در غار بسازم، و در این گیر و دار، با هم جنگیدند، و مسلمان بر نصرانی پیروز شد و مسجدی در آنجا بنا نمود.

سپس امام علیه السلام از یهودی پرسید: تو را به خدا آیا گفتار من موافق با تورات بود؟ یهودی گفت: آری و يك حرف کم و زیاد نداشت و بعد گفت: اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله و انك يا امير المؤمنين وصي رسول الله حقًا.»



وسائل الشیعة: 16/231، باب 29، حدیث 21437؛ «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ أَسْرُوا الْإِيمَانَ وَ أَظْهَرُوا الْكُفْرَ وَ كَانُوا عَلَىٰ إِجْهَارِ الْكُفْرِ أَعْظَمَ أَجْرًا مِنْهُمْ عَلَىٰ إِسْرَارِ الْإِيمَانِ.»

ارزش ها و لغزشهای نفس، ص: 160

فضا را رها کند، آلودگی ها شروع به پاك شدن می کنند. این ایمان، چشم ایشان را از دقیانوس، به سوی ملکوت برد. در سفرشان به نان خشکی بسنده کردند و از دنیا گذشتند و به زندگی در غار قانع شدند؛ یعنی به خدا قانع شدند. ایمان شهوتشان را کنترل کرد. خداوند می فرماید: من به ایمان پر ایشان بسنده نکردم

«وَ زِدْنَاهُمْ هُدًى» «1»

«وزدناهم هدی» هدایت را نیز به ایمانشان افزودم.

---

(1) - کهف (18): 13؛ «که به پروردگارشان ایمان آوردند، و ما بر هدایتشان افزودیم.»

ارزش ها و لغزشهای نفس، ص: 161

### مراحل ایمان

ما سه مرحله ایمان داریم: «1» 1- ایمان ناقص که قدرت ندارد اعضا و جوارح را کنترل کند.

2- ایمان کامل که می تواند کنترل کند.

3- ایمان اکمل که پشت پرده را به انسان نشان می دهد.

گاهی هم انسان را محرم همه عالم می سازد و انسان هماهنگ با کُل می شود.

اینان در منش، آرامش، کنترل نفس و همسرداری، بسیار عالی هستند.

پس دو نفس و باطن در آیات این سوره مطرح است: باطن پر از نور و رحمت خدا و باطن تاریک:

(1) - بحار الأنوار: 179 / 74، باب 7؛ «السَّادِسُ عَنِ نَافِعٍ عَنِ ابْنِ عُمَرَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ لَا يَكْمُلُ عَبْدٌ بِالْإِيمَانِ بِاللَّهِ حَتَّى يَكُونَ فِيهِ خَمْسُ خِصَالٍ التَّوَكُّلُ عَلَى اللَّهِ وَ التَّفْوِيزُ إِلَى اللَّهِ وَ التَّسْلِيمُ لِأَمْرِ اللَّهِ وَ الرِّضَا بِقَضَاءِ اللَّهِ وَ الصَّبْرُ عَلَى بَلَاءِ اللَّهِ إِنَّهُ مَنْ أَحَبَّ فِي اللَّهِ وَ أَبْغَضَ فِي اللَّهِ وَ أَعْطَى لِلَّهِ وَ مَنَعَ لِلَّهِ فَقَدِ اسْتَكْمَلَ الْإِيمَانَ.»

الکافی: 42 / 2، حدیث 1؛ وسائل الشیعة: 16 / 159، باب 14، حدیث 21241؛ «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ وَضَعَ الْإِيمَانَ عَلَى سَبْعَةِ أَشْهُمٍ عَلَى الْبِرِّ وَ الصَّدَقِ وَ الْيَقِينِ وَ الرِّضَا وَ الْوَفَاءِ وَ الْعِلْمِ وَ الْحِلْمِ ثُمَّ قَسَمَ ذَلِكَ بَيْنَ النَّاسِ فَمَنْ جَعَلَ فِيهِ هَذِهِ السَّبْعَةَ الْأَشْهُمِ فَهُوَ كَامِلٌ مُتَمَلِّمٌ وَ قَسَمَ لِبَعْضِ النَّاسِ السَّهْمَ وَ لِبَعْضِ السَّهْمَيْنِ وَ لِبَعْضِ الثَّلَاثَةِ حَتَّى انْتَهَوْا إِلَى السَّبْعَةِ ثُمَّ قَالَ لَا تَحْمِلُوا عَلَى صَاحِبِ السَّهْمِ سَهْمَيْنِ وَ لَا عَلَى صَاحِبِ السَّهْمَيْنِ ثَلَاثَةً فَتَبْهَتُهُمْ ثُمَّ قَالَ كَذَلِكَ حَتَّى يَنْتَهِيَ إِلَى السَّبْعَةِ.»

وسائل الشیعة: 162 / 16، باب 14، حدیث 21244؛ «عَنْ عَبْدِ الْعَزِيزِ الْقُرَاطِيِّ قَالَ قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا عَبْدَ الْعَزِيزِ إِنَّ الْإِيمَانَ عَشْرُ دَرَجَاتٍ بِمَنْزِلَةِ السُّلَمِ يُصْعَدُ مِنْهُ مَرْقَاةً بَعْدَ مَرْقَاةٍ فَلَا يَقُولَنَّ صَاحِبُ الْإِثْنَيْنِ لِصَاحِبِ الْوَاحِدِ لَسْتَ عَلَى شَيْءٍ حَتَّى يَنْتَهِيَ إِلَى الْعَاشِرَةِ فَلَا تُسْقِطُ مَنْ هُوَ دُونَكَ فَيُسْقِطَكَ مَنْ هُوَ قَوْكَ وَ إِذَا رَأَيْتَ مَنْ هُوَ أَسْفَلَ مِنْكَ بِدَرَجَةٍ فَارْفَعْهُ إِلَيْكَ بِرَفْقٍ وَ لَا تَحْمِلَنَّ عَلَيْهِ مَا لَا يُطِيقُ فَتَكْسِرَهُ فَإِنَّ مَنْ كَسَرَ مُؤْمِنًا فَعَلَيْهِ جَزَاءٌ.»

ارزش ها و لغزشهای نفس، ص: 162

«أَعْيَنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ» «1»

خواب از چشم ایشان فرار می کند و اشک مانند سیل از چشمان او سرازیر می شود. زمانی که همه خوابند، او خوابش نمی برد:

جزیره‌ای که مکان تو بود آب گرفته

به خواب بگو که امشب میا به دیدن من

خودجوش به پا می خیزند. انتفاضه یعنی حرکت خودجوش. همان ساعتی که دست‌هایی دارند دزدی می کنند، دست‌هایی هم به سوی آسمان بلند است، که «الهی العفو»، در حالی که در آن روز، این دست اصلاً گناهی نکرده است. ده بار هم با گریه می گوید:

«هذا مقامُ العائِدِ بِكَ مِنَ النَّارِ» «2» يك دست، از طلوع آفتاب تا ساعت چهار بعد از ظهر، 72 نفر را قطعه قطعه می کند. يك دست هم رو به آسمان بلند می شود؛ مانند دست زینب. آخرهای دعا، زینب 72 کشته را از یاد برده است و با تمام وجود می گوید:

«هذا مقامُ العائِدِ بِكَ مِنَ النَّارِ»

خدایا! دختر فاطمه، در این وقت شب، از آتش به تو پناه می آورد.

والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته

(1). مائده (5): 83.

(2) - من لا یحضره الفقیه: 489 / 1، حدیث 1406، باب دعاء قنوت الوتر.؛ «رَوَى عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِي يَعْقُوبٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ اسْتَغْفِرُ اللَّهَ فِي الْوَتْرِ سَبْعِينَ مَرَّةً تَنْصِبُ يَدَكَ الْيُسْرَى وَ تَعُدُّ بِالْيُمْنَى الْإِسْتِغْفَارَ وَ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ يَسْتَغْفِرُ اللَّهَ فِي الْوَتْرِ سَبْعِينَ مَرَّةً وَ يَقُولُ هَذَا مَقَامُ الْعَائِدِ بِكَ مِنَ النَّارِ سَبْعَ مَرَّاتٍ.»

ارزش ها و لغزشهای نفس، ص: 163

نفس، سرچشمه رفتار انسان

12

تهران، حسینیه هدایت

رمضان 1382

الحمد لله رب العالمين و صَلَّى اللهُ عَلَى جَمِيعِ الْأَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ

و صلّ علی محمد و آله الطاهرين.

سخن در بیان آیات مبارکه سوره یوسف بود، اما نه به صورت آیه به آیه، بلکه به گونه‌ای کلی، نگاهی به مجموع آیات این سوره انداختیم و از این فرهنگ تربیتی جامع و کامل، مسائلی را در دو جهت حق و باطل برداشت کردیم.

کلام به این جا رسید که در سوره مبارکه یوسف، دو نفس مطرح است؛ یعنی دو منیت انسانی: نفس رنگ‌پذیر که از بیرون و درون خود، رنگ می‌پذیرد و این رنگ پذیرفته شده را به اعضا و جوارح انتقال می‌دهد و حکومتش تا لحظه مرگ برپا است و وجودش مانند سد آبی است که در پشت آن، که با اعضای بدن ارتباط دارد، پاکی‌ها آب‌گیری و یا آلودگی‌ها جمع می‌شوند. هم با کمک عوامل بیرونی و هم عوامل درونی، کار این آب‌گیری تا پایان عمر ادامه می‌یابد. این مخزن، ذخیره‌های خود را به اعضا و جوارح انتقال می‌دهد. اگر در این مخزن، پاکی وجود داشته باشد، مانند ایمان به خدا و قیامت و محبت، مخزن پاک و رشد یافته است و سرزمین اعضا و جوارح را سیراب می‌کند و آن‌ها را وادار می‌سازد که عمل صالح انجام دهند:

ارزش‌ها و لغزشهای نفس، ص: 166

«وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرِجُ نَبَاتَهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ» «1»

عبداللّه است.

### سرزمین پاکی‌ها و ناپاکی‌ها

باید ببینیم این مخزن را در برابر چه خانواده‌ای، چه مدرسه‌ای و چه حزبی قرار می‌دهیم. پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

«ابواه یهودانه وینصرانه ویمجسانه» «2» پدر و مادر هستند که فرزند را یهودی یا نصرانی یا مجوسی تربیت می‌کنند پدر و مادر، دو رود هستند که باید دید چه چیزی را در این مخزن می‌ریزند. مدرسه، جامعه احزاب و کتاب‌ها همگی رودهایی هستند که به این مخزن می‌ریزند. این مخزن هم نمی‌تواند آرام باشد. خداوند آن را متحرک آفریده است و این اعضا و جوارح، ابزار تحرك آنند. اگر مخزن این سرزمین وجود انسان، از پاکی‌ها پر باشد:

«وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرِجُ نَبَاتَهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ»

تمام رویدنی‌های بیرون از این مخزن که از آن سیراب می‌شوند، گیاه الهی خواهند شد:

«يَخْرُجُ نَبَاتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ»

یعنی زارع این زمین پروردگار است:

(1) - اعراف (7): 58؛ «سرزمین پاکیزه، گیاهانش به اذن خدا می‌روید.»

(2) - عوالی الآلی: 35 / 1، حدیث 18؛ «قال رسول الله صلى الله عليه و آله كل مولود يولد على الفطرة حتى يكون أبواه يهودانه و ينصرانه و يمجسانه.»

ارزش ها و لغزشهای نفس، ص: 167

«أَأَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُ أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ» «1»

آیا شما زارع هستید یا خداوند زارع است. آن گاه از چشم صاحب این مخزن پاک، نظر پاک ظهور می‌کند. از گوش پاک، علم الهی ظهور می‌کند. امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید:

«وَقِفُّوا عَلَى أَسْمَاعِهِمُ الْعِلْمُ النَّافِعُ لَهُمْ» «2» از گوش‌ی که به مخزن پاکی وصل است، گیرندگی علم ظهور می‌کند. از دست نیز همین طور است. شهوت فقط در امر حلال یا در عصمت و عفت و تقوا خرج می‌شود. پای انسان در مجالسی شرکت می‌کند که مجالس به پروردگار وصل است، «3» فرقی نمی‌کند که این مجلس عرفه، کمیل، یا مجلس کسب پاک با درآمد پاک باشد:

«وَ الْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرُجُ نَبَاتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَ الَّذِي حَبِثَ»

(1) - و اقع (56): 64؛ «آیا شما آن رای می‌رویانید، یا ما می‌رویانیم؟»

(2) - نوح البلاغه: خطبة 184، معروف به همام؛ «فالمتقون فيها هم أهل الفضائل منقطعهم الصواب و ملبسهم الاقتصاد و مشيهم التواضع غضوا أبصارهم عما حرم الله عليهم و وقفوا أسماعهم على العلم النافع لهم نزلت أنفسهم منهم في البلاء كالتى نزلت في الرخاء.»

(3) - من لا يحضره الفقيه: 618 / 2، حديث 3214؛ «... و حق نفسك عليك أن تستعملها بطاعة الله عز و جل و حق اللسان إكرامه عن الحنا و تعويده الخير و ترك الفضول التي لا فائدة لها و البر بالناس و حسن القول فيهم و حق السمع تنزيهه عن سماع الغيبة و سماع ما لا يحل سماعه و حق البصر أن تعضه عما لا يحل لك و تعتبر بالنظر به و حق يدك أن لا تبسطها إلى ما لا يحل لك و حق رجلك أن لا تمشي بهما إلى ما لا يحل لك فبهما تقف على الصراط فانظر أن لا تزلأ بك فتردى في النار و حق بطنك أن لا تجعله وعاء للحرام و لا تزيد على الشبع و حق فرجك أن تحصنه عن الزنا و تحفظه من أن ينظر إليه....»

ارزش ها و لغزشهای نفس، ص: 168

اما سرزمین آلوده و ناپاک و پر از آشغال:

«لا يَخْرُجُ إِلَّا نَكِدًا»

گیاه مختصر به درد نخور بیرون می دهد که نه انسان سراغ آن می رود و نه حیوانات:

وَ الَّذِي حَبُثَ لَا يَخْرُجُ إِلَّا نَكِدًا»

و در سرزمینی که ناپاک است گیاه ناقص می روید.

پاک سازی نفس از آلودگیها

لطیفه‌ای در سوره مبارکه قصص هست که با این بحث، ارتباط دارد. از رودها و مخزن‌های درونی و پاکی و ناپاکی‌ها، نفس زکّی و یا حبیث می شود که نمادش در این سوره، یوسف و زلیخا هستند. یوسف يك مخزن دارد که از راه خانواده و به ویژه پدر و مادر، از پاکی‌ها پر شده بود.

نفس زلیخا نیز در دربار مصر، از آلودگی پر شده بود. عقلش خاموش نبود و می توانست تشخیص دهد، ولی تشخیص خوبی نبود. او بدی را انتخاب کرد. اگر مخزن از آلودگی پر شود، جایی ندارد که روشن کند و پر از لجن است. این لجن باید پاک‌سازی شود تا عقل بتواند کار کند. عقل در دریای لجن نمی تواند کاری بکند.

موسی و فرعون مصداق پاکی‌ها و ناپاکی‌ها

دربار فرعون یکی از کثیف‌ترین دربارها بود. در سوره قصص، خداوند دربار او را ترسیم فرموده است:

ارزش ها و لغزشهای نفس، ص: 169

«إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ ... يُدَبِّحُ أَبْنَاءَهُمْ» «1»

به اندازه‌ای در این دربار، فساد حاکم بود که همه مملکت را گرفته بود. در سوره فجر می‌فرماید:

«وَفِرْعَوْنَ ذِي الْأَوْتَادِ\* الَّذِينَ طَعَوْا فِي الْبِلَادِ\* فَأَكْثَرُوا فِيهَا الْفَسَادَ» «2»

موسی بن عمران علیه السلام بیست سال داشت و هنوز به مقام رسالت نرسیده بود. در دنیا همین يك نفر بود که در چارچوب زندگی دنیا مستقیماً صدای خدا را شنید و بعد پیامبر اولوالعزم شد. او در دربار متراکم از فساد فرعون و در دامان او بزرگ شد.

منش و روشش با این دربار نمی‌ساخت. آیا نفس پاک و زکیه خود را، با عقل ملکوتی خود آنگیزی کرده بود، یا با ارتباط با اولیای خود؟ نمی‌دانم.

### حفاظت از پاکی‌ها

بیرون از دربار، موسی فردی از قبطیان و مصریان فرعون را می‌بیند که با یکی از سبطیان، از فرزندان یعقوب و اسحاق درگیر شده است و این مرد قبطی زور می‌گوید. از آن جا که موسی خصم ظالم و مدافع مظلوم بود، با ادب جلو آمد و گفت: چرا ظلم می‌کنی؟ مرد قبطی دست از سبطی برداشت و گریبان موسی را

(1) - قصص (28): 4؛ «همانا فرعون در سرزمین مصر برتری چویی و سرکشی کرد ... پسرانشان را سر می‌برید.»

(2) - فجر (89)، آیه 10 - 12؛ «و با فرعون نیرومند که دارای میخ‌های شکنجه بود؟\* همانان که در شهرها، طغیان و سرکشی کردند؟\* و در آنها فساد و تباه‌کاری فراوانی به بار آوردند؟»

ارزش ها و لغزشهای نفس، ص: 170

گرفت. موسی هم يك مشت به او زد و او همان جا مُرد. این خبر به دربار رسید.

فردا در همان محل، همان سبطی را دید که با يك قبطنی دیگر، درگیر شده است.

سبطی که از حادثه دیروز ترسیده بود، با صدای بلند به موسی گفت: دیروز يك نفر را کشتی و حالا می خواهی ما را بکشی! مرد قبطنی فهمید که قاتل دیروزی موسی بوده است. موسی فرار کرد. قرآن می فرماید: يك درباری که دارای نفس طاهر و پاک بود، به موسی گفت: خبر کار تو به دربار رسیده است و در دربار جلسه گرفته اند.

آنان تصمیم قطعی دارند که تو را بکشند. «1» موسی نزد شعیب رفت و ده سال شاگردی او را کرد. «2» بعد هم به کوه طور آمد و آن صدا را شنید که هر کس بشنود، تا ابد مست می شود:

(1) - عیون أخبار الرضا علیه السلام: 198 / 1 - 199 / 1، باب 15، حدیث 1؛ «قال الرضا علیه السلام إن موسى دخل مدينة من مدائن فرعون على حين غفلة من أهلها و ذلك بين المغرب و العشاء فوجد فيها رجلين يقتتلان هذا من شيعته و هذا من عدوه فاستغاثه الذي من شيعته على الذي من عدوه ففضى موسى على العدو و بحكم الله تعالى ذكره فوكزه فمات قال هذا من عمل الشيطان يعني الاقتال الذي كان وقع بين الرجلين لا ما فعله موسى عليه السلام من قتله إنه يعني الشيطان عدو مفضل مبین فقال المأمون فما معنى قول موسى ربّ إني ظلمت نفسي فأغفر لي قال يقول إني وضعت نفسي غير موضعها بدخولي هذا المدينة فأغفر لي أي استرني من أعدائك لئلا يظفروا بي فيقتلوني فغفر له إنه هو الغفور الرحيم قال موسى عليه السلام ربّ بما أنعمت عليّ من القوة حتى قتلت رجلا بوكرة فكن أكون ظهيرا للمجرمين بل أجاهد في سبيلك بهذه القوة حتى رضي فأصبح موسى عليه السلام في المدينة خائفاً يترقب فإذا الذي استنصره بالأمس يستصرخه على آخر قال له موسى إنك لعويّ مبین قاتلت رجلا بالأمس و تقاتل هذا اليوم لأوذنك و أراد أن يبطش به فلما أن أراد أن يبطش بالذي هو عدوّهما و هو من شيعته قال يا موسى أ تريد أن تقتلني كما قتلت نفساً بالأمس إن تريد إلا أن تكون جباراً في الأرض و ما تريد أن تكون من المصلحين....»

(2) - تفسير القمي: 138 / 2 - 139؛ «فقال له شعیب إني أريد أن أنكحك إحدى ابنتي هاتين على أن تأجرني ثمانين حججاً فإن أتممت عشراً فمن عندك و ما أريد أن أشق عليك ستجدني إن شاء الله من الصالحين فقال له موسى ذلك بيني و بينك أيما الأجلين فضبت فلا عدوان عليّ أي لا سبيل علي إن عملت عشر سنين أو ثمان سنين فقال موسى و الله على ما



نَقُولُ وَكَيْفًا قَالَ قُلْتُ لَأُبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَيُّ الْأَجْلِينَ قَضَى قَالَ أَمْتَهَا عَشْرَ حَجَجٍ قُلْتُ لَهُ فَدَخَلَ بِهَا قَبْلَ أَنْ يَقْضِيَ الْأَجَلَ أَوْ بَعْدَهُ قَالَ قَبْلَ...»

ارزش ها و لغزشهای نفس، ص: 171

«إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي وَ أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي» «1»

سومین پیامبر اولوالعزم خدا و میوه ملکوت، ظهور کرد. اگر آن درباری دارای نفس زکیه نبود، تا او را می دید، می گفت: دستبند به او می زدم و او را نزد فرعون می برم. بعد هم موسی کشته می شد و بشر از این منبع برکت، محروم می شد. نفس پاک می آید و حافظ جان موسی می شود؛ اما نفس شریر، حتی به کودک شیرخوار هم رحم نمی کند.

پناه بردن به خدا برای حفظ پاکی ها

در این 110 آیه سوره یوسف، انسان در برابر این منش، شگفت زده می شود.

روزی که تحت حکومت را به او دادند و استعداد او را در حکومت داری دیدند، انسانی که ته چاه بوده است، اکنون حاکم يك کشور پهناور می شود. جبرئیل می گوید من ناظر او بودم و رفتار او را دیدم. شب که به نیمه رسید، کسی که امروز عزیز مصر شده است، از شهر بیرون رفت و در بیابان، چاله‌ای پیدا کرد. با همه بدن روی خاک افتاد و زار زار گریه می کرد:

«رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ»

خدایا! اندکی حکومت را به من دادی.

«وَعَلَّمْتَنِي مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» «2»

(1) - طه (20): 14؛ «همانا! من خدایم که جز من معبودی نیست، پس مرا بپرست و نماز را برای یاد من برپا دار.»

(2) - یوسف (12): 101؛ «پروردگارا! تو بخشی از فرمانروایی را به من عطا کردی و برخی از تعبیر خوابها را به من آموختی. ای پدید آورنده آسمانها و زمین!»

ارزش ها و لغزشهای نفس، ص: 172

من امشب با این صورت روی خاک، دو تقاضا دارم:

«تَوَفَّنِي مُسْلِمًا»

انیا می ترسیدند که هنگام مرگ، دچار خطر شوند. «1» پس از آن که مرا به دنیای بعد منتقل کردی.

«وَ الْخِيفِي بِالصَّالِحِينَ» «2»

جبرئیل می گوید: من از خدا اجازه گرفتم که در این باره با او حرف بزنم. کنار او آمدم و گفتم: در هیچ دوره ای از زندگی ات این حال را از تو ندیدم. یوسف گفت: در طول زندگی انسان کی اتفاق افتاده است کسی از روی تخت سلطنت، به بهشت برود. من امشب آمده ام تا خدا را به یاری بطلبم که مرا تا هنگام مردنم مسلمان نگه دارد.

والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته

(1) - نوح البلاغه: خطبه 231؛ «فَمِنَ الْإِيمَانِ مَا يَكُونُ ثَابِتًا مُسْتَقَرًّا فِي الْقُلُوبِ وَ مِنْهُ مَا يَكُونُ عَوَارِيَّ بَيْنَ الْقُلُوبِ وَ الصُّدُورِ إِلَى أَجْلِ مَعْلُومٍ فَإِذَا كَانَتْ لَكُمْ بَرَاءَةٌ مِنْ أَحَدٍ فَقُومُوهُ حَتَّى يَخْضُرَهُ الْمَوْتُ فَعِنْدَ ذَلِكَ يَقَعُ حَدُّ الْبِرَاءَةِ....»

(2) - یوسف (12): 101؛ «در حالی که تسلیم [فرمانهای تو] باشم جانم را بگیر، و به شایستگان ملحقم کن.»

ارزش ها و لغزشهای نفس، ص: 173

نماد نفس صعودی

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على جميع الانبياء والمرسلين

و صلى على محمد و آله الطاهرين.

پیش از این بیان شد که از مباحث مهم، در سوره مبارکه یوسف، معرفی دو نوع نفس است: یکی نفس به معنای من انسانی یا خود طبیعی که همه آثار مربوط به حیات و مرگ، برزخ و قیامت انسان، به آن مربوط است. این نفس، حقیقتی بسیار رنگ‌پذیر است. پس از رنگ‌پذیری، چون اعضا و جوارح انسان کارگران او هستند، آن‌ها را برابر با نقش و حالاتی که دارد، به کار می‌گیرد. اعضا و جوارح، کاری مستقل ندارند. ریشه عمل در نفس است. اعضا و جوارح، براساس تغذیه‌ای که نفس به آن‌ها می‌دهد، کار و حرکت می‌کنند.

نفسی که قرآن از یوسف بیان می‌کند نفسی صدیق و اجتماعی است؛ یعنی برگزیده خدا؛ نفسی راضی و تسلیم حق و مقید به همه ابعاد تربیتی انبیای خدا است؛ به ویژه، سه پیغمبری که آغاز سوره نام می‌برد؛ یعنی یعقوب، اسحاق و ابراهیم. همه منش، روش و رفتار یوسف، چه آن وقت که در خانه پدر بود، چه آن گاه که در چاه افتاد، چه هنگامی که اسیر کاخ مصر شد، چه هنگامی که نزدیک به بیست سال به زندان افتاد و چه وقتی که آزاد شد و در حکومت قرار گرفت، محصول شیرین و الهی نفس زکیه او بود.

این نفس، در این سوره، نماد نفس صعودی است؛ یعنی نفسی که پاکی کامل

### ارزش ها و لغزشهای نفس، ص: 176

داشت. عمل صالح، «1» مرکب این نفس بود و او را به مقام قرب حق رساند. خداوند متعال نیز در قرآن مجید، همه برنامه‌های او را درس برای همه عالم قرار داد.

نماد نفس پست و خسیسه، نفس زلیخا بود که همه اراده و خواست خود را در شهوت جنسی و حیوانی خلاصه کرده بود و حرکت و رفتار را براساس همان نقشی که از خانواده گرفته بود، تنظیم می‌کرد.

موانع صعود نفس

درباره نفس، روایاتی از وجود مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله، این روان‌شناس بی‌نظیر تاریخ و نیز از ائمه طاهرین، به ویژه از امام صادق علیه السلام نقل شده است، اما یک روایت را از رسول خدا نقل می‌کنیم و پیش از آن، توجه به یک مقدمه، ضروری است. «2»

(1) - نهج البلاغه: حکمت 150؛ «.. لَا تَكُنْ مِمَّنْ يَرْجُو الْآخِرَةَ بَعِيرَ عَمَلٍ وَ يُرْجَى التَّوْبَةَ بِطُولِ الْأَمَلِ يَقُولُ فِي الدُّنْيَا يَقُولُ الرَّاهِدِينَ وَ يَعْمَلُ فِيهَا بِعَمَلِ الرَّاعِبِينَ إِنْ أُعْطِيَ مِنْهَا لَمْ يَشْبَعْ وَ إِنْ مُنِعَ مِنْهَا لَمْ يَمْنَعْ يَعْجُزُ عَنِ شُكْرِ مَا أُوتِيَ وَ يَتَّبِعِي الرِّيَادَةَ فِيمَا بَقِيَ يَنْهَى وَ لَا يَنْتَهِي وَ يَأْمُرُ بِمَا لَا يَأْتِي بِحُبِّ الصَّالِحِينَ وَ لَا يَعْمَلُ عَمَلَهُمْ .... وَ يَرْجُو لِنَفْسِهِ بِأَكْثَرِ مِنْ عَمَلِهِ إِنْ اسْتَعَى بَطْرَ وَ فِتْنٍ وَ إِنْ افْتَقَرَ قَبِطَ وَ وَهَنَ يُقَصِّرُ إِذَا عَمِلَ وَ يُبَالِغُ إِذَا سَأَلَ إِنْ عَرَضَتْ لَهُ شَهْوَةٌ أَسْلَفَ الْمَعْصِيَةَ وَ سَوَّفَ التَّوْبَةَ.»

اعلام‌الدين: 113، من كلام الإمام أبي الحسن الرضا عليه السلام؛ «قال عليه السلام الناس في الدنيا بالأموال و في الآخرة بالأعمال.»

(2) - مكارم الأخلاق: 453، الفصل الرابع في موعظة رسول الله صلى الله عليه و آله؛ «يا ابن مسعود أكثر من الصالحات و البر فإن المحسن و المسيء يندمان يقول المحسن يا ليتني ازددت من الحسنات و يقول المسيء قصرت و تصديق ذلك قوله تعالى وَ لَا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ يا ابن مسعود لا تقدم الذنب و لا تؤخر التوبة و لكن قدم التوبة و أحر الذنب فإن الله تعالى يقول في كتابه بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ....»

و هم چنین از مولی امیرالمومنین علیه السلام نقل شده: غررالحکم: 234، حدیث 4683؛ «النفس الأمانة المسولة تملق و هم چنین از مولی امیرالمومنین علیه السلام نقل شده: غررالحکم: 234، حدیث 4683؛ «النفس الأمانة المسولة تملق تملق المنافق و تتصنع بشیمة الصديق الموافق حتى إذا خدعت و تمكنت تسلطت تسلط العدو و تحکمت تحکم العدو فأوردت موارد السوء.»

ارزش ها و لغزشهای نفس، ص: 177

آن گونه که خداوند در قرآن مجید، به صراحت بیان فرموده است، انسان دشمنانی دارد. خداوند این دشمنان را «عدو» نامیده است. عدو یعنی دشمنی که رحم نمی‌کند. چنین دشمنی اگر بتواند مهار زندگی انسان را به زندگی و منش خود گره بزند و نگذارد کسی این گره را باز کند، تا ابد او را از رحمت پروردگار محروم می‌کند. «1» محرومیتی که، به ویژه پس از مرگ، درمان‌پذیر نخواهد بود:

«لا بارِدٌ وَ لا كَرِيمٌ» «2»

«فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ» «3»

«وَ لا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ وَ لا هُمْ يُنصَرُونَ» «4»

«وَ ما لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ» «5»

(1) - الأمايلي للطوسي: 115، حديث 176؛ بحار الأنوار: 64 / 67، باب 45، حديث 5؛ «كَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ ابْنَ آدَمَ لَا تَنْزَالُ بِخَيْرٍ مَا كَانَ لَكَ وَاعِظْ مِنْ نَفْسِكَ وَ مَا كَانَتْ الْمُحَاسِبَةُ مِنْ هَمِّكَ وَ مَا كَانَ الْخَوْفُ لَكَ شِعَاراً وَ الْخُزْنُ لَكَ دِنَاراً ابْنَ آدَمَ إِنَّكَ مَيِّتٌ وَ مَبْعُوثٌ وَ مَوْقُوفٌ بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ عِزُّ وَ جَلُّ مَسْئُولٌ فَأَعِدَّ جَوَاباً.»

مستدرک الوسائل: 12 / 12، باب 53؛ «قَالَ أَعْدَى عَدُوِّ لِلْمَرْءِ غَضَبُهُ وَ شَهْوَتُهُ فَمَنْ مَلَكَهَا عَلَتْ دَرَجَتُهُ وَ بَلَغَ غَايَتَهُ.»

(2) - واقعه (56): 44؛ «نه خنک است و نه آرام بخش.»

(3) - مدثر (74): 48؛ «پس آنان را شفاعت شفیعان سودی نمی دهد.»

(4) - بقره (2): 48؛ «و نه از کسی شفاعتی می پذیرند، و نه از کسی [در برابر گناهانش] فدیة و عوضی می گیرند، و نه [برای رهایی از آتش دوزخ] یاری می شوند.»

(5) - بقره (2): 270؛ «و برای ستمکاران در قیامت یآوری نیست.»

ارزش ها و لغزشهای نفس، ص: 178

این مطالب، در آیات گوناگون قرآن، بیان شده اند. محرومیت در این سطح که هیچ عمل خوب، مستحب و واجبی از انسان پذیرفته نخواهد شد. محرومیت تا آن جا که شفاعت مجموع شفاعت کنندگان، شامل حال انسان نخواهد شد و هیچ یک از فرشتگان، انسان ها و انبیا و ائمه، نمی توانند انسان را نجات دهند. «1» قرآن به صراحت می فرماید:

«وَ تَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ» «2»

یعنی هر وسیله نجاتی از شما قطع شده است؛ هم‌چنین خداوند در قرآن کریم، دشمنان انسان را معرفی می‌کند. «شیاطین انس» یعنی انسان‌هایی که در هر لباسی، کمر همت بسته‌اند تا انسان را گمراه کنند. وسیله گمراهی نیز فراوان در اختیارشان است: پول، زن، شهرت، مقام و غیره. گاهی زبان چنان وسوسه می‌کند که باعث

(1) - أعلام الدین: 143؛ «و قال جابر بن یزید الجعفی دخلت علی مولای ابي جعفر الباقر علیه السلام ... فاتقوا الله و اعملوا لما عند الله فإن أحب العباد إلى الله أعملهم بطاعته و أتقاهم له و إنه ليس بين الله و بین أحد قرابة و ما معنا براءة من النار و لا لنا علی الله من حجة من كان طائعا لله فهو لنا ولي و لو كان عبدا حبشيا و من كان عاصيا لله فهو لنا عدو و إن كان حرا قرشيا و الله ما تنال شفاعتنا إلا بالتقوى و الورع و العمل الصالح و الجد و الاجتهاد فلا تغتروا بالعمل و يسقط عنكم فإذا أنتم أعز علی الله منا فاتقوا الله و كونوا لنا زینا و لا تكونوا لنا شینا....»

المحسن: 186 / 1، باب 47، حدیث 198؛ «عنه عن أبيه عن النضر بن سويد عن يحيى الحلبي عن أبي المغراء عن أبي بصير عن علي الصائغ قال قال أبو عبد الله عليه السلام إن المؤمن ليشفع لحميمه إلا أن يكون ناصبا و لو أن ناصبا شفع له كل نبي مرسل و ملك مقرب ما شفعا.»

الكافي: 270 / 3، حدیث 15؛ «عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ قَالَ أَبُو الْحَسَنِ الْأَوَّلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّهُ لَمَّا حَضَرَ أَبِي الْوَفَاءُ قَالَ لِي يَا بُيَّيَّ إِنَّهُ لَا يَنَالُ شَفَاعَتَنَا مَنْ اسْتَخَفَّ بِالصَّلَاةِ.»

(2) - بقره (2): 166؛ «و همه دست‌آویزها و پیوندها از آنان بریده شود.»

ارزش ها و لغزشهای نفس، ص: 179

می‌شود در هفتاد سال پیش، بیش از يك میلیارد نفر، کمونیست شوند.

ابزار گمراهی و تباهی انسان

شیطان یعنی موجودی ضد خدا و ضد خواست‌های خدا، که می‌کوشد بندگان خدا را از خدا جدا کند. ابزار شیاطین انسی، در زمان ما در تاریخ بشر بی‌نظیر است.

چند هزار کانال ماهواره در اختیارشان است و شبانه روز از راه این کانالها، تبلیغ می کنند. امام صادق علیه السلام می فرماید: اینان انسان دزدی می کنند. این ابزار هم آن قدر قوی است که آنها را درون اتاق خواب همه مردم هم برده اند. با این ابزار گمراهی، باطن مردم را گره می زنند. با يك چشم به هم زدن، درون مردم با این کانالها گره می خورد. هجوم شهوت به حرام، یقیناً دین خدا را در وجود انسان، تباه می کند:

«فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ» «1»

### استقامت کردن در پاکي ها

این آیه، در زمان ما معنا شده است. دو نسل قبل ما، در همین شهر تهران، به خدا قسم، يك ساعت مانده به نماز صبح، صدای گریه از شوق خدا یا ترس از عذاب، تا توی کوچه می آمد. شب ماه رمضان، نزدیک سحر، مردم روی پشت بام می رفتند و آن دو مناجات «اغثني يا غياث المستغيثين» «2» و «استغفر الله العظيم» «3» را

(1) - اعراف (7): 168؛ «پس بعد از آنان جانشینانی [ناشایسته و گناهکار] که کتاب [تورات] را به ارث بردند به جای ایشان قرار گرفتند.»

(2) - تہذیب الأحکام: 114 / 3؛ «وَ ادْعُ فِي كُلِّ يَوْمٍ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ بِهَذَا الدُّعَاءِ ... وَ يَا مُنْتَهَى حَاجَةِ الرَّاعِبِينَ وَ يَا غِيَاثَ الْمُسْتَغِيثِينَ وَ يَا مُجِيبَ دَعْوَةِ الْمُضْطَرِّينَ وَ يَا مَلَجَأَ الْهَارِبِينَ وَ يَا صَرِيحَ الْمُسْتَضْرِحِينَ وَ يَا رَبَّ الْمُسْتَضْعِفِينَ وَ يَا كَاشِفَ كَرْبِ الْمَكْرُوبِينَ وَ يَا فَارِحَ هَمِّ الْمُهْمُومِينَ وَ يَا كَاشِفَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ يَا اللَّهُ يَا رَحْمَانُ يَا رَحِيمُ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ ...»

(3) - بحار الأنوار: 260 / 82، باب 33، حدیث 5؛ «... أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ الْعَظِيمَ مِنْ ظُلْمِي وَ جُرْمِي وَ إِسْرَافِي عَلَيَّ نَفْسِي وَ أَنْوِبُ إِلَيْهِ مِائَةً مَرَّةً فَلَمَّا فَرَغَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنَ الْإِسْتِغْفَارِ رَكَعَ وَ سَجَدَ وَ تَشَهَّدَ وَ سَلَّمَ.»

ارزش ها و لغزشهای نفس، ص: 180

می خواندند و گریه می کردند. در بازار تهران، ساعت هفت صبح که می خواستند در مغازه را باز کنند، دو یا سه دقیقه دعا می خواندند و بعد در را باز می کردند. وقتی می خواستند بنشینند، میز و صندلی نبود، بلکه قالیچه ای کف مغازه پهن

بود و قبل از معامله، رحل قرآن را باز می کردند و نیم جزء قرآن را با قرائت می خواندند. اگر در خرید و فروش شك می کردند و با مسأله جدیدی روبه رو می شدند، به مدرسه علمیه درون بازار، نزد فقیه می رفتند و مسأله فقهی آن را از او می پرسیدند.

### پاك دلان

بنده هفده - هجده ساله بودم که کاسبی هفتاد ساله را می شناختم. صبح که به مغازه می آمد، به شاگردش می گفت: امروز خرج خانه و مغازه جمعاً پنج تومان است. الان ساعت هشت صبح است. هر چه را فروختی، به من خبر بده. پس از مدتی می گفت: پنج تومان امروز فراهم شد، از حالا تا پایان روز هر کس آمد، جنس ها را به نرخ خرید، بفروش تا در قیامت، پیامبر ما را به عنوان کاسب با انصاف بپذیرد. «1»

---

(1) - کنز العمال، المتقی الهندی: 30 / 4، حدیث 9340؛ «قال رسول الله صلى الله عليه و آله إن أطيّب الكسب كسب التجار الذين إذا حدثوا لم يكذبوا، وإذا ائتمنوا لم يخونوا، وإذا وعدوا لم يخلفوا، وإذا اشتروا لم يذموا، وإذا باعوا لم يظروا، وإذا كان عليهم لم يمتطوا، وإذا كان لهم لم يعسروا.»

الکافی: 151 / 5، حدیث 3؛ «قال امیرالمؤمنین علیه السلام: یا معشر التجار اتقوا الله عز و جل فإذا سمعوا صوتة علیه السلام ألقوا ما بأيديهم و أزعوا إليه بقلوبهم و سمعوا بأذانهم فيقول عليه السلام قدّموا الاستخارة و تبرّكوا بالسّهولة و اقربوا من المبتاعين و تزيّنوا بالحلم و تناهوا عن اليمين و جابثوا الكذب و تجافوا عن الظلم و أنصفوا المظلومين و لا تفرّثوا الربا و أوفوا الكيل و الميزان و لا تبخسوا الناس أشياءهم و لا تعثوا في الأرض مفسدين فيطوف عليه السلام في جميع أسواق الكوفة ثم يرجع فيقعد للناس.»

### ارزش ها و لغزشهای نفس، ص: 181

همچنین می گفت: صبح که از منزل می آمدم، مغازه ها را نگاه می کردم، دیدم صاحب مغازه سوم مخزون است. به او گفتم: چه مشکلی داری؟ گفت: امروز بیست تومان بدهی دارم، اما هنوز فراهم نشده است، به همین علت، این کاسب



با خدا، آن روز، مشتری‌های خود را برای خرید، به مغازه آن همسایه گرفتار می‌فرستاد تا پول بدهی او فراهم شود و می‌گفت: اجناسی که شما می‌خواهید، دارم، ولی نمی‌فروشم؛ چون پیامبر به من فرموده است:

«مَنْ أَصْبَحَ وَلَا يَهْتَمُّ بِأُمُورِ الْمُسْلِمِينَ، فَلَيْسَ بِمُسْلِمٍ» «1» کسی که غصه مسلمانان را نخورد، دین ندارد.

آری اگر این فرهنگ و این منش در میان جامعه و بین دولت و ملت رواج یابد، جامعه علوی می‌شود و زندگی معنی و مفهوم حقیقی خود را پیدا می‌کند.

### نیکی‌های فراموش شده

در گذشته وقتی جوان‌ها می‌خواستند ازدواج کنند دختر دیگری را نمی‌دیدند و گمان می‌کردند که مادرشان زیباترین دختر را برای او انتخاب کرده است. همیشه میان زن و شوهرها عشق و محبت حاکم بود، اما امروزه میان زن و شوهرها دعوا و طلاق فراوان است. می‌گویند: چگونه جلوی طلاق را بگیریم؟ اگر يك جا قرآن را به درستی اجرا کنید و حجاب را آن گونه که باید، به کار بگیرید، خواهید دید که آمار طلاق و اختلاف بسیار کاهش می‌یابد.

(1) - الکافی: 164 / 2، حدیث 5؛ «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ مَنْ أَصْبَحَ لَا يَهْتَمُّ بِأُمُورِ الْمُسْلِمِينَ فَلَيْسَ مِنْهُمْ وَ مَنْ سَمِعَ رَجُلًا يُنَادِي يَا لَلْمُسْلِمِينَ فَلَمْ يُجِبْهُ فَلَيْسَ بِمُسْلِمٍ.»

الکافی: 2 / 164، حدیث 6؛ «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الخُلُقُ عِيَالُ اللَّهِ فَأَحَبُّ الخُلُقِ إِلَى اللَّهِ مَنْ نَفَعَ عِيَالَ اللَّهِ وَ أَدْخَلَ عَلَى أَهْلِ بَيْتِ سُورًا.»

ارزش‌ها و لغزشهای نفس، ص: 182

نسل قبلی، شب عروسی، اسب را زین می‌کردند و داماد دهانه اسب را می‌گرفت و به خانه عروس می‌رفت. عمه‌ها و خاله‌های او و همه خانم‌ها دور او را می‌گرفتند و مشخص نمی‌شد که عروس کیست؛ اما امروزه عروس را به همه نشان می‌دهند، کجا داریم می‌رویم؟! «1»

ناپاکی‌ها به جای پاکی‌ها

زن یزید، یعنی زن شخصی که جرثومه فساد است، وقتی که دید یزید به لب و دهان امام حسین علیه السلام می‌زند، بی‌حجاب وسط مجلس دوید و گفت: زن، دیشب مادرش را در خواب دیدم که داشت موهای خود را می‌کند. یزید چوب را انداخت و برخاست عبای خود را روی او انداخت و گفت: چرا بی‌حجاب در مجلس نامحرمان آمدی؟ باید برای زهرا علیها السلام گریه کنید. این که چرا چادر او را به باد دادید.

حسین پیش از کشته شدن، به خواهرش گفت: هر چه زیور آلات دارید، جمع کن و وقتی دشمن حمله کرد، آن‌ها را جلوی آنان بریز تا سرگرم شوند، آن گاه شما فرار

(1) - الکافی: 481 / 3، حدیث 1؛ «عَنْ أَبِي بصيرٍ قَالَ سَمِعْتُ رَجُلًا وَهُوَ يَقُولُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ جُعِلْتُ فِدَاكَ إِيَّيْ رَجُلٍ قَدْ أُسْنَنْتُ وَ قَدْ تَزَوَّجْتُ امْرَأَةً بَكْرًا صَغِيرَةً وَ لَمْ أُدْخَلْ بِهَا وَ أَنَا أَخَافُ إِذَا أُدْخِلُ بِهَا عَلَيَّ فِرَاشِي أَنْ تُكْرَهَنِي لِخِضَابِي وَ كِبَرِي فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا دَخَلْتَ فَمُرَّهُمْ قَبْلَ أَنْ تَصِلَ إِلَيْكَ أَنْ تَكُونَ مُتَوَضِّئَةً ثُمَّ أَنْتَ لَا تَصِلُ إِلَيْهَا حَتَّى تَتَوَضَّأَ وَ تُصَلِّيَ رَكَعَتَيْنِ ثُمَّ مَجِّدِ اللَّهَ وَ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ ثُمَّ ادْعُ اللَّهَ وَ مُرْ مَنْ مَعَهَا أَنْ يُؤْمِنُوا عَلَيَّ دُعَائِكَ وَ قُلِ اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي إِيَّاهَا وَ وُدَّهَا وَ رِضَاهَا وَ رِضْنِي بِهَا ثُمَّ اجْمَعْ بَيْنَنَا بِأَحْسَنِ اجْتِمَاعٍ وَ أَسْرِّ اثْتِلَافٍ فَإِنَّكَ تُحِبُّ الْحَلَالَ وَ تُكْرَهُ الْحُرَامَ ثُمَّ قَالَ وَ اعْلَمْ أَنَّ الْإِلْفَ مِنَ اللَّهِ وَ الْفِرْكَ مِنَ الشَّيْطَانِ لِيُكْرَهُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ.»

من لا يحضره الفقيه: 402 / 3، حدیث 4405؛ «قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِبَعْضِ أَصْحَابِهِ إِذَا أُدْخِلْتَ عَلَيْكَ أَهْلُكَ فَخُذْ بِنَاصِيئَتِهَا وَ اسْتَقْبِلْ بِهَا الْقِبْلَةَ وَ قُلِ اللَّهُمَّ بِأَمَانَتِكَ أَخَذْتُهَا وَ بِكَلِمَاتِكَ اسْتَحَلَلْتُ فَرَجَهَا فَإِنْ قَضَيْتَ لِي مِنْهَا وَلَدًا فَاجْعَلْهُ مُبَارَكًا سَوِيًّا وَ لَا تَجْعَلْ لِلشَّيْطَانِ فِيهِ شِرْكَاً وَ لَا نَصِيْباً.»

ارزش ها و لغزشهای نفس، ص: 183

کنید تا شما را نبینند.

چرا آیات قرآن فراموش شد؟ بی‌حجابی و موسیقی کانال‌های تلویزیونی، معنویت را در شما می‌شکنند. آن نماز شب‌ها کجا رفت؟ آن نسل پاکیزه رفتند:

«فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ»

نسلی به جای آنان آمده است که نماز را به تباهی کشانده است:

«وَاتَّبِعُوا الشَّهَوَاتِ» «1»

و دچار انواع فسادهای جنسی شده‌اند. چرا؟ دشمنان به دست دوستان، این وضع را پیش آوردند. «2» در میان دختران دانشجو، فاطمه علیها السلام کجا است؟ در بین جوانان، علی اکبر کجا است؟ آن دست‌ها کجا است که:

إِنِّي أُحَامِي أبدأً عَن دِينِي

وَاللَّهِ إِنْ قَطَعْتُمْ يَمِينِي

منزل آن مه عاشق کش عیار کجاست؟ «3»

ای نسیم سحر آرامگه یار کجاست

تقلب، ربا، مال مردم‌خواری، رشوه، پارتی‌بازی و فرار مغزها بیداد می‌کنند.

در خرابات بگویند که هشیار کجاست

هر که آمد به جهان، نقش خرابی دارد

کین دل غمزده سرگشته گرفتار کجاست «1»

باز پرسید ز گیسوی شکن در شکنش

والسلام علیکم ورحمة الله و بركاته

(1) - مریم (19): 59؛ «و از شهوات پیروی نمودند.»

(2) - الکافی: 79 / 2، حدیث 5؛ «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ أَكْثَرُ مَا تَلْبُجُ بِهِ أُمَّتِي النَّارَ الْأَجْوَفَانَ الْبَطْنُ وَ الْقَرْجُ.»

الخصال: 223 / 1، حدیث 54؛ «عن أبي عبد الله عليه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله من سلم من أمّتي من أربع خصال فله الجنة من الدخول في الدنيا و اتباع الهوى و شهوة البطن و شهوة الفرج و من سلم من نساء أمّتي من أربع خصال فلها الجنة إذا حفظت ما بين رجلها و أطاعت زوجها و صلت خمسها و صامت شهرها.»

الخصال: 137 / 16، باب 4، حدیث 21176؛ «عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانَ رَفَعَهُ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ مَا أَقَرَّ قَوْمٌ بِالْمُنْكَرِ بَيْنَ أَظْهُرِهِمْ لَا يَعْيُرُونَهُ إِلَّا أَوْشَكَ أَنْ يَعْصَمَهُمُ اللَّهُ بِعِقَابٍ مِنْ عِنْدِهِ.»

(3) - حافظ شیرازی.

ارزش ها و لغزشهای نفس، ص: 187

بمترین لحظات عمر

14

تهران، حسینیه هدایت رمضان 1382

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على جميع الانبياء والمرسلين

و صلّى على محمد و آله الطاهرين.

خداوند در قرآن مجید، شب و روز را دو نشانه قدرت، حکمت، رحمت و لطف خود قلمداد کرده است. روز را برای رو آوردن به معاش و شب را برای رو آوردن به معاد و معنویت قرار داده است. خداوند ارزش بسیاری برای شب قائل شده است و به رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب می کند:

«وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ» «1»

همه ظرف شب را از خواب پر نکن؛ چون من این ظرف را نساختم که مردم آن را از خواب و عیش و نوش و گناه پر کنند.

خدا به پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید: شب را به دو یا سه قسمت تقسیم کن. اگر دو قسمت می کنی، یک قسمت را بخواب و یک قسمت را برای بندگی و عبادت برخیز. «2» اگر آن را سه قسمت می کنی دو قسمت را بخواب و دست کم یک قسمت

(1) - اسراء (17): 79؛ «و پاسی از شب را برای عبادت و بندگی بیدار باش.»

(2) - روضة الواعظین: 4 / 1؛ «و روي عن أمير المؤمنين عن النبي صلى الله عليه و آله أنه قال ينبغي للعاقل إذا كان عاقلاً أن يكون له أربع ساعات من النهار ساعة يناجي فيها ربه و ساعة يحاسب فيها نفسه و ساعة يأتي أهل العلم الذين يبصرونه أمر دينه و ينصحونه و ساعة يخلي بين نفسه و لذتها من أمر الدنيا فيما يحل و يجمل.»

تحریر المواعظ العددية: 369؛ «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَوْحَى إِلَى دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَنَّ الْعَاقِلَ الْحَكِيمَ لَا يَخْلُو مِنْ أَرْبَعِ سَاعَاتٍ: سَاعَةٌ يَنَاجِي فِيهَا رَبَّهُ، وَ سَاعَةٌ يَحْسَبُ فِيهَا نَفْسَهُ، وَ سَاعَةٌ يَمْشِي فِيهَا إِلَى الْإِخْوَانِ الَّذِينَ يَخْبِرُونَهُ بِعَيْبِهِ، وَ سَاعَةٌ يَتَخَلَّى فِيهَا بَيْنَ نَفْسِهِ وَ بَيْنَ لَذَاتِهَا الْحَلَالِ.»

ارزش ها و لغزشهای نفس، ص: 188

را برای معاد و آبادی آخرت بگذار، به همین علت، خداوند زیباترین برنامه های مربوط به اولیا و دوستدارانش را در شب اجرا کرده است.

«سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا» «1»

«وَ الْفَجْرِ \* وَ لَيْلٍ عَشْرٍ» «2»

«وَ وَاَعَدْنَا مُوسَى ثَلَاثِينَ لَيْلَةً وَ اَتَمَمْنَا بِعَشْرِ فَنَمَّ مِيقَاتُ رَبِّهِ» «3»

شب آمد شب رفیق دردمندان

\*\*\*

انسان روز سرگرم است. درد فراق، خود را شب نشان می‌دهد. همه انبیای خدا با شب انس داشتند. خداوند متعال با اهل شب، بسیار سخن دارد. خداوند متعال سحر را یکی از نشانه‌های واقعی عاشقانش می‌داند:

(1) - اسراء (17): 1؛ «منزّه و پاك است آن [خدایی] که شی بنده‌اش [محمد صلی الله علیه و آله] را از مسجدالحرام به مسجد الاقصی که پیرامونش را برکت دادیم، سیر [و حرکت] داد، تا [بخشی] از نشانه‌های [عظمت و قدرت] خود را به او نشان دهیم؛ یقیناً او شنوا و داناست.»

(2) - فجر (89): 1-2؛ «سوگند به سپیده دم\* و به شب‌های ده‌گانه.»

(3) - اعراف (7): 142؛ «و با موسی [برای عبادتی ویژه و دریافت تورات] سی شب وعده گذاشتیم و آن را با [افزودن] ده شب کامل کردیم، پس میعادگاه پروردگارش به چهل شب پایان گرفت.»

ارزش‌ها و لغزشهای نفس، ص: 189

«و بِالْأَسْحَارِ هُمْ يَسْتَعْفِفُونَ» «1»

اولیای خدا با شب انس عجیبی دارند. من انس برخی از آنان را دیده بودم. وقتی عیسی داشت عبادت می‌کرد، صدای آخرین نفس مادر را شنید. از تپه پایین آمد و دید مادر از دنیا رفته است. همان مریمی که خدا در قرآن، درباره خصلت‌های نیکوی مریم سنگ تمام گذاشته است و او را به مقام عصمت، ستوده است. کارهای مادر را انجام داد، او را به خاک سپرد و گریه کرد تا خوابش برد. مادر را در خواب دید و گفت: آیا آرزوی هم داری؟ گفت: بله. حضرت عیسی گفت: تو که اکنون در اعلا علین بهشتی، تو که اکنون نزد انبیا و اولیای، چه آرزوی داری؟ گفت:

می‌خواهم خدا مرا به دنیا برگرداند تا شب را بیدار بمانم. «2» آن جا قیمت شب معلوم می‌شود. شما که از ده- دوازده سالگی شب‌ها را، به خصوص شب‌های احیا را از گریه و توبه و مناجات پرکردید برایتان چه قدر ارزش دارد.

شب قدر

آیات و روایات تأکید دارند بر این که مردم قسمتی از شب را از دست ندهند؛ به خصوص شب قدر را. چون شب قدر از هزار ماه بهتر است. «3» امیرالمؤمنین علیه السلام در

(1) - ذاریات (51): 18؛ «و سحرگاهان از خدا درخواست آمرزش می کردند.»

(2) - مستدرک الوسائل: 6/ 338، باب 33، حدیث 6948؛ «فِي حَدِيثٍ أَنَّ عِيسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ نَادَى أُمَّهُ مَرْيَمَ بَعْدَ وَفَاتِهَا فَقَالَ يَا أُمَّهُ كَلِّمِي هَلْ تُرِيدِينَ أَنْ تَرْجِعِي إِلَى الدُّنْيَا قَالَتْ نَعَمْ لِأَصَلِّيَ لِلَّهِ فِي لَيْلَةِ شَدِيدَةِ الْبُرْدِ وَ أَصُومَ يَوْمًا شَدِيدَ الْحَرِّ يَا بِنْتِي فَإِنَّ الطَّرِيقَ مَخُوفٌ وَقَالَ ع إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَوْصَانِي بِخَمْسَةِ أَشْيَاءَ إِلَى أَنْ قَالَ دَاوِمَ عَلَى التَّهَجُّدِ بِاللَّيْلِ فَإِنَّ أُمُورَ الْمُؤْمِنِ تَسْتَقِيمُ فِي قِيَامِ اللَّيْلِ.»

(3) - وسائل الشيعة: 20/ 8، باب 1، حدیث 10019، در فضیلت شب قدر آمده: «عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ قَالَ قَالَ مُوسَى إلهي أريدُ فُرْبَكَ قَالَ فُرْبِي لِمَنْ اسْتَيْقَظَ لَيْلَةَ الْقَدْرِ قَالَ إلهي أريدُ رَحْمَتَكَ قَالَ رَحْمَتِي لِمَنْ رَجَمَ الْمَسَاكِينَ لَيْلَةَ الْقَدْرِ قَالَ إلهي أريدُ الْجَوَّازَ عَلَى الصِّرَاطِ قَالَ ذَلِكَ لِمَنْ تَصَدَّقَ بِصَدَقَةٍ لَيْلَةَ الْقَدْرِ قَالَ إلهي أريدُ مِنْ أَشْجَارِ الْجَنَّةِ وَ ثَمَارِهَا قَالَ ذَلِكَ لِمَنْ سَبَّحَ تَسْبِيحَةً فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ قَالَ إلهي أريدُ النَّجَاهَ مِنَ النَّارِ قَالَ ذَلِكَ لِمَنْ اسْتَعْفَرَ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ قَالَ إلهي أريدُ رِضَاكَ قَالَ رِضَايَ لِمَنْ صَلَّى رُكْعَتَيْنِ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ.»

هم چنین در حدیث 10020 نیز آمده: «عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ أَنَّهُ قَالَ تُفْتَحُ أَبْوَابُ السَّمَاءِ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ فَمَا مِنْ عَبْدٍ يُصَلِّيَ فِيهَا إِلَّا كَتَبَ اللَّهُ لَهُ بِكُلِّ سَجْدَةٍ شَجْرَةً فِي الْجَنَّةِ لَوْ يَسِيرُ الرَّكْبُ فِي ظِلِّهَا مِائَةَ عَامٍ لَا يَقْطَعُهَا وَ بِكُلِّ رُكْعَةٍ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ مِنْ دُرٍّ وَ يَاقُوتٍ وَ زَبَرْجَدٍ الْحَدِيث.»

فضائل الأشهر الثلاثة: 118، حدیث 114؛ وسائل الشيعة: 10/ 358، باب 32، حدیث 13599؛ «عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى عَنْ آبَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ الْبَاقِرُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَنْ أَحْيَا لَيْلَةَ الْقَدْرِ عُفِّرَتْ لَهُ ذُنُوبُهُ وَ لَوْ كَانَتْ عَدَدَ جُجُومِ السَّمَاءِ وَ مَنَاقِيلِ الْجِبَالِ وَ مَكَائِلِ الْبِحَارِ.»

ارزش ها و لغزشهای نفس، ص: 190

چنین شیئی ضریب خورد، این شب، شیئی بود که پروردگار مسیح را به سوی خود برد و او را رفعت داد. این شب، ما نیز باید به دنبال مسیح و امیرالمؤمنین، به سوی رفعت حرکت کنیم. حرکت به سوی رفعت، برای کسی ممکن است که

سبک بار باشد. راه سبک باری، این است که با پروردگار قرارداد جدی بسته شود که من امشب و همه شب‌های عمرم را با تو به سر خواهم برد. دیگر از من غیبت، دروغ، رابطه با نامحرم و چشم‌چرانی نخواهی دید.

ابو بصیر به حضرت صادق علیه السلام می‌گوید: من شب قدر نمی‌توانم احیا بگیرم و بیدار باشم و برایم سخت است؛ بخصوص نماز خواندن که باید ایستاده بخوانم.

امام فرمود: «نشسته عبادت کن و بخواب». گفتیم: اگر نشسته هم نتوانستیم؟ فرمود:

«در بستر بخواب، ولی بیدار باش و با پروردگارت سخن بگو». «1» آن گاه امام فرمود: «اگر امشب يك ركعت نماز بخوانی، از هزار ماه نماز خواندن بهتر است. اگر قرآن بخوانی، اگر توبه کنی و اگر يك قطره اشک بریزی، اشک امشب با گریه هزار ماه

---

(1) - الكافي: 156 / 4 و 157، حدیث 2؛ من لایحضره الفقیه: 160 / 2، حدیث 2029.

ارزش ها و لغزشهای نفس، ص: 191

مساوی است». «1»

#### اثر يك شب زنده‌داری

روز قیامت، ملائکه پرونده‌ای را می‌بینند و عصبانی می‌شوند و می‌خواهند صاحب پرونده را به جهنم ببرند. خطاب می‌رسد که غیر از این پرونده که شما دیدید، يك ورق پرونده هم نزد من دارد. او يك شب، در سراسر عمرش، بیدار شد، یاد گناهانش افتاد و اشک ریخت و خوابید. من با همان گریه، آتشش را خاموش کردم. او سهمی از جهنم ندارد. خوش به حال کسی که شب قدر را احیا بگیرد. امام صادق علیه السلام می‌فرماید: خوش به حال کسی که همه گناهان گذشته را در نظر بیاورد و ببیند که نافرمانی چه خدایی را مرتکب شده است. اگر برای گناهانی که از جلو چشم می‌گذراند، اشک بریزد، من به او امید می‌دهم که خدا او را ناامید نکند. «2»



(1) - الكافي: 156 / 4، حديث 2؛ «عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَزْمَةَ الثَّمَالِيِّ قَالَ كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ لَهُ أَبُو بَصِيرٍ جُعِلَتْ فِدَاكَ اللَّيْلَةُ الَّتِي يُرْجَى فِيهَا مَا يُرْجَى فَقَالَ فِي إِحْدَى وَعِشْرِينَ أَوْ ثَلَاثٍ وَعِشْرِينَ قَالَ فَإِنْ لَمْ أَقْوِ عَلَى كِلْتَيْهِمَا فَقَالَ مَا أَيْسَرَ لَيْلَتَيْنِ فِيمَا تَطْلُبُ قُلْتُ فَرُبَّمَا رَأَيْتَا الْهَلَالَ عِنْدَنَا وَجَاءَنَا مَنْ يُخْبِرُنَا بِخِلَافِ ذَلِكَ مِنْ أَرْضٍ أُخْرَى فَقَالَ مَا أَيْسَرَ أَرْبَعِ لَيَالٍ تَطْلُبُهَا فِيهَا قُلْتُ جُعِلَتْ فِدَاكَ لَيْلَةُ ثَلَاثٍ وَعِشْرِينَ لَيْلَةُ الْجُهَيْيِّ فَقَالَ إِنَّ ذَلِكَ لَيُقَالُ قُلْتُ جُعِلَتْ فِدَاكَ إِنَّ سُلَيْمَانَ بْنَ خَالِدٍ رَوَى فِي تِسْعِ عَشْرَةَ يُكْتَبُ وَفَدَى الْحَاجَّ فَقَالَ لِي يَا أَبَا مُحَمَّدٍ وَفَدَى الْحَاجَّ يُكْتَبُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ وَ الْمَنَايَا وَ الْبَلَايَا وَ الْأَزْرَاقِ وَ مَا يَكُونُ إِلَى مِثْلِهَا فِي قَابِلٍ فَاطْلُبُهَا فِي لَيْلَةِ إِحْدَى وَعِشْرِينَ وَ ثَلَاثٍ وَعِشْرِينَ وَ صَلَّى فِي كُلِّ وَاحِدَةٍ مِنْهُمَا مِائَةَ رُكْعَةٍ وَ أَحْيَيْهَا إِنْ اسْتَطَعْتَ إِلَى النُّورِ وَ اغْتَسَلَ فِيهِمَا قَالَ قُلْتُ فَإِنْ لَمْ أَقْدِرْ عَلَى ذَلِكَ وَ أَنَا قَائِمٌ قَالَ فَصَلِّ وَ أَنْتَ حَالِسٌ قُلْتُ فَإِنْ لَمْ أَسْتَطِعْ قَالَ فَعَلَى فِرَاشِكَ لِأَعْلَيْكَ أَنْ تَكْتَحِلَ أَوَّلَ اللَّيْلِ بِشَيْءٍ مِنَ النَّوْمِ إِنَّ أَبْوَابَ السَّمَاءِ تُفْتَحُ فِي رَمَضَانَ وَ تُصَفَّدُ الشَّيَاطِينُ وَ تُقْبَلُ أَعْمَالُ الْمُؤْمِنِينَ نَعَمَ الشَّهْرُ رَمَضَانُ كَانَ يُسَمَّى عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ الْمَرْزُوقِ.»

(2) - شبیه به این مضمون آمده: مستدرک الوسائل: 11 / 186، باب 5، حدیث 12697؛ «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنِ أَبِيهِ ع قَالَ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ طُوبَى لِمَنْ كَانَ صَمْتُهُ فِكْرًا وَ نَظْرُهُ عِبْرًا وَ كَلَامُهُ ذِكْرًا وَ بَكَى عَلَى خَطِيئَتِهِ وَ سَلِمَ النَّاسُ مِنْ يَدِهِ وَ لِسَانِهِ.»

ارزش ها و لغزشهای نفس، ص: 192

#### اهمیت شب جمعه

این مربوط به شب قدر بود، اما درباره شب جمعه امام صادق علیه السلام می فرماید:

فرزندان یعقوب، نزد پدر آمدند و گفتند: ما که پیش خدا آبرو نداریم و موقعیتی نداریم که توبه کنیم. تو از طرف ما از خدا طلب مغفرت کن. یعقوب گفت:

«سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ» «1»

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: صبر کرد تا هفته بگذرد و شب جمعه فرا برسد؛ چون شب جمعه، توبه پذیرفته می‌شود. امام صادق علیه السلام می‌فرماید: همه ماهیان دریا و حیوانات صحرا يك لحظه سر را بلند می‌کنند و با صدای حیوانی خود، می‌گویند:

«رَبَّنَا لَا تُعَذِّبْنَا بِذُنُوبِ الْآدَمِيِّينَ» «2» خدایا ما را به گناه انسانها عذاب نکن.

شب جمعه، دعا‌های بسیاری دارد. یکی از دعاها این است:

«يا الله يا رحمن يا ذا الجلال والاکرام يا الله أنت الذي ليسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ».

سمیع یعنی همین الان صدای ما را می‌شنوی که ما داریم دعا و گریه می‌کنیم، اما بصیری یعنی کل پرونده ما را می‌بینی که ما چه کاره بوده‌ایم.

«يا اجود من سُئِلَ»

(1) - یوسف (12): 98؛ «درخواست آموزش خواهم کرد.»

(2) - بحار الأنوار: 281 / 86، باب 2، ذیل حدیث 27؛ مستدرک الوسائل: 74 / 6، باب 36، حدیث 6470.

ارزش‌ها و لغزشهای نفس، ص: 193

خدایا! سخاوتمندی مانند تو در عالم نبوده است که در خانه‌اش بروم.

«يا اكرم من اعطى»

ای کریم‌ترین کریمان، در عطا کردن!

«يا ارحم من استرحم»

ای مهربان‌ترین مهربانان که از تو مهربانی خواستم و تو عطا کردی! بر پیغمبر و آلش درود فرست. من بنده ناتوان تو بودم. اگر من هم مانند ابراهیم قدرت داشتم، گناه نمی‌کردم. اگر من هم مانند علی اکبر قدرت داشتم، گناه نمی‌کردم.

«وَقَلَّةٌ حَيْلَتِي»

تدبیر و چاره‌اندیشی من کم است.

«أَنْتَ تَيْقَتِي»

تو تکیه گاه من هستی؛

«وَرَجَائِي» «1» تو امید من هستی. منی بر من بگذار که اگر امشب نزد تو نامم در پرونده دوزخیان است، آن را در پرونده بهشتی‌ها بنویس. همین مطلب را امیرالمؤمنین علیه السلام به صورت شکوه دل می‌گوید:

«لِإِيَّكَ الْأُمُورَ أَلَيْكَ أَشْكُو وَلِمَا مِنْهَا اضْجَعُ وَأَبْكِي، لِأَلِيمِ الْعَذَابِ وَشِدَّتِهِ أَمْ لِطُولِ الْبَلَاءِ وَمُدَّتِهِ، فَلَيْتُ صَيَّرْتَنِي لِلْعُقُوبَاتِ مَعَ أَعْدَائِكَ وَجَمَعْتَ بَيْنِي وَبَيْنَ أَهْلِ بَلَائِكَ وَفَرَّقْتَ بَيْنِي وَبَيْنَ أَحِبَائِكَ وَ أَوْلِيَائِكَ...» «2»

---

(1) - بحار الأنوار: 288 / 86، باب 3، حدیث 2.

(2). فرازی از دعای کمیل.

ارزش‌ها و لغزشهای نفس، ص: 194

می‌فرماید: اگر می‌خواهی در قیامت، مرا نزد انبیا راه ندهی، نزد حسینت راه ندهی و می‌خواهی مرا در آتش ببری، من چیزی نمی‌گویم، بگذار جهنم مرا بسوزاند، اما به من بگو:

«فَكَيْفَ اصْبِرُ عَلَى فِرَاقِكَ»

جدایی از تو را چه کار کنم؟

والسلام علیکم ورحمة الله و بركاته

دوستان و دشمنان واقعی

تهران، حسینیه هدایت رمضان 1382

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على جميع الانبياء والمرسلين

و صل على محمد و آله الطاهرين.

## دوستان و دشمنان واقعی «1»

(1) - الكافي: 638 / 2، حديث 1 و 6؛ «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَاعْلِيكَ أَنْ تَصْحَبَ ذَا الْعُقْلِ وَ إِنْ لَمْ تَحْمَدْ كَرَمَهُ وَ لَكِنْ ائْتَفِعْ بِعَقْلِهِ وَ اخْتَرَسْ مِنْ سَبِيِّ أَخْلَاقِهِ وَ لَا تَدَعَنَّ صُحْبَةَ الْكَرِيمِ وَ إِنْ لَمْ تَتَنَفَّعْ بِعَقْلِهِ وَ لَكِنْ ائْتَفِعْ بِكَرَمِهِ بِعَقْلِكَ وَ افِرْ كُلَّ الْفِرَارِ مِنَ اللَّئِيمِ الْأَحْمَقِ.»

«عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لَا تَكُونُ الصَّدَاقَةَ إِلَّا بِخُدُودِهَا فَمَنْ كَانَتْ فِيهِ هَذِهِ الْخُدُودُ أَوْ شَيْءٌ مِنْهَا فَانْسُبْهُ إِلَى الصَّدَاقَةِ وَ مَنْ لَمْ يَكُنْ فِيهِ شَيْءٌ مِنْهَا فَلَا تَنْسُبْهُ إِلَى شَيْءٍ مِنَ الصَّدَاقَةِ فَأُولَئِكَ أَنْ تَكُونَ سَرِيرَتُهُ وَ عَلَانِيَتُهُ لَكَ وَاحِدَةً وَ الثَّانِي أَنْ يَرَى زَيْنَكَ زَيْنَهُ وَ شَيْنَكَ شَيْنَهُ وَ الثَّلَاثَةُ أَنْ لَا تُعَيِّرَهُ عَلَيْكَ وَ لَا يَأْتِيَهُ وَ لَا مَالٌ وَ الرَّابِعَةُ أَنْ لَا يَمْتَعَكَ شَيْئاً تَنَالَهُ مَقْدَرَتُهُ وَ الْخَامِسَةُ وَ هِيَ تَجْمَعُ هَذِهِ الْخِصَالَ أَنْ لَا يُسَلِّمَكَ عِنْدَ النَّكَبَاتِ.»

هم چنین در زمینه دوری از بعضی انسانها چنین آمده: الكافي: 639 / 2 - 640، حديث 1؛ «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا صَعِدَ الْمِنْبَرَ قَالَ يَنْبَغِي لِلْمُسْلِمِ أَنْ يَتَحَنَّبَ مُوَاحَاةَ ثَلَاثَةِ الْمَاجِنِ الْفَاجِرِ وَ الْأَحْمَقِ وَ الْكَذَّابِ فَأَمَّا الْمَاجِنُ الْفَاجِرُ فَيُزَيِّنُ لَكَ فِعْلَهُ وَ يُجِبُّ أَنَّكَ مِثْلُهُ وَ لَا يُعِينُكَ عَلَى أَمْرِ دِينِكَ وَ مَعَادِكَ وَ مُقَارَنَتِهِ جَفَاءً وَ قَسْوَةً وَ مَدْخَلُهُ وَ مَخْرَجُهُ عَارٌ عَلَيْكَ وَ أَمَّا الْأَحْمَقُ فَإِنَّهُ لَا يُشِيرُ عَلَيْكَ بِخَيْرٍ وَ لَا يُرْجِي لِيَصْرِفَ السُّوءَ عَنْكَ وَ لَوْ أَجْهَدَ نَفْسَهُ وَ رُبَّمَا أَرَادَ مَنْفَعَتَكَ فَضَرَكَ فَمَوْتُهُ خَيْرٌ مِنْ حَيَاتِهِ وَ سُكُوتُهُ خَيْرٌ مِنْ نُطْقِهِ وَ بُعْدُهُ خَيْرٌ مِنْ قُرْبِهِ وَ أَمَّا الْكَذَّابُ فَإِنَّهُ لَا يَهْنُتُكَ مَعَهُ عَيْشٌ يَنْفُلُ حَدِيثَكَ وَ يَنْفُلُ إِلَيْكَ الْحَدِيثَ كُلَّمَا فَنَى أُحْدُوْتَهُ مَطَرَهَا بِأُخْرَى مِثْلَهَا حَتَّى إِنَّهُ يُحَدِّثُ بِالصِّدْقِ فَمَا يُصَدِّقُ وَ يُفَرِّقُ بَيْنَ النَّاسِ بِالْعَدَاوَةِ فَيُنْبِتُ السِّنَخَائِمَ فِي الصُّدُورِ فَاتَّقُوا اللَّهَ عِزُّهُ وَ جَلُّهُ وَ انظُرُوا لِأَنْفُسِكُمْ.»

ارزش ها و لغزشهای نفس، ص: 198

کسی نمی‌تواند انکار کند که انسان، در طول زندگی، دارای دوستان واقعی و نیز دشمنانی جدی و حقیقی است. قرآن کریم در یک بخش، دوستان واقعی انسان را معرفی می‌کند، گرچه میان انسان و آنها، رابطه ظاهری و فیزیکی نباشد. عده‌ای در این عالم، عاشق و محب و دوست انسانند و به علت این دوستی ذاتی که دارند، هر خیری را برای انسان می‌خواهند و نیز به دنبال حفظ انسان از هر شری هستند.

بخشی از آیات نیز دشمنان واقعی انسان را مطرح می‌کند، چه با این دشمنان رابطه داشته باشد یا نداشته باشد. این‌ها ذاتاً با انسان دشمنند. این‌گونه نیست که اگر بر انسان مسلط نباشند، بی‌توجه به انسان باشند، بلکه دشمنی خود را ثابت می‌کنند.

در یک بخش از آیات مبارکه سوره یوسف، این دو حقیقت مطرح شده است، دوستان واقعی و دشمنان واقعی.

### عامل سعادت یوسف

علت این که یوسف یوسف شد، با آن همه شؤونی که پروردگار عالم برای ایشان بیان کرده است، چیست؟ او هم مانند همه انسان‌ها، در یک خانواده کنعان‌نشین، از مادر بزرگوار به نام راحیل به دنیا آمد، در حالی که مانند همه کودکان عالم، بی‌رنگ بود، نه رنگ مثبتی داشت و نه رنگ منفی. مولودی بود که بر مبنای فطرت به دنیا آمده بود، ولی این مولود بزرگوار، همین‌گونه که جاده‌زندگی را می‌پیمود، با تعلیماتی که از پیامبر زمانش فراگرفت، دوستان واقعی و دشمنان حقیقی خود را

### ارزش‌ها و لغزشهای نفس، ص: 199

شناخت. «1» وقتی این پدر بزرگوار، دشمن‌شناسی را به او درس می‌داد، فرزندش کمتر از ده سال داشت. چون قرآن مجید، سوره را برای عبرت و درس‌آموزی مطرح کرده است، به نظر می‌آید که می‌خواهد به همه پدران بیاموزد که هنوز کودکان ده ساله نشده‌اند، دشمنان واقعی را به آنان بشناسانید. وای به حال پدری که فرزند را به دوستی با دشمنان تشویق می‌کند و وای به حال خانواده‌ای که رابطه فرزند را با دوستان واقعی انسان قطع کند.

این آیه شریفه، که از تعلیمات یعقوب علیه السلام است. این مرد الهی و این پدر مهربان، پیش از ده سالگی یوسف، به او القا کرده است:

## «لا تَقْصُصْ رُؤْيَاكَ» «2»

خوابت را برای برادرانت نقل نکن، آن چه به تو ارائه شده است، یعنی آینه با منفعت و عالی که همه خیر دنیا در آن است و برای تو در نظر گرفته شده است، با

(1) - الکافی: 641 / 2، حدیث 7؛ «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِيهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ لِي أَبِي عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمَا يَا بُنَيَّ انظُرْ حَمْسَةً فَلَا تُصَاحِبْهُمْ وَلَا تُحَادِثْهُمْ وَلَا تُرَافِقْهُمْ فِي طَرِيقٍ فَقُلْتُ يَا أَبَتِ مَنْ هُمْ عَرَّفْتَنِيهِمْ قَالَ إِيَّاكَ وَ مُصَاحِبَةَ الْكُذَّابِ فَإِنَّهُ بِمَنْزِلَةِ السَّرَابِ يُقَرَّبُ لَكَ الْبَعِيدَ وَ يُبْعَدُ لَكَ الْقَرِيبَ وَ إِيَّاكَ وَ مُصَاحِبَةَ الْفَاسِقِ فَإِنَّهُ بِأَعْيُنِكَ أَوْ أَقْلٍ مِنْ ذَلِكَ وَ إِيَّاكَ وَ مُصَاحِبَةَ الْبَخِيلِ فَإِنَّهُ يَخْذُلُكَ فِي مَالِهِ أَحْوَجَ مَا تَكُونُ إِلَيْهِ وَ إِيَّاكَ وَ مُصَاحِبَةَ الْأَحْمَقِ فَإِنَّهُ يُرِيدُ أَنْ يَنْفَعَكَ فَيَضُرُّكَ وَ إِيَّاكَ وَ مُصَاحِبَةَ الْفَاطِعِ لِرَجْمِهِ فَإِنِّي وَجَدْتُهُ مَلْعُونًا فِي كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فِي ثَلَاثَةِ مَوَاضِعَ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَ تَقَطَّعُوا أَرْحَامَكُمْ أُولَئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فَأَصَمَّهُمْ وَ أَعَمَّى أَبْصَارَهُمْ وَ قَالَ عَزَّ وَ جَلَّ الَّذِينَ يَنْفُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَ يَقَطَّعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ هُمُ اللَّعَنَةُ وَ هُمْ سُوءُ الدَّارِ وَ قَالَ فِي الْبَقَرَةِ الَّذِينَ يَنْفُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَ يَقَطَّعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ.»

(2) - یوسف (12): 5؛ «خواب خود را برای برادرانت مگو.»

ارزش ها و لغزشهای نفس، ص: 200

کسی در میان نگذار، چون آن چه به تو ارائه داده‌اند، اکنون از اسرار تو است. عزیز دلم! ایشان آن اندازه ظرفیت ندارند که تحمل کنند. برادران تو انسان‌های بی‌دینی نیستند اما ظرفیت و درک آنها خیلی کم است.

## اختلاف ظرفیت‌های انسان

دین‌داران ظرفیت‌های مختلفی دارند. روایتی از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره سلمان و ابوذر رسیده است که شخصیت نوری و معنوی ابوذر، تا ملکوت عالم کشیده شده است. دلایل بسیاری هم بر این مسأله هست. یکی از آنها این که جبرئیل می‌گفت:

خداوند عالم به چهار نفر از مردم زمان تو، بیشتر علاقه دارد: علی بن ابی طالب علیه السلام، سلمان، ابوذر و مقداد. «1» پیامبر صلی الله علیه و آله به ابوذر فرمود: پس از نمازهایت چه دعایی می‌خوانی؟ چون جبرئیل به من خبر داده است که تو دعایی می‌خوانی که فرشتگان آن را از تو آموخته

(1) - الخصال: 254 / 1؛ «عن ابن بريدة عن أبيه قال قال رسول الله صلى الله عليه و آله إن الله عز و جل أمرني بحب أربعة من أصحابي و أخبرني أنه يحبهم قلنا يا رسول الله فمن هم فكلنا نحب أن نكون منهم فقال ألا إن عليا منهم ثم سكت ثم قال ألا إن عليا منهم و أبو ذر و سلمان الفارسي و المقداد بن الأسود الكندي.»

کتاب سلیم بن قیس: 941، الحدیث الثامن و السبعون؛ «عن سلیم بن قیس، قال خرج أمير المؤمنين، علي بن أبي طالب عليه السلام و نحن قعود في المسجد بعد رجوعه من صفة و قبل يوم النهروان فقعده علي عليه السلام و احتوشناه، فقال له رجل يا أمير المؤمنين، أخبرنا عن أصحابك. قال سل. فذكر قصة طويلة فقال إني سمعت رسول الله صلى الله عليه و آله يقول في كلام طويل له إن الله أمرني بحب أربعة رجال من أصحابي و أخبرني أنه يحبهم و أن الجنة تشتاق إليهم. فقيل من هم يا رسول الله فقال «علي بن أبي طالب» ثم سكت. فقالوا من هم يا رسول الله فقال «علي» ثم سكت. فقالوا من هم يا رسول الله فقال علي و ثلاثة معه، هو إمامهم و دليلهم و هاديهم، لا يثنون و لا يضلون و لا يرجعون و لا يطول عليهم الأمد فتقسو قلوبهم، سلمان و أبو ذر و المقداد.»

ارزش ها و لغزشهای نفس، ص: 201

و می‌خوانند. چون عرض کرد این دعا را:

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ الْأَمْنَ و الْإِيمَانَ بِكَ و التَّصَدِيقَ بِنَبِيِّكَ و الْعَافِيَةَ مِنْ جَمِيعِ الْبَلَاءِ و الشُّكْرَ عَلَى الْعَافِيَةِ و الْغِنَى عَنْ شِرَارِ النَّاسِ» «1» خدایا ایمان به خودت و تصدیق پیغمبرت و عافیت از همه بلاها و شکر بر عافیت و بی‌نیازی مردمان بد را از تو مسئلت می‌کنم.

یعقوب به یوسف نگفت که این ده پسر من، بی‌دین هستند، بلکه فرمود: پسر! آن چه به تو ارائه شده است، به برادران خود نگو، چون این ظرفیت را ندارند، چون ایشان به پدر گفته بودند:

«خُذْ عَصْبَةَ» «2»

ما يك گروه قوی هستیم. آنان برادر كوچك را می بینند كه زوری ندارد؛ از این رو می گفتند: یوسف و برادر او، دل پدر را بیش تر به خود متمایل کرده اند، ممکن است

(1) - الأماي، شيخ صدوق: 346، حدیث 3؛ «عن أبي عبد الله الصادق قال إن أبا ذر مر برسول الله صلى الله عليه و آله و عنده جبرئيل عليه السلام في صورة دحية الكلبي و قد استخلاه رسول الله صلى الله عليه و آله فلما رأهما انصرف عنهما و لم يقطع كلامهما فقال جبرئيل يا محمد هذا أبو ذر قد مر بنا و لم يسلم علينا أما لو سلم علينا لرددنا عليه يا محمد إن له دعاء يدعو به معروفًا عند أهل السماء فسله عنه إذا عرجت إلى السماء فلما ارتفع جبرئيل جاء أبو ذر إلى النبي صلى الله عليه و آله فقال رسول الله صلى الله عليه و آله ما منعك يا أبا ذر أن تكون قد سلمت علينا حين مررت بنا فقال ظننت يا رسول الله أن الذي كان معك دحية الكلبي قد استخليته لبعض شأنك فقال ذاك كان جبرئيل يا أبا ذر و قد قال أما لو سلم علينا لرددنا عليه فلما علم أبو ذر أنه كان جبرئيل عليه السلام دخله من الندامة ما شاء الله حيث لم يسلم فقال رسول الله ما هذا الدعاء الذي تدعو به فقد أخبرني أن لك دعاء معروفًا في السماء قال نعم يا رسول الله أقول اللهم إني أسألك الإيمان بك و التصديق بنبيك و العافية عن جميع البلاء و الشكر على العافية و الغنى عن شرار الناس.»

(2) - يوسف (12): 8؛ «ما گروهی نیرومندم.»

ارزش ها و لغزشهای نفس، ص: 202

پدر از ما دل سرد شود؛ پس باید این عامل دل سردی را از او دور کنیم.

#### دوست شناس و دشمن شناس

یوسف هم این سر را بازگو نکرد. هر چیزی را نباید برای همه بگویی چون یکی از آموزه های دینی و اخلاقی اینست که:

«اسْتُرْ ذَهَبَكَ وَ ذَهَابَكَ وَ مَذْهَبَكَ» «1» سرمایه و رفت و آمد و دین خود را از دیگران بپوشان. همه چیز را نباید برای همه بازگو کرد. پس از آن به این کودک زیر ده سال، دشمن شناسی آموخت که:

«إِنَّ الشَّيْطَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوٌّ مُّبِينٌ» «2»



شیطان، آن منحرف کننده راه زندگی، چه جنی و چه انسی، دشمن آشکار است.

یوسف نیز هم دشمن شناس و هم دوست شناس خوبی شد. هر چه در زندگی می خواست برای او پیش آید که از زهر تلخ تر بود، تحمل می کرد. رابطه خود را با همه دشمنان، تا آخر زندگی قطع کرد. نه در شهوت، نه در حاکم شدن، نه در مال و نه در دل، کمترین اخلاقی در کارش وارد نشد. يك تار زلف زندگی را به يك تار زلف دشمن گره نزد، اما زلیخا زلف دل و جان و نفس و حیات و منش و رفتار خود را به

(1) - التحفة السنية (مخطوط)، السيد عبد الله الجزائري: 330-331؛ «ورد في وصايا الحكماء استر ذهباك وذهابك ومذهبك ومرادهم بالذهب الشئ النفيس جوهرًا أو عرضا حتى أسرار العلوم والمعارف والذهاب إما مصدر ذهب والمراد به الخروج إلى طلب المقاصد على وجه»

صفحه 331؛ «عام يندرج فيه العبادات والرياضات الشرعية التي يخرج بها السالك المهاجر إلى الله عز و جل عن قرار طبعه أو جمعه ذهبه بالكسر وهو المطر اللين فالمراد رشحات المراحم الإلهية والألطف الخفية الفائضة على سر العبد أحيانا وعليه فالذهب يحتمل المصدر الميمي واسم الزمان والمكان.»

(2) - يوسف (12): 5؛ «بدون شك شیطان برای انسان دشمنی آشکار است.»

ارزش ها و لغزشهای نفس، ص: 203

زلف دشمنان گره زد، که در آستانه آزادی یوسف گفت: آن چه در این دربار گذشت و ما همه آن چه را که بر ضد یوسف گزارش دادیم، دروغ بود. نفس من بود که مرا به زشتی کشید و اکنون حق آشکار شد که یوسف، پاکدامن ترین جوان است. ما می خواستیم به همه بیاورانیم که این جوان، خائن به ناموس دیگران است اما یوسف پیروز این میدان شد.

یوسف از دامان پاك خود به زندان رفته است

بی گناهی کم گناهی نیست در دیوان عشق

«1»

جرم او فقط پاکی است. ای بندگان مؤمن و دیندار و حزب الهی من! این سلامت شما به نظر عده‌ای جرم شما است و برخی طردها و راندن‌ها را به دلیل این جرم، برای شما پیش می‌آورند. شما مانند یوسف، به اندازه ظرفیت خودتان، تحمل کنید.

جرم زن‌های شما حجاب و ایمان است. بالاترین جرم ایشان این است که يك تار زلفشان را با دشمن گره نمی‌زنند.

نخست وزیر انگلستان، در زمان ناصر الدین شاه قاجار گفت: مسلمان‌ها در دنیا دو جرم سنگین دارند و برای این جرم‌ها باید به ایشان حمله کرد: یکی قبله و دیگری قرآن. اعلام کنند که ما به قبله کاری نداریم. جرم امیرالمؤمنین، علی علیه السلام بودن است. معاویه باید حکومت کند، چرا؟ چون معاویه است. چرا همه ائمه، از موسی بن جعفر تا امام عصر، در زندان بودند، ولی بنی‌عباس 523 سال بر این منطقه حاکم شدند و مجرم نبودند؟ درباره امیرالمؤمنین علیه السلام گفتند: جرم علی،

---

(1) - صائب تبریزی.

ارزش‌ها و لغزشهای نفس، ص: 204

عدالت‌خواهی او است. «1» شما مردم مؤمن ایران از نظر دشمنان اسلام مجرم هستید. ایمان امروزه جرم است. همه روشن‌فکران داخلی، شما را مجرم می‌دانند، این جلسات را جرم می‌دانند، گریه شما را جرم می‌دانند. شیطان شما را مجرم می‌داند و اعلام می‌کند:

«فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ» «2»

گره زلف خدا به مردم نجران

به پادشاه یمن، ذونواس خبر دادند که مردم نجران، واقعاً به مسیح ایمان آورده‌اند. خود او حرکت کرد و به نجران آمد. به نمایندگان اهل ایمان پیغام داد که باید با این فرهنگ، قطع رابطه کنید. نمایندگان هم گفتند: ما زلف خود را به دوستانمان، یعنی خدا و مسیح، چنان گره زده‌ایم که باز شدنی نیست.

«وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْبُرُوجِ» «3»

«وَالْيَوْمِ الْمَوْعُودِ» «4»

«وَشَاهِدٍ وَمَشْهُودٍ\* قُتِلَ أَصْحَابُ الْأُخْدُودِ» «5»

(1) - رسائل و مقالات، شیخ جعفر سبحانی (قتل فی محراب عبادته لشده عدله)

(2) - ص (38): آیه 82؛ «گفت: به عزت سوگند همه آنان را گمراه می‌کنم.»

(3) - بروج (85): 1؛ «سوگند به آسمان که دارای برج‌هاست.»

(4) - بروج (85): 2؛ «و سوگند به روزی که [برپا شدنش را برای داوری میان مردم] وعده داده‌اند.»

(5) - بروج (85): 3- 4؛ «و سوگند به شاهد [که پیامبر هر امت است] و مورد مشاهده [که اعمال هر امت است؛]\* مرده باد صاحبان آن خندق [که مؤمنان را در آن سوزاندند].»

ارزش ها و لغزشهای نفس، ص: 205

«وَهُمْ عَلَىٰ مَا يَفْعَلُونَ بِالْمُؤْمِنِينَ شُهُودٌ» «1»

ذونواس گفت: خندق بزرگی بکنید و در آن، مواد آتش‌زا بریزید و زن و فرزند و پیر و جوان و همه کسانی که مؤمنند، بیاورید. یا گره زلف را از زلف خدا و پیامبران و مسیح باز کنند و یا آنان را در این آتش بیندازید؛ اما به این آسانی دست از ایمان خود بر نمی‌داشتند. کجا فرار کنند؟

«وَهُمْ عَلَىٰ مَا يَفْعَلُونَ بِالْمُؤْمِنِينَ شُهُودٌ\* وَ مَا نَعْمُوا مِنْهُمْ إِلَّا أَنْ يُؤْمِنُوا بِاللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ» «2»

زلفشان به خدا گره خورده بود. دو کودک را که در آغوش مادر بودند، آوردند.

ذونواس گفت: از خدا دست بردار. مادر گفت: نمی‌توانم. یکی از کودکان را در آتش انداختند. کودک دیگر را هم انداختند. «3»

- (1) - بروج (85): 7؛ «و آنچه را از شکنجه و آسیب درباره مؤمنان انجام می‌دادند تماشاگر و ناظر بودند.»
- (2) - بروج (85): 7-8؛ «و آنچه را از شکنجه و آسیب درباره مؤمنان انجام می‌دادند تماشاگر و ناظر بودند 7 و از مؤمنان چیزی را منفور و ناپسند نمی‌داشتند مگر ایمانشان را به خدای توانای شکست‌ناپذیر و ستوده.»
- (3) - تفسیر نمونه: 339-337/26، ذیل آیه 4 سوره بروج؛ «اصحاب اخدود چه کسانی بودند؟
- «اخدود» به معنی گودال بزرگ یا «خندق» است، و منظور در اینجا خندقهای عظیمی است که مملو از آتش بود تا شکنجه‌گران مؤمنان را در آنها بیفکنند و بسوزانند.
- در اینکه این ماجرا مربوط به چه زمان و چه قومی است؟ و آیا این يك ماجرای خاص و معین بوده، و یا اشاره به ماجراهای متعددی از این قبیل در مناطق مختلف جهان است؟ در میان مفسران و مورخان گفتگو است.
- معروفتر از همه آن است که مربوط به «ذو نواس» آخرین پادشاه «حمیر» در سرزمین «یمن» است.
- توضیح اینکه: «ذو نواس» که آخرین نفر از سلسله گروه «حمیر» بود به آئین یهود درآمد، و گروه «حمیر» نیز از او پیروی کردند، او نام خود را «یوسف» نهاد، و مدتی بر این منوال گذشت، سپس به او خبر دادند که در سرزمین «نجران» (در شمال یمن) هنوز گروهی بر آئین نصرانیتند، هم‌مسلمان «ذو نواس» او را وادار کردند که اهل «نجران» را مجبور به پذیرش آئین یهود کند، او به سوی نجران حرکت کرد، و ساکنان آنجا را جمع نمود، و آئین یهود را بر آنها عرضه داشت و اصرار کرد آن را بپذیرا شوند، ولی آنها ابا کردند حاضر به قبول شهادت شدند. اما حاضر به صرف نظر کردن از آئین خود نبودند.
- «ذو نواس» دستور داد خندق عظیمی کنند و هیزم در آن ریختند و آتش زدند، گروهی را زنده زنده به آتش سوزاند، و گروهی را با شمشیر کشت و قطعه قطعه کرد، به طوری که عدد مقتولین و سوختگان به آتش به بیست هزار نفر رسید!
- بعضی افزوده‌اند که در این گیرودار يك تن از نصاری نجران فرار کرد و به سوی روم و دربار قیصر شتافت، و از ذو نواس شکایت کرد و یاری طلبید.

«قیصر» گفت: سرزمین شما از من دور است، اما نامه‌ای به پادشاه حبشه می‌نویسم که او مسیحی است و همسایه شما است، و از او می‌خواهم شما را یاری دهد، سپس نامه‌ای نوشت و از پادشاه حبشه انتقام خون مسیحیان نجران را خواست مرد نجرانی نزد سلطان حبشه نجاشی آمد، و نجاشی از شنیدن این داستان سخت متأثر گشت، و از خاموشی شعله آئین مسیح علیه السلام در سرزمین نجران افسوس خورد، و تصمیم بر انتقام شهیدان را از او گرفت.

لشکریان حبشه به جانب یمن تاختند و در یک پیکار سخت سپاه ذو نواس را شکست دادند، و گروه زیادی از آنان کشته شد، و طولی نکشید که مملکت یمن به دست نجاشی افتاد و به صورت ایالتی از ایالات حبشه درآمد.

بعضی از مفسران نقل کرده‌اند که طول آن خندق چهل ذراع، و عرض آن دوازده ذراع بوده است (هر ذراع تقریباً نیم متر است و گاه به معنی «گز» که حدود یک متر است به کار می‌رود) و بعضی نقل کرده‌اند هفت گودال بوده که هر کدام وسعتش به مقداری که در بالا ذکر شده بوده است.

ماجرای فوق به صورتهای متفاوتی در بسیاری از کتب تفسیر و تاریخ آمده است از جمله مفسر بزرگ «طبرسی» در «مجمع البیان» و «ابو الفتوح رازی» در تفسیر خود، و «فخر رازی» در تفسیر کبیر و «آلوسی» در «روح المعانی» و «قرطبی» در تفسیر خود ذیل آیات مورد بحث، و همچنین «ابن هشام» در سیره خود (جلد اول صفحه 35) و جمعی دیگر آورده‌اند.

از آنچه در بالا گفتیم روشن می‌شود که این شکنجه‌گران بیرحم، سرانجام به عذاب الهی گرفتار شدند و انتقام خونهایی که ریخته بودند در همین دنیا از آنها گرفته شد، و عذاب حریق و سوزنده قیامت نیز در انتظارشان است.

این کوره‌های آدم‌سوزی که به دست یهود به وجود آمد احتمالاً نخستین کوره‌های آدم‌سوزی در طول تاریخ بود، ولی عجب اینکه این بدعت قساوت‌بار ضد انسانی سرانجام دامن خود یهود را گرفت، و چنان که می‌دانیم گروه زیادی از آنها در ماجرای آلمان هیتلری در کوره‌های آدم‌سوزی به آتش کشیده شدند، و مصداق «عذاب الحریق» این جهان نیز در باره آنها تحقق یافت.

علاوه بر این «ذو نواس یهودی» بنیانگذار اصلی این بنای شوم، نیز از شر اعمال خود برکنار نماند.

ارزش ها و لغزشهای نفس، ص: 207

والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته

اوج وصال و اوج هجران

16

تهران، حسینیه هدایت رمضان 1382

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على جميع الانبياء والمرسلين

و صلى على محمد و آله الطاهرين.

کلام در سوره مبارکه یوسف است. از مجموعه صد و چند آیه این سوره، غیر از دو نکته گذشته دو حقیقت دیگر استفاده می شود که فوق العاده قابل توجه است.

يك حقیقت اوج وصال انسان به وجود مقدس حضرت حق نشان می دهد، و حقیقت دیگر اوج هجران و جدایی انسان را از پروردگار مهربان عالم است.

#### اتصال به حق و انقطاع از حق

آنجا که بحث از اوج وصال است، بحث از منافع ابدی برای انسان است. یعنی این انسان به مقام خیرالبریه ای رسیده که این مقام در قرآن مجید مطرح است.

این يك جهت سوره است که از مجموعه سوره مبارکه یوسف استفاده می شود، برای رسیدن انسان به اوج وصال حق و دریافت مقام خیرالبریه ای مقامی فوق آن برای انسان وجود ندارد، چون کلمه خیر در اینجا از نظر ادبیات عرب، افعال التفضیل به معنای بهترین است.

کلمه بریه هم به معنای مجموعه جنبنندگان عالم، هر ذی روحی و ذی حیاتی است، که در این قسمت سوره بازگو می کند. انسان توان حرکت در راه هدایت را دارد و می تواند به اوج وصال حق برسد، تبدیل به خیرالبریه بشود و اتصال به منافع

ابدی پیدا کند. جهت دیگر بحث از اوج هجران و جدایی و فراق است، و انقطاع از حق و رسیدن به مرحله شرالبریه، اتصال به خسارت ابدی و همیشگی، خسارتی که بسیار خداوند متعال در قرآن مجید می‌فرماید: يك روزی می‌آید که قابل هجران برای خسارت دیده نیست.

### راه رسیدن به اوج وصال و علت هجران و فراق

نکته مهمی که در اینجا قابل بحث است و در قرآن هم به طور گسترده پروردگار مهربان عالم برای بیداری انسان مطرح کرده این است که سبب رسیدن به اوج وصال و مقام خیرالبریه‌ای و اتصال به منافع ابدی و سبب رسیدن به اسفل السافلین و شرالبریه‌ای و هجران و فراق و جدایی و دچار شدن به خسارت ابدی چیست؟

به خاطر اهمیت مطلب، قرآن از ابتدای سوره بقره تا پایان به طور گسترده وارد این مسأله شده است.

### مَثَل‌های قرآن

برای نزدیک شدن مطلب به ذهن، مثالی را ذکر می‌کنم. همه اهل دل از اهل علم می‌گویند که در مثل مناقشه نیست، یعنی در مثل چون و چرا نکنید. پروردگار هنگام قرآن در به کارگیری مثل می‌فرماید:

«إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي أَنْ يَضْرِبَ مَثَلًا مَا بَعُوضَةً فَمَا فَوْقَهَا» «1»

من با این عظمت و بی‌نهایتی از اینکه برای بیان يك مطلبی به يك پشه یا فراتر از پشه مثل بزنم شرم ندارم. گاهی با همین مثل‌ها مطلبی را روشن می‌کند و گاهی

---

(1) - بقره (2): 26؛ «بی‌تردید خدا [برای فهماندن مطلبی به مردم] از اینکه به پشه و فراتر از آن [در کوچکی] مَثَل بزند، شرم نمی‌کند.»

هم همه انسانها را محدود می کند.

مثلا در آیه شریفه می فرماید:

«لَنْ يَخْلُقُوا ذُبَابًا وَّ لَوْ اجْتَمَعُوا لَهُ» «1»

این قدر ادعای توان و قدرت نکنید، برای اینکه اگر کل شما انسانها يك جا جمع بشوید قدرت آفریدن يك پشه را ندارید. یعنی بر سر قدرت ادعایی انسان زده وگرنه می فرمود قدرت ساختن يك زنبور عسل را ندارید.

حضرت حق فرموده:

«لَنْ يَخْلُقُوا ذُبَابًا وَّ لَوْ اجْتَمَعُوا لَهُ»

اگر مجموعه شما، افکار و عقل و علم و قدرتتان را روی هم بگذارید، يك پشه را نمی توانید بسازید، آن وقت شما در مقابل من سرکشی می کنید تا اینکه پیروز بشوید؟

در مثل مناقشه نیست. تار یا سه تار يك وسیله موسیقی بسیار قدیمی با چند تا سیم و دکمه است. وقتی که جدای از دست انسان و افکار انسان و حالات انسان است، هیچ صدایی ندارد و سکوت مطلق است.

اگر يك انسان جاهل و نادان سه تار را بردارد و به خاطر اینکه به هیچ صورتی دانش نُتهای موسیقی را ندارد، بنوازد صداهای ناهماهنگ و نفرت آور خسته کننده از این سه تار بیرون می آورد. به خصوص اگر این صداها را يك متخصص موسیقی بشنود که او در کمال نفرت قرار می گیرد و اگر ادامه پیدا بکند، او را به خشم می آورد.

---

(1) - حج (22): 73؛ «هرگز نمی توانند مگسی بیافرینند اگر چه برای آفریدن آن گرد آیند.»

ارزش ها و لغزشهای نفس، ص: 214

اگر يك دانای معاند این سه تار را نامنظم بزند، باز همان صداهای ناهنجار، و نفرت آور در می آید.

اما اگر يك دانای منصف و فهمیده این سه تار را با ردیف و اندیشه ای که به سر انگشتانش می دهد، بنوازد صداهای هماهنگ و ردیف و مرتبی در می آورد.



## انسان، موسیقی طبیعی زمینی - آسمانی

انسان يك عنصر موسیقی طبیعی زمینی - آسمانی است. يك جهت این عنصر موسیقی وصل به عالم غیب است و جهت دیگر آن وصل به خاک است. این يك مسأله قرآنی است.

اما جهتی که وصل به غیب است، از طریق

«نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي» «1»

وصل به آسمان است. چون روح مادی نیست و از آثار مادیت هیچ چیزی در روح وجود ندارد، روح يك جنس لطیف آسمانی است، نه به معنی آسمان بالای سر، یعنی عالم بالا و با رفعت و جایگاه بسیار عالی که دیگر بالاتر از آن جایگاه نیست، چون کلمه روح را با یای متکلم وصل به خودش کرده است

«نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي»

از روحم در آن دمیدم، یعنی يك عنصر هم‌رنگ با ملکوتیان را به تناسب این بدن که در حقیقت هم‌رنگ با خود من است، در این بدن دمیدم. «2»

(1) - حجر (15): 29؛ «و از روح خود در او بدمم.»

(2) - البرهان في تفسير القرآن: 3 / 263، سوره حجر (15): آیات 27- 83، حدیث 5851؛ «عن محمد بن مسلم، قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام عن قول الله عز وجل: «و نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي» كيف هذا النفخ؟ فقال: إن الروح متحرك كالريح، و إنما سمي روحاً لأنه اشتق اسمه من الريح، و إنما أخرجته على لفظ الريح لأن الأرواح مجانسة للريح، و إنما أضافه إلى نفسه لأنه اصطفاه على سائر الأرواح، كما قال لبيت من البيوت: بيتي و لرسول من الرسل: رسولي و أشباه ذلك، و كل ذلك مخلوق مصنوع محدث مربوط مدبر.»

البرهان في تفسير القرآن: 263 / 3، سور حجر (15): آیات 27- 83، حدیث 5849؛ «عن الأحول، قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام عن الروح التي في آدم عليه السلام في قوله: فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي. قال: هذه روح مخلوقة، و الروح التي في عيسى عليه السلام مخلوقة».

### ارزش ها و لغزشهای نفس، ص: 215

يك جهت انسان عنصر خاکی است که همان بدنه سه تار است و يك جهت عنصر نیز آن معنویت سه تار است که وقتی ظهور می کند، یا انسان را در اوج نشاط می برد و یا آدم را به گریه و ا می دارد تا غمها و غصهها و ناراحتیها و رنجها تخلیه بشود.

از زمان آدم وجود انسان که سه تار خلقت است، هرگاه دست نادان یا دانای معاندی افتاد، فقط صداهای ناهمانگ غرایز نفسانی و امیال حیوانی و شهوات بی محاسبه را از آن درآورده است.

این صداها را به صورت عمل هم در آوردند، صداهایی که مورد نفرت حق و ملائکه و موجودات عالم و زمین است، مورد نفرت آسمان است.

این خواستههایی که انگشت این نادانان و یا دانایان معاند، از این عنصر بروز داده اند، همیشه بخش عمدهای از کره زمین را دچار فساد و ناامنی و ظلم و جنایت و غارت و قتل و اختلاف و نابودی کرده است.

### ارزش ها و لغزشهای نفس، ص: 216

#### گرفتار شدن لنین در دست هگل «1»

وقتی يك نفر به تنهایی در دست هگل قرار می گیرد و سرانگشتان هگل با نوشتن کتاب فلسفه هگل تارهای وجود را به صدا در می آورد. از این يك نفر صداهای ناهمانگی به وسیله هگل - فیلسوف دانای آلمانی ضد انسان - در می آید. این صدا پخش می شود و هگل صدای لنین را در آورده است، یعنی لنین در دست انگشتان افکار هگل افتاد و مکتب کمونیستی به وجود آمد.

در این 80-90 سال، بشر صدای هگل و لنین را گوش داد در حالی که صدای بسیار ناهماهنگی بود، نه هماهنگی با فطرت و نه با وجدان و نه با اندیشه پاک و نه

(1) - فرهنگ فارسی (معین): 2290 / 6 - 2291؛ «فیلسوف آلمانی (1770-1831 م) فلسفه اصالت تصویری وی از روزگار او تا کنون تأثیر عمیقی در اندیشه متفکران داشته است. هگل در دانشگاه‌های متعدد تدریس کرد و استاد دانشگاه ینا، هایدلبرگ و برلین بود. فلسفه خویش را در چند کتاب تشریح کرده است: نمودشناسی ذهن (1807 م)، علم منطق (1812-1816 م)، دائرة المعارف علمی فلسفی (1817 م) و اصول فلسفه حق (1821 م).

به عقیده هگل هستی بر اصل تضاد قائم است. هر آنچه در عالم خلقت می‌بینیم دارای ضدی است. شما نمی‌توانید به بی‌نهایت بدون نهایت و به زندگی بدون مرگ بیندیشید. مرد مرد است زیرا زن نیست. هر شیئی تنها بدان سبب خود او است که چیز دیگری نیست.

اساس عقیده‌اش بر سه اصل است: وضع، وضع مقابل، وضع جامع. (این سه اصل را فروغی در سیر حکمت به ترتیب به نامهای، برنهاد، برابر نهاد، هم نهاد آورده است.) هر وضعی دارای وضع مقابل خود است. اما هر چیزی نه تنها ضدی خود را در بردارد بلکه ضد خود است. هستی نزاع قوای مخالف است برای ترکیب آنها به صورتی واحد. وضع از يك سو و وضع مقابل از سوی دیگر با هم در کشمکش هستند و از ترکیب آنها وضع جامع نتیجه می‌شود.

### ارزش ها و لغزشهای نفس، ص: 217

با دنیای انسان و نه با آخرت انسان داشت. انسانها فریب این صدا را خوردند و به اندازه دو میلیارد نفر به فراق و هجران از خدا مبتلا شدند. و يك طرف وجود که جنبه ملکوتی آنان بود، به کل تعطیل شد.

آنان گفتند: همه چیز خاک و ماده و اقتصاد و بدن است. میلیاردها نفر دچار افکار لنین شدند. چقدر آدم بی‌گناه را کشتند، چقدر کشورها را غارت کردند، چقدر عباد خدا را گمراه کردند. میلیون‌ها نفر که مردند و به جهنم رفتند و میلیون‌ها نفر باقی مانده نیز بعد از مدتی از این صداهای ناهماهنگ متنفر شدند، و فرهنگ کمونیستی از بین رفت.

این صدا به وسیله يك دانای معاند است. و اما صدا به وسیله نادانان، در خانه‌ها و مدرسه‌ها و دانشگاه‌ها و پارکها و ارتباطهاست. این دیگر بخشی نیست که جهان را تحت تأثیر قرار بدهد.

يك مادر بدون اطلاع از حقایق و بدون علم برای دخترش صدای ناهماهنگ با خدا در می آورد. صدای بی حجابی و بدحجابی، صدای شهوات بی محاسبه، بعد هم او را در جامعه رها می کند. در این حال بد صدایی چه مقدار انسان را تا ابد به گمراهی می کشاند، خدا می داند.

یا يك پدر برای پسر خود ساز ناهماهنگ بزند، یا يك معلم برای بچه های کلاس صدای ناهماهنگ بنوازد، یا يك روحانی بی سواد که نگذاشته مردم به بی سوادی او پی ببرند برای مردم صداهای ناهماهنگ در بیاورد، چیزی را به عنوان دین می گوید که خودش هم نمی داند که جزء دین نیست، و مردم را به عنوان دینداری، به بی دینی می کشاند.

### ارزش ها و لغزشهای نفس، ص: 218

#### صدای ناهماهنگ زلیخا

زلیخا موجودی است که اربابان مشرک مصر، از او صدای ناهماهنگ با خدا و با خلقت و با دنیا و با آخرت پخش کرده اند، او با این صداها نشان می دهد که در فراق و هجران و جدایی از حق است، غیر از شهوت هیچ چیز را محاسبه نمی کند.

حساب نمی کند که من يك زن شوهر دار هستم، زن نخست وزیر هستم. حسابگری نمی کند که این جوان کنعانی پاك را نباید آلوده کنم.

محاسبه نمی کند که آینده زنا با زن شوهر دار با او چه خواهد کرد. هفت سال فقط به یوسف می گوید: کام مرا برآر.

«أَنَا رَاوِدُتُهُ عَنْ نَفْسِيهِ» «1»

من که از او طلب کاجویی می کنم، محاسبه هم در این کاجویی ندارم که حالا شوهرم کیست و یا در کشورم چه اتفاقی می افتد یا معلم ناهماهنگ با نظام خلقت و صاحب خلقت است. اینها را اصلا محاسبه نمی کند فقط دائم می گوید بیا.

این يك سوی آیات قرآن است. در اینجا نشان می دهد انسان در ظرف دنیا به صورت يك تفرقه ته نشین در مرتبه اسفل سافلین آن است.

## صدای هماهنگ یوسف علیه السلام

جهت دیگر، اوج وصال حق است. اوج خیرالبریه‌ای و اوج اتصال به منافع ابد است. حتی يك بار یوسف از آن زن طلب کاجویی نمی‌کند، دائم مبارزه می‌کند، صدای یوسف علیه السلام در قرآن آمده است. هفت سال این زن می‌گوید من دلم

---

(1) - یوسف (12): 51؛ «من [بودم که] از او درخواست کام جویی کردم.»

ارزش ها و لغزشهای نفس، ص: 219

می‌خواهد از تو کاجویی بکنم، او می‌گوید: «مَعَاذَ اللَّهِ» «1» چرا؟

چون تار وجود یوسف را سه تا پیغمبر به صدا در آوردند. یکی یعقوب پدرش، یکی فرهنگ جدش اسحاق و یکی فرهنگ جد پدرش ابراهیم است، به همین خاطر که رسول خدا صلی الله علیه و آله هر وقت می‌خواست اسمش را ببرد، نمی‌گفت یوسف، می‌فرمود:

«الکریم بن الکریم یوسف بن یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم» «2» چهار تا کلمه کریم کنار اسم یوسف می‌گذاشت و سه پیغمبر را نام می‌برد، یعنی يك جوان، وقتی در سرانگشتان تربیت پیغمبرانی که انگشت‌هایشان وصل به خدا بوده، قرار بگیرد، صدای خدا را از او در می‌آورند.

سامری چه کار کرد؟ قرآن می‌گوید: با طلا و نقره يك گوساله ساخت، صدای گوساله از آن درآورد.

این نادانان و دانایان معاند از بشرهایی که در اختیارشان قرار گرفتند، صدای گوساله و گاو در آوردند. فقط شهوت و شکم پرورش دادند. درصد بالایی از مردم جهان در اروپا و آمریکا و آسیا و آفریقا، فقط دنبال شکم و شهوت هستند. ولی آنهایی که در سرانگشتان انبیا قرار گرفتند فقط دنبال خدا هستند.

---

(1) - یوسف (12): 23؛ «پناه به خدا.»

(2) - بحار الأنوار: 289 / 46، باب 6، ذیل حدیث 12؛ المیزان فی تفسیر القرآن: 115 / 11؛ «و فی الدر المنثور، أخرج أحمد و البخاري عن ابن عمر أن رسول الله صلى الله عليه و آله قال: الكريم بن الكريم بن الكريم بن يوسف بن يعقوب بن إسحاق بن إبراهيم.»

ارزش ها و لغزشهای نفس، ص: 220

صدای بی نظیر امیرالمؤمنین علیه السلام

ای کاش ما شصت و سه سال، کنار امیرالمؤمنین علیه السلام می نشستیم. او يك بار در شصت و سه سال عمرش، دنبال شکم و شهوت و صندلی و لباس نبود، حتی یکبار در ذهن و زبانش دنبال بهشت هم نبود.

ای کاش در کنار او بودیم. صدای علی علیه السلام در کل عمرش این بود:

«الهی ما عبدتك خوفاً من عقابك و لا طمعاً فی ثوابك» «1» من نه آرزوی بهشت دارم و نه ترس از جهنم، همه عشقم این است که غلام حلقه به گوش عبادت تو باشم، مرا بهشت ببری، من دنبال آنجا نیستم، جهنم هم ببری، می گویم محبوبم خواسته من:

«صبرت علی عذابك» «2» چه خبر است.

اگر امشب جبرئیل از طرف خدا به ما بگوید، همه شما يك صف بشوید، ما يك دانه چراغ يك فتیله ای قدیمی روشن می کنیم، هر کدامتان يك دقیقه انگشتتان را روی شعله این چراغ بگذارید، چون خدا از شما خواسته است، ما اعلان می کنیم «صبرت علی عذابك» من که به جبرئیل راستش را می گویم، می گویم از خدا بخواهید این کار را از من نخواهد.

صدایی خالص تر از این هم در عالم شنیدید؟ «فهبني يا الهي» نمی گوید: یا الله،

(1) - بحار الأنوار: 14 / 41، باب 101، ذیل حدیث 4؛ «و قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي مَوْضِعٍ آخَرَ إلهي مَا عَبْدْتُكَ خَوْفاً مِنْ

عِقَابِكَ وَ لَا طَمَعاً فِي ثَوَابِكَ وَ لَكِنْ وَجَدْتُكَ أَهْلًا لِلْعِبَادَةِ فَعَبَدْتُكَ.»

(2) - إقبال الأعمال: 708.

ارزش ها و لغزشهای نفس، ص: 221

یا رب، می گوید: یا الهی، معبودم، محبوبم،

«فهبني يا الهی و سیدی صبرت علی عذابك»

مرا جهنم ببری من صبر می کنم، اما به من بگو:

«فكيف اصبر علی فراقك» «1» من به وصال رسیده، حالا دوباره فراق؟ چطوری؟ این اوج انسانیت است.

چه انگشتانی این صدا را از تار وجود علی علیه السلام در آورده است، انگشتان قرآن و پیغمبر صلی الله علیه و آله است.

دوستان ما چه کسانی هستند؟

الگو بردار از چه کسانی هستیم؟ سرمشق مان چه کسانی هستند؟ با چه فرهنگ هایی در ارتباطیم؟ به چه مجوزی تار وجودمان را دست نادان و دانای معاند بدهیم که هر صدایی از شکم و شهوت در بیاورد که بی قید و شرط شکم بگوید:

پرم کن، شهوت هم دائم داد بزند، به هر شکلی جواب کاجوئیم را بده و آرام کن.

صداهای هماهنگ خلقت

يك سر این تار:

«نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي»

يك سر این تار:

«كُلُّوا مِمَّا فِي الْأَرْضِ حَلَالًا طَيِّبًا» «2»

(1) - المصباح للكفعمي: 557، الفصل الرابع و الأربعون، دعای کمیل؛ «فَهَبْنِي يَا إِلَهِي وَ سَيِّدِي صَبْرْتُ عَلَى عَذَابِكَ فَكَيْفَ أَصْبِرُ عَلَى فِرَاقِكَ وَ هَبْنِي صَبْرْتُ عَلَى حَرِّ نَارِكَ فَكَيْفَ أَصْبِرُ عَنِ النَّظَرِ إِلَى كَرَامَتِكَ.»

(2) - بقره (2): 168؛ «از آنچه [از انواع میوهها و خوردنیها] در زمین حلال و پاکیزه است.»

ارزش ها و لغزشهای نفس، ص: 222

يك سر اینجا پاکی محض است، يك سر آنجا هم پاکی محض. حالا این موجود دو سر پاك را که در عالم خاک پاکی محض و در عالم معنویت، پاکی محض و همرنگی با فرشتگان آفریده شده، يك سه تار به این با عظمتی به پهنای آفرینش يك نادان آن را به صدا در بیاورد، چه صداهای ناهنجار و آلوده از آن در می آید.

به قول سعدی:

زیبم در گوش کن تا نشنوم      یا درم بگشای تا بیرون روم «1»

یا در را باز کن تا از این محیط پرجنجال که انواع صداهای شیطانی از انسان درآوردند، بیرون بروم یا اگر نمی گذاری بروم، دو تا گوشم را پنبه بگذارید تا این صداها را نشنوم.

وقتی شمشیر ابن ملجم فرق حضرت را شکافت يك مرتبه فرمود:

«فزت و رب الكعبه» «2» یعنی می روم که این صداها را نشنوم، صدای شتر عایشه را نشنوم، از يك شتر صدا درآوردید، صد هزار نفر را بیچاره کردید و به جهنم بردید. صدای شامیان را نشنوم که معاویه صد هزار نفر را برای جنگ با من به ناحق آورد. صدای خوارج را نشنوم.

ای شمشیر! علی را راحت کردی، جایی می روم که فقط صدای پیغمبر و فاطمه را بشنوم، جایی می روم که صدای انبیا را بشنوم، دو شب دیگر صدای خودش را می شنوم که به من می گوید:



(1) - سعدی شیرازی.

(2) - بحار الأنوار: 2/41، باب 99، حدیث 4.

ارزش ها و لغزشهای نفس، ص: 223

«يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ» «1»

فکر کنیم چه کسی با ما بازی می‌کند؟ ای مفسدان! ما را رها کنید، ای احزاب! ما را رها کنید، ای دار و دسته‌ها! ما را رها کنید، ای شیاطین جنی و انسی ما را رها کنید، آخر ما از خداییم

«إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» «2»

این چه صداهایی است که از ما ساختید؟ بی حجابی، بدحجابی، عریانی، شراب، زنا، قمار، دروغ، تهمت، شایعه، غیبت. با چه انگشتانی تار وجود ما را می‌زنید؟ ان شاء الله خدا این دستها را قطع کند

«تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَ تَبَّ» «3»

اما از این سو، چه صداهایی می‌آید. ای کاش ما را يك بار در صحرای عرفات کنار ابی عبدالله علیه السلام راه می‌دادند می‌نشستیم صدای خودش را در خواندن دعای عرفه می‌شنیدیم، این صدای خداست که از گلوی ابا عبدالله علیه السلام در می‌آید:

«أَنْتَ الَّذِي أُرْزِلَتِ الْأَعْيَارُ عَنْ قُلُوبِ أَحِبَّائِكَ حَتَّىٰ لَمْ يُجِبُوا سَوَآءَكَ» «4» تویی که با انگشتان رحمت تمام بیگانه‌ها را از دلم بیرون کردی، حالا حس می‌کنم که غیر از تو هیچ کس را دوست ندارم،

(1) - فجر (89): 27-28؛ «ای جان آرام گرفته و اطمینان یافته! \* به سوی پروردگارت... باز گرد.»

(2) - بقره (2): 156؛ «ما مملوك خداییم و یقیناً به سوی او بازمی‌گردیم.»

(3) - مسد (111): 1؛ «نابود باد قدرت ابولهب، و نابود باد خودش.»

(4) - بحار الأنوار: 226 / 95، باب 2، حدیث 3؛ دعای عرفه.

ارزش ها و لغزشهای نفس، ص: 224

«حَتَّىٰ لَمْ يُجِبُوا سَوَالَكَ»

این دعای عرفه چه صدایی است؟ این دعای کمیل چه صدایی است که از بشر درآمده، چه صدای زیبایی است؟

«اللهم برحمتك التي وسعت كل شيء» «1» این چه صدایی است؟ چقدر این صدا زیباست.

حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

شب معراج آنجایی که جبرئیل هم نتوانست بیاید، جبرئیل به من گفت: دیگر جای ما نیست، جای انسان است. جبرئیل در مقام چهارم ماند، گفت: من دیگر پر پرواز ندارم، رفتم آنجایی که فقط من راه را پیدا کردم، هیچ کس دیگر نرفته بود. دیدم علی با من حرف می زند. دست راستم را نگاه کردم، علی نبود، دست چپ، علی نبود، رو به رویم علی نبود، پشت سرم علی نبود، متحیر شدم، گفتم بپرسم، گفتم:

یا رب! علی با من حرف می زند، خود او کجاست؟ خطاب رسید: نه حبیبم، من با صدای علی با تو حرف می زنم.

«2» انسان عجب صداهای زیبایی دارد!

(1) - إقبال الأعمال: 706؛ دعای کمیل.

(2) - إرشاد القلوب: 233 / 2، الجزء الثاني؛ بحار الأنوار: 386 / 18، باب 3، حدیث 94؛ «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص مَرَرْتُ لَيْلَةَ أُسْرِي بِإِلَى السَّمَاءِ وَإِذَا أَنَا بِمَلِكٍ جَالِسٍ عَلَى مِنْبَرٍ مِنْ نُورٍ وَالْمَلَائِكَةُ تَحْدِقُ بِهِ فَقُلْتُ يَا جَبْرَائِيلُ مَنْ هَذَا الْمَلِكُ فَقَالَ ادْنُ مِنْهُ فَسَلَّمْ عَلَيْهِ فَدَنَوْتُ مِنْهُ وَ سَلَّمْتُ عَلَيْهِ فَإِذَا أَنَا بِأَخِي وَ ابْنِ عَمِّي عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقُلْتُ يَا جَبْرَائِيلُ سَبَقَنِي عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ إِلَى السَّمَاءِ الرَّابِعَةَ فَقَالَ لَا يَا مُحَمَّدُ وَ لَكِنَّ الْمَلَائِكَةَ شَكَّتْ حُبَّهَا لِعَلِيِّ فَخَلَقَ اللَّهُ هَذَا الْمَلِكَ مِنْ نُورِ عَلِيِّ وَ صُورَةَ عَلِيِّ فَالْمَلَائِكَةُ تَزُورُهُ فِي كُلِّ لَيْلَةٍ جُمُعَةٍ سَبْعِينَ مَرَّةً وَ يُسَبِّحُونَ اللَّهَ تَعَالَى وَ يُفَدِّسُونَهُ وَ يُهْدُونَ نَوَابَهُ لِمُحِبِّ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَام.»

إرشاد القلوب: 233/2 - 234، الجزء الثاني؛ بحار الأنوار: 387/18، باب 3؛ «وَمِنْ كِتَابِ الْمَنَاقِبِ لِلْخُوَارَزْمِيِّ عَنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ وَ قَدْ سُئِلَ بِأَيِّ لُغَةٍ خَاطَبَكَ رَبُّكَ لَيْلَةَ الْمِعْرَاجِ فَقَالَ خَاطَبَنِي بِلُغَةِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ أَلْهَمَنِي أَنْ قُلْتُ يَا رَبُّ أَمْ خَاطَبْتَنِي أَنْتَ أَمْ عَلِيٌّ فَقَالَ يَا أَحْمَدُ أَنَا شَيْءٌ لَيْسَ كَالْأَشْيَاءِ وَ لَا أُنَاسُ بِالنَّاسِ وَ لَا أُوصَفُ بِالْأَشْيَاءِ خَلَقْتُكَ مِنْ نُورِي وَ خَلَقْتُ عَلِيًّا مِنْ نُورِكَ فَاطَّلَعْتُ عَلَى سَرَائِرِ قَلْبِكَ فَلَمْ أَجِدْ عَلَى قَلْبِكَ أَحَبَّ مِنْ عَلِيٍّ بِنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَخَاطَبْتُكَ بِلِسَانِهِ كَيْمَا يَطْمَئِنُّ قَلْبُكَ.»

### ارزش ها و لغزشهای نفس، ص: 225

ای کاش يك بار ما را راه می دادند آن وقتی که هنوز سپیده صبح نروده، تاريك است، علی صورتش را روی خاک گذاشته، چقدر دلنواز است، این صدا آدم را در اوج شادی و حال و پاکی می برد.

این صدا مالك اشتر، عمار یاسر، حجر بن عدی و رشید حجری می سازد، برو بالاتر، این صدا قمر بنی هاشم می سازد، این صدا حسن می سازد، این صدا حسین می سازد. این صدا زینب می سازد.

صدای یعقوب و اسحاق و ابراهیم دائم گوش یوسف را نوازش داده است که یوسف به آن مقامات نائل می شود.

والسلام عليكم و رحمة الله و بركاته

### ارزش ها و لغزشهای نفس، ص: 226

معنای فسق

17

تهران، حسینیه هدایت

رمضان 1382

الحمد لله رب العالمين و صَلَّى اللهُ عَلَى جَمِيعِ الْأَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ

و صَلَّى عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ.

از کلماتی که قرآن مجید زیاد به کار گرفته شده کلمه فسق و مشتقات آن فاسقون، فاسقین، یفسقون است. قبل از اینکه قرآن کریم نازل بشود جامعه عرب به ویژه در حجاز این کلمه را به کار می بردند. زمانی که خرما از غلافش بیرون می آمد عرب می گفت فسق انجام گرفت، «1» یعنی خرما از غلاف بیرون آمد.

بعد از اینکه وجود مبارك رسول خدا صلی الله علیه و آله مبعوث به رسالت گردید و آیات قرآن بر قلب ملکوتی و عرشی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نازل شد. این لغت هم به وسیله پروردگار عالم در آیات قرآن مجید به کار گرفته شد، اما نه در رابطه با خرما بلکه خداوند متعال این کلمه را درباره مردمی و گروهی یا انسانی به کار گرفت که از آداب، و ارزشهای انسانیت به خاطر تداوم گناه و معصیت و جرم و خطا بیرون آمده بود.

### مَثَلُ فَاسِقٍ

فاسق یعنی آن انسانی که از فضا و چارچوب انسانیت خارج شده و دیگر به

(1) - المفردات: 636؛ «فسق: فسق فلان: خرج عن حجر الشرع، و ذلك من قولهم: فسق الرطب، إذا خرج عن قشره، و هو أعم من الكفر. و الفسق يقع بالقليل من الذنوب و بالكثير.»

ارزش ها و لغزشهای نفس، ص: 230

عنوان انسان در پیشگاه خداوند متعال شناخته نمی شود.

«أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلَّ هُمْ أَضْلُ» «1»

اینان یا مانند چهارپایان هستند و یا گمراه تر از چهارپایان یا تعبیر دیگر قرآن مجید از این گروهی که از چارچوب انسانیت بر اثر کثرت گناه و تکرار گناه بیرون آمدند،

«أُولَئِكَ هُمْ شَرُّ الْبَرِيَّةِ» «2»

اینان از همه موجودات زنده عالم شرتر و بدتر هستند. گاهی هم قرآن مجید می فرماید:

«كَمَثَلِ الْجِمَارِ» «3»

اینان مانند الاغ می مانند و گاهی هم می فرماید:

«فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ» «4»

اینان مانند سگ می مانند.

قرار گرفتن انسان، در گروه خاسرین و فاسقین

بعد قرآن مجید توضیح می دهد با چه گناهای انسان از چارچوب انسانیت خارج می شود و وارد جرگه حیوانات می شود، از نظر اخلاق و کردار و منش و رفتار یا مانند چهارپایان، یا مانند درندگان و یا مانند شیاطین می شود که هر سه مرحله را

---

(1) - اعراف (7): 179؛ «آنان مانند چهارپایانند بلکه گمراه ترند.»

(2) - بینه (98): 6؛ «اینانند که بدترین مخلوقاتند.»

(3) - جمعه (62): 5؛ «مانند درازگوشی است.»

(4) - اعراف (7): 176؛ «پس داستانش چون داستان سگ است.»

ارزش ها و لغزشهای نفس، ص: 231

قرآن مجید بیان می کند.

سه آیه از آیات قرآن مجید را، در این زمینه توجه کنید:

«الَّذِينَ يَنْفُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَ يَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ»

«1»

آنان که پیمان پروردگار را بعد از اینکه استوار و محکم کرده می‌شکنند؛ پیمان پروردگار در این آیه، به قرآن و ولایت پیغمبر و ائمه معصومین علیهم السلام تفسیر شده است.

این پیمان الهی را می‌شکنند یعنی بین خود و بین خدا، بین خود و بین قرآن، بین خود و بین نبوت، بین خود و بین اهل بیت علیهم السلام جدایی می‌اندازند. به جای اینکه به تعهد فطری و عقلی خود را نسبت به آن منابع الهی عمل کنند، به فرهنگ شیطان متعهد می‌شوند، به فرهنگ دشمن و فرهنگ یهودیت و مسیحیت متعهد می‌شوند.

به فرهنگ غرب متعهد می‌شوند و روش و منش و اخلاق و کردار خود را با فرهنگ ضد خدا هماهنگ می‌کنند.

این‌ها پیمان شکنان هستند:

«وَ يَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ»

با اقوام و با رهبران الهی خود با عالمان ربانی واجد شرایط قطع رابطه می‌کنند

«وَ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ»

(1) - بقره (2): 27؛ «آنان کسانی هستند که پیمان خدا را [که توحید و وحی و نبوت است] پس از استواری‌اش [با دلایل عقلی و علمی و براهین منطقی با عدم وفای به آن] می‌شکنند و آنچه را خدا پیوند خوردن به آن را فرمان داده است [مانند پیوند با پیامبران و کتابهای آسمانی و اهل بیت طاهرين و خویشان] قطع می‌نمایند و در زمین تباهی و فساد بر پا می‌کنند، آنانند که زیانکارند.»

ارزش‌ها و لغزشهای نفس، ص: 232

و سفره فسادشان را به اندازه پهنه زمین می‌گسترانند.

فساد در اقتصاد، فساد در سیاست، فساد در تعقل، فساد در ناموس، فساد در قوانین، فساد در روابط، می‌خواهند فساد همه جانبه کنند

«أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ»

اینان از چارچوب انسانیت خارج شده‌اند. آنان را دیگر خدا و قرآن انسان نمی‌داند. اینها دچار خسران و خسارت هستند. «1» آیه دیگر می‌فرماید:

«فَمَنْ تَوَلَّى بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ» «2»

«بعد ذلك» یعنی بعد از نبوت انبیا و بعد از ولایت ائمه طاهرين، بعد از قرآن و بعد از اتمام حجت پروردگار در همه زمینه‌ها کسانی که سرپیچی کنند، طغیان کنند و

(1) - البرهان في تفسير القرآن: 159 / 1 - 158، حدیث 361؛ «تفسير الإمام أبي محمد العسكري عليه السلام، قال: «قال الباقر عليه السلام: ... فقال عز وجل: «الَّذِينَ يَنْفُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ» المأخوذ عليهم بالربوبية، و لمحمد صلى الله عليه و آله بالنبوة، و لعلي عليه السلام بالإمامة، و لشيعتهما بالمحبة و الكرامة من بعد ميثاقه إحصاءه و تغليظه و يقطعون ما أمر الله به أن يوصل من الأرحام و القرابات أن يتعاهدوهم و يقضوا حقوقهم.

و أفضل رحم و أوجه حقا رحم رسول الله صلى الله عليه و آله، فإن حقهم بمحمد كما أن حق قرابات الإنسان بأبيه و أمه، و محمد صلى الله عليه و آله أعظم حقا من أبويه، كذلك حق رحمه أعظم، و قطيعته أفضح و أفضح. وَ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ بِالْبِرَاءَةِ مِمَّنْ فَرَضَ اللَّهُ إِمَامَتَهُ، و اعتقاد إمامة من قد فرض الله مخالفته أولئك أهل هذه الصفة هُمُ الْخَاسِرُونَ قد خسروا أنفسهم و أهلهم لما صاروا إلى النيران، و حرموا الجنان، فإيا لها من خسارة ألزمتهم عذاب الأبد، و حرمتهم نعيم الأبد.»

(2) - آل عمران (3): 82؛ «پس کسی که از انحراف وصیت کننده [در مورد حقوق ورثه] یا از گناه او [که به کار نامشروع و ناحقّی وصیت کند] بترسد، و میان ورثه [با تغییر دادن وصیت بر اساس احکام دین] اصلاح دهد، گناهی بر او نیست؛ یقیناً خدا بسیار آمرزنده و مهربان است.»

ارزش ها و لغزشهای نفس، ص: 233

پشت به حقایق کنند و رو به شیاطین بیاورند.

مخصوصاً شیاطین انسی که الان در دنیا فراوان هستند، در کشور ما هم وجود دارند و همه نوع ابزار را هم در جهان در اختیار دارند، پشت کنندگان به خدا و انبیا و قرآن و روکنندگان به شیاطین،

«فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ»

از چارچوب انسانیت بیرون هستند. «1» آیه دیگر می فرماید:

«وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ»

ای مردم مؤمن، ای اهل ایمان، مانند آن مردم و ملتها و اقوامی نباشید که به طور کلی خدا را از یاد بردند و جریمه از یاد بردن این شد که خدا هم آنها را از یاد خود برد.

یعنی غافل از این بودند که انسان هستند، دیگر توجهی ندارند که انسان و مملوک پروردگار هستند، توجهی ندارند که در حیطه تدبیر و تصرف تکوینی و تشریحی پروردگارند. آلهایی که دچار سخت‌ترین و زیانبارترین بیماری روانی

(1) - مجمع البیان فی تفسیر القرآن: 785 / 2 - 786؛ «(فَمَنْ تَوَلَّى بَعْدَ ذَلِكَ) أَي فَمَنْ أَعْرَضَ عَنِ الْإِيمَانِ بِمُحَمَّدٍ بَعْدَ هَذِهِ الدَّلَالَاتِ وَالْحُجُجِ وَبَعْدَ أَخْذِ الْمِيثَاقِ عَلَى النَّبِيِّينَ الَّذِينَ سَبَقَ ذِكْرُهُمْ وَالْمَقْصُودُ بِهَذِهِ الْأُمَّمِ دُونَ النَّبِيِّينَ لِأَنَّهُ قَدْ مَضَى أَرْزَامُهُمْ وَجَازَ ذَلِكَ لِأَنَّ أَخْذَ الْمِيثَاقِ عَلَى النَّبِيِّينَ يَتَضَمَّنُ الْأَخْذَ عَلَى أُمَّهَمُ وَ قَدْ رُوِيَ عَنِ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ لَمْ يَبْعَثَ اللَّهُ نَبِيًّا آدَمَ وَ مِنْ بَعْدِهِ إِلَّا أَخَذَ عَلَيْهِ الْعَهْدَ لئِنْ بَعَثَ اللَّهُ مُحَمَّدًا وَ هُوَ حَيٌّ لِيُؤْمِنَنَّ بِهِ وَ لِيَنْصِرَنَّهُ وَ أَمْرُهُ بِأَنْ يَأْخُذَ الْعَهْدَ بِذَلِكَ عَلَى قَوْمِهِ. «فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ» وَ لَمْ يَقُلْ الْكَافِرُونَ لِأَنَّ الْمُرَادَ الْخَارِجُونَ فِي الْكُفْرِ إِلَى أَفْحَشِ مَرَاتِبِ الْكُفْرِ بِتَمَرْدِهِمْ وَ ذَلِكَ أَنَّ أَصْلَ الْفَسْقِ الْخُرُوجُ عَنِ أَمْرِ اللَّهِ إِلَى حَالِ تَوْبِقِهِ وَ فِي الْكُفْرِ مَا هُوَ أَكْبَرُ كَمَا أَنَّ فِيهَا دُونَ الْكُفْرِ مِنَ الْمَعَاصِي مَا هُوَ أَكْبَرُ وَ مَا هُوَ أَصْغَرُ بِالْإِضَافَةِ إِلَيْهِ.»

ارزش ها و لغزشهای نفس، ص: 234

شده‌اند که بیماری خود فراموشی است،

«أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ» «1»

از چارچوب انسانیت، بیرون رفته‌اند.

توبه و اعاده حیثیت



معنای فسق را که از قرآن عنایت کردید، حالا معنای توبه بسیار ریشه دار معلوم می‌شود. انسانی که گرفتار فسق است، یعنی دچار بیرون شدن از چارچوب انسانیت است، در توبه به رویش باز است.

توبه او به معنای اعاده حیثیت انسانیت است، یعنی اگر بخواهد توبه کند، توبه‌اش به این کیفیت باید باشد که تمام آثار، علائم، و نشانه‌های حیوانیت را در وجود خودش ریشه‌کن کند، که با ریشه‌کن کردن آن علائم حیوانی و آثار حیوانی به بارگاه ربوبیت حق برای وصل شدن به آمرزش و رحمت و شفاعت شافعین راه پیدا بکند.

اگر چنانچه توبه او اعاده حیثیت انسانیت نباشد، یعنی برگشت از حیوانیت به فضای انسانیت نباشد، آن توبه قابل قبول نیست و مغفرت و رحمت و شفاعت شامل حال او نخواهد بود. «2» کسی که در جامعه، اخلاق روباه را دارد، یعنی یک آدم متقلبی است و در هر مقامی که قرار می‌گیرد تقلب در گفتار، تقلب در نوشتار، تقلب در سیاست، تقلب در

(1) - حشر (59): 19؛ «و مانند کسانی مباشید که خدا را فراموش کردند، پس خدا هم آنان را دچار خودفراموشی کرد؛ اینان همان فاسقانند.»

(2) - الکافی: 435 / 2، باب التوبة، حدیث 10؛ «عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ التَّائِبُ مِنَ الذَّنْبِ كَمَنْ لَمْ يذَنْبْ لَهُ وَ الْمُقِيمُ عَلَى الذَّنْبِ وَ هُوَ مُسْتَعْفِرٌ مِنْهُ كَالْمُسْتَهْزِئِ.»

ارزش ها و لغزشهای نفس، ص: 235

اقتصاد، تقلب در خرید و فروش می‌کند، این روباه مسلک، راهی به بارگاه حضرت حق برای مغفرت و رحمت و شفاعت ندارد.

اگر کسی واقعا بیدار شود که دارای حالت روباه مسلکی است، و این حالت را رها کند، و به چارچوب انسانیت که فضای صدق است، فضای درستی است، فضای حق است، فضای بی تقلبی و بی دوز و کلکی است، برگردد، همین برگشت او توبه واقعی است ولو اینکه با زبانش استغفار نکند، و با دست و سر، قرآن به سر نگیرد و با چشمش هم گریه نکند. همین برگشت از روباه مسلکی توبه است، و شایسته مغفرت و رحمت خدا و شفاعت شفیعان خواهد شد.

انسانی که گرگ طبیعت است، دندان تیز کرده برای دریدن یوسفان، دندان تیز کرده برای کشتن برادران، دندان تیز کرده برای به چاه انداختن یاران، چنگالی را نشان داده برای دریدن شکم مردمان، این شخص بگوید استغفر الله فایده‌ای

ندارد، این باید از شهر گرگ صفتی به شهر انسانیت سفر بکند تا مورد مغفرت، رحمت و شفاعت قرار بگیرد. «1»  
 انسانی که پایه زندگی خود را بر کذب قرار داده، به خدا دروغ می گوید، به خانواده دروغ می گوید، به خودش دروغ می گوید، به جامعه دروغ می گوید، به همسایه دروغ می گوید. نه فقط دروغ زبانی، بلکه دروغ عملی دارد. می گوید من مسلمانم، ولی آثار اسلام در او نیست، خانم است، دختر خانم است، می گوید من

(1) - نصح البلاغه: حکمت 417؛ «و قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِعَائِلٍ قَالَ بِحَضْرَتِهِ اسْتَغْفِرُ اللَّهَ تُكَلِّتُكَ أُمُّكَ أ تَدْرِي مَا الْإِسْتِغْفَارُ الْإِسْتِغْفَارُ دَرَجَةُ الْعَلِيِّ وَ هُوَ اسْمٌ وَقَعَ عَلَى سِتَّةٍ مَعَانٍ أَوْهَا النَّدْمُ عَلَى مَا مَضَى وَ الثَّانِي الْعَزْمُ عَلَى تَرْكِ الْعُودِ إِلَيْهِ أَبَدًا وَ الثَّلَاثُ أَنْ تُؤَدِّيَ إِلَى الْمَخْلُوقِينَ خُفُوقَهُمْ حَتَّى تَلْقَى اللَّهَ أَمَلَسَ لَيْسَ عَلَيْكَ تَبِعَةٌ وَ الرَّابِعُ أَنْ تَعْمِدَ إِلَى كُلِّ فَرِيضَةٍ عَلَيْكَ ضَيَعَتْهَا فَتُؤَدِّيَ حَقَّهَا وَ الْخَامِسُ أَنْ تَعْمِدَ إِلَى اللَّحْمِ الَّذِي نَبَتَ عَلَى السُّحْتِ فَتُذَيِّبَهُ بِالْأَحْزَانِ حَتَّى تُلْصِقَ الْجِلْدَ بِالْعَظْمِ وَ يَنْشَأَ بَيْنَهُمَا لَحْمٌ جَدِيدٌ وَ السَّادِسُ أَنْ تُذَيِّقَ الْجِسْمَ أَلْمَ الطَّاعَةَ كَمَا أَدَقَّتْهُ حَلَاوَةُ الْمَعْصِيَةِ فَعِنْدَ ذَلِكَ تَقُولُ اسْتَغْفِرُ اللَّهَ.»

ارزش ها و لغزشهای نفس، ص: 236

مسلمانم ولی هر روز چهارده آیه حجاب قرآن را لگد مال می کند. او در عمل به خدا دروغ می گوید که من مسلمانم.

آن کسی که می گوید

«إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَ إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» «1»

ولی دلش با خدا نیست. این دروغگوست و مشمول آیه

«فَنَجْعَلُ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ» «2»

می باشد.

خدا که مسلمان را لعنت نمی کند، خدا که مؤمن را لعنت نمی کند، خداوند از لعنت کردن به مسلمان نهی کرده است، معلوم می شود خارج از حدود انسانیت است. توبه یعنی اعاده انسانیت. یعنی از فضای کذب و دروغ به فضای سلامت عمل و زبان و اندیشه برگردد تا مغفرت و رحمت و شفاعت از انسان استقبال بکنند.

تکبر، دلیل خروج از انسانیت

آن کسی که دچار استکبار روحی است، خود بزرگ بین است و دیگران را خادم خود می‌داند و خود را آقای دیگران می‌پندارد، هیچ انتقادی را قبول نمی‌کند، برای خودش يك مكتي عين مكتب شیطان دارد؛ چرا به من سجده نکردی، من از او بهترم، من می‌دانم باید چگونه زندگی بکنم، من حرف تو را برای سجده کردن به آدم گوش نمی‌دهم.

(1) - فاتحه (1): 5؛ « [پروردگارا!] تنها تو را می‌پرستیم و تنها از تو کمک می‌خواهیم. »

(2) - آل عمران (3): 61؛ « پس لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم. »

ارزش ها و لغزشهای نفس، ص: 237

متکبر و خود بزرگ بین خارج از حدود انسانیت است، دیگران را کوچک دانستن و خود را بزرگ دانستن خارج از حدود انسانیت است. خدا این حال را نمی‌پسندد، انبیا و ائمه علیهم السلام این حال را نمی‌پسندند، توبه او به این است که بنای کبر را خراب کند و بنای فروتنی و تواضع را بسازد.

به تمام نعمت‌ها فروتن بشود. در برابر مردم فروتنی کند و در خانه و اداره و جامعه آسان و فروتن بشود. «1»

سخن حضرت سجاد علیه السلام درباره تواضع

حضرت سجاد علیه السلام می‌فرماید: مسلمان همه را از خودش بهتر بداند، چون مردم یا در عمر از ما بزرگترند ولو يك دقیقه یا کوچکترند، يك ساعت از ما دیرتر به دنیا آمده‌اند.

امام زین العابدین علیه السلام می‌فرماید:

آن کسی که از تو زودتر به دنیا آمده ولو يك دقیقه، فرصت برای يك الله اكبر بیشتر داشته، فکر كن يك الله اكبر اضافه‌تر از تو گفته، پس از تو بهتر است و آن کسی که يك دقیقه از تو دیرتر به دنیا آمده، دیرتر متولد شده، فرصت کمتری برای گناه

(1) - وسائل الشیعة: 376 / 15، باب تحریم التکبر، حدیث 20788؛ «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ مَا مِنْ عَبْدٍ إِلَّا وَ فِي رَأْسِهِ حَكْمَةٌ وَ مَلَكٌ يُمَسِّكُهَا فَإِذَا تَكَبَّرَ قَالَ لَهُ اتَّضِعْ وَضَعَكَ اللَّهُ فَلَا يَزَالُ أَعْظَمَ النَّاسِ فِي نَفْسِهِ وَ أَصْعَرَ النَّاسِ فِي أَعْيُنِ النَّاسِ وَ إِذَا تَوَاضَعَ رَفَعَهَا اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ ثُمَّ قَالَ لَهُ انْتَعِشْ نَعَشَكَ اللَّهُ فَلَا يَزَالُ أَصْعَرَ النَّاسِ فِي نَفْسِهِ وَ أَرْفَعَ النَّاسِ فِي أَعْيُنِ النَّاسِ.»

وسائل الشیعة: 376 / 15، باب تحریم التکبر، حدیث 20790؛ «عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ مَا أَحَدٌ مِنْ وُلْدِ آدَمَ إِلَّا وَ نَاصِيئُهُ بِيَدِ مَلَكٍ فَإِنْ تَكَبَّرَ جَذَبَهُ بِنَاصِيئِهِ إِلَى الْأَرْضِ ثُمَّ قَالَ لَهُ تَوَاضِعْ وَضَعَكَ اللَّهُ وَ إِنْ تَوَاضَعَ جَذَبَهُ بِنَاصِيئِهِ ثُمَّ قَالَ لَهُ ازْفَعْ رَأْسَكَ رَفَعَكَ اللَّهُ وَ لَا وَضَعَكَ بِتَوَاضِعِكَ لِلَّهِ.»

### ارزش ها و لغزشهای نفس، ص: 238

داشته، احتمال بده که کمتر از تو گناه کرده، پس از تو بهتر است، پس همه از تو بهترند. «1» چرا تکبر می کنید؟

چرا خود را از دیگران بالاتر می دانید که براساس این حال مردم را نپذیرید، در را به روی مردم ببینید، شانه بالا بیندازید برای مردم و از گشودن گره کار مردم رو برگردانید و مردم را کوچک ببینید.

علی بن یقطین نخست وزیر عصر هارون الرشید که به اجازه موسی بن جعفر علیهما السلام پست نخست وزیری را قبول کرده بود، يك بار فقط يك شیعه را راه نداد، گفت من وقت ندارم، بگوئید يك وقت دیگر بیاید.

وقتی با لباس مبدل به مکه آمد و اعمال حش را انجام داد، با اینکه در روایات آمده است. حاجی وقتی اعمالش تمام می شود مانند روزی است که از مادر متولد شده، دیگر هیچ گناهی در پرونده اش نیست، ولی این نخست وزیر حج انجام داده، وقتی آمد مدینه، سحر که مأمورین هارون الرشید هم او را نبینند، درب خانه موسی بن جعفر علیهما السلام را زد، حضرت آمد پشت در و گفت من وقت ندارم تو را ملاقات کنم.

سه شبانه روز در زد و گریه می کرد و گفت من چه کردم که مرا را راه نمی دهید؟

فرمود: ابراهیم جمال را چرا در اداره راه ندادی؟ وقت ندارم یعنی چه؟ چرا روی صندلی نخست وزیری کسی را کوچک دیدی و بی ارزش و قرب راهش ندادی مگر کیستی؟ تو چه می دانی، شاید اینهایی که به تو مراجعه می کنند در بین اینها اولیای خاص خدا وجود داشته باشد، که وقتی تکبر کنی، او دل شب بلند شود و يك قطره

(1) - الإحتجاج على أهل اللجاج: 320 / 2، احتجاجه عليه السلام في أشياء شتى من علوم الدين؛ «قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ إِيَّاكَ أَنْ تُعْجَبَ مِنْ نَفْسِكَ بِذَلِكَ... وَ إِنْ عَرَضَ لَكَ إِبْلِسُ لَعْنَهُ اللَّهُ بِأَنَّ لَكَ فَضْلاً عَلَى أَحَدٍ مِنْ أَهْلِ الْقِبْلَةِ فَانظُرْ إِنْ كَانَ أَكْبَرَ مِنْكَ فَقُلْ قَدْ سَبَقَنِي بِالْإِيمَانِ وَ الْعَمَلِ الصَّالِحِ فَهُوَ خَيْرٌ مِنِّي وَ إِنْ كَانَ أَصْغَرَ مِنْكَ فَقُلْ قَدْ سَبَقْتُهُ بِالْمَعَاصِي وَ الذُّنُوبِ فَهُوَ خَيْرٌ مِنِّي وَ إِنْ كَانَ تَرْتَبَكَ فَقُلْ أَنَا عَلَى يَقِينٍ مِنْ ذَنْبِي وَ فِي شَكٍّ مِنْ أَمْرِهِ فَمَا لِي أَدْعُ يَقِينِي لِشَكِّي...»

ارزش ها و لغزشهای نفس، ص: 239

اشک بریزد و بگوید ای خدا و همان ای خدا گفتن او هزار گره به زندگیت بیندازد. «1» متکبر اگر متواضع بشود، یعنی به دایره انسانیت برگردد، چون کبر مال شیطان است، خدا او را می آمرزد، رحمتش را نصیب او می کند، مغفرتش را نصیب او می کند، و شایسته شفاعت شفیعان می شود.

### گناه جایابی مقام و منصب

یک گناه بسیار سنگین جایابی مقام است. یعنی آن کسی را که برایش جایگاهی گذاشته اند این جایگاه را تغییر دهند. کسی مثل امیرالمؤمنین علی علیه السلام که شایسته امامت است، در صف مأمومین قرار بدهند و دیگری را به امامت انتخاب

(1) - بحار الأنوار: 85 / 48، باب 4، حدیث 105؛ «وَ مِنَ الْكِتَابِ الْمَذْكُورِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الصُّوفِيِّ قَالَ اسْتَأْذَنَ إِبْرَاهِيمَ الْجَمَّالَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَلَى أَبِي الْحَسَنِ عَلِيِّ بْنِ يَقْطِينِ الْوَزِيرِ فَحَجَبَهُ فَحَجَّ عَلِيُّ بْنُ يَقْطِينِ فِي تِلْكَ السَّنَةِ فَاسْتَأْذَنَ بِالْمَدِينَةِ عَلَى مَوْلَانَا مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ فَحَجَبَهُ فَرَأَهُ ثَانِي يَوْمِهِ فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ يَقْطِينِ يَا سَيِّدِي مَا ذَنْبِي فَقَالَ حَجَبْتُكَ لِأَنَّكَ حَجَبْتَ أَخَاكَ إِبْرَاهِيمَ الْجَمَّالَ وَ قَدْ أَبِي اللَّهُ أَنْ يَشْكُرَ سَعْيِكَ أَوْ يَعْفَرَ لَكَ إِبْرَاهِيمَ الْجَمَّالَ فَقُلْتُ سَيِّدِي وَ مَوْلَايَ مَنْ لِي بِإِبْرَاهِيمَ الْجَمَّالِ فِي هَذَا الْوَقْتِ وَ أَنَا بِالْمَدِينَةِ وَ هُوَ بِالْكُوفَةِ فَقَالَ إِذَا كَانَ اللَّيْلُ فَاْمْضِ إِلَى الْبَيْعِ وَحَدِّكَ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَعْلَمَ بِكَ أَحَدٌ مِنْ أَصْحَابِكَ وَ غُلَمَانِكَ وَ ارْكَبْ بَحِيباً هُنَاكَ مُسْرَجاً قَالَ فَوَافَى الْبَيْعِ وَ رَكِبَ النَّجِيبَ وَ لَمْ يَلْبَثْ أَنْ أَنَاخَهُ عَلَى بَابِ إِبْرَاهِيمَ الْجَمَّالِ بِالْكُوفَةِ فَفَرَعَ الْبَابَ وَ قَالَ أَنَا عَلِيُّ بْنُ يَقْطِينِ فَقَالَ إِبْرَاهِيمَ الْجَمَّالُ مِنْ دَاخِلِ الدَّارِ وَ مَا يَعْمَلُ عَلِيُّ بْنُ

يَقْطِئِينَ الْوَيْزُرَ بِنَابِي فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ يَقْطِئِينَ يَا هَذَا إِنَّ أَمْرِي عَظِيمٌ وَ آلى عَلَيْهِ أَنْ يَأْذَنَ لَهُ فَلَمَّا دَخَلَ قَالَ يَا إِبْرَاهِيمُ إِنَّ الْمَوْلَى عَلَيْهِ السَّلَامُ أَبِي أَنْ يَقْبَلَنِي أَوْ تَعْفَرَ لِي فَقَالَ يَعْفُرُ اللَّهُ لَكَ فَآلى عَلِيُّ بْنُ يَقْطِئِينَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ الْجَمَالَ أَنْ يَطَأَ خَدَّهُ فَاْمْتَنَعَ إِبْرَاهِيمُ مِنْ ذَلِكَ فَآلى عَلَيْهِ ثَانِيًا فَفَعَلَ فَلَمْ يَزَلْ إِبْرَاهِيمُ يَطَأُ خَدَّهُ وَ عَلِيُّ بْنُ يَقْطِئِينَ يَقُولُ اللَّهُمَّ اشْهَدْ ثُمَّ انْصَرَفَ وَ رَكِبَ النَّجِيبَ وَ أَنَاخَهُ مِنْ لَيْلَتِهِ بِنَابِ الْمَوْلَى مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالْمَدِينَةِ فَأْذَنَ لَهُ وَ دَخَلَ عَلَيْهِ فَقَبِلَهُ.»

ارزش ها و لغزشهای نفس، ص: 240

کنند، این جایابی، کار فاسق است.

کسی که دانش کاری را دارد در جایی قرار بدهند که وجودش هیچ نفعی ندارد.

می گویند چون در دار و دسته ما نیست نباید در جایگاه الهی و انسانیش باشد، او برود هر که را ما می پسندیم جای او قرار بدهیم.

این جایابی در تاریخ انجام گرفته و هنوز هم می گیرد و چه زیانهای به جوامع وارده کرده است که بعضی هایش مثل جایابی کردن امیرالمؤمنین علیه السلام تا به حال زیانهایش جبران نشده است.

توبه، یعنی من که قدرت دارم از این جایابی های ناجا برگردم، یعنی این جایابی های ناجای خطرناک و زیانبار برای دین و برای کشور و برای ملت را رها بکنم.

خدا به انسان نمی گوید برو، بلکه به آن کسی که انسانیتش را از دست داده می گویند برو، اما آن کسی که انسان است و آن کسی که به انسانیت بر می گردد، می گویند: «تَعَالَوْا» «1» بیا. می گویند: «يَا عِبَادِي» «2» بنده من. می گویند: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» «3» می گویند: «وَ لِدَلِيلِكَ خَلَقْتَهُمْ» «4» رحمت برای تو گذاشته، شفاعت و مغفرت برای تو است، اما آن کسی که از چارچوب انسانیت بیرون است، تا بیرون است می گویند: برو

«قَالَ فَاخْرُجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ\* وَ إِنَّ عَلَيْكَ لَعْنَتِي إِلَى يَوْمِ الدِّينِ» «5»

(1) - آل عمران (3): 61.

(2) - زمر (39): 53.

(3) - بقره (2): 104.

(4) - هود (11): 119.

(5) - ص (77): 77 - 78؛ « [حدا] گفت: از آن [جایگاه] بیرون رو که بی تردید تو رانده شده ای؛\* و حتما لعنت من تا روز قیامت بر تو باد.»

ارزش ها و لغزشهای نفس، ص: 241

### بشارت به توبه کنندگان واقعی

به تمام آنانی که دارای آثار انسانیت هستند، با يك دنیا محبت می گویند بیایید.

خدا می گوید بیا در انتظارت هستم. ارواح انبیا می گویند بیایید در انتظارتان هستیم، ارواح ائمه می گویند بیایید، در انتظارتان هستیم، وجود مبارك امام زمان علیه السلام می گوید بیایید، منتظران هستم تا با شفاعت ما قلم پروردگار مقدرات شما را به سعادت و عافیت دنیا و آخرت رقم بزند. به کرامت و حق ثبت کند. شما انسانها حرکت کنید به جانب من و رحمت من، «سارِعُوا» بشتابید:

«إِلَى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَ جَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ» «1»

به آلهایی هم که می خواهند به انسانیت برگردند، می فرماید:

«يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ»

ای کسانی که صفات و آثار انسانیت را درهم کوبیدید، و موجودی وجودتان را باختید، از رحمت من ناامید نباشید:

«إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعاً إِنَّهُ هُوَ الْعَفُورُ الرَّحِيمُ» «2»

همه توبه کنید. همه فرد جامعه باید توبه کنند. از دروغ، از غیبت، از تهمت، از خوردن مال حرام، از بی حجابی و بدحجابی همه باید توبه کنند تا جامعه روی به

(1) - آل عمران (3): 133؛ «و به سوی آمرزشی از پروردگارتان و بهشتی که پهنایش [به وسعت] آسمانها و زمین است بشتابید.»

(2) - زمر (39): 53؛ «ای بندگان من که [با ارتکاب گناه] بر خود زیاده روی کردید! از رحمت خدا نومید نشوید، یقیناً خدا همه گناهان را می‌آمرزد؛ زیرا او بسیار آمرزنده و مهربان است.»

ارزش ها و لغزشهای نفس، ص: 242

صلاح پیش رود.

اثر توبه

همه توبه کنید، خدا می‌فرماید:

«لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ»

درهای برکات آسمان و زمین را به رویتان باز می‌کنم. با این توبه واقعی مشکلاتتان حل می‌شود، گره‌ها از کارتان باز می‌شود. تنگناها ریشه کن می‌شود، مضیقه‌ها از سر جامعه برداشته می‌شود، ناامنی‌ها بر طرف می‌شود.

«وَ لَوْ أَنَّ أَهْلَ الْأَرْضِ آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ» «1»

منتظر توبه، توبه واقعی و جدی شما هستند، شما می‌دانید با چه خدایی روبرو هستید؟ خدایی که منتظر توبه فرعون بود، به موسی و به برادرش گفت:

«أَذْهَبَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ»



به آنان نگفت بروید سر فرعون را قطع کنید یا خانه فرعون را بر سر او خراب کنید، به موسی نگفت برو با خشونت در مقابل فرعون فریاد بزن، بلکه به موسی و هارون فرمود:

«اذْهَبَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ \* فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَّيِّنًا» «2»

(1) - / اعراف (7): 96؛ «و اگر اهل شهرها و آبادی‌ها ایمان می‌آوردند و پرهیزکاری پیشه می‌کردند، یقیناً [درهای] برکاتی از آسمان و زمین را بر آنان می‌گشودیم.»

(2) - طه (20): 43 - 44؛ «هر دو به سوی فرعون بروید؛ زیرا او [در برابر خدا] سرکشی کرده است.\* پس با گفتاری نرم به او بگویید.»

### ارزش‌ها و لغزشهای نفس، ص: 243

با نرمی و مدارا و با محبت با این دشمن من حرف بزنید

«لَعَلَّهُ يَنْدَكُرُ أَوْ يَخْشَىٰ» «1»

به امید اینکه بیدار بشود و حالت خشیت از مرا پیدا بکند. اگر فرعون توبه می‌کرد، خداوند از همه گذشته او گذشت می‌نمود ولی توبه نکرد.

حضرت ابی‌عبدالله علیه السلام هفتاد و یک داغ دیده بود، گرسنه و تشنه بود، نفس که می‌کشید از اطراف بدنش خون می‌آمد. پسر فاطمه دید طاقت ندارد که روی اسب بنشیند. نوک تیز نیزه را کنار اسب در زمین فرو کرد، جای نیزه را محکم کرد، به نیزه تکیه داد. مردم هم ساکت شدند. به مردم رو کرد: ای یزیدیان! ای یاران بنی‌امیه! هفتاد و یک نفر از یاران مرا کشتید که هر کدامشان در گذشته و آینده جهان نمونه نداشتند.

قمر بنی‌هاشم یگانه بود، علی اکبر یگانه بود، حبیب بن مظاهر یگانه بود، همه هفتاد و یک نفر را قطعه قطعه کردید، من به شما اعلام می‌کنم قبل از اینکه خون مرا بریزید اگر توبه کنید، خداوند توبه شما را می‌پذیرد. اگر گلوی مرا باز کنید، درب توبه بسته می‌شود، من منتظرم همه برگردید ولی برنگشتند. «2»

(1) - طه (20): 44؛ «امید است که هوشیار شود و [آین حق را بپذیرد] یا بترسد [و از سرکشی باز ایستد].»

(2) - الإرشاد: 98 / 2؛ «ثُمَّ نَادَى يَا عِبَادَ اللَّهِ إِنِّي عُدْتُ بِرَبِّي وَ رَبِّكُمْ مِنْ كُلِّ مُتَكَبِّرٍ لَا يُؤْمِنُ بِيَوْمِ الْحِسَابِ وَ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَوْتُ فِي عِزٍّ خَيْرٌ مِنْ حَيَاةٍ فِي ذُلٍّ.»

الإرشاد: 97 / 2؛ «ثم دعا الحسين عليه السلام براحلته فركبها و نادى بأعلى صوته يا أهل العراق و جلهم يسمعون فقال أيها الناس اسمعوا قولي و لا تعجلوا حتى أعظكم بما يحق لكم علي و حتى أعذر إليكم فإن أعطيتموني النصف كنتم بذلك أسعد و إن لم تعطوني النصف من أنفسكم فاجمعوا رأيكم ثم لا يكن أمركم.»

بحار الأنوار: 192 / 44، باب 26؛ «الْحَلِيَّةُ رَوَى مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ أَنَّهُ لَمَّا نَزَلَ الْقَوْمُ بِالْحُسَيْنِ وَ أَيَقَنَ أَنَّهُمْ قَاتِلُوهُ قَالَ لِأَصْحَابِهِ قَدْ نَزَلَ مَا تَرَوْنَ مِنَ الْأَمْرِ وَ إِنَّ الدُّنْيَا قَدْ تَعَيَّرَتْ وَ تَنَكَّرَتْ وَ أَدْبَرَ مَعْرُوفُهَا وَ اسْتَمَرَّتْ حَتَّى لَمْ يَبْقَ مِنْهَا إِلَّا كَصُبَابَةِ الْإِنَاءِ وَ إِلَّا خَسِيسُ عَيْشٍ كَالْمَرْعَى الْوَيْبِلِ أَلَا تَرَوْنَ الْحَقَّ لَا يُعْمَلُ بِهِ وَ الْبَاطِلَ لَا يُتَنَاهَى عَنْهُ لِيَرْغَبَ الْمُؤْمِنُ فِي لِقَاءِ اللَّهِ وَ إِنِّي لَأَرَى الْمَوْتَ إِلَّا سَعَادَةً وَ الْحَيَاةَ مَعَ الظَّالِمِينَ إِلَّا بَرَمًا وَ أَنْشَأَ مُتَمَثِّلًا لَمَّا فَصَدَ الطَّفُّ.»

### ارزش ها و لغزشهای نفس، ص: 244

با يك چنین خدایی روبه رو هستید، با يك کلمه با يك اقرار با يك تعهد، که خدایا من آمدم از حالات غیرانسانی برگردم، و حیثیت انسانی خود را برگردانم. يك چنین قراری با خدا ببندید، به خودش قسم، تمام گذشته ما را می بخشد،

«إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ» «1»

حضرت رضا علیه السلام نشسته بودند يك نفر به ایشان گفت: یابن رسول الله، فرعون که توبه کرد، خدا چرا قبول نکرد. حضرت فرمود: در امواج دریا که کار از کار گذشته بود مرگ را دید توبه کرد، این توبه که فایده‌ای ندارد، يك علت دیگرش هم این است که وقت فرو رفتن در آب به موسی ناله کرد، ای موسی مرا نجات بده، ولی من به موسی گفتم فرعون را که تو خلق نکرده بودی، اگر به خودم ناله زده بود، قبولش می کردم.

«2» توبه حرّ

آیا گناهان دوره عمر ما سنگین تر است یا گناه حَرّ بن یزید ریاحی؟ یقیناً گناه حر، گناه حر این بود که جلوی ابی عبدالله را گرفت؛ گفت: نمی گذارم بروی، نه مکه

(1) - زمر (39): 53؛ «یقیناً خدا همه گناهان را می آمرزد؛ زیرا او بسیار آمرزنده و مهربان است.»

(2) - عیون أخبار الرضا علیه السلام: 77 / 2، باب 22؛ «عَنِ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ سُئِلَ لِأَيِّ عِلَّةٍ اغْرَقَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِرْعَوْنَ وَ قَدْ آمَنَ بِهِ وَ أَقَرَّ بِتَوْحِيدِهِ قَالَ لِأَنَّهُ آمَنَ عِنْدَ رُؤْيَةِ الْبَأْسِ وَ الْإِيْمَانُ عِنْدَ رُؤْيَةِ الْبَأْسِ عَيْزٌ مُقْبُولٌ وَ ذَلِكَ حُكْمُ اللَّهِ تَعَالَى ذِكْرُهُ فِي السَّلْفِ وَ الْخَلْفِ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فَلَمَّا رَأَوْا بِأَسْنَا الْأَيْتِينَ.»

ارزش ها و لغزشهای نفس، ص: 245

بروی و نه یمن بروی، نه مدینه بروی و نه کوفه بروی.

امام علیه السلام را اینقدر ننگه داشت تا سی هزار نفر گرگ امام علیه السلام را محاصره کردند و با یارانش کشتند، ولی صبح عاشورا يك مقدار فکر کرد، دید عجب گناه عظیمی را مرتکب شده، يك گناه بی نمونه، بار این گناه کمر آسمانها و زمین را می شکست، چنانچه در زیارت عاشوراست، که می گویم یا ابا عبدالله مصیبت تو بر همه آسمانها و زمین گران آمد. چه مصیبتی، بعد از جلوگیری حر، چه اتفاق عجیبی افتاد که حضرت زین العابدین علیه السلام روی منبر مسجد شام زار زار گریه کرد و گفت: مردم کسی را کشتید که ماهیان دریا برایش گریه کردند، پرندگان هوا برایش گریه کردند، ملائکه گریه کردند، جن گریه کرد و این کار حر بود.

اما حَرّ اول طلوع آفتاب پسرش علی را صدا کرد که هیجده سالش بود، گفت: بابا بیا طرف ابی عبدالله برویم، گفت پدر، خجالت نمی کشی، تو هشت روز جلوی پسر پیامبر را گرفتی، با زن و بچه اش، به این مردم قاتل تحویل دادی، فکر می کنی بروی پیش امام حسین راهت می دهد، گفت: پسر تو حسین را نمی شناسی، من چکمه هام را پر خاک می کنم و می اندازم گردنم، این گردنم را کج می کنم، تو دست مرا بگیر، مرا طرف پسر فاطمه برسان.

چند قدمی خیمه ها ابی عبدالله بیرون آمد، قمر بنی هاشم بیرون آمد، تا چشمش به ابی عبدالله افتاد گفت اول بپرسم و بقیه قدمها را بردارم، صدا زد من می توانم از این حیوانیتی که دچارش بودم به انسانیت برگردم.

امام حسین علیه السلام فرمود: چرا سرت را پایین انداختی؟ ابی عبدالله آغوشش را باز کرد. «1»

(1) - الإرشاد: 98 / 2؛ «... فلما رأى الحر بن يزيد أن القوم قد صمموا على قتال الحسين عليه السلام قال لعمر بن سعد أي عمر أمقاتل أنت هذا الرجل قال إي والله قتالا أيسره أن تسقط الرؤوس و تطيح الأيدي قال أفما لكم فيما عرضه عليكم رضى قال عمر أما لو كان الأمر إلي لفعلت و لكن أميرك قد أبي. فأقبل الحر حتى وقف من الناس موقفا و معه رجل من قومه يقال له قره بن قيس فقال له يا قره هل سقيت فرسك اليوم قال لا قال فما تريد أن تسقيه قال قره فظننت و الله أنه يريد أن يتنحى فلا يشهد القتال و يكره أن أراه حين يصنع 000 فقال له الحر إني و الله أخير نفسي بين الجنة و النار فو الله لا أختار على الجنة شيئا و لو قطعت و حرقت. ثم ضرب فرسه فلحق بالحسين عليه السلام فقال له جعلت فداك يا ابن رسول الله أنا صاحبك الذي حبستك عن الرجوع و سايرتك في الطريق و جعجت بك في هذا المكان و ما ظننت أن القوم يردون عليك ما عرضته عليهم و لا يبلغون منك هذه المنزلة و الله لو علمت أنهم ينتهون بك إلى ما أرى ما ركبت منك الذي ركبت و إني تائب إلى الله تعالى مما صنعت فتري لي من ذلك توبة فقال له الحسين عليه السلام نعم يتوب الله عليك فانزل قال فأنا لك فارسا خير مني راجلا أقاتلهم على فرسي ساعة و إلى النزول ما يصير آخر أمرى فقال له الحسين عليه السلام فاصنع يرحمك الله ما بدا لك. فاستقدم أمام الحسين عليه السلام ثم أنشأ رجل من أصحاب الحسين عليه السلام يقول

و حر عند مختلف الرماح

لنعم الحر حر بني رياح

و جاد بنفسه عند الصباح»

و نعم الحر إذ نادى حسين

ارزش ها و لغزشهای نفس، ص: 246

به خدا قسم، الان آغوش رحمت خدا برای همه شما باز است.

که عفو کردن بود در همه دم کار ما

غرق گنه ناامید مشو ز دربار ما

والسلام عليكم و رحمة الله و بركاته

نقش دوست در سرنوشت انسان

18

تهران، حسینیه هدایت

رمضان 1382

الحمد لله رب العالمين و صَلَّى اللهُ على جميع الانبياء والمرسلين

و صَلَّى على محمد و آله الطاهرين.

سوره مبارکه یوسف، دوستان حقیقی و دشمنان واقعی را به انسان شناسانده است. اگر زلف زندگی انسان، به دوستان واقعی او گره بخورد، رابطه‌ای میان او و منابع خیر کامل ایجاد می‌شود که باعث انتقال خیر و نیکی و احسان خاص ایشان به انسان می‌گردد. در سایه این انتقال است که انسان خاک‌نشین، به انسان عرشی و ملکوتی تبدیل می‌شود؛ اما اگر زلف حیات انسان، به دشمنان او گره بخورد، میان او و منابع شر، گره خورده است و باعث اخلال در حالات روان انسان می‌شود، انسان را به منبع شر تبدیل می‌کند و او را به بی‌نهایت زیر صفر می‌کشاند:

«تُمْ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ» «1»

أسفل أفعال تفضيل است؛ مانند خوب و خوب‌تر، که خوب‌تر أفعال تفضيل است؛ مثلاً خداوند درباره پاداش اعمال می‌فرماید:

«بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» «2»

---

(1) - تین (95): 5؛ «آن گاه او را [به سبب گناهکاری] به [مرحله] پست‌ترین پستان بازگرداندم.»

(2) - نحل (16): 96؛ «پاداششان را بر پایه بهترین عملی که همواره انجام می‌داده‌اند، می‌دهیم.»

ارزش ها و لغزشهای نفس، ص: 250

نماز هشتاد سال نماز را به اندازه بهترین نماز او می‌دهیم. ملاک، بهترین عمل است.

بدترین، گناه جبران نکردن گناه است

یکی از موارد اُفعل تفضیل، همین جا است که اگر گناه کاران جبران نکنند، بدی‌های آنان را برمی گردانیم و ایشان را به پست‌ترین درجه باز می گردانیم که دیگر جایی برای پستی بیش‌تر ندارد. اگر بتوان با چشم دل، معنای عینی اُسفل السافلین را دید، همان لحظه، قلب انسان از ترس می‌ایستد. خود انسان، به دشمن راه می‌دهد که این قدر او را به هم بریزد تا از پست‌ها هم پست‌تر شود. نمونه این شیطان را خداوند در سوره مبارکه فرقان، ضمن يك داستان بیان کرده است که متأسفانه این نوع شیطان در کشور ما نیز در همه شوون هست.

داستان این است که یکی از نام‌های کتاب خدا «ذکر است»:

«إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ» «1»

یعنی این کتاب، حقایق شهودی را به شما یادآور می‌شود، یاد خدا، قیامت، صراط و پرونده اعمال گذشته و آینده.

انسانی که از قرآن بریده شود، فراموش کار و غافل می‌شود و يك ذره‌ای در این فضا نمی‌تواند به سوی خدا برود.

شخص جسور و اهانت به پیامبر اکرم

---

(1) - حجر (15): 9؛ «مانا ما قرآن را نازل کردیم، و یقیناً ما نگهبان آن [از تحریف و زوال] هستیم.»

ارزش‌ها و لغزشهای نفس، ص: 251

يك نفر پول داری می‌خواست سفره‌ای بیندازد. پیش خود فکر کرد که سران قوم و خویشان خود را هم دعوت کنم. یکی از این سران، پیامبر صلی الله علیه و آله بود. گفت: دلم می‌خواهد برای ناهار تشریف بیاورید. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: این خانه بت‌پرست است. من از غذای او نمی‌خورم، ولی چون دعوت کردی، می‌آیم. او گفت: میهمان به خانه من بیاید، ولی چیزی نخورد؟ این برای من کشنده است. سپس گفت: من چه کار کنم تا شما بیایید و از این سفره،

غذا بخورید؟ حضرت گفت: مسلمان شو و شهادت به توحید و رسالت من بده و بگو که از همه معبودهای باطل و فرهنگ‌های منفی بریدم. حضرت آمدند، غذا خوردند و رفتند.

فردا ابی بن خلف به این شخص گفت: شنیده‌ام که میهمانی داشتید و این آقا را هم دعوت کرده‌ای و مسلمان هم شده‌ای. گفت: بله.

گفت: من و دوستانم قصد داریم رابطه خود را با تو قطع کنیم.

«الَّذِي يُؤَسُّوسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ» «1»

ای بیچاره! همه را رها کردی و رفتی؟ در همین جا است که خداوند می‌فرماید:

سختی و تنهایی را تحمل کن! چند روز دیگر، اسلام جهان گیر می‌شود به این چند موج ظاهری فریب نخور. این، نقطه خطرناکی است که انسان در این نقطه تصمیم بگیرد. همه این جهنمی‌ها از همین نقطه جهنمی می‌شوند.

گفت: نه، من با شما هستم. ابی بن خلف گفت: پس کار دیروز خود را جبران کن و به مسجد الحرام برو و سجده پیامبر که تمام شد، به صورت او آب دهان بینداز. «2»

(1) - ناس (114): 5؛ «آنکه همواره در سینه‌های مردم وسوسه می‌کند.»

(2) - المناقب، ابن شهر آشوب: 136/1؛ بحار الأنوار: 69/18، باب 8، حدیث 24؛ «ابن عَبَّاسٍ وَ الضَّحَّاكُ فِي قَوْلِهِ وَ يَوْمَ يَعِضُ الظَّالِمُ نَزَلَتْ فِي عُقْبَةَ بْنِ أَبِي مُعَيْطٍ وَ أَبِي بَنٍ خَلْفٍ وَ كَانَا تَوَآمِرِينَ فِي الحُلَّةِ فَقَدِمَ عُقْبَةُ مِنْ سَفَرِهِ وَ أَوْمَأَ جَمَاعَةُ الأَشْرَافِ وَ فِيهِمْ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله لَأَأْكُلُ طَعَامَكَ حَتَّى تَقُولَ لِإِلَهِ إِلاَّ اللَّهُ وَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ فَشَهِدَ الشَّهَادَتَيْنِ فَأَكَلَ مِنْ طَعَامِهِ فَلَمَّا قَدِمَ أَبِي بَنٍ خَلْفٍ عَدَلَهُ وَ قَالَ صَبَأَتْ فَحَكَى قِصَّتَهُ فَقَالَ إِنِّي لَأَرْضَى عَنْكَ أَوْ تُكَذِّبُهُ فَجَاءَ إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ تَقَلَّ فِي وَجْهِهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله فَانْشَقَّتِ التَّنْفَلَةُ شِقَّتَانِ [شِقَّتَيْنِ] وَ عَادَتَا إِلَى وَجْهِهِ فَأَحْرَقَتَا وَجْهَهُ وَ أَنْرَتَا وَ وَعَدَهُ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله حَيَاتَهُ مَا دَامَ فِي مَكَّةَ فَإِذَا خَرَجَ قُتِلَ بِسَيْفِهِ فَقُتِلَ عُقْبَةُ يَوْمَ بَدْرٍ وَ قَتَلَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله بِيَدِهِ أُبَيًّا.»

شیطان یعنی کسی که انسان را از خیر و کرامت و ارزش داران قیچی می کند، اما کار دوست، وصل کردن است:

تو برای وصل کردن آمدی      نی برای فصل کردن آمدی «1»

هیچ پیامبری برای فصل کردن نیامده است، اما شیطان همه را از تو می بُرد.

نثر و نظم ماجرای موسی و کافر

مرحوم نراقی، در کتاب «خزائن» و «طاقدیس»، این مطلب را به صورت نثر و نظم بیان کرده است:

دید موسی کافری اندر رهی	پیر گبری و کافری و گمراهی
گفت: ای موسی! از این ره تا کجا	می روی و با که داری مدعا
گفت موسی: می روم تا کوه طور	طور نه، بل قلزم دریای نور
می روم تا راز گویم با خدا	عذر خواهم از گناهان شما
گفت: ای موسی! توانی یک پیام	با خدای خود زمن گویی تمام
گفت موسی: هان پیامت چیست گو	گفت: از من با خدای خود بگو
گو فلان گوید که چندین گیر و دار	هست من را از خدایی تو عار
نی خدایی تو نه من هم بنده ام	نی ز بار روزی ات شرمنده ام
گر تو روزی می دهی هرگز مده	من نخواهم روزی ات، منت مده
زین سخن آمد دل موسی به جوش	گفت با خود من چه گویم حق خموش



---

(1) - مولوی.

ارزش ها و لغزشهای نفس، ص: 253

راز با یزدان بی انباز گفت

شد روان تا طور با حق راز گفت

خواست تا گردد به سوی شهر باز

چون که فارغ شد در آن خلوت ز راز

گفت موسی: من از آن شرمندهام

گفت حق: کو آن پیام بندهام؟

پس ز من اول سلامی باز گو

گفت: از من رو بر آن تند خو

این طرف، هر چه هست، ادب است و آن طرف، بی ادبی.

گر تو را عار است از ما عار باش

پس بگو: گفتت خدای دلخراش

نیست ما را با تو خشم و جنگ و تیز

ما نداریم از تو عار و ننگ نیز

روزیات از سفره فضل و کرم

گر نخواهی روزیام من می دهم

لطف او بی انتها رحمت قویم

جود او عام است و فیض او امین

خلق طفلانند او باشد دایه او  
دایه‌ای بس مهربان و نیک‌خو  
کودکان گاهی به خشم و گه به ناز  
از دهان پستان بیندازند باز  
دایه پستانشان نهند بر دهن  
هین مکن ناز ای انیس جان من!

این پیرمرد هم مثل کودک شش ماهه است.

چون که موسی باز گشت از کوه طور  
طور نی بل قلمز دریای نور  
گفت کافر با کلیم اندر ایاب  
گو پیامم را اگر داری جواب  
جان او آینه پر زنگ بود  
آن جوابش صیقل خوش‌رنگ بود  
بود گمراهی ز ره افتاده بس  
آن جوابش بود آواز جرس  
سر به زیر انداخت لختی شرمگین  
دستی بر چشم و چشمش بر زمین  
گفت با موسی! که جانم سوختی  
آتش اندر جان من افروختی  
من چه گفتم ای که روی من سیاه  
واحیا وا ای خدا وا خجلتا!

ارزش‌ها و لغزشهای نفس، ص: 254

این بگفت و جان به حق تسلیم کرد» 1

موسی او را یک سخن تعلیم کرد

والسلام علیکم ورحمة الله و بركاته

---

(1) - ملا احمد نراقی.

ارزش ها و لغزشهای نفس، ص: 255

توبه، افق طلوع آمرزش

19

تهران، حسینیه هدایت رمضان 1382

الحمد لله رب العالمین و صلّی الله علی جمیع الانبیاء والمرسلین  
و صلّ علی محمد و آله الطاهیرین.

غیر از آیاتی که در قرآن مجید و کتابهای آسمانی نازل شده است، سخنان مهمی را خداوند به وسیله پیامبران بزرگ خود، به بندگانش ابلاغ کرده است. این مجموعه سخنان، بسیار مهم، باارزش و پیچیده به رحمت، کرامت و لطف است؛ از جمله، خداوند می فرماید:

شش برنامه از سوی من برای شما قرار داده شده است و شش برنامه را شما باید ارائه کنید تا همزمان با برنامه‌های شما، برنامه‌های من از افق حیات شما طلوع کند. «1» اول این است که: مغفرت را برای شما قرار دادم، اما طلوع این مغفرت، به زلف توبه شما گره خورده است. اگر توبه از سوی شما تحقق یابد، این توبه، افق طلوع آمرزش من است. در آیات قرآن و روایات، توضیح داده شده است که توبه به معنای خروج از گناه و بازگشت به خواسته‌های خداوند است. توبه بی نماز، برگشت به

---

(1) - تحریر المواعظ العددية: 429؛ «قال الله تعالى: يا عبادي ستّة مّيّ و ستّة منکم: المغفرة مّيّ و التّوبة منکم، و الجنّة مّيّ و الطّاعة منکم، و الرّزق مّيّ و الشکر منکم، و القضاء مّيّ و الرّضاء منکم، و البلاء مّيّ و الصبر منکم، و الإجابة مّيّ و الدّعاء منکم.»

## ارزش ها و لغزشهای نفس، ص: 258

نماز است. توبه دروغ و غیبت و تهمت، ترك اینها است. وقتی این عمل از بنده صادر شود، به یقین غفران الهی از حضرتش طلوع و ظهور خواهد کرد. به همه گناه کاران هم اعلام شده است که ناامیدی از رحمت او کفر است. «1» گناه است که انسان گمان کند که با این گناهان سنگین، خدا او را نمی آمرزد. از گناهان کبیره، ربا، قتل نفس، زنا و عاق والدین هستند، ولی قرآن می فرماید: همه اینها حل شدنی اند و آمرزیده می شوند. آن چه بر آن اصرار شده است، این است که گناه کار، به گناه برنگردد و آن را تکرار نکند، این يك حقیقت است:

طفیل هستی عشق اند آدمی و پری ارادتی بنما تا سعادتی ببری «2»

کدام درخواست کننده، به من مراجعه کرده است و من او را رد کرده ام؟ کدام گناه کار توبه کرده است و من او را نیامرزیده ام؟

برخورد عیسی بن مریم علیه السلام با گناهکار حرفه ای

عیسی بن مریم علیه السلام جایی می رفت. گناه کاری حرفه ای با دیدن او و یاران او، بیدار شد و گفت: می شود من راهم را عوض کنم و به گروه شما پیوندم؟ او در باطن، اطمینان یافته بود که می تواند این کار را بکند. با یکی دو قدم فاصله، دنبال این جمعیت حرکت کرد.

یکی از یاران مسیح برگشت، او را شناخت. با حالتی رنج آور به مسیح گفت: آیا درست است که این پلید بد طینت، دنبال ما راه بیفتد و از ما شود؟ خطاب به مسیح رسید که به او بگو: صدایت را بلند کردی و با کبر مطالبی را گفتمی که دل این گناه کار

---

(1) - خداوند در قرآن می فرماید: یوسف (12): 87؛ «لَا تَيَّأَسُوا مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِنَّهُ لَا يَيْئَسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ»

(2) - حافظ شیرازی.

ارزش ها و لغزشهای نفس، ص: 259

شکست. همه اعمال عمرت را بر باد دادی. از امروز، عمل از سر بگیر و به این گناه کار هم بگو که بیا و از ما باش و گناهان تو آمرزیده شد. «1» اگر به مردم بدهکاریم، می‌توانیم به خداوند راست بگوییم که آن چه از مردم نزد من است، برمی‌گردانم. او نیز این گونه است که یا از همین الان می‌آمرزد. ممکن است اجرای توبه من يك ماه طول بکشد، ولی آمرزش خداوند طولی نمی‌کشد.

همان وقت که پشیمان می‌شود و توبه می‌کند، می‌آمرزد؛ کسی را که بیست سال است نماز نخوانده است، هنوز يك رکعت قضا نکرده است، می‌آمرزد. دیگری را چون نیت کرده است و پسر بزرگی هم ندارد که برایش نماز بخواند یا پول ندارد که وصیت کند برای او نماز بخوانند، آمرزیده است.

آیات آمرزش عجیب است. عشق به بخشیدن گناهکار، در این آیات موج می‌زند.

### برگردان طرح نظامی فتح مکه توسط علی علیه السلام

در يك جمعیت چند نفره از مؤمنان درجه اول، به پیامبر گرامی اسلام طرحی نظامی داده شد و باید این طرح پنهان می‌ماند تا پیامبر غافلگیرانه مکه را بگیرند.

یکی از ایشان پنهانی به یکی از دوستان بت‌پرست خود نامه‌ای نوشت که ما در حال آمدن هستیم. اگر این سر فاش می‌شد، به یقین مکه فتح نمی‌شد. جبرئیل نازل شد و گفت: نامه را به زنی داده است و الان به سوی مکه در حرکت است. حضرت به ابوبکر فرمود: برو نامه را از آن زن بگیر. ابوبکر آمد و به او رسید. زن التماس کرد.

ابوبکر دلش سوخت و برگشت. حضرت به عمر فرمود: برو نامه را بگیر. زن گفت:

نامه نزد من نیست. عمر برگشت. حضرت به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: علی جان!

(1) - تفسیر فاتحة الكتاب، عالمی ناشناخته، هم عصر فیض کاشانی.

## ارزش ها و لغزشهای نفس، ص: 260

برو نامه را بگیر و بیاور. امام مؤدبانه فرمود: نامه را بده! زن گفت: نامه نزد من نیست.

امام فرمود: خدا و پیامبر دروغ نمی گویند. شمشیرش را کشید و فرمود: تو را می کشم و نامه را پیدا می کنم. زن نامه را داد.

دل پیامبر به درد آمده است که چرا می خواستند سر مملکت را فاش کنند. چرا می خواستند اسرار حکومت را به بیگانه بدهند. فرمود: ای صاحب نامه! از جایت برخیز! آبروی تو باید برود. بلند شو تا همه ببینند که من تو را می شناسم. او نیز در میان جمعیت، سرش را به زیر انداخته بود و بدون این که حرفی بزند، گفت: خدایا! من مخالف تو و پیامبرت نیستم، پس نگذار آبروی من برود. پیامبر دوباره با ناراحتی فرمود: برخیز و گرنه اسم تو را می برم. گناهکار دوباره گفت: خدایا! زودتر برای من کاری بکن، الان اسم مرا می برد. پیامبر بار سوم نیز سخن خود را تکرار کرد، اما جبرئیل نازل شد و گفت: خدا او را بخشید، رهایش کن. «1»

(1) - الإرشاد، شیخ مفید: 57/1 - 59؛ «أن النبي صلى الله عليه و آله لما أراد فتح مكة سأل الله جل اسمه أن يعمي أخباره على قريش ليدخلها بغتة و كان عليه السلام قد بنى الأمر في مسيره إليها على الاستسرار بذلك فكتب حاطب بن أبي بلتعة إلى أهل مكة يخبرهم بعزيمة رسول الله صلى الله عليه و آله على فتحها و أعطى الكتاب امرأة سوداء كانت وردت المدينة تستمخح بالناس و تستبرهم و جعل لها جعلاً على أن توصله إلى قوم سماهم لها من أهل مكة و أمرها أن تأخذ على غير الطريق فنزل الوحي على رسول الله صلى الله عليه و آله بذلك فاستدعى أمير المؤمنين عليه السلام و قال له إن بعض أصحابي قد كتب إلى أهل مكة يخبرهم بخبرنا و قد كنت سألت الله أن يعمي أخبارنا عليهم و الكتاب مع امرأة سوداء قد أخذت على غير الطريق فخذ سيفك و ألقها و انتزع الكتاب منها و خلها و صر به إلي ... فقال له أمير المؤمنين عليه السلام يخبرني رسول الله صلى الله عليه و آله أن معها كتاباً و يأمرني بأخذه منها و تقول أنت أنه لا كتاب معها ثم اخترط السيف و تقدم إليها فقال أما و الله لئن لم تخرجي الكتاب لأكشفنك ثم لأضربن عنقك فقالت له إذا كان لا بد من ذلك فأعرض يا ابن أبي طالب بوجهك عني فأعرض عليه السلام بوجهه عنها فكشفت قناعها و أخرجت الكتاب من عقيصتها فأخذه أمير المؤمنين عليه السلام و صار به إلى رسول الله صلى الله عليه و آله فأمراً أن ينادى بالصلاة جامعة فنودي في الناس فاجتمعوا إلى المسجد حتى امتلأ بهم ثم صعد رسول الله صلى الله عليه و آله المنبر و أخذ الكتاب بيده و قال أيها الناس إني كنت سألت الله عز و جل أن يخفي أخبارنا عن قريش و إن رجلاً منكم كتب إلى أهل مكة يخبرهم بخبرنا فليقم صاحب الكتاب و إلا فضحه الوحي فلم يقم أحد فأعاد رسول الله صلى الله عليه و آله مقالته ثانية و قال ليقم صاحب الكتاب و إلا فضحه الوحي فقام حاطب بن أبي بلتعة و هو يردد كالسعفة في يوم ريح العاصف فقال يا رسول الله أنا صاحب الكتاب و ما

أحدثت نفاقا بعد إسلامي و لا شكاً بعد يقيني فقال له النبي صلى الله عليه و آله فما الذي حملك على أن كتبت هذا الكتاب قال يا رسول الله إن لي أهلاً بمكة و ليس لي بها عشيرة فأشفقت أن يكون الدائرة لهم علينا فيكون كتابي هذا كفا لهم عن أهلي و يدا لي عندهم و لم أفعل ذلك لشك في الدين فقال عمر بن الخطاب يا رسول الله مررت بقتله فإنه قد نافق فقال النبي صلى الله عليه و آله إنه من أهل بدر و لعل الله تعالى اطلع عليهم فغفر لهم أخرجوه من المسجد قال فجعل الناس يدفعون في ظهره حتى أخرجوه و هو يلتفت إلى النبي صلى الله عليه و آله ليرق عليه فأمر النبي صلى الله عليه و آله برده و قال له قد عفوت عنك و عن جرمك فاستغفر ربك و لا تعد بمثل ما جنيت.»

ارزش ها و لغزشهای نفس، ص: 261

بهبشت از خدا، طاعت از بنده

تو جدی توبه کن، همان جا تو را می بخشد. خدا را که نمی توانی فریب دهی:

«الْجَنَّةُ مِثِّي»

همه هشت بهشت ساخت او است. اکنون هم بهشت موجود است، ولی زلف بهشت او، به خدمت و عبادت تو گره خورده است. بی عبادت و طاعت و خدمت، راهی به بهشت او نخواهی داشت.

نماز پیامبر بر جنازه گنهکار نیکوکار

جنازه‌ای را در مسجد گذاشتند. خانواده او گفتند: آیا می آید بر بدن او نماز بخوانید؟ آنها اظهار بی میلی کردند. جبرئیل آمد و گفت: یا رسول الله! خدا می گوید

ارزش ها و لغزشهای نفس، ص: 262

نماز او را بخوان. می دانیم از او دل گیر هستی؛ اما دیشب که باران بارید و يك خانواده گرفتار شدند، او که زنده بود، رفت و مشکل ایشان را حل کرد. «1» تو بیا و در نماز بگو: «اغفر لهذا الميت» تا او را ببخشم.

من نکردم امر تا سودی کنم

بلکه تا بر بندگان جودی کنم»2»

من خاک را به انسان زنده تبدیل کردم تا به او جودی کرده باشم. ایشان مرا رها می کنند؛ ولی من که ایشان را رها نمی کنم و به آنان بی محبتی نمی کنم. وقتی می خواهم او را بیمارزم، حال گریه در او به وجود می آورم.

چون خدا خواهد که ما را یاری کند

میل ما را جانب زاری کند»3»

نعمت از خدا، پاسخ از بنده

سوم، ای بندگان من! روزی شما از من، و شکر از شما. این جا غیر از آمرزش و توبه است. این جا غیر از دو مورد قبلی است. نان تو را قطع نمی کنم. من نان تو را نمی بزم.

موسی علیه السلام يك بار به من گفت: مرگ فرعون را برسان! گفتم چگونه؟ گفت: آب و نان او را قطع کن! این قدر تشنه و گرسنه شود تا بمیرد. به او گفتم: او می تواند از بندگی من دست بردارد، اما من از خدایی خود دست بر نمی دارم. من آب و نان او را می دهم، او هر کاری می خواهد، بکند. «4»

(1) - تفسیر کشف الاسرار و عدة الابرار: 720 / 1.

(2) - مولوی.

(3) - مولوی.

(4) - راجع هلاکت فرعون در روایات این طور آمده: الخصال: 539 / 2، حدیث 11؛ «عن زرارة عن أبي جعفر عليه السلام قال أملی الله عز و جل لفرعون ما بین الكلمتين قوله أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى و قوله ما عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرِي أربعين سنة ثم أخذہ الله نکال الآخرة و الأولى و كان بین أن قال الله عز و جل لموسی و هارون علیه السلام قَدْ أُجِيبَتْ دَعْوَتُكُمَا



و بین آن عرفه الله تعالى الإجابة أربعين سنة ثم قال قال جرئيل عليه السلام نزلت ربي في فرعون منزلة شديدة فقلت يا رب تدعه و قد قال أنا ربكم الأعلى فقال إنما يقول مثل هذا عبد مثلك.»

ارزش ها و لغزشهای نفس، ص: 263

احکام از من، نماز واجب، خمس واجب، اطاعت از اولیای الهی واجب، رضا و خشنودی از احکام من از شما. نگویید چرا نماز را بر ما واجب کردی. تو وضو می گیری و نماز می خوانی تا می گویی:

«أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ»

می گویم: صراط مستقیم من علی است. تو را با او پیوند می دهم. امتحان از من، استقامت در امتحان از تو. دعا از تو، جواب دعا از من. «1» والسلام علیکم و رحمة الله و بركاته

(1) - الکافی: 288 / 8، حدیث 434؛ «عَنِ الْفُضَيْلِ قَالَ دَخَلْتُ مَعَ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ وَ هُوَ مُتَّكِيٌّ عَلَيَّ فَتَنَظَّرَ إِلَى النَّاسِ وَ نَحْنُ عَلَى بَابِ بَنِي شَيْبَةَ فَقَالَ يَا فَضَيْلُ هَكَذَا كَانَ يَطُوفُونَ فِي الْجَاهِلِيَّةِ لَا يَعْرِفُونَ حَقًّا وَ لَا يَدِينُونَ دِينًا يَا فَضَيْلُ انْظُرْ إِلَيْهِمْ مُكَيَّبِينَ عَلَى وُجُوهِهِمْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ مِنْ خَلْقٍ مَسْخُورٍ بِهِمْ مُكَيَّبِينَ عَلَى وُجُوهِهِمْ ثُمَّ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ أَمْ مَنْ يَمْشِي مُكَيَّبًا عَلَى وَجْهِهِ أَهْدَى أَمْ مَنْ يَمْشِي سَوِيًّا عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ يَغْنِي وَ اللَّهُ عَلِيمًا عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ الْأَوْصِيَاءُ عَلَيْهِ السَّلَامُ ثُمَّ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ فَلَمَّا رَأَوْهُ زُلْفَةً سَيِّئَتْ وَجُوهُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ قِيلَ هَذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تَدْعُونَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا فَضَيْلُ لَمْ يَتَسَمَّ بِهَذَا الْإِسْمِ غَيْرَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَّا مُفْتَرٍ كَذَّابٌ إِلَى يَوْمِ الْبَاسِ هَذَا.»

شواهد التنزيل: 346 / 1؛ «محمد، عن أبيه علي عن أبيه عبد الله بن عباس في تفسير قول الله تعالى وَ اللَّهُ يَدْعُوا إِلَى دَارِ السَّلَامِ يعني به الجنة، وَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ يعني بولاية علي بن أبي طالب عليه السلام.»

ارزش ها و لغزشهای نفس، ص: 264

گسترده‌گی ظرفیت انسان

الحمد لله رب العالمين و صَلَّى اللهُ على جميع الانبياء والمرسلين

و صَلَّى على محمد و آله الطاهرين.

حضرت یوسف زندگی اش با دوستان و یاران حقیقی، گره خورد و از این دوستان و یاران، که عالی ترین منابع سود و برکت بودند، بهره کامل را برد. از راه این دوستان، ساختمان انسانی برای او ساخته شد که کامل و جامع بود و بنابر فرموده قرآن، همه خیر دنیا و آخرت، برای او طلوع کرد. او ثابت کرد که ظرفیت انسان این چنین گسترده است.

این دوستان واقعی، عبارت از انبیای خدا به ویژه، پدر و جد و پدر جد او و نیز منبع درونی عقل او بودند. معلوم است که وقتی انسان سر این سفره قرار بگیرد و این گونه تغذیه شود، یوسف می شود. بنا نیست که در عالم، فقط يك یوسف به وجود آید. از نظر ظاهری و چهره، همه انسان ها تك نسخه و منحصر به فرد هستند.

سر انگشتان دو انسان، با هم مساوی نیستند، ولی از نظر شخصیت انسانی می توانند در عرض هم قرار گیرند و از نظر معنوی می توانند یوسف شوند. و اگر یوسف نشوند، چه بسا گرگ یوسف شوند.

#### اقسام مردم

قرآن مجید، مردم را به دو دسته تقسیم کرده است: مجرم و مسلم- و به معنای

ارزش ها و لغزشهای نفس، ص: 268

وسیع آن- مؤمن و فاسق، جاهل و عالم و این مطلب را در ضمن آیاتی به صورت پرسش مطرح کرده است:

«أَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا» «1». «2» «هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ» «3». «4»

---

(1) - سجده (32): 18؛ «با این حال آیا کسانی که مؤمن اند مانند کسانی هستند که فاسق اند؟»

(2) - بحار الأنوار: 337 / 35، باب 13، حدیث 2؛ «عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِهِ أَ فَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا لَا يَسْتَوُونَ قَالَ وَ ذَلِكَ أَنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ الْوَلِيدَ بْنَ عُقْبَةَ بْنَ أَبِي مُعَيْطٍ تَشَاجَرًا فَقَالَ الْفَاسِقُ الْوَلِيدُ بْنُ عُقْبَةَ أَنَا وَ اللَّهُ أَبْسَطُ مِنْكَ لِسَانًا وَ أَحَدُ مِنْكَ سِنَانًا وَ أَمْثَلُ مِنْكَ حَشْوًا فِي الْكَنِيبَةِ فَقَالَ عَلِيٌّ اسْكُتْ فَإِنَّمَا أَنْتَ فَاسِقٌ فَأَنْزَلَ اللَّهُ أَ فَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا لَا يَسْتَوُونَ أَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ جَنَّاتُ الْمَأْوَى نُزُلًا بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ فَهُوَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَ أَمَّا الَّذِينَ فَسَقُوا فَمَأْوَاهُمْ النَّارُ كُلَّمَا أَرَادُوا أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا أُعِيدُوا فِيهَا وَ قِيلَ لَهُمْ ذُوقُوا عَذَابَ النَّارِ الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ.» تفسير فرات الكوفي: 327، حدیث 446؛ «عن ابن عباس [رضي الله عنه] في قوله [تعالى] أَ فَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا [يعني علي بن أبي طالب عليه السلام] كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا [يعني الوليد بن عقبة بن أبي معيط] لعنه الله لا يَسْتَوُونَ عند الله] و [في] قوله [تعالى] أَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ جَنَّاتُ الْمَأْوَى نُزُلًا [بما كانوا يَعْمَلُونَ] نزلت في علي [بن أبي طالب عليه السلام] وَ أَمَّا الَّذِينَ فَسَقُوا فَمَأْوَاهُمُ النَّارُ نزلت في الوليد بن عقبة.»

(3) - زمر (39): 9؛ «أيا كسانی که معرفت و دانش دارند و کسانی که بی بهره از معرفت و دانش اند، یکسانند؟»

(4) - الكافي: 212 / 1، حدیث 1؛ «عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ إِنَّمَا نَحْنُ الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ عَدُوْنَا وَ شَيْعَتُنَا أُولُو الْأَلْبَابِ.»

الكافي: 26 / 1، حدیث 29؛ «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ يَا مُفَضَّلُ لَا يُفْلِحُ مَنْ لَا يَعْقِلُ وَ لَا يَعْقِلُ مَنْ لَا يَعْلَمُ وَ سَوْفَ يَنْجُبُ مَنْ يَفْهَمُ وَ يَظْفُرُ مَنْ يَخْلُمُ وَ الْعِلْمُ جُنَّةٌ وَ الصِّدْقُ عِزٌّ وَ الْجَهْلُ دُلٌّ وَ الْفَهْمُ بَخْدٌ وَ الْجُودُ نُجْحٌ وَ حُسْنُ الْخُلُقِ مَجْلَبَةٌ لِلْمَوَدَّةِ وَ الْعَالِمُ بِزَمَانِهِ لَا تَهْجُمُ عَلَيْهِ اللَّوَابِسُ وَ الْحَزْمُ مَسَاءَةُ الظَّنِّ وَ بَيْنَ الْمَرْءِ وَ الْحِكْمَةِ نِعْمَةُ الْعَالِمِ وَ الْجَاهِلِ شَقِيٌّ بَيْنَهُمَا وَ اللَّهُ وَلِيُّ مَنْ عَرَفَهُ وَ عَدُوٌّ مَنْ تَكَلَّفَهُ وَ الْعَاقِلُ عَفُورٌ وَ الْجَاهِلُ خَثُورٌ وَ إِنْ شِئْتَ أَنْ تُكْرِمَ فِلْنٌ وَ إِنْ شِئْتَ أَنْ تُهَانَ فَاحْشُشْ وَ مَنْ كَرَّمَ أَصْلَهُ لَانَ قَلْبُهُ وَ مَنْ خَشِنَ غُنْصُرُهُ غَلِظَ كِبْدُهُ وَ مَنْ فَرَطَ تَوَرَّطَ وَ مَنْ خَافَ الْعَاقِبَةَ تَبَيَّتْ عَنِ التَّوَعُّلِ فِيمَا لَا يَعْلَمُ وَ مَنْ هَجَمَ عَلَى أَمْرٍ بَعِيرٍ عِلْمٍ جَدَعَ أَنْفَ نَفْسِهِ وَ مَنْ لَمْ يَعْلَمْ لَمْ يَفْهَمْ وَ مَنْ لَمْ يَفْهَمْ لَمْ يَسْلَمْ وَ مَنْ لَمْ يَسْلَمْ لَمْ يُكْرَمْ وَ مَنْ لَمْ يُكْرَمْ يُهْضَمُ وَ مَنْ يُهْضَمُ كَانَ أَلْوَمٌ وَ مَنْ كَانَ كَذَلِكَ كَانَ آخَرَى أَنْ يَنْدَمَ.»

ارزش ها و لغزشهای نفس، ص: 269

«أَفْتَجْعَلُ الْمُسْلِمِينَ كَالْمُجْرِمِينَ» «1». «2»

«وَ أَصْحَابُ الْيَمِينِ مَا أَصْحَابُ الْيَمِينِ» «3». «4»

(1) - قلم (68): 35؛ «آیا ما تسلیم شدگان [به فرمان ها و احکام خود] رای چون مجرمان قرار می دهیم؟»

(2) - الکافی: 11 / 8، حدیث 1؛ «عن أبي عبد الله عليه السلام قال خرجت هذه الرسالة من أبي عبد الله عليه السلام إلى أصحابه ... و اعلموا أن الإسلام هو التسليم و التسليم هو الإسلام فمن سلم فقد أسلم و من لم يسلم فلا إسلام له و من سره أن يبلغ إلى نفسه في الإحسان فليطع الله فإنه من أطاع الله فقد أبلغ إلى نفسه في الإحسان و إياكم و معاصي الله أن تركبوها فإنه من انتهك معاصي الله فركبها فقد أبلغ في الإساءة إلى نفسه و ليس بين الإحسان و الإساءة منزلة فالأهل الإحسان عند ربه الجنة و لأهل الإساءة عند ربه النار فاعملوا بطاعة الله و اجتنبوا معاصيه و اعلموا أنه ليس بغني عنكم من الله أحد من خلقه شيئا لا ملك مقرب و لا نبي مرسل و لا من دون ذلك فمن سره أن تنفعه شفاعة الشافعين عند الله فليطلب إلى الله أن يرضى عنه و اعلموا أن أحدا من خلق الله لم يصب رضا الله إلا بطاعته و طاعة رسوله و طاعة و لا أمره من آل محمد صلى الله عليه و آله و معصيتهم من معصية الله و لم ينكر لهم فضلا عظم أو صغر و اعلموا أن المنكرين هم المكذوبون و أن المكذبين هم المنافقون و أن الله عز و جل قال للمنافقين و قوله الحق إن المنافقين في الدرك الأسفل من النار و لن تجد لهم نصيرا ...»

(3) - و اقععه (56): 27؛ «و سعادتمندان چه بلند مرتبه اند سعادتمندان!»

(4) - الکافی: 8 / 2، حدیث 1؛ «عن أبي جعفر عليه السلام قال إن الله تبارك و تعالی حيث خلق الخلق خلق ماء عذبا و ماء مالحا أجاجا فامتزج الماء ان فأخذ طينا من أديم الأرض فعرکه عرکا شديدا فقال لأصحاب اليمين و هم كالذر يدبون إلى الجنة بسلام و قال لأصحاب الشمال إلى النار و لا أبالي ثم قال أ لست بربكم قالوا بلى شهدنا أن تقولوا يوم القيامة إنا كنا عن هذا غافلين ثم أخذ الميثاق على النبيين فقال أ لست بربكم و أن هذا محمد رسولي و أن هذا علي أمير المؤمنين قالوا بلى فثبتت لهم النبوة و أخذ الميثاق على أولي العزم أنني ربكم و محمد رسولي و علي أمير المؤمنين و أوصياؤه من بعده و لا أمری و خزائن علمي و أن المهدي أنتصر به لديني و أظهر به دولتي و أنتقم به من أعدائي و أعبد به طوعا و کرها قالوا أقرنا يا رب و شهدنا و لم یجد آدم و لم یقر فثبتت العزيمة لهؤلاء الخامسة في المهدي و لم یکن لآدم عزم على الإقرار به و هو قوله عز و جل و لقد عهدنا إلى آدم من قبل فنسي و لم نجد له عزما قال إنما هو فترك ثم أمر نارا فأججت فقال لأصحاب الشمال ادخلوها فهابوها و قال لأصحاب اليمين ادخلوها فدخلوها فكانت عليهم بردا و سلاما فقال أصحاب الشمال يا رب أقلنا فقال قد أقلتكم اذهبوا فادخلوا فهابوها فثم ثبتت الطاعة و الولاية و المعصية.»

ارزش ها و لغزشهای نفس، ص: 270

اگر بگوئید: گروه سومی هم در این سوره نام برده شده‌اند:

«و السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ» «1»

پاسخ آن، این است که ایشان تکامل یافتگان همین اصحاب یمین هستند. هر دو در مدار يك حقیقت قرار دارند. «سابقون» انبیا و ائمه هستند و «اصحاب الیمین» پیروان ایشانند. با ارتباط با ایشان می توان اصحاب الیمین شد. سرمایه‌هایی که به ایشان داده شده است، برای انتقال به دیگران است. از خود ایشان چیزی کم نمی شود:

«يا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنزِلَ إِلَيْكَ» «2»

ای حبیب من! سرمایه‌ات را به دیگران انتقال بده. انبیا آمده‌اند برای انتقال

(1) - واقعه (56): 10؛ «و پیشی گیرندگان [به اعمال نیک] که پیشی گیرندگان [به رحمت و آمرزش] اند.»

(2) - مائده (5): 67؛ «ای پیامبر! آنچه از سوی پروردگارت [درباره ولایت و رهبری علی بن ابی طالب امیرالمؤمنین علیه السلام] بر تو نازل شده ابلاغ کن.»

ارزش ها و لغزشهای نفس، ص: 271

فیوضات ربانی خود، کار خداوند برای انتقال فیض، همیشگی است:

«يا دائِمَ الْفَضْلِ عَلَي الْبَرِّيَّةِ»

ای که فضل تو بر مخلوقات دائمی است.

تفسیری لطیف از دوازده ستاره اگر زلف کسی با خدا و انبیا و ائمه، گره بخورد، این توان در او هست که فیوضات ایشان را بگیرد. ایشان و ذات انسان از بهره گرفتن، بخلی ندارند، مگر این که انسان به خود بخل بورزد و این فیوضات را از آنان نگیرد.

در این جا اهل خداگفتاری دارند که من آن را در تفسیری نوشته شده در قرن یازدهم دیدم و برای من بسیار اهمیت داشت. ایشان فرموده بودند: شما دارای ده عضو هستید و يك قلب دارید و يك عقل. این دوازده عضو، دوازده برادر یوسف خانواده وجود شما هستند. عقل، یوسف است، چون مکانت او از همه بالاتر است و اعتبار او از همه بیش تر و

مقرب‌تر به خداوند است. عقل شعاعی از خداوند است. قلب هم بنیامین است. ده عضو دیگر هم، دیگر برادران هستند. روح، یعقوب است و نفس، راحیل است:

«إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ» «1»

نتیجه پیوند عقل با انبیاء

اگر این عقل، به انبیای خدا پیوند بخورد، چون آن گونه که موسی بن جعفر علیه السلام می‌فرماید:

(1) - یوسف (12): 4؛ « [یاد کن] آن گاه که یوسف به پدرش گفت: پدرم! من در خواب دیدم یازده ستاره و خورشید و ماه برام سجده کردند!»

ارزش ها و لغزشهای نفس، ص: 272

«إِنَّ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حُجَّتَيْنِ: حُجَّةٌ ظَاهِرَةٌ وَ حُجَّةٌ بَاطِنَةٌ...» «1» خداوند دو حجت برای مردم قرار داده است، حجت ظاهری و حجت باطنی، اگر حجت ظاهری که انبیا هستند و حجت باطنی که عقل انسان است با یکدیگر پیوند بخورند انسان همانند یوسف رشد می‌کند و در این مملکت، این یوسف، بر تخت عزیزی مصر وجود می‌نشیند. یعقوب، راحیل و یازده برادر، با همه وجود، به سوی او حرکت و تعظیم می‌کنند و از انحراف‌های قبلی خود، در برابر این یوسف، عذرخواهی می‌کنند:

«يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ مَسَّنَا وَ أَهْلَنَا الضُّرُّ» «2»

به یوسف درون می‌گویند: به ما صدقه بده. صدقه عقل هم ایمان و معرفت و انگیزه مثبت دادن به قلب است. قلب هم این‌ها را به صورت اعمال حسنه، به این یازده برادر می‌رساند و همه از سر سفره یوسف تغذیه می‌کنند.

اسیر شهوت

اما اگر از این منابع بریده شوند، میدان‌دار این زندگی شهوت می‌شود. یوسف وجود را به چاه می‌اندازند. حال آیا این یوسف‌های به چاه افتاده، به کاروان توبه ماه رمضان، محرم یا ایام فاطمیه و دوستان خوبی برمی‌خورند؟ همه یوسف‌ها به کاروان خوب بر نمی‌خورند. ممکن است کاروانی بیاید و رد شود و این چاه، آن قدر عمیق باشد که طناب این کاروان‌ها به عمق آن نرسد. آیا ریسمانی قوی‌تر و

(1) - الکافی: 16/1، حدیث 12؛ «عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ قَالَ قَالَ لِي أَبُو الْحَسَنِ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ ع....»

يَا هِشَامُ إِنَّ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حُجَّتَيْنِ حُجَّةَ ظَاهِرَةٍ وَ حُجَّةَ بَاطِنَةٍ فَأَمَّا الظَّاهِرَةُ فَالرُّسُلُ وَ الْأَنْبِيَاءُ وَ الْأَئِمَّةُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ أَمَّا الْبَاطِنَةُ فَالْعُمُومُ يَا هِشَامُ إِنَّ الْعَاقِلَ الَّذِي لَا يَشْعَلُ الْحَلَالَ شُكْرَهُ وَ لَا يَعْغِبُ الْحَرَامَ صَبْرَهُ....»

(2) - یوسف (12): 88؛ «عزیزا! از سختی [قحطی و خشکسالی] به ما و خانواده ما گزند و آسیب رسیده.»

ارزش‌ها و لغزشهای نفس، ص: 273

مطمئن‌تر و طولانی‌تر از قرآن، که از الله تا کره زمین کشیده شده است، وجود دارد؟

آن چاه چه قدر عمیق است که این طناب به ته آن نمی‌رسد؟ خداوند به پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید: این قدر خود را به زحمت نیانداز:

«دَرَّوْهُمْ فِي حَوْضِهِمْ يَلْعَبُونَ» «1»

چه چاهی است که می‌فرماید:

«أُولَئِكَ فِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ» «2»

این چاه شهوت، چه قدر عمق دارد که «حبل الله» به آن نمی‌رسد، ائمه از صراط عبور می‌کنند، ولی دست پر قدرت آنان به عمق آن چاه نمی‌رسد. شعله جهنم به اندازه‌ای است که می‌فرماید:

«فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ» «3»

همین دهانه و چاه نفس و شهوت است که یوسف وجود انسان را که عقل است، در چاه شهوت می اندازند تا در محاق الی الابد برود. حال یا گرگ یوسف باطن و یا گرگ یوسف ظاهر می شود. چه قدر گرگ در این دنیا یوسف دریدند. آنان که در کربلا، این انسانها را قطعه قطعه کردند، انسان بودند؟ در گفتار قمر بنی هاشم هست که ایشان را در چه مرتبه ای آورده است.

در روز عاشورا در آن رویارویی بین حق و باطل، قمر بنی هاشم خطاب به نفس خود فرمودند:

(1) - انعام (6): 91؛ «آنان را رها کن تا در باطل گویی و خرافاتشان بازی کنند.»

(2) - ابراهیم (14): 3؛ «اینان در گمراهی دوری هستند.»

(3) - مدثر (74): 48؛ «پس آنان را شفاعت شفیعان سودی نمی دهد.»

ارزش ها و لغزشهای نفس، ص: 274

«يا نَفْسُ لا تَحْثِي مِنَ الْكُفَّارِ» «1» ای نفس از کافران هراس به خود راه مده.

بعضی از صفات، انسان را به گرگ تبدیل می کند، رباخوار يك گرگ است.

رشوه خوار بی رحم، يك گرگ است. انسان بی رحم، گرگ است.

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

«فَالصُّورَةُ صُورَةُ انْسانِ وَالْقَلْبُ قَلْبُ حَيوانٍ» «2» صورت انسانی دارد ولی باطنش حیوانی است. خدا هم به صراحت در

قرآن می فرماید: «أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ» «3»

(1) - المناقب، ابن شهر آشوب: 108 / 4؛ «وكان العباس السقاء قمر بني هاشم صاحب لواء الحسين و هو أكبر

الإخوان مضى بطلب الماء فحملوا عليه و حمل هو عليهم و جعل يقول لا أرهب الموت إذ الموت رقی حتى أوارى في المصاليق لقی نفسي لنفس المصطفى الطهر و قا إني أنا العباس أغدو بالسقا و لا أخاف الشر يوم الملتقى ففرقهم فكمّن له زيد بن ورقاء الجهني من وراء نخلة و عاونه حكيم بن طفيل السنبيسي فضربه على يمينه فأخذ السيف بشماله و حمل عليهم و



هو يرتجز و الله إن قطعتم يميني إني أحامي أبدا عن ديني و عن إمام صادق اليقين نجل النبي الطاهر الأمين فقاتل حتى ضعف فكمّن له الحكيم بن الطفيل الطائي من وراء نخلة فضربه على شماله فقال يا نفس لا تخشي من الكفار و أبشري برحمة الجبار مع النبي السيد المختار قد قطعوا ببيغهم يساري فأصلهم يا رب حر النار فقتله الملعون بعمود من حديد.»

(2) - نهج البلاغه: خطبه 86؛ «فَالصُّورَةُ صُورَةُ إِنْسَانٍ وَ الْقَلْبُ قَلْبُ حَيَوَانٍ لَا يَعْرِفُ بَابَ الْهُدَى فَيَتَّبِعُهُ وَ لَا بَابَ الْعَمَى فَيَصُدُّ عَنْهُ وَ ذَلِكَ مِثُّ الْأَحْيَاءِ.»

(3) - اعراف (7): 179؛ «آنان مانند حیوان و بلکه پست تر از حیوان اند.»

ارزش ها و لغزشهای نفس، ص: 275

در کتاب «بحار الأنوار» دیدم که موسی بن جعفر علیه السلام می فرماید: این ده برادر، به یعقوب گفتند:

«أَرْسَلُهُ مَعَنَا عَدَاً يَرْتَعُ وَ يَلْعَبُ» «1»

پدر! این کودک را با ما بفرست تا در مراتع بازی کند. یعقوب به ده برادر گفت:

دلم می ترسد که گرگ او را بخورد. یعقوب می دانست که گرگ یوسف را نمی خورد.

از کجا می دانست؟ از خوابی که یوسف دیده بود. وقتی یوسف خواب خود را برای پدر گفت، یعقوب گفت:

«وَ كَذَلِكَ يَجْتَنِبُكَ رُؤُوكَ» «2»

در آینده، خداوند تو را از میان انسانها به عنوان فرد شایسته انتخاب می کند. او می دانست که گرگ او را نمی خورد. پس چرا فرمود:

«وَ أَحَافُ أَنْ يَأْكُلَهُ الذَّبُّ» «3»

پیامبران که معصومند. موسی بن جعفر علیه السلام می فرماید: او کنایه ای سری به بچه هایش گوشزد کرد و در دلش این ده تا برادر را برای یوسف، گرگ می دید: «4»

- (1) - یوسف (12): 12؛ «فردا او را با ما روانه کن تا [در دشت و صحرا] بگردد و بازی کند، قطعاً ما حافظ و نگهبان او خواهیم بود.»
- (2) - یوسف (12): 6؛ «و این چنین پروردگارت تو را برمی‌گزیند.»
- (3) - یوسف (12): 13؛ «ومی‌ترسم شما از او غفلت کنید و گرگ، او را بخورد.»
- (4) - بحار الأنوار: 217/12، باب 9، ذیل حدیث 1؛ «عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ كَانَ مِنْ خَيْرِ يُوسُفَ أَنَّهُ كَانَ لَهُ أَحَدَ عَشَرَ أَخًا وَ كَانَ لَهُ مِنْ أُمَّهِ أَخٌ وَاحِدٌ يُسَمَّى بَنِيَامِينَ وَ كَانَ يَعْقُوبُ إِسْرَائِيلَ اللَّهُ وَ مَعَى إِسْرَائِيلَ اللَّهُ أَيُّ خَالِصِ اللَّهِ ابْنِ إِسْحَاقَ نَبِيِّ اللَّهِ ابْنِ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلِ اللَّهِ فَرَأَى يُوسُفُ هَذِهِ الرُّؤْيَا وَ لَهُ تِسْعَ سِنِينَ فَقَصَّهَا عَلَى أَبِيهِ فَقَالَ يَعْقُوبُ يَا بَنِيَّ لَا تَقْضُصْ رُؤْيَاكَ عَلَى إِخْوَتِكَ فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْدًا إِنَّ الشَّيْطَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوٌّ مُبِينٌ قَوْلُهُ فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْدًا أَيُّ يَحْتَالُوا عَلَيْكَ فَقَالَ يَعْقُوبُ لِيُوسُفَ وَ كَذَلِكَ يَجْتَنِبُكَ رَبُّكَ وَ يُعَلِّمُكَ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَ يُسِّمُ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَ عَلَى آلِ يَعْقُوبَ كَمَا أُمَّهَا عَلَى أَبَوَيْكَ مِنْ قَبْلُ إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْحَاقَ إِنَّ رَبَّكَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ.... فَأَجْرَى اللَّهُ عَلَى لِسَانِ يَعْقُوبَ إِنِّي لَيَحْزُنُنِي أَنْ تَذْهَبُوا بِهِ وَ أَحَافُ أَنْ يَأْكُلَهُ الذَّنْبُ وَ أَنْتُمْ عَنْهُ غَافِلُونَ فَقَالُوا كَمَا حَكَى اللَّهُ لَيْنُ أَكَلَهُ الذَّنْبُ وَ نَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّا إِذًا لَخَاسِرُونَ الْعُصْبَةُ عَشْرَةٌ إِلَى ثَلَاثَةِ عَشَرَ فَلَمَّا ذَهَبُوا بِهِ وَ أَجْمَعُوا أَنْ يَجْعَلُوهُ فِي غِيَابَتِ الْجُبِّ وَ أَوْحَيْنَا إِلَيْهِ لَتُنَبِّئَنَّهُمْ بِأَمْرِهِمْ هَذَا وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ أَيُّ تُخْبِرُهُمْ بِمَا هُمُوهَا بِهِ.»

ارزش ها و لغزشهای نفس، ص: 276

رهانیدی از دهان و دست گرگی

شنیدم گوسفندی را بزرگی

روان گوسفند از وی بنالید

شبانگه کارد بر حلقش بمالید

چو دیدم عاقبت خود گرگ بودی «1»

که از چنگال گرگم در ربودی

ریاخوار گرگ است. کسی که به ناموس مردم رحم نمی‌کند، گرگ است. کسی که در مسیر حل شدن مشکلات، چوب لای چرخ دیگران می‌گذارد، گرگ است. کسی که لوازم آرایش تولید می‌کند به قیمت ارزان و زن روستایی آن را تا

می‌خرد به لب و پوستش بزند برای این که برای همسرش جلوه‌ای کند، اما دچار بیماری می‌شود که درمان ندارد و از شکل و قیافه می‌افتد، این انسان اگر گرگ نیست، کیست؟ يك آمار بگیرد و ببیند چه اندازه گرگ داریم. رئیس همه گرگ‌های دنیا هم يك انسان است.

جهان در دست گرگ‌ها است.

یوسف چرا یوسف شد و زلیخا چرا زلیخا شد؟ زلیخا يك گرگ است. تو که شوهر داری، به چه علت، دنبال يك جوان پاك دامن را گرفته‌ای تا از او کام‌جویی کنی، که هم به او خیانت شود، هم به انسانیت و هم به شوهرت شود؟ چون او گرگ است. چرا یوسف را بی‌جرم، با این همه پاکی و نزاهت، نه سال به زندان انداختی؟  
تو گرگی، اگر چه قیافهات قیافه زن است، با باطن تاریک و آلوده چه جنایت بزرگی را مرتکب شدی:

---

(1) - گلستان سعدی شیرازی.

ارزش ها و لغزشهای نفس، ص: 277

کی تو برخی‌زی از این خواب گران «1»

ای دریده پوستین یوسفان

تو که می‌دانی یوسف پاك دامن است، چرا او را نه سال به زندان انداختی؟ چون گرگ هستی. هر يك از آیات، اگر دقیق بررسی شود، يك دریا معارف دارد و به گستردگی آفرینش، مطلب در آن است.

بدترین دوست زلیخا و دشمن لجوج او، شهوت بی‌قید است که یوسف وجود او را به چاهی انداخته است که دست یوسف هم برای نجات آن، به او نمی‌رسد:

«رَاوَدُنْهُ عَنْ نَفْسِهِ» «2»

این جمله، از قرآن است. من فقط لذت بدن و شهوت را می‌خواهم. اگر زلف زندگی به این دشمنان گره بخورد، این بلاها بر سر انسانیت می‌آید.

### اقسام دشمنان

انبیا دشمنان را رده‌بندی کرده‌اند. گروهی دشمنان انسی هستند. اینان قلم به دست دارند، هنرپیشه دارند، هنرآموز دارند، و قیافه پر جاذبه دارند. گروهی هم دشمنان شیطانی‌اند. قرآن می‌فرماید:

«و يُهْلِكُ الْحُرَّتَ وَ النَّسْلَ» «3»

نمی‌گذارند نسل، مثل یوسف شود. باید همه‌گرگ شوند. این خواست شیطان است و در پیروی شیطان، در قیامت جز حسرت نصیب انسان نخواهد شد.

---

(1) - مولوی.

(2) - یوسف (12)، آیه 32؛ «ولی او در برابر خواست من به شدت خودداری کرد.»

(3) - بقره (2): 205؛ «و زراعت و نسل را نابود کند.»

ارزش‌ها و لغزشهای نفس، ص: 278

«و يَوْمَ يَعْصُ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ» «1»

در قیامت، ده انگشت خود را با تیزی جلو دهانش می‌جود:

«يَقُولُ يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا»

ای کاش راه پیامبر را انتخاب کرده بودم.

«يَا وَيْلَتَى لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِيلًا» «2»

کاش دشمن را دوست نمی گرفتیم. او رابطه من را با قرآن قطع کرد. این شیطان، مرا خوار کرد.

### دشمن ترین دشمنان «3»

بنابر این، در انتخاب دوست هوشیار و مراقب باشید. خداوند در سوره تغابن می فرماید:

«إِنَّ مِنْ أَرْوَاحِكُمْ وَ أَوْلَادِكُمْ عَدُوًّا لَكُمْ» «4»

(1) - فرقان (25): 27؛ «و روزی که ستمکار، دو دست خود را [از شدت اندوه و حسرت به داندان] می گزد.»

(2) - فرقان (25): 28؛ «ای وای، کاش من فلانی را [که سبب بدبختی من شد] به دوستی نمی گرفتیم.»

(3) - الأمالی، شیخ صدوق: 393، حدیث 4؛ «قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَنْ لَمْ يَتَعَاهَدِ النَّفْسَ مِنْ نَفْسِهِ غَلَبَ عَلَيْهِ الْهُوَى وَ مَنْ كَانَ فِي نَفْسٍ قَالَمُوتٌ خَيْرٌ لَهُ.» الأمالی، شیخ مفید: 274، حدیث 1؛ «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ أَلَا فَحَاسِبُوا أَنْفُسَكُمْ قَبْلَ أَنْ تُحَاسِبُوا فَإِنَّ فِي الْقِيَامَةِ خَمْسِينَ مَوْقِفًا كُلُّ مَوْقِفٍ مَقَامٌ أَلْفِ سَنَةٍ ثُمَّ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ أَلْفَ سَنَةٍ.»

بحار الأنوار: 68/67، باب 45؛ «و نَرَوِي أَنَّ الْهُمُومَ سَاعَاتُ الْكُفَّارَاتِ وَ سَأَلَنِي رَجُلٌ عَمَّا يَجْمَعُ خَيْرَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ فَقُلْتُ خَالَفَ نَفْسَكَ.»

(4) - تغابن (64): 14؛ «ای اهل ایمان! به راستی برخی از همسران و فرزندانان [به علت بازداشتن شما از اجرای

فرمان های خدا و پیامبر] دشمن شمایند.»

### ارزش ها و لغزشهای نفس، ص: 279

برخی از همسران و اولاد شما دشمن شما هستند. چگونه زن، دشمن انسان است؟ از این طریق که انسان را به اسراف و تبذیر تشویق می کند، که اگر با من هماهنگ نباشی با تو قهر می کنم. این دشمن شما است. به او گوش ندهید و دل شما نسوزد، اما دشمن ترین دشمنان،

«اعدى عَدُوَّكَ نَفْسَكَ الَّتِي بَيْنَ جَنْبَيْكَ» «1» نفس آزاد است. هر چه گناه به نفس می دهی، معده اش بزرگ تر می شود. دهان گرگ ها برای ربودن پاکى شما باز است. در مدرسه، پارک ها، اداره و هواپیماها پر از گرگ است. دل امام زمان علیه السلام به شما خوش است. انسان از جمال و سیرت یوسف خوشش می آید. کاری کنید که اگر شما را دید، لذت ببرد و خوشحال شود. شما یوسف هستید. قرآن و پیامبران، شما را یوسف می بینند. ایران پر از یوسف است.

خوشحالی او چه پشتوانه ای برای شما مردم است.

والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته

(1) - تغابن (64): 14؛ «ای اهل ایمان! به راستی برخی از همسران و فرزندانان [به علت بازداشتن شما از اجرای فرمان های خدا و پیامبر] دشمن شمايند.»

ارزش ها و لغزشهای نفس، ص: 280

سرمایه عمر 21

تهران، حسینیه هدایت رمضان 1382

الحمد لله رب العالمین و صلّی الله علی جمیع الانبیاء والمرسلین  
و صلّ علی محمد و آله الطاهرين.

از مسائل مهمی که در سوره مبارکه یوسف مطرح است، اهمیت عمر و چگونگی مصرف کردن آن است. ممکن است همه عزیزان، چند بار این صد و چند آیه را خوانده باشند؛ اما به نظر نیامده باشد که در کجای این سوره، مسأله مهم عمر و چگونگی صرف کردن آن مطرح شده است. پیش از این که محل این مطلب را در این سوره مبارکه بیان کنم، باید به چند نکته توجه کرد.

اسلام یعنی دین خدا، از زمان آدم تا زمان وجود مبارك رسول خدا صلی الله علیه و آله، کاری به مقدار عمر ندارد که حدی برای آن معلوم کرده باشد. عمر تکلیفی، يك سال باشد یا هفتاد سال، سرمایه انسان شناخته شده است؛ یعنی در بیان و گفتار اسلام، عمر، سرمایه شناخته شده است. «1» امکاناتی هم در کنار این سرمایه، داده شده است؛

(1) - الأما لی للطوسی: 527، حدیث 1162؛ «قال رسول الله صلى الله عليه و آله: يا أبا ذر كُنْ عَلَى عُمْرِكَ أَشَحَّ مِنْكَ عَلَى دِرْهِمِكَ وَ دِينَارِكَ يَا أبا ذرْ هَلْ يَنْتَظِرُ أَحَدٌ إِلَّا غَيِّي مُطْعِياً أَوْ فُقُراً مُنْسِياً أَوْ مَرَضاً مُفْسِداً أَوْ هَرَمًا مُفِينداً أَوْ مَوْتاً مُجْهِزاً أَوْ الدَّجَالَ فَإِنَّهُ شَرُّ غَائِبٍ يُنْتَظَرُ أَوْ السَّاعَةَ فَ السَّاعَةُ أَذْهَى وَ أَمْرٌ.»

غرر الحکم: 151، حدیث 2788؛ «إن ماضي يومك منتقل و باقیه متهم فاعتنم وقتك بالعمل.»

غرر الحکم: 473، حدیث 10808؛ «ماضي يومك فائت و آتیه متهم و وقتك مغتنم فبادر فيه فرصة الإمكان و إياك أن تنفق بالزمان.»

فلاح السائل: 204؛ «و من المهمات الدعاء عقیب العصر بما كانت الزهراء فاطمة سيدة النساء علیه السلام تدعو به فی جملة دعائها للخمس الصلوات ... اللَّهُمَّ أَحْيِنِي مَا عَلِمْتَ الْحَيَاةَ خَيْرًا لِي وَ تَوَفِّي إِذَا كَانَتِ الْوَفَاةَ خَيْرًا لِي.»

و امیرالمومنین علیه السلام می فرماید: الأما لی للطوسی: 684، حدیث 456؛ «قال أيها الناس، الآن الآن من قبل الندم، و من قبل «أَنْ تُقُولَ نَفْسٌ يَا حَسْرَتِي عَلَى مَا فَرَطْتُ فِي جَنْبِ اللَّهِ وَ إِنْ كُنْتُ لِمَنْ السَّاحِرِينَ ...»

### ارزش ها و لغزشهای نفس، ص: 284

مانند هدایت پروردگار عالم و انبیای خدا و ائمه طاهرین؛ چون خود انسان، منهای خدا و انبیا و ائمه، نمی تواند طرح به کار گرفتن امکانات را در کنار عمر، به دست آورد. این مسأله، به زلف هدایت خداوند گره خورده است. وقتی خداوند آدم و حوا را در آغاز عمر تکلیفی، روی کره زمین می فرستد به ایشان می فرماید:

«فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ» «1»

### تکلیف عمر

هدفی که خدا از انسان می خواهد، ممکن است در هفتاد سال تحقق بدهد و ممکن هست در یک ماه، پس در این جا زمان مطرح نیست، فقط عمر تکلیفی مطرح است، هر اندازه که باشد.

اندازه عمر کسی را هم به او نگفته است و کسی از عمرش خبر ندارد. افراد خاص که خبرداران عالم بودند، خیلی تعدادشان کم است. ایشان کلاس دیگری داشتند. علت آن هم برای ما روشن نیست، ولی غیر از این بندگان خاص، بنای خدا بر این نبوده و نیست که اندازه عمر کسی را به او بگوید.

بزرگانی از علمای طراز اول علم و عبادت و فقه و زهد و کرامت و مقبولیت در

---

(1) - بقره (2): 38؛ «پس کسانی که از هدایت‌م پیروی کنند، نه ترسی بر آنان است و نه اندوهگین شوند.»

ارزش‌ها و لغزشهای نفس، ص: 285

فرهنگ اهل بیت، در این 1500 سال، دلایلی بسیار محکم آورده و گفته‌اند که امیرالمؤمنین، پیامبر، سید الشهداء و فاطمه زهرا از لحظه مرگ خود خبر نداشتند.

امیرالمؤمنین، در شب نوزدهم از لحظه و چگونگی شهادت خود آگاهی نداشت.

عده‌ای هم می‌گویند: خبر داشت، ولی تکلیف فرار از فضای آن خبر را نداشت.

ایشان نمی‌بایست به کشته شدن خود کاری داشته باشد.

خلاصه، اندازه عمر کسی را نگفته‌اند، مگر چند نفر خاص. به آدم و حوا گفتند:

باید مدتی در این دنیا بمانید، اما نه آزاد، مانند حیوانات و نه با غفلت و جهل. شما مرد و زن، سرمایه بزرگی به نام عمر تکلیفی دارید.

### آثار تکلیف عمر

این عمر تکلیفی، میوه‌ای می‌دهد که به خود شما برمی‌گردد. باید به نفع خود زندگی کنید. این باید، به معنی واجب است. از رأی خود هم بر نمی‌گردد. در این مقدار از عمر، اگر يك ساعت هم باشد، به اندازه يك ساعت باید تکلیف خود را به من ادا کنی. تکلیف که به من برسد، میوه ابدی می‌شود و به صورت بهشت، به خودت برمی‌گردد. پس عمر



چه قدر می‌ارزد؟ وقتی يك ساعت آن، بهشت ایجاد کند، ده ساعت و يك سال و هفتاد سال آن چه قدر ارزش دارد؟ انسان چنین سرمایه‌ای دارد که مولد چنین منفعتی است. از راه ادای تکلیف، به بالاترین قله معنا که خدا است، می‌رسد و آن جا به میوه تبدیل می‌شود؛ چون تا به خدا نرسد، تبدیل نمی‌شود. بسیاری از نمازها به خدا نمی‌رسد:

«فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ» «1»

روزه برخی، مانند روزه اسب مسابقه‌ای است که خیلی چاق شده است. مسابقه

(1) - ماعون (107): 4؛ «پس وای بر نمازگزاران.»

ارزش‌ها و لغزشهای نفس، ص: 286

دهنده می‌گوید: باید چربی او را آب کنم و بعد سوار آن شوم تا در مسابقه برنده بشوم. انفاق‌هایی که ریایی است، این گونه است. برای امور خیر کمک می‌کردی، ولی با این نیت که مردم بگویند: بَارِكُ اللَّهُ! عجب بخشنده است. این‌ها همه بار سنگینی می‌شود بر گردن خود انسان و به خدا ربطی ندارد! اما اگر این تکلیف را در عمر تکلیفی، به خدا برسانی، به بهشت تبدیل می‌شود. دایره زیبایی میان انسان و خدا است و عمر انسان در این دایره زیبا می‌چرخد. اول عبادت است، به صورت قله درمی‌آید و بعد به صورت بهشت، به خود او می‌رسد. در نیم ساعت هم می‌توان این سرمایه را به این میوه تبدیل کرد، اما بدون هدایت خدا نمی‌شود. اگر دنبال هدایت خدا نروی، چگونه این سرمایه را تبدیل می‌کنی؟ وقتی از تکلیف خدا آگاهی نداشته باشی، اشتباه خرج می‌کنی و به سوی سقوط می‌روی و سرانجام، به «أَسْفَلَ سَافِلِينَ» می‌روی تا به نقطه خسران برسی؛ یعنی سرمایه وجود را از دست دادن و عاقبت اسکلت استخوانی می‌ماند که من روح را به آن برمی‌گردانم:

«فَكَانُوا لِحُجَّتِهِمْ حَطَبًا» «1»

پس هدایت باید از سوی خداوند باشد. اگر شما طرح‌ریزی کنید، طرح به درد خوری به دست نمی‌آید. این کار خدا است. دوران آدم و حوا گذشته است و اکنون نوبت ما است. آن طرح، همین قرآن مجید است. يك بار هم این سرمایه را به ما می‌دهند. اصحاب کهف را دو ساعت از خواب بیدار کرد و دوباره به خواب برگرداند. حضرت سید الشهداء علیه السلام

را يك لحظه هم به دنيا برنگرداند و اين سرمايه را يك بار می دهند، همراه با امكانات آن، كه عقل و فطرت و گوش و قدم و شكم و چشم است. يکی از بهترين امكانات آن، شهوت است. تجارت عجيبی می توان با آن كرد.

(1) - جن (72): 15؛ «منحرفان هيزم دوزخند.»

ارزش ها و لغزشهای نفس، ص: 287

### حكايتی از حضرت عيسى عليه السلام در قبرستان

حضرت عيسى عليه السلام از کنار قبرستاني رد می شد. فرمود: به سرعت عبور كنيد؛ چون چشمم به کسی در عالم برزخ افتاد كه طاقت دیدن عذاب او را ندارم. سال ديگر، از همان جا عبور می كردند. حضرت حركت خود را كندتر كردند. ياران ايشان پرسيدند: چرا سال گذشته تند رفتيد و امسال كُند؟ حضرت فرمود: امسال ديدم او را آزاد كرده اند. جبرئيل گفت: او بي دين نبود، اما شلوغ كرده بود. فرزند صالحی از او مانده بود كه چند روز پيش به يتيم كمك كرد از اين رو خداوند ديگر حيا می كند كه پدر او را عذاب كند. «1»

### غريزه شهوت همراه با هدايت الهی

غريزه جنسی از بهترين امكانات است. اگر شهوت نبود، ابراهيمی به وجود نمی آمد، يوسفی، موسی و پيامبری به وجود نمی آمد. عبدالله و آمنه، دو جوان بودند. شب عروسی ميل شديد به يك ديگر پيدا می كنند كه باعث مباشرت می شود و بعد هم انسانی مانند رسول خدا صلی الله عليه و آله به وجود می آيد. دنيا اين قسمت غريزه جنسی را به كثيف ترين شكل، به لجن كشيده است. در حالی كه اين نعمت، بسيار پاك و سازنده است. شكم و چشم و گوش و عقل، كه انسان ساز نيستند. عقل

(1) - الكافي: 3/6، حديث 12؛ «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ مَرَّ عَيْسَى ابْنُ

مَرَّيْمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقْبَرُ يُعَدَّبُ صَاحِبُهُ ثُمَّ مَرَّ بِهِ مِنْ قَابِلٍ فَإِذَا هُوَ لَا يُعَدَّبُ فَقَالَ يَا رَبِّ مَرَّرْتُ بِهَذَا الْقَبْرِ عَامَ أَوَّلِ فَكَانَ يُعَدَّبُ وَ مَرَّرْتُ بِهِ الْعَامَ فَإِذَا هُوَ لَيْسَ يُعَدَّبُ فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ أَنَّهُ أَدْرَكَ لَهُ وَلَدٌ صَالِحٌ فَأَصْلَحَ طَرِيقاً وَ أَوْى يَتِيماً فَلِهَذَا عَقَرْتُ لَهُ بِمَا فَعَلَ ابْنُهُ ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ مِيرَاثُ اللَّهِ عِزُّهُ وَ جَلُّ مِنْ عِبْدِهِ الْمُؤْمِنِ وَ لَدَّ يُعْبُدُهُ مِنْ بَعْدِهِ ثُمَّ تَلَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ آيَةَ زَكْرِيَّا عَلَيْهِ السَّلَامُ رَبِّ فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا. يَرْثُنِي وَ يَرِثْ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ وَ اجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا.»

### ارزش ها و لغزشهای نفس، ص: 288

کارخانه علم سازی است. چشم می بیند. گوش می شنود. آن عضوی که کارخانه پیامبر و امام سازی است، شهوت است. کارخانه انسان سازی است که اگر با هدایت خدا خرج شود، یوسف به وجود می آید، اما وقتی بی هدایت خدا خرج شود، یزید، شمر و صهیونیست ها به وجود می آیند.

طرح خدا پر سودترین سرمایه عمر تکلیفی است. این عمر وقتی بدون هدایت و در جهالت خرج شود، همه آن امکانات و این عمر، فقط ضرر می دهد. در کاسی، اگر خود انسان اهل نباشد، نمی داند که دارد ضرر می دهد:

«وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا» «1»

### احساس مسئولیت یوسف

یوسف نماد حقیقی خرج کردن عمر و امکانات آن، با هدایت خداوند بود و زلیخا نماد خرج کردن عمر، بدون هدایت بود. یوسف با خرج کردن عمر، با پشتوانه هدایت، از بندگان مخلص خدا شد، اما زلیخا شهوتران کاجوی گرگ معرفی شد. چه ظلمی از این عمر بریده از هدایت سر زد! اگر آیات سوره یوسف را کنار هم بگذارید، نکته ای بسیار عالی به دست می آید که بیشترین زمانی که نوشته اند که یوسف در دربار با این زن درگیر بوده است، هفت سال است و نه سال هم در زندان بوده است. اگر ده ساله بوده است، جمعاً 26 ساله از زندان آزاد می شود. اگر شما شانزده سال، يك جا اسیر و زندان باشید، لحظه ای که آزاد می شوید، چه می خواهید؟ اگر خانه شما تهران باشد و شما در مشهد زندان باشید، فقط به موطن اصلی خود، نزد پدر و مادر می روید، اما یوسف را که آزاد کردند، اگر

(1) - کهف (18): 104؛ « [آنان] کسانی هستند که کوششان در زندگی دنیا به هدر رفته [و گم شده است] در

حالی که خود می پندارند که خوب عمل می کنند.»

ارزش ها و لغزشهای نفس، ص: 289

می خواست از مصر تا کنعان پیاده هم برود، «1» هیچجده روز طول می کشید.

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: خانواده او زنده بودند. دل او هم برای پدر و مادر تنگ شده بود. از روی بصیرت هم می دانست که از بس پدر گریه کرده است، چشمهایش سفید شده است. از زندان که آزاد شد، به او گفتند: چه می خواهی؟

گفت: من دورنمای این مملکت را می دانم. با خوابی که دیدم، می بینم که هفت سال این ملت، دچار قحطی مواد غذایی می شوند. این وزیر دارایی، قدرت گرداندن این مملکت را و حل مشکلات مردم را در آن هفت سال ندارد. وزارت دارایی را به من بدهید من اهل رشوه و اختلاس و دزدی نیستم. من ثروت مملکت را حفظ می کنم و می دانم که چگونه این جامعه بی فرهنگ را نجات دهم. این عمر را خدا به من نداده است که نزد پدر و مادرم بروم و بگویم: خدا را شکر که از زندان آزاد شدم. من این عمر را برای نجات بندگان خدا می خواهم. «2»

(1) - تفسیر القمی: 346-347؛ «قال أبو عبد الله عليه السلام قرأ رجل على أمير المؤمنين عليه السلام ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ عَامٌ فِيهِ يُغَاثُ النَّاسُ وَ فِيهِ يَعْصِرُونَ قَالَ وَيحك أَي شِيءٍ يَعْصِرُونَ الخمر قال الرجل يا أمير المؤمنين كيف أقرؤها قال إنما نزلت «عام فيه يغاث الناس و فيه يعصرون» أي يمطرون بعد سنين المجاعة و الدليل على ذلك قوله «وَ أَنْزَلْنَا مِنَ الْمُعْصِرَاتِ مَاءً نَجَّاحاً» ... كان بينه و بين أبيه ثمانية عشر يوماً و كانوا في بادية و كان الناس من الآفاق يخرجون إلى مصر ليمتاروا طعاما و كان يعقوب و ولده نزولا في بادية فيه مقل فأخذ إخوة يوسف من ذلك المقل و حملوه إلى مصر ليمتاروا به و كان يوسف يتولى البيع بنفسه فلما دخلوا إخوته على يوسف عرفهم و لم يعرفوه كما حكى الله....»

(2) - ثواب الأعمال: 147؛ «عن أبي عبد الله عليه السلام قال ما من مؤمن يعين مؤمنا مظلوما إلا كان أفضل من صيام شهر و اعتكافه في المسجد الحرام و ما من مؤمن ينصر أخاه و هو يقدر على نصرته إلا و نصره الله في الدنيا و الآخرة و ما من مؤمن يخذل أخاه و هو يقدر على نصرته إلا خذله الله في الدنيا و الآخرة.»

ثواب الأعمال: 146؛ «عن أبي حمزة الثمالي عن علي بن الحسين عليه السلام قال من قضى لأخيه حاجة فيحاجه الله بها و قضى الله بها مائة حاجة في إحداهن الجنة و من نفس عن أخيه كربة نفس الله عنه كربة يوم القيامة بالغا ما بلغت و من أعانه على ظالم له أعانه الله على إجازة الصراط عند دحض الأقدام و من سعى له في حاجة حتى قضاها له فسر بقضائها فكان كإدخال السرور على رسول الله صلى الله عليه و آله و من سقاه من ظمأ سقاه الله من الرحيق المختوم و من أطعمه

من جوع أطعمه الله من ثمار الجنة و من كساه من عرى كساه الله من إستبرق و حرير و من كساه من غير عرى لم يزل في ضمان الله ما دام على المكسو من الثوب سلك و من كفاه بما هو يمتنه و يكف وجهه و يصل به يديه يخدمه الولدان و من حمله من رحله بعثه الله يوم القيامة على ناقة من نوق الجنة يباهي به الملائكة و من كفنه عند موته فكأما كساه يوم ولدته أمه إلى يوم يموت و من زوجه زوجة يأنس بها و يسكن إليها آنسه الله في قبره بصورة أحب أهله إليه و من عاده عند مرضه حفته الملائكة تدعو له حتى ينصرف و تقول طبت و طابت لك الجنة و الله لقضاء حاجته أحب إلى الله من صيام شهرين متتابعين باعتكافهما في الشهر الحرام.»

ارزش ها و لغزشهای نفس، ص: 290

#### اهمیت ارشاد و هدایت

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: پیامبر مرا برای تبلیغ، به یمن فرستاد. وقتی می خواست از من خداحافظی کند، گفتم: علی جان!

«لَأَنَّ يَهْدِي اللَّهُ عَلَى يَدَيْكَ رَجُلًا»

اگر يك نفر را خدا به دست تو نجات بدهد، از گمراهی هدایت بشود، یا گرفتاری آزاد شود، این،

«خَيْرٌ لَكَ بِمَا طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ أَوْ غَرَبَتْ» «1»

(1) - بحار الأنوار: 361 / 21، باب 34، حدیث 3؛ الکافی: 28 / 5، حدیث 4؛ «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ بَعَثَنِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ إِلَى الْيَمَنِ وَ قَالَ لِي يَا عَلِيُّ لَا تُفَاتِلَنَّ أَحَدًا حَتَّى تَدْعُوهُ وَ ائِمُّ اللَّهِ لِأَنَّ يَهْدِي اللَّهُ عَلَى يَدَيْكَ رَجُلًا خَيْرٌ لَكَ بِمَا طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ وَ غَرَبَتْ وَ لَكَ وَ لَأُوهُ يَا عَلِيُّ.»

وسائل الشیعة: 188 / 16، باب 19، حدیث 21310؛ «عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ أَنَّ رَجُلًا قَالَ لَهُ أَوْصِنِي فَقَالَ أَوْصِيكَ أَنْ لَا تُشْرِكَ بِاللَّهِ شَيْئًا وَ لَا تَعْصِ وَالِدَيْكَ إِلَّا أَنْ قَالَ وَ ادْعُ النَّاسَ إِلَى الْإِسْلَامِ وَ اعْلَمْ أَنَّ لَكَ بِكُلِّ مَنْ أَجَابَكَ عِتْقَ رَقَبَةٍ مِنْ وُلْدِ يَعْقُوبَ.»

## ارزش ها و لغزشهای نفس، ص: 291

برای تو بخت است از آنچه آفتاب بر او می تابد، و غروب می کند.

عمر خود را زلیخاوار خرج نکن که سی سال در لجن شهوت حرام بغلطی و بعد که این آتش خاموش شد، به حسرت گذشته بنشین یا در فشار روانی قرار بگیری.

این عمر تکلیفی را یوسفوار خرج کن.

والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته

## ارزش ها و لغزشهای نفس، ص: 292

گذران عمر، همراه با هدایت

22

تهران، حسینیه هدایت

رمضان 1382

الحمد لله رب العالمین و صلّی الله علی جمیع الانبیاء والمرسلین

و صلّ علی محمد و آله الطاهیرین.

در آیات سوره مبارکه یوسف، از دو عمر بحث به میان آمده است: عمری که صاحب آن، به علت بصیرت، عاقبت اندیشی و اتصال به فرهنگ پاک حق، آن را به عبادت خالصانه و خدمت مخلصانه تبدیل کرد. او در تبدیل آن، به اندازه‌ای استوار بود که هیچ چیز نتوانست مانع حرکت او شود. روزی هم که ناجوانمردانه او را محکوم کردند و در کمال بی گناهی به زندان افتاد، از آیات قرآن استفاده می شود که زندان را برای هم‌زندانی‌های خود، به کلاس معرفت تبدیل کرد. ظاهر محل، برای او مهم نبود که این جا زندان و جایی است که باید حوصله‌اش سر برود، دلش تنگ شود و التماس کند. این ملاحظات برای او نبود؛ از این رو، آن را به کلاس معرفت تبدیل کرد.

## پاداش عابدان

قرآن بخشی از درس‌های الهی و ملکوتی او را نقل می‌کند. این يك عمر بود که به عبادت و خدمت ماندگار تبدیل شد. قرآن کریم پاداش عابدان را با کلمه «ابد» یا «خالد» بیان کرده است. پاداش بندگان پاك را که بیان می‌کند، آن را خالد و ابدی توصیف می‌کند. خداوند چه لطفی به انسان دارد که زمان کوتاهی را در اختیار او

ارزش‌ها و لغزشهای نفس، ص: 296

قرار می‌دهد و او آن را سرمایه قرار می‌دهد تا نتیجه ابدی و دائمی بدهد. «1»

## آرزوی گنهکار در قیامت

یکی از آرزوهای گناهکاران حرفه‌ای در قیامت، بازگشت به دنیا است که این عمر کم را به سرمایه جاودانی تبدیل کنند، اما پاسخ ایشان این است که بازگشتی برای شما نیست. «2»

(1) - عیون أخبار الرضا علیه السلام: 1/ 275-274؛ «قیل للصادق علیه السلام صف لنا الموت قال للمؤمن كأطيب ریح یشمه فینعس لطیبه و ینقطع التعب و الألم کله عنه ... قیل فما بالنار کافرا یسهل علیه النزاع فینطفی و هو یحدث و یضحک و یتکلم و فی المؤمنین أیضا من یشد کذلک و فی المؤمنین و الکافرین من یقاسی عند سكرات الموت هذه الشدائد فقال ما کان من راحة للمؤمن هناك فهو تعجیل ثواب و ما کان من شدید فتمحیصه من ذنوبه لیرد الآخرة نقیا نظیفا مستحقا للثواب الأبد لا مانع له دونه و ما کان من سهولة هناك علی الکافر فلیوفی أجر حسناته فی الدنيا لیرد الآخرة و لیس له إلا ما یوجب علیه العذاب و ما کان من شدة علی الکافر هناك فهو ابتداء عذاب الله له.»

و نیز در تفسیر نمونه: 11/ 95-96، ذیل آیه 45-48 سوره حجر در زمینه پاداش آمده: پاداش و ثواب در صورتی کامل می‌شود که چهار شرط در آن جمع گردد: منفعت قابل ملاحظه‌ای باشد- با احترام مقرون باشد- از هر گونه ناراحتی خالی باشد- و جاودانی و همیشگی باشد.

در آیات ذیل، در زمینه نعمتهای بهشتی به هر چهار قسمت اشاره شده است.

جمله إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ اشاره به قسمت اول است.

جمله اذْخُلُوهَا بِسَلَامٍ آمِنِينَ دلیل بر احترام و تعظیم است.

جمله وَ نَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غَلٍّ إِخْوَانًا عَلَى سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ، اشاره به نفی هر گونه ناراحتی و ضررهای روحانی، و جمله لَا يَمَسُّهُمْ فِيهَا نَصَبٌ، اشاره به نفی زیانهای جسمانی است.

اما جمله وَ مَا هُمْ مِنْهَا مُخْرَجِينَ بیانگر آخرین شرط، یعنی دوام و بقاء این نعمتهاست و به این ترتیب، این پاداش از هر نظر کامل خواهد بود.»

(2) - مومنون (23): 99-100؛ «حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ\* لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ»

و نیز در روایت آمده: الأملی، شیخ صدوق: 290، حدیث 12؛ «عن موسی بن جعفر عن أبیه الصادق جعفر بن محمد علیه السلام ... قال إذا مات الكافر شیعه سبعون ألفاً من الزبانية إلى قبره و إنه لیناشد حاملیه بصوت یسمعه کل شیء إلا النقلان و یقول لو أن لی كرة فأكون من المؤمنین و یقول ارجعونی لعلی أعمل صالحاً فیما ترکت فتجیبه الزبانية کلاً إنها کلمة أنت قائلها و ینادیهم ملک لو رد لعاد لما نھی عنه فإذا أدخل قبره و فارقه الناس أتاه منکر و نکیر فی أهول صورة فیقیمانه ثم یقولان له من ربک و ما دینک و من نبیک فیتلجلج لسانه و لا یقدر علی الجواب فیضربانه ضربة من عذاب الله یدعر لها کل شیء ثم یقولان له من ربک و ما دینک و من نبیک فیقول لا أدری فیقولان له لا دریت و لا هدیت و لا أفلحت ثم یفتحان له باباً إلى النار و ینزلان إلیه الحمیم من جهنم و ذلك قول الله عز و جل وَ أَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُكَذِّبِينَ الضَّالِّينَ فَنُزِّلُ مِنْ حَمِيمٍ یعنی فی القبر وَ تَصْلِيَةٌ حَمِيمٍ یعنی فی الآخرة.»

ارزش ها و لغزشهای نفس، ص: 297

یک عمر هم عمر خانمی بود که به فرهنگ مادی آلوده بود که با اختیار خود، زمان محدود را به موج شهوات حرام و مجالس لغو و بازی گری و بطالت تبدیل کرد.

خداوند از این مجالس، که قاتل عمر است، اسم می برد:

«فِي جَنَّاتٍ يَتَسَاءَلُونَ\* عَنِ الْمُجْرِمِينَ» «1»



## اشراف بهشتیان بر جهنمیان

وقتی بهشتی‌ها در بهشت قرار می‌گیرند، خداوند به ایشان اشرافی بر جهنمی‌ها می‌دهد که بدانند و لمس کنند از چه تنگنایی رها شده‌اند و با بیداری از چه چاه عمیقی رد شده‌اند! خداوند به آنان اجازه می‌دهد که با جهنمی‌ها سخن بگویند:

«ما سَلَكُكُمْ فِي سَقَرٍ» «2»

چه چیزی شما را به این‌جا کشید؟ آنان چهار جواب می‌دهند: یکی این‌که

(1) - مدثر (74): 40 - 41؛ «در بهشت‌ها از يك ديگر می‌پرسند. \* از روز و حال گنهکاران.»

(2) - مدثر (74): 42؛ « [به آنان رو کرده] می‌گویند: چه چیز شما را به دوزخ وارد کرد؟»

ارزش‌ها و لغزشهای نفس، ص: 298

«وَكُنَّا نَحُوضُ مَعَ الْحَائِضِينَ» «1»

ما در مجالس گناه و باطل و لغو و بیهوده شرکت داشتیم.

## اولین سؤال در روز محشر

روایتی را شیعه و سنی نقل کرده‌اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید: اولین بار که مردم وارد محشر می‌شوند، چهار سؤال از ایشان می‌شود. اولین سؤالی که از انسان دارند، این است: «عَنْ عُمَرَ كَيْفَ مَا أَفْنَيْتَهُ» «2»؛ زمانی را که در اختیار تو گذاشتیم، به عشق چه کسی تمام کردی؟ در کدام مجلس و در چه راه و هدفی مصرف کردی؟

عمر سرمایه کمی نیست.

## گردش فلک، موجب تداوم عمر

آن گونه که در ذهن دارم، نزدیک بیست کتاب هست که باید بخوانید و محاسبه کنید که برای يك دقیقه عمر، خداوند باید چند میلیارد چرخ را با نظم خاص، در هستی بچرخاند، اگر در یکی از آنها اختلالی صورت گیرد، رشته عمر پاره می شود؛ برای مثال همین لحظه که خورشید در نیمکره غربی در حال تابش است، اگر برای خورشید اختلالی پیش بیاید، مثلاً فاصله اش از زمین بیش تر یا کم تر شود، همه

(1) مدرثر (74): 45؛ «و با فرورفتگان [در گفتار و کردار باطل] فرومی رفتیم.»

(2) - کنز العمال، المتقی الهندی: 379 / 14؛ «یا ابن آدم! لا تزول قدمك يوم القيامة بين يدي الله عز و جل حتى تسئل عن أربع: عن عمرك فيما أفنيته، وجسدك فيما أبليتة، ومالك من أين اكتسبته، وأين أنفقته.»

و در کتب شیعه به این عبارت آمده: مشکاة الأنوار: 171؛ «و قال لا تزول قدما العبد يوم القيامة حتى يسأل عن أربع عن عمره فيما أفناه و عن شبابه فيما أبلاه و عن علمه كيف عمل به و عن ماله من أين اكتسبه و فيما أنفقته.»

## ارزش ها و لغزشهای نفس، ص: 299

موجودات زنده منظومه شمسی می میرند. فعل و انفعالات زمین و گردش آن به دور خورشید یا هوایی که دور کره زمین است، اگر پنج متر بالاتر برود، به دقیقه نمی رسد که همه موجودات می میرند.

در قیامت از تو می پرسند گوهری که به تو دادیم، که از گرداندن میلیاردها چرخ به وجود آمده بود، در کجا معامله کردی؟ انبیا با بیش از قیمت خودش آن را معامله کردند:

«قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَ نُسُكِي وَ حَيَاتِي وَ مَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» «1»

## همه سلطنت در مقابل عمر

من از تصور این دادو ستد عاجزم. ظاهراً این داستان از مرحوم حاج شیخ جعفر شوشتری «2» نقل شده است که:

(1) - انعام (6): 162؛ «بگو: مسلماً نماز و عبادتم و زندگی کردن و مرگم برای خدا، پروردگار جهانیان است.»

(2) - جعفر شوشتری (شوستر 1227 ت نجف 1303 ق) فرزند حسین، فقیه و خطیب شیعی ایرانی.

مقدمات علوم را در زادگاهش فراگرفت. در هشت سالگی با پدرش به عتبات عراق رفت و در کاظمین نشیمن گزید. در کربلا به مجلس درس محمد حسین اصفهانی، معروف به صاحب فصول و شریف العلمای مازندرانی و در نجف به مجلس درس حاج محمد حسن نجفی، معروف به صاحب جواهر پیوستند. شیخ جعفر در 1255 ق به شوستر بازگشت. اما دیری نگذشت که دوباره به نجف رفت و این بار در مجلس درس شیخ مرتضی انصاری حضور یافت و در عین حال به مجالس درس شیخ حسن آل کاشف الغطاء و شیخ راضی نجفی نیز آمد و شد می کرد.

دو سال پس از آن که دیگر مرجع تقلیدی بلند آوازه بود و رساله‌ای عملیه برای مقلدان خود نوشته بود به زاد و بومش بازگشت. وی حسینیه‌ای در شوستر بنیاد کرد که پناهگاه مردم بود و مردم از مظالم دولتیان در آنجا پناه می جستند.

شیخ به خواهش یحیی خان مشیر الدوله در مدرسه نو بنیاد سپهسالار به اقامه نماز جماعت و ایراد خطبه پرداخت. گویند هر بار که وی نماز جماعت می گزارد بیش از چهل هزار تن به او اقتدا می کردند و شیخ پس از پایان نماز خطبه‌هایی بلیغ ایراد می کرد. وی در بازگشت به نجف در کرد نزدیک کرمانشاه بیمار گردید و در همانجا درگذشت، اما پیکرش را به نجف بردند و با مشایعت انبوه مردمی که سوگوار مرگ او بودند در صحن علوی به خاک سپردند.

شیخ جعفر فقیهی فاضل و خطیبی زبان آور بود. اعتماد السلطنه که از شیخ به صفت‌های «زاهد زمانه و عابد یگانه» یاد می کند می گوید که در میان معاصران «در تقوی و قدس و ورع و زهد» کسی چون او دیده و شنیده نشده است. مردم به شیخ جعفر کراماتی نسبت می دادند و بنابر معروف در شبی که او درگذشت در آسمان تناثر نجوم (ستاره باران) پیش آمد و مردم آن را به واقعه مرگ شیخ جعفر نسبت دادند.

از آثارش: منهج الرشاد به فارسی در اصول دین و مسائل عملیه طهارت و نماز که رساله عملیه او است و آن را پس از پایان بردن دوره شاگردی در خدمت شیخ انصاری نوشته است. (بمبئی، 1298 ق)؛ اصول الدین یا الحدائق فی اصول الدین به فارسی که مقام اول از مقامات ششگانه مقدمه منهج الرشاد است، اما شیخ جعفر آن را از رساله جدا کرده و کتاب مستقلی ساخته است؛ خصائص حسینیه به عربی در مصیبت، مقتل و خصایص امام حسین علیه السلام بر این کتاب شروح فراوانی نوشته شده و میرزا محمد حسین شهرستانی آن را با نام دمع العین به فارسی ترجمه کرده است؛ فوائد

المشاهد و نتائج المقاصد که مجموعه مواظ او در شهرهای نجف، کربلا و کاظمین است و گه گاه از آن به نام مجالس المواظ نیز یاد می کنند؛ رساله‌ای درباره واجبات نماز. (دائرة المعارف تشیع: 392/5 - 393)

### ارزش ها و لغزشهای نفس، ص: 300

پادشاهی در شکارگاه، چشمش به آهوئی افتاد و آن را دنبال کرد. اسب پادشاه توان این را که به آهو برسد، نداشت. آهو شاه را در بیابان بسیار دواند تا این که راه را گم کرد. از دور دیوارهای گلی به نظرش آمد. در خانه‌ای را زد. پیرزنی بیرون آمد.

پادشاه گفت: تشنه‌ام. پیرزن آب خنک آورد و شکارچی از مرگ نجات یافت. نشانی خود را به او داد و گفت: اگر روزی گذر تو به این منطقه افتاد، نزد من بیا.

### ارزش ها و لغزشهای نفس، ص: 301

روزی پیرزن به امیدی این راه را پیمود و به کاخ، نزد شاه آمد. شاه رو به درباریان کرد و گفت این زن، مرا از مرگ حتمی نجات داده است. درباریان گفتند: اگر همه سلطنت خود را به او بدهی، مساوی می شود.

آن گاه مرحوم آقا شیخ می گوید: امام حسین علیه السلام هر چه داشت، به سلطان اصلی پرداخت. چه چیزی به او بدهد که از مساوی بیش تر شود؟ عاقل تر از انبیا و ائمه، کسی در این دنیا زندگی نکرده است که این عمر را که محصول چرخش میلیاردها چرخ بوده است، تقدیم بندگان خدا کردند.

کسانی که عمر را به گناه و خواب اضافه و همراهی بازیگران گذراندند، اگر فردا نتوانند اولین سؤال را جواب بدهند، نوبت به سؤال دوم نمی رسد. يك روايت بسیار جالبی از پیامبر و اهل بیت رسیده است که برای انسان، در شبانه روز، شش ساعت خواب، کافی است.

تقسیم بندی ساعات عمر رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید:

«عَلَى الْعَاقِلِ أَنْ يَكُونَ لَهُ سَاعَاتٌ»

بر عهده انسان اندیشمند است که خالی از ساعاتی نباشد.

«سَاعَةٌ يُنَاجِي فِيهَا رَبَّهُ»

يك بخش را با خدا سر و سرّ داشته باشد، سود و منفعتی دارد که خدا می‌داند.

«وَسَاعَةٌ يُحَاسِبُ فِيهَا نَفْسَهُ»

در يك بخش، حساب‌گر خود باشد که عمرم در چه راهی گذشت.

ارزش‌ها و لغزشهای نفس، ص: 302

«وَسَاعَةٌ يَتَفَكَّرُ فِيهَا مَا صَنَعَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ» «1» ساعتی هم حساب‌کند که خداوند عالم تاکنون چگونه با او معامله کرده است.

«كَمْ مِنْ قَبِيحٍ سَتَرْتَهُ»

من پرده‌داری کردم، اما تو پوشانیدی. پنجاه سال است که پرده‌پوشی می‌کنی. چه زمانی پرده از کار من برمی‌داری؟ حوصله من از بنده‌ام سر نمی‌رود.

«وَكَمْ مِنْ فَادِحٍ مِنَ الْبَلَاءِ أَفَلْتَهُ»

خودت سفارش کردی که اگر با کسی معامله کردید، اقاله کنید و پس بگیرید. چه بلاها و گناهایی که تو اقاله کردی.

«وَكَمْ مِنْ عَثَارٍ وَقَيْتَهُ»

در طول عمرم چه قدر می‌خواستم در گناهان زشت بیفتم، ولی تو مرا حفظ کردی.

«وَكَمْ مِنْ مَكْرُوهٍ دَفَعْتَهُ»

(1) - بحار الأنوار: 64 / 67، باب 5، حدیث 2؛ «قال النبي صلى الله عليه و آله: على العاقل أن يكون له ساعاتٌ ساعةٌ يُنَاجِي فِيهَا رَبَّهُ وَسَاعَةٌ يُحَاسِبُ فِيهَا نَفْسَهُ وَسَاعَةٌ يَتَفَكَّرُ فِيهَا مَا صَنَعَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ.»

الکافی: 55 / 2، حدیث 3؛ «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ إِذْمَانُ التَّفَكُّرِ فِي اللَّهِ وَ فِي قُدْرَتِهِ.»

الکافی: 55 / 2، حدیث 4؛ «عَنْ مُعَمَّرِ بْنِ خَلَّادٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ لَيْسَ الْعِبَادَةُ كَثْرَةَ الصَّلَاةِ وَ الصَّوْمِ إِنَّمَا الْعِبَادَةُ التَّفَكُّرُ فِي أَمْرِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ.»

مستدرک الوسائل: 183 / 11، حدیث 12689؛ «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ تَفَكَّرُ سَاعَةً خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةِ سَنَةٍ [قَالَ اللَّهُ] إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أَوْلُوا الْأَلْبَابِ.»

ارزش ها و لغزشهای نفس، ص: 303

صدها بار بنا بود حادثه برای تو پیش بیاید و من دفع کردم.

«وَكَمْ مِنْ ثَنَاءٍ جَمِيلٍ لَسْتُ أَهْلًا لَهُ نَشَرْتُهُ»

هر جا می روی تعریف تو را می کنند. نمی دانند که باطن من با تو، چگونه است.

يك ساعت هم بنشینید خوبی های خدا را در حق خودتان مرور کنید. تو عجب خدای خوبی هستی! يك مقدار هم تو به ما بگو که تو چه بنده بدی هستی:

ما هنوز اندر اول وصف تو مانده ایم

مجلس تمام شد و به آخر رسید عمر

والسلام علیکم و رحمة الله و بركاته

ارزش ها و لغزشهای نفس، ص: 304

ثمره هدایت در زندگی 23

تهران، حسینیه هدایت رمضان 1382

الحمد لله رب العالمین و صلّی الله علی جمیع الانبیاء والمرسلین

و صلّ علی محمد و آله الطاهیرین.

لطایف، اشاره‌ها، نکته‌های بسیار باارزش و مؤثری از سوره مبارکه یوسف، با نگاهی کلی بیان شد و به این نکته رسیدیم که در این سوره مبارکه، خداوند دو نوع عمر را مطرح می‌فرماید:

یکی به علت بینایی و بصیرت، با امکاناتی که در اختیار او بود، به کارهای بزرگی دست زد و به بیان خود قرآن، در سوره فاطر «تَجَارَةً لَّنْ تَبُورَ»، «1» تجارتی بود که تا ابد ضرر و خسارت و کسادى ندارد، بلکه منفعتی جاوید و ابدی برای صاحب عمر به دنبال دارد. در خود سوره مبارکه یوسف، به يك قطعه از عمر او توجه کردید که چگونه خرج کردن عمر، شگفت‌آور بود. کاری که او کرد، حدود هفت سال از عمر او را در بر گرفت. قرآن کریم حج و عمره را نام برده است. اعمال عمره محدود است، طواف، نماز، سعی صفا و مروه، تقصیر و طواف و دو رکعت نماز است. عمره مستحب هم هست. اگر انسان زرنگی وارد عمره شود، از آغاز تا پایان آن، بیش از يك ساعت و نیم نمی‌شود.

---

(1) - فاطر (35): 29.

ارزش ها و لغزشهای نفس، ص: 308

### ثواب عمره در ماه رجب

راوی به امام ششم علیه السلام می‌فرماید: «1» می‌خواهم در ماه رجب به عمره بروم. حضرت فرمود: آیا ثواب آن را هم می‌دانی؟ گفت: نه. امام فرمود: اگر سطح زمین را طلا بچینی و در راه خدا صدقه بدهی، ثواب آن، مطابق با این است. خزانه او بی‌نهایت است و تمام نمی‌شود. برای او مهم نیست که در قبال عمره چنین پاداشی بدهد. راوی می‌گوید: من برخاستم که بروم، حضرت فرمود: می‌خواهی به عملی دیگر هم راهنمایی‌ات کنم که ثوابش ده برابر عمره باشد؟ «2» عرض کردم: بله. فرمود: اگر مشکل کسی را حل کنی ثوابش ده برابر از عمره بیشتر است. «3»

---

(1) - ثواب الأعمال: 48، البته حدیث درباره حج آمده است؛ «عن أبي عبد الله عليه السلام قال لما أفاض رسول الله صلى الله عليه وآله تلقاه أعرابي في أفطح فقال يا رسول الله إني خرجت أريد الحج فعاقني عائق و أنا رجل ملي كثير المال

فمرني ما أصنع في مالي ما أبلغ ما بلغ الحاج قال فالتفت رسول الله صلى الله عليه و آله إلى أبي قبيس فقال لو أن أبا قبيس لك زنة ذهبة حمراء أنفقته في سبيل الله ما بلغت ما بلغ الحاج.»

(2) - وسائل الشيعة: 302 / 14، حديث 19252؛ «رُوِيَ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ أَنَّهُ قَالَ الْحَجَّةُ ثَوَابُهَا الْجَنَّةُ وَ الْعُمْرَةُ كَفَّارَةٌ لِكُلِّ ذَنْبٍ وَ أَفْضَلُ الْعُمْرَةِ عُمْرَةُ رَجَبٍ.»

الكافي: 536 / 4، حديث 6؛ «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ الْمُعْتَمِرُ يَعْتَمِرُ فِي أَيِّ شَهْرٍ الشَّنَّةِ شَاءَ وَ أَفْضَلُ الْعُمْرَةِ عُمْرَةُ رَجَبٍ.»

وسائل الشيعة: 301 / 14، باب 3، حديث 19248؛ «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ سُئِلَ أَيُّ الْعُمْرَةِ أَفْضَلُ عُمْرَةُ فِي رَجَبٍ أَوْ عُمْرَةُ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ فَقَالَ لَا بَلَّ عُمْرَةُ فِي رَجَبٍ أَفْضَلُ.»

(3) - وسائل الشيعة: 365 / 16، باب 26، حديث 21774؛ «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ مَشْيُ الْمُسْلِمِ فِي حَاجَةِ أَخِيهِ الْمُسْلِمِ خَيْرٌ مِنْ سَبْعِينَ طَوَافًا بِالْبَيْتِ.»

وسائل الشيعة: 366 / 16، حديث 21777؛ «قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَنْ مَشَى فِي حَاجَةِ أَخِيهِ الْمُسْلِمِ أَظَلَّهُ اللَّهُ بِجَمْسٍ وَ سَبْعِينَ أَلْفَ مَلَكٍ وَ لَمْ يَرْفَعْ قَدَمًا إِلَّا كَتَبَ اللَّهُ لَهُ بِهَا حَسَنَةً وَ حَطَّ عَنْهُ بِهَا سَيِّئَةٌ وَ يَرْفَعُ لَهُ بِهَا دَرَجَةً فَإِذَا فَرَغَ مِنْ حَاجَتِهِ كَتَبَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَهُ بِهَا أَجْرَ حَاجٍ وَ مُعْتَمِرٍ.»

وسائل الشيعة: 370 / 16؛ «أَصْحَابِنَا عَنْ صَفْوَانَ الْجُمَالِ قَالَ كُنْتُ جَالِسًا مَعَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذْ دَخَلَ عَلَيْهِ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ مَكَّةَ يُقَالُ لَهُ مَيْمُونٌ فَشَكَا إِلَيْهِ تَعَدُّرَ الْكَرَاءِ عَلَيْهِ فَقَالَ لِي فَمَنْ فَأَعِنَ أَخَاكَ فَمُتُّ مَعَهُ فَيَسَّرَ اللَّهُ كِرَاهَ فَرَجَعْتُ إِلَى بَجَلِسِيِّ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا صَنَعْتَ فِي حَاجَةِ أَحِيكَ فَقُلْتُ قَضَاهَا اللَّهُ بِأَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي فَقَالَ أَمَا إِنَّكَ أَنْ تُعِينَ أَخَاكَ الْمُسْلِمَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ طَوَافِ أُسْبُوعٍ بِالْبَيْتِ مُبْتَدِئًا ثُمَّ قَالَ إِنَّ رَجُلًا أَتَى الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ يَا بِي أَنْتَ وَ أُمِّي أَعَيِّي عَلَى قَضَاءِ حَاجَةٍ فَانْتَعَلَ وَ قَامَ مَعَهُ فَمَرَّ عَلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ هُوَ قَائِمٌ يُصَلِّي فَقَالَ أَيُّنَ كُنْتَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ تَسْتَعِينُهُ عَلَى حَاجَتِكَ قَالَ قَدْ فَعَلْتُ يَا بِي أَنْتَ وَ أُمِّي فَذَكَرَ أَنَّهُ مُعْتَكِفٌ فَقَالَ أَمَا لَوْ أَنَّهُ أَعَانَكَ كَانَ خَيْرًا لَهُ مِنْ اِعْتِكَافِهِ شَهْرًا.»

ارزش ها و لغزشهای نفس، ص: 309

تلاش بی وقفه یوسف برای مردم یوسف برای مقابله با قحطی هفت ساله مصر، ده سال وقت گذاشت و در آن سال ها مشکل همه مردم را حل کرد که در آن هفت سال، یک صبحانه از مردم، کم نشود. این لطف وجود مقدس حق است. او



امکاناتی را در اختیار ما گذاشته است، عقل، فطرت، قرآن، انبیاء، ائمه و عارفان را در اختیار ما گذاشته است. غیر از عمر که باید این سرمایه و امکانات را درست خرج کرد، راه آن را پیش از اسلام، در کتاب‌های آسمانی گذشته و پس از آن، در سخنان ائمه و قرآن ترسیم کرده است.

به وجود مبارك رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: اگر شما بخواهید کلمه «سعادت» را معنا کنید، چگونه معنا می‌کنید؟ فرمود:

«طُولُ الْعَمْرِ فِي طَاعَةِ اللَّهِ» «1»

(1) - غرر الحكم: 159، حدیث 3025؛ «إن أوقاتك أجزاء عمرك فلا تنفد لك وقتا إلا فيما ينحيك [في غير ما ينحيك].»

غرر الحكم: 160، حدیث 3058؛ «احفظ عمرك من التضييع له في غير العبادة و الطاعات.»

غرر الحكم: 160، حدیث 3061؛ «إن المغبون من غبن عمره و إن المغبوط من أنفذ عمره في طاعة ربه.»

ارزش ها و لغزشهای نفس، ص: 310

این که در دنیا بسیار بمانی و این بسیار ماندن را در طاعت خداوند عالم خرج کنی. همه سخنان خدا را گوش دهید. خداوند در قرآن مجید، برای يك زندگی سالم، مطلب دارد. طاعت خدا فقط نماز و روزه نیست. گوش دادن به همه سخنان او در همه زمینه‌ها لازم است.

همسر فداکار آیت‌الله بروجردی

آیت الله بروجردی «1» در احوالات خود گفته است من در اصفهان تحصیل می‌کردم. اساتید آن روز اصفهان، کم‌نظیر بودند؛ مانند آیت الله العظمی کلباسی «2»، مرحوم آقا سید محمد باقر درچه‌ای «3»، حکیم بزرگ قشقایی «4» و حکیم کم‌نظیر

(1) - شرح حال ایشان در کتاب تواضع و آثار آن جلسه 12 آمده است.

(2) - فهرس التراث: 141 / 2؛ «محمد إبراهيم الكلبي (1180 - 1262) الشيخ محمد إبراهيم بن محمد حسن الكاخي الخراساني الأصفهاني».

مما قال شيخنا العلامة: من أعظم علماء عصره المشاهير، ولد في ربيع الثاني سنة 1180، وهاجر إلى العراق و أخذ عن الوحيد البهبهاني وغيره، ثم رجع إلى إيران و اشتغل على المحقق القمي في قم، و النراقي في كاشان، ثم رجع إلى أصفهان و نهض بأعباء العلم مع شدة الاحتياط و الورع، و أشغل منصة التدريس طيلة حياته، و كانت بينه و بين معاصره السيد محمد باقر حجة الإسلام صلة وثيقة، لم تخل بها زعامة كل منهما توفي في 8 جمادى الاولى سنة 1261.

و ألف ابنه الشيخ جعفر رسالة في حياة والده، كما ألف حفيده أبو الهدى رسالة سماها (البدر التمام في ترجمة الوالد القمقام و الجدّ العالم) روى عن الشيخ جعفر كاشف الغطاء. أسند إليه المرعشي في الإجازة الكبيرة: 168. من آثاره: إشارات الأصول طبع طبعة حجرية بطهران سنة 1245 هـ.

(3) - دائرة المعارف تشيع: 473 / 7؛ «درچه‌ای، آقا سید محمد باقر (1264 - 1342 ق)، از علما و فقهای برجسته امامیه که به زهد و تقوی شهره بود. در درجه، یکی از روستاهای اصفهان، متولد شد. نخست در اصفهان نزد میرزا محمد باقر چهار سوئی، میرزا محمد حسن نجفی و میرزا ابوالمعالی کلباسی به تحصیل پرداخت و سپس عازم نجف اشرف شد و در آنجا از محضر بزرگانی چون میرزا محمد حسن شیرازی، حاج میرزا حبیب رشتی و حاج سید حسن کوه کمره‌ای استفاده کرد و به مقام اجتهاد رسید، پس از مراجعت به اصفهان به تدریس فقه و اصول پرداخت، از آثار او يك دوره فقه و اصول در شانزده جلد است. آیت الله درچه‌ای شاگردان بسیاری تربیت کرد که از آن جمله‌اند: آیت الله بروجردی و جلال الدین همای‌وی به مرض سکتة رخت از جهان بریست و در تخت فولاد اصفهان به خاک سپرده شد.

استاد همایی که به مدت دوازده سال متوالی ملازم خدمت او بود درباره مرحوم درچه‌ای می‌نویسد: «آن بزرگ در علم و ورع و تقوا آیتی بود عظیم، به حقیقت جانشین پیغمبر اکرم و ائمه معصومین علیهم السلام بود. در سادگی و صفای روح و بی‌اعتنایی به امور دنیوی گویی فرشته‌ای بود که از عرش به فرش فرود آمده بود... مکرر دیدم سهم امامهای کلان برای او آوردند و دیناری نپذیرفت، وقتی سبب می‌پرسیدم، می‌فرمود: من فعلاً بحمدالله مقروض نیستم و خرجی فردای خود را هم دارم و معلوم نیست که فردا و پس فردا چه پیش آید و (ما تدری نفس ماذا تکسب غداً).»

(4) - موسوعة طبقات الفقهاء: 14 / 160 - 159، قسم 1؛ «4507 القشقائي (1243 - 1328 هـ) جهانگیر خان بن محمد خان القشقائي الأصفهاني.

كان فقيها إماميا، أصوليا، فيلسوفا متبحرا. ولد في دهاقان (من قرى أصفهان) سنة ثلاث و أربعين و مائتين و ألف. و تعلم في قريته. و درس المقدمات في أصفهان، و أخذ بها العلوم العقلية عن محمد رضا القمشهي (المتوفى 1306 هـ) و قصد النجف الأشرف، فحضر في الفقه على محمد حسن بن باقر النجفي صاحب «جواهر الكلام». و برع في الفقه و الأصول، و أولع بالفلسفة و تعمقها، و صار من المبرزين فيها. و باشر تدريس الفقه و الأصول و الفلسفة و الرياضيات في مدرسة الصدر بأصفهان. و حاز شهرة واسعة، لا سيما في تدريس الفلسفة، و تقاطرت عليه الطلبة من سائر البلاد لأخذها عنه.

و قد انتفع به، و تخرج عليه جمع غفير، منهم: الميرزا محمد حسين النائيني (المتوفى 1355 هـ) و السيد حسين بن علي البروجردي (المتوفى 1380 هـ)، و علي أكبر بن حسن بن أبي القاسم اليزدي (المتوفى 1349 هـ)، و السيد يحيى اليزدي الواعظ، و أسد الله بن محمود الكلبايگاني مؤلف «شمس التواريخ»، و السيد جمال الدين بن حسين الكلبايگاني (المتوفى 1377 هـ)، و السيد حسين بن هبة الله الرضوي الكاشاني (المتوفى 1384 هـ)، و غيرهم.

و صنف شرحا على «نهج البلاغة»، و له شعر بالفارسية أودعه الكثير من آرائه الفلسفية. توفي في أصفهان سنة ثمان و عشرين و ثلاثمائة و ألف. - موسوعة طبقات الفقهاء: 14 / 160 - 159، قسم 1؛ «4507 القشقائي (1243 - 1328 هـ) جهانگیر خان بن محمد خان القشقائي الأصفهاني.

كان فقيها إماميا، أصوليا، فيلسوفا متبحرا. ولد في دهاقان (من قرى أصفهان) سنة ثلاث و أربعين و مائتين و ألف. و تعلم في قريته. و درس المقدمات في أصفهان، و أخذ بها العلوم العقلية عن محمد رضا القمشهي (المتوفى 1306 هـ) و قصد النجف الأشرف، فحضر في الفقه على محمد حسن بن باقر النجفي صاحب «جواهر الكلام». و برع في الفقه و الأصول، و أولع بالفلسفة و تعمقها، و صار من المبرزين فيها. و باشر تدريس الفقه و الأصول و الفلسفة و الرياضيات في مدرسة الصدر بأصفهان. و حاز شهرة واسعة، لا سيما في تدريس الفلسفة، و تقاطرت عليه الطلبة من سائر البلاد لأخذها عنه.

و قد انتفع به، و تخرج عليه جمع غفير، منهم: الميرزا محمد حسين النائيني (المتوفى 1355 هـ) و السيد حسين بن علي البروجردي (المتوفى 1380 هـ)، و علي أكبر بن حسن بن أبي القاسم اليزدي (المتوفى 1349 هـ)، و السيد يحيى اليزدي الواعظ، و أسد الله بن محمود الكلبايگاني مؤلف «شمس التواريخ»، و السيد جمال الدين بن حسين الكلبايگاني (المتوفى 1377 هـ)، و السيد حسين بن هبة الله الرضوي الكاشاني (المتوفى 1384 هـ)، و غيرهم.

و صنف شرحا علی «نهج البلاغة»، و له شعر بالفارسية أودعه الكثير من آرائه الفلسفية. توفي في أصفهان سنة ثمان و عشرين و ثلاثمائة و ألف.

ارزش ها و لغزشهای نفس، ص: 312

ملا محمد کاشانی. «1» ایشان می فرمود: من گرم تحصیل در محضر ایشان و عاشق این اساتید بودم.

(1) - مستدرکات أعيان الشيعة: 3/ 249-250؛ «المولى الآخوند ملا محمد الكاشاني الاصفهاني ولد سنة 1249 في كاشان و توفي سنة 1333 في أصفهان و دفن فيها في مقابر تحت فولاذ من علماء الفلسفة و الحكمة في عصره.

أخذ المقدمات في كاشان على جملة من أهل الفضل ثم هاجر إلى أصفهان و أولع بالفلسفة و الحكمة و التحق بحوزة كل من الميرزا حسن نجل ملا علي النوري و المولى الآغا محمد رضا القمشه إي حتى برع و تقدم في ذلك، ترجم له السيد مصلح الدين المهدي في كتابه تذكرة القبور بما تعريبه ... الحكيم العارف الكبير و الفيلسوف على الإطلاق المرحوم الآخوند ملا محمد الكاشاني من نوادر الدهر في العلم و العمل و الزهد و التقوى و التدريس كان يدرس الحكمة العلمية و العملية فريدا في عصره و في أوائل هجرته إلى أصفهان كان مقيما في مدرسة (جده كوجك) ثم انتقل إلى مدرسة الصدر ينقلون عنه حكايات عجيبة و أحاديث غريبة و لم يتزوج في طول عمره الشريف و عاش 84 سنة.

أقول: تخرج عليه كوكبة من أكابر علماء الشيعة و أساطين الشريعة علماء الحكمة و الفلسفة و العرفان منهم الآغا نجفي القوچاني و الحاج آغا رحيم الأرباب و السيد حسين البروجردي، و الشيخ محمد الحكيم الخراساني، و الدهقان الساماني، و آغا ضياء الدين العراقي، و الشيخ هاشم القزويني و السيد حسن مشكان الطبسي، و الشيخ أسد الله الايزدكشت، و الميرزا أرسطو، و الحاج الميرزا حسن الجابري الأنصاري و غيرهم من الحكماء و الفلاسفة و قد سمعت ان له حواشي على كتاب الاسفار و كتاب المشاعر و كتاب العرشية لصدر المتألهين الشيرازي.

ارزش ها و لغزشهای نفس، ص: 313

همواره مایه های علمی من بالا می رفت که نامه ای از پدر دریافت کردم.

پدر ایشان در بروجرد، معاش زندگی را از کشاورزی تأمین می کرد. چون زبان ایشان می گرفت، کسی ایشان را برای منبر و سخنرانی دعوت نمی کرد. در نامه آمده بود: حسین عزیزم! به بروجرد بیا، من وسایل عروسی تو را فراهم کرده ام.

من نامه‌ای به ایشان نوشتم که مرا از ازدواج معاف کنید و اجازه دهید درس بخوانم. پدرم در جواب نوشت: فکر نمی‌کنی اگر به سخن پدر گوش ندهی، این مانع تو باشد؟ خدا در قرآن فرموده است:

«و بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا» «1»

ایشان بلافاصله به بروجرده رفت. عروسی که تمام شد، گفت: حالا می‌خواهی بروی، برو. ایشان می‌فرمود: بروجرده شدن من مرهون این خانمی بود که پدرم برای من گرفت.

يك عروس جوان، چگونه عمر را صرف می‌کند که محصول عمر او آیت‌الله بروجرده می‌شود؟ يك خانم چگونه عمرش را خرج می‌کند که محصول همان عمر نه ساله، امام مجتبی، امام حسین، زینب کبری و حضرت کثوم می‌شود؟ در قیامت خیلی از مردها به خاطر خانم‌هایشان باید به جهنم بروند و بسیاری نیز در اعلیٰ علیین قرار می‌گیرند.

یوسف عزیز هفت سال عمرش را این‌گونه برای يك ملت خرج کرد و نگفت که در میان این ملت، ممکن است بی‌دین، بی‌نماز و کافر هم باشد. اگر خدا می‌خواست، ریشه ایشان را می‌زد. عمر خود را در چه مسیری پردازم؟ در برابر این هزینه کردن، دریافتی ابدی دارد. وقت مردن این افراد، خدا خطاب می‌کند:

(1) - نساء (5): 36؛ «و به پدر و مادر نیکی کنید.»

ارزش‌ها و لغزشهای نفس، ص: 314

«يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً» «1»

سراجام گمراهان

شصت - هفتاد سال، در دنیا به تو عمر دادم، خوب کاشتی، خوب عمل کردی و خوب عمرت را خرج کردی. اکنون خود من به انتظار تو هستم، ربی که از تو کمال رضایت را دارد. این «ارجعی» را یادمان باشد که کلام شخص خداوند است. عده‌ای هم هستند که قرآن می‌فرماید: به لحظه مرگ که می‌رسند، اوضاع تاریک بسیاری را می‌بینند و به خدا

می‌گویند: «2»

(1) - فجر (89): 27 - 28؛ «ای جان آرام گرفته و اطمینان یافته! به سوی پروردگارت، در حالی که از او خشنودی و او هم از تو خشنود است، باز گرد.»

(2) - روضة الواعظین: 297 / 2 - 298؛ «قال الصادق عليه السلام إذا مات المؤمن شيعة سبعون ألف ملك إلى قبره فإذا دخل قبره أتاه منكر و نكير فيقعدانه و يقولان من ربك و ما دينك و من نبيك فيقول ربي الله و محمد نبيي و الإسلام ديني فيفسحان له في قبره مد بصره و يأتيانه بالطعام من الجنة و يدخلان عليه الروح و الريحان و ذلك قوله تعالى فَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ فَرَوْحٌ وَ رِيحَانٌ يَعْني في قبره وَ جَنَّةٌ نَعِيمٌ يعني في الآخرة ثم قال عليه السلام إذا مات الكافر شيعة سبعون ألفاً من الزبانية إلى قبره و إنه ليناشد حامله بصوت يسمعه كل شيء إلا الثقلان الجن و الإنس و يقول لو أن لي كرة فأكون من المؤمنين و يقول رَبِّ ارْجِعُونِ لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحاً فِيمَا تَرَكْتُ فتجيبه الزبانية كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا و يناديهم ملك وَ لَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ فإذا دخل قبره و فارقه الناس أتاه منكر و نكير في أهول صورة فيقيمانه ثم يقولان له من ربك و ما دينك و من نبيك فيتلجلج لسانه و لا يقدر على الجواب فيضربانه ضربة من عذاب أليم يدعها لها كل شيء ثم يقولان من ربك و ما دينك فيقول لا أدري فيقولان لا دريت و لا هديت و لا أفلحت ثم يفتحان له بابا إلى النار و ينزلان إليه الحميم من جهنم و ذلك قول الله وَ أَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُكَذِّبِينَ الضَّالِّينَ فَنُزِّلَ مِنْ حَمِيمٍ يعني في القبر وَ تَصَلِيَةٌ جَحِيمٌ يعني في الآخرة.»

ارزش ها و لغزشهای نفس، ص: 315

«رَبِّ ارْجِعُونِ \* لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحاً فِيمَا تَرَكْتُ» «1»

تا این عمر به لجن کشیده را جبران کنم.

«إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا وَ مِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ» «2»

اکنون به تو می گویم که عمر را صرف دشمنان من کردن، چه تاوانی دارد. عمری که مانند عمر یوسف خرج می شود، مرکبی برای صاحب آن است. عمری که مانند عمر زلیخا خرج می شود، امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: مانند قاطری است که مهار گسیخته، صاحبش را تحویل جهنم می دهد. «3» جلال الدین رومی در یک شعر مفصل، این دو نوع انسان را ترسیم کرده است.

انسان نقشه بکشد که چگونه سر مردم کلاه بگذارد.

آن یکی خورشید علیین بود

وین دگر خفاش کالسجین بود «4»

یکی از عیب‌ها، خشم و انتقام‌جویی است. «5» یوسف ده سال داشت که او را از

- (1) - مؤمنون (23): 99-100؛ «پروردگارا! مرا [برای جبران گناهان و تقصیرهایی که از من سر زده، به دنیا] بازگردان. \* امید است در [برابر] آنچه [از عمر، مال و ثروت در دنیا] واگذاشته‌ام کار شایسته‌ای انجام دهم.»
- (2) - مؤمنون (23): 100؛ « [به او می‌گویند:] این چنین نیست [که می‌گویی] بدون تردید، این سخنی بی‌فایده است که او گوینده آن است، و پیش رویشان برزخی است تا روزی که برانگیخته می‌شوند.»
- (3) - نوح البلاغه: خطبه 16؛ «ذمتی بما أقول رهينة و أنا به زعيم... ألا و إنّ الخطايا خيل تُئس حُل عليها أهلها و خُلعت بُلُمها.»
- (4) - مولوی.
- (5) - کنز العمال، المتقی الهندی: 3/ 373، حدیث 7006 و 7007؛ «قال موسى بن عمران: يا رب من أعز عبادك عندك؟ قال: من إذا قدر غفر.»
- «من عفا عند القدرة عفا الله عنه يوم العسرة.»
- کنز العمال، المتقی الهندی: 3/ 374، حدیث 7008؛ «إذا كان يوم القيامة ينادي مناد من بطنان العرش: ليقم من على الله أجره، فلا يقوم إلا من عفا عن ذنب أخى.»
- حدیث 7009؛ «إذا أوقف العباد نادى مناد: ليقم من أجره على الله، وليدخل الجنة، قيل من ذا الذي أجره على الله؟ قال العافون عن الناس، فقام كذا وكذا ألفا فدخلوا الجنة بغير حساب.»
- و در روایات شیعه آمده است: وسائل الشیعة: 12/ 170، حدیث 15984؛ «قال رسول الله صلى الله عليه و آله عَلَيْكُمْ بِالْعَفْوِ فَإِنَّ الْعَفْوَ لَا يَزِيدُ الْعَبْدَ إِلَّا عِزًّا فَتَعَاَفَوْا يُعَزِّكُمْ اللَّهُ.»

وسائل الشیعة: 12/173، حدیث 15997؛ «عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ السَّبَّيْحِيِّ رَفَعَهُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَلَا أَدُلُّكُمْ عَلَى خَيْرِ خَلَائِقِ الدُّنْيَا وَالأُخْرَةِ تَصِلُ مَنْ قَطَعَكَ وَ تُعْطِي مَنْ حَزَمَكَ وَ تَعْفُو عَمَّنْ ظَلَمَكَ.»

نهی البلاغه: 470 حکمت 11؛ «وَ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا قَدَرْتَ عَلَى عَدُوِّكَ فَاجْعَلِ العَمُوَ عَنْهُ شُكْرًا لِلْقُدْرَةِ عَلَيْهِ.»

ارزش ها و لغزشهای نفس، ص: 316

پدر جدا کردند و در چاه انداختند. اکنون در سفر سوم، به مصر آمده‌اند. گفتند: ای عزیز! تکلیف ما چیست؟ تو همانی که به تو ظلم کردیم. می‌خواهی با ما چه کنی؟

قرآن می‌گوید: این انسان بی‌عیب، به برادران گفت:

«لَا تُتْرِبَ عَلَيْكُمُ اليَوْمَ» «1»

وین یکی کوری گدای هر دری	آن یکی نوری ز هر عیبی بری
وین یکی کرمی که بر سرگین زند	آن یکی ماهی که بر پروین زند
وین یکی گرگی و یا خر با جرس	آن یکی یوسف رخی عیسی نفس
وین یکی در کاهدان هم چون سگان	و آن یکی پران شده در لا مکان
وین یکی در گلخنی در تعزیت	آن یکی سلطان عالی مرتبت
وین یکی از بی نوای منفعل	این یکی خلقی ز اکرامش خجمل

---

(1) - یوسف (12): 92؛ «امروز هیچ ملامت و سرزنشی بر شما نیست.»



آن یکی سرور شده ز اهل زمان

وین یکی در خاک خواری بس نمان»1

والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته

(1) - مولوی.

ارزش ها و لغزشهای نفس، ص: 318

انسان تربیت شده مکتب حق

24

تهران، حسینیه هدایت رمضان 1382 الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی جمیع الانبیاء والمرسلین

و صلّ علی محمد و آله الطاهیرین.

از مسائل بسیار مهمی که از سوره مبارکه یوسف استفاده می شود، درباره دو گونه انسان است. انسانی که تربیت شده مکتب حق است و انسانی که آلوده به مکتب مادیگری و هوای نفس است.

حضرت یوسف علیه السلام انسانی است که هر قدمی را که می خواهد بردارد، هر کاری را که می خواهد انجام بدهد، هر سخنی را که می خواهد بگوید، و هر برخوردی را که می خواهد با حوادث بکند، خودش را، زمانش را، آینده اش را، براساس فرهنگ پاک پروردگار محاسبه می کند و بعد از محاسبه، کاری را که باید انجام بدهد، بر اساس حق و یقینی انجام می دهد.

زندان می رود ولی به حق زندان می رود، در مقابل زلیخا مقاومت می کند به حق مقاومت می کند، در زندان می ماند به حق می ماند. چیزی از سرمایه عمرش را به تعبیر قرآن هدر نمی دهد، از تمام لحظات عمر و از همه مایه های که در اختیارش است، به عالی ترین صورت، به خاطر قدرت در محاسبه استفاده می کند.

یوسف علیه السلام محاسبه گری دقیق

ما این معنای محاسبه گری دقیق او را از آیه شریفه‌ای که پروردگار عالم، کلمه

### ارزش ها و لغزشهای نفس، ص: 322

علیم و حفیظ را در آن به کار گرفته استفاده می‌کنیم.

می‌فرماید: «إِنِّي حَفِیْظٌ» «1» من يك پاسدار واقعی نسبت به عمرم، نسبت به مردم، نسبت به کشور، نسبت به سرمایه‌های وجودی خود هستم و «عَلِیْمٌ» هستم، دانا هستم، دانایی در افق بالا و محاسبه گر.

به دقت می‌توانم هفت سال فراوانی نعمت را با هفت سال قحطی را، به گونه‌ای محاسبه کنم که ملت و کشور دچار تنگنا، مضيقه، سختی، فقر، ناداری، تهی دستی نشوند.

تربیت شده مکتب مادگیری يك طرف داستان هم زلیخا قرار دارد، او در يك زندگی صد در صد بی محاسبه قرار گرفته است. تمام همت این زن در این است که کماجوبی کند و فقط بدن لذت ببرد، بقیه نواحی وجود معطل بماند. عقل رشد نکند، روح رشد نکند، قلب آینه دار جمال حق نشود، ارزشهای اخلاقی بر این صفحه نقش نبندد، از کل امور، فقط نگاهی به بدن تنها دارد.

يك لذت‌گرایی بی محاسبه است. و اگر این گونه حالات در وجود انسان مایه بشود، محال است که انسان را نسبت به هر حقی راضی کند.

چگونه حالا پروردگار عالم لطفش شامل حال کسی بشود، و این برنامه‌ها را که مایه وجود انسان است از وجود انسان بگیرد و آدم در برابر حق تسلیم بشود، ولی اگر مادگیری ریشه در وجود انسان پیدا کند و به قول امیرالمؤمنین علیه السلام طبیعت ثانوی گردد محال است انسان در مقابل حق تسلیم بشود.

---

(1) - یوسف (12): 55.

### ارزش ها و لغزشهای نفس، ص: 323

## نمونه‌هایی از تربیت شدگان مکتب مادیگری

من نمونه‌هایی از انسان‌هایی که این فرهنگ لذت‌گرایی در آنها مایه شد، عرض می‌کنم.

همین‌ها گاهی در ظاهر امر يك آراستگی پیدا کردند، انسان خیال می‌کند خیلی آدم‌های خوبی هستند، آدم‌های منظمی هستند، آدم‌های با ادب هستند ولی در برخورد با يك حادثه، معلوم می‌شود که این ادب و حتی دینداری او يك ظاهر پوچ در وجود آنها بوده است.

در این زمینه چه اتفاقات عجیبی در تاریخ بشر افتاده است.

وجود مبارك موسى بن عمران علیه السلام يك گفتگویی با يك گوساله پرست دارند.

گوساله پرستی به دست سامری چه زمانی شروع شده؟ بعد از نبوت موسى علیه السلام، بعد از نشان دادن آیات و بینات و معجزات، چه اتفاق عجیب و شگفت‌انگیزی افتاده است.

به این آدمی که پوششی از دین، ادب دینی، اخلاق دینی داشته و حالا گوساله پرست شده، موسى بن عمران علیه السلام می‌گوید:

تو به ترتیب ندیدی که يك عصای چوبی من با افتادن روی زمین تبدیل به يك اژدهای عظیم شد و تمام سحر جادوگران را بلعید و بعد دم این اژدها را گرفتم و بلندش کردم، دو مرتبه همان چوب دستی شد؟ نه چاق شده بود، نه چیزی به آن اضافه شده بود، عین قبل از اژدها شدنش شد.

بارها دیدی. این معجزات همه در قرآن نقل شده است، تو دیدی که من دستم را می‌بردم زیر بغلم، بیرون می‌آوردم، از پنج انگشت من تا جایی که چشم کار می‌کرد، نور سفیدی می‌درخشید:

ارزش‌ها و لغزشهای نفس، ص: 324

«بَيِّضَاءُ لِلنَّاطِرِينَ» «1»

تو دیدی که من تمام کانال‌هایی که از رود نیل به طرف خانه فرعونیان می‌رفت، با يك اشاره تبدیل به خون کردم. تو دیدی به معجزه من که تمام زندگی فرعونیان پر از قورباغه شد، تو دیدی به معجزه من که تمام خانه و زندگی و رختخواب و ظروف فرعونیان پر از شپش شد، تو دیدی که من با این عصا به سنگ زدم،

«فَأَنْفَجَرْتُمْ مِنْهُ أُمَّتَنَا عَشْرَةَ عَيْنًا» «2»

دوازده چشمه آب بیرون زد.

تو دیدی که يك شب تمام شما بنی اسرائیل را لب رود نیل آوردم، به رود اشاره کردم، دوازده کوچه درون آب باز شد، آب‌ها روی هم دیگر سوار می‌شد. همه شما را از این دوازده کوچه بیرون بردم، فرعونیان وارد آب شدند، آب‌ها و همه را غرق کرد. با تماشای این معجزات من، حالا آمدی گوساله پرست شدی؟ «3»

(1) - اعراف (7): 108؛ «دست برای بینندگان سپید و درخشان گشت.»

(2) - بقره (2): 60؛ «پس دوازده چشمه از آن جوشید به طوری که هر گروهی [از دوازده گروه بنی اسرائیل] چشمه ویژه خود را شناخت.»

(3) - تفسیر نور الثقلین: 193 / 3 - 093، سوره طه (20): آیات 25 - 101؛ «اخرج السامري العجل و له. خوار، فقال له موسى: فَمَا خَطْبُكَ يَا سَامِرِيُّ؟ قال السامري: بَصُرْتُ بِمَا لَمْ يَبْصُرُوا بِهِ فَقَبَضْتُ قَبْضَةً مِنْ أَثَرِ الرَّسُولِ يَعْنِي مِنْ تَحْتِ حَافِرِ رَمَكَةِ جِبْرِئِيلَ فِي الْبَحْرِ فَبَدَّتْهَا أَيْ أَمْسَكْتُهَا وَكَذَلِكَ سَوَّلَتْ لِي نَفْسِي أَيْ زِينَتْ فَأَخْرَجَ مُوسَى الْعَجَلَ فَأَحْرَقَهُ بِالنَّارِ وَ أَلْقَاهُ فِي الْبَحْرِ، ثُمَّ قَالَ مُوسَى لِلْسَامِرِيِّ: فَادْهَبْ فَإِنَّ لَكَ فِي الْحَيَاةِ أَنْ تَقُولَ لَا مِسَاسَ يَعْنِي مَا دَمْتَ حَيًّا وَ عَقَبَكَ هَذِهِ الْعَلَامَةُ فَيَكُمُ قَائِمَةٌ. ان تقول: لا مساس حتى يعرفوا انكم سامرية فلا يغتروا بكم الناس، فهم الى الساعة بمصر و الشام معروفين لا مساس.»

ارزش ها و لغزشهای نفس، ص: 325

علت گوساله پرستی سامری

این بهت آور است که همه اینها حق نبود و گوساله حق بود، یعنی به این راحتی حق را می‌شود گم کرد، به این راحتی حق را می‌شود به دیگران داد. یعنی موسی ناحق، سامری حق است. عصا به اژدها تبدیل شدن ناحق و گوساله حق است.

چطور انسان در مقابل حق تسلیم نمی‌شود و رها می‌کند و گوساله پرست می‌شود؟

قرآن مجید نقل می‌فرماید:

«وَأَشْرُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ» «1»

شما مایه گوساله پرستی را قبل از همه این حرفها به دلتان خوراندید.

وقتی به يك گوساله می‌رسید، به پول می‌رسید، به مقام می‌رسید، تمام حق را در همه جلوه‌هایش رها می‌کنید و به باطل می‌گروید، علتش چیست؟

موسی به او گفت: طبق همین

«وَأَشْرُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ»

که شما قبلا مایه گوساله پرستی را به خودتان تزریق کردید. «2»

---

(1) - بقره (2): 93؛ «و به سبب کفرشان دوستی گوساله با دل هایشان در آمیخت.»

(2) - تفسیر العیاشی: 51 / 1، حدیث 73؛ البرهان فی تفسیر القرآن 1 / 282 - 382، سوره بقره (2): آیه 39، حدیث 562؛ «عن أبي بصير، عن أبي جعفر عليه السلام في قول الله عز و جل: «وَأَشْرُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ بِكُفْرِهِمْ» قال: لما ناجى موسى عليه السلام، ربه أوحى إليه: أن يا موسى، قد فتنت قومك. قال: و بماذا، يا رب؟ قال: بالسامري. قال: و ما [فعل] السامري؟ قال: صاغ لهم من حليهم عجلا. قال: يا رب، إن حليهم لتحتمل [أن يصاغ] منها غزال أو تمثال أو عجل، فكيف يفتنهم؟ قال: إنه صاغ لهم عجلا فخار. قال: يا رب، و من أخاره؟ قال: أنا. فقال عندها موسى: إِنَّ هِيَ إِلَّا فِتْنَتُكَ تُضِلُّ بِهَا مَنْ تَشَاءُ وَ تَهْدِي مَنْ تَشَاءُ قَالَ - /: فلما انتهی موسی إلى قومه و رآهم يعبدون العجل، ألقى الألواح من يده فتكسرت.

قال أبو جعفر عليه السلام: «كان ينبغي أن يكون ذلك عند إخبار الله إياه- / قال- /: فعمد موسى فبرد العجل من أنفه إلى طرف ذنبه، ثم أحرقه بالنار فذره في اليم، فكان أحدهم ليقع في الماء و ما به إليه من حاجة، فيتعرض بذلك للرماد فيشره، و هو قول الله: «وَأَشْرَبُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ بِكُفْرِهِمْ».

### ارزش ها و لغزشهای نفس، ص: 326

در يك برهه آرامش، يك مرتبه ظاهر دینی پیدا می کنید و در نماز جماعت شرکت می کنید و اقتدا به پیغمبر می کنید، با پیغمبر در جنگ شرکت می کنید، اما به محض اینکه در قبر پیغمبر مرا می بندند، همین شما که به پیغمبر، به قرآن و به نماز جماعت گرویده بودید، هیزم می آورید در خانه دختر پیغمبر را آتش می زنید. هجوم می آورید و در خانه را می شکنید و طناب به بازوی علی علیه السلام می بندید، کشان کشان پای منبر می برید، به امام علیه السلام که از طرف خدا به امامت انتخاب شده، می گوید باید مأموم باشی و آن کسی که در هیچ چیزی با امام علیه السلام قابل مقایسه نیست باید امام جماعت شود، تو علم صرف باید با جهل صرف بیعت بکنی چرا؟

چطور قرآن را که حق است رها کردید، سفارشات پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را در غدیر خم رها کردید، علی علیه السلام را با همه ارزشها رها کردید، اصرار کردید علی امام مأموم بشود، ابوبکر عادی امام بشود، چرا؟ چون

«وَأَشْرَبُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ»

شما این مایه را قبلا به قلبتان تزریق کردید. «1»

(1) - تفسیر نور الثقلین: 293/3، سوره طه (20): آیات 25-101، حدیث 18؛ «اسحق بن عمار الصیرفی عن ابی الحسن الماضي عليه السلام قال: قلت: جعلت فداك حدثني فيهما بحديث، فقد سمعت عن أبيك فيهما أحاديث عدة. قال: فقال لي: يا اسحق! الاول بمنزلة العجل، و الثاني بمنزلة السامري.»

تفسیر نور الثقلین: 293/3 سوره طه (20): آیات 25-101، حدیث 109؛ «عن ابی یحیی الواسطي قال: لما افتتح أمير المؤمنين عليه السلام البصرة اجتمع الناس عليه و فيهم الحسن البصري و معه الألواح فكان كلما لفظ أمير المؤمنين عليه السلام بكلمة كتبها فقال له أمير المؤمنين عليه السلام بأعلى صوته: ما تصنع؟ قال: أكتب آثاركم لنحدث بها بعدكم، فقال

أمیر المؤمنین علیه السلام قال: أما ان لكل قوم سامریا و هذا سامری هذه الأمة، الا انه لا يقول: «لا مساس» و لكنه يقول: لا قتال.»

### ارزش ها و لغزشهای نفس، ص: 327

این مایه در يك برهه وقتی ظهور بکند، نمی گذارد آدم تسلیم حق باشد او را به يك انسانی در برابر حق، ضد حق، ضد خدا، ضد قرآن، ضد انسان تبدیل می کند.

وقتی آدم محاسبه نکند، این مایه ها در وجودش شکل می گیرد و يك روزی هم خرج می شود. حضرت یوسف علیه السلام در مقابل حوادث سنگینی قرار گرفت ولی چقدر معقول از کنار این حوادث عبور کرد. خود را نباخت. دچار شهوت حرام نشد، روح و عقلش به اسارت دشمن درنیامد، در کارگردانیش در مدتی که حاکم مملکت بود، يك ارزن ظلم از او صادر نشد به علت اینکه يك مایه قوی توحیدی را به قلب خود تزریق کرده بود، در تمام برنامه هایی که می خواست وارد بشود با محاسبه رضای خدا وارد می شد. این دو برداشت را ما از آیات سوره یوسف استفاده می کنیم.

### مقاومت یوسف علیه السلام در مقابل چهار جاذبه

اگر بخواهیم مسأله را بیشتر موشکافی بکنیم باید گفت: یوسف علیه السلام در مقابل جاذبه های قوی کمال مقاومت را به خرج داد. به خاطر همین محاسبه زلیخا در مقابل هیچ يك از این چهار جاذبه مقاومتی نداشت، به محض جلوه جاذبه، دست بسته، پا بسته، عقل بسته، روح بسته تسلیم بود.

خود ما در مقابل حق چقدر تسلیم هستیم، چقدر حق را به حقدار می دهیم، مگر قرآن مجید، علنا ربا را حرام و گناه کبیره اعلان نکرده؟ پس اینهایی که ربا می خورند برای چه می خورند؟ چرا تسلیم حق نیستند، چون

### ارزش ها و لغزشهای نفس، ص: 328

«وَأَشْرَبُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ»

مایه عبادت پول را در خود تزریق کرده، به جای عبادت خدا؛ بنده پول است.

رباخوری علت دیگری دارد؟ به او بگو که ربا حرام است، می خندد.

قرآن مجید مگر در سوره نساء معشوقه پنهانی گرفتن را حرام نکرده است؟

روابط نامشروع پنهان از دید دیگران چرا؟ چون گوساله شهوت را

«وَأَشْرُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ»

قلبش تزریق کرده. تسلیم حق نیست.

اما یوسف محاسبه گر، چقدر زیبا زندگی می کند، زلیخایی که زندگی را محاسبه نمی کند و محور را بدن و لذت های بدن قرار می دهد، دست به هر کار نامشروعی می زند. وجدان خواب، عقل اسیر، قلب تاریک، انسان را خیلی راحت درست تسلیم باطل می کند.

حضرت یوسف علیه السلام در مقابل چهارجاذبه قرار داشت، زلیخا هم همینطور.

جاذبه اول شیطان است. شیطان مگر جاذبه دارد؟ خیلی شدید. اینقدر هنرمند است که قرآن می فرماید:

«زُيِّنَ لَهُمْ سُوءُ أَعْمَالِهِمْ» «1»

کثیف ترین زشتی ها را در مقابل چشم انسان، چنان زیبا نقاشی می کند که همه دل ها را ببرد.

مگر ماهواره ها این کار را نمی کنند، در مملکت ما شیطان چقدر نیرو دارد، از دختر چهارده ساله زیبا تا دلایان فحشا، تا پخش کنندگان مبتذل ترین فیلمها و سی دی ها، «زُيِّنَ لَهُمْ» اگر باطن این مسائل از طریق قرآن دیده بشود و محاسبه بشود،

---

(1) - توبه (9): 37؛ «زشتی کارهایشان در نظرشان آراسته شده.»

ارزش ها و لغزشهای نفس، ص: 329

آدم دنبالش نمی رود. «1»

قوی ترین دشمنان یوسف علیه السلام



قوی‌ترین نیروی شیطان در برابر یوسف علیه السلام زلیخا بود. يك زن جوان زیبای مصری که انواع لباس‌ها و آرایش‌ها در اختیارش است. هفت سال، طنازی و عشوه‌گری و ناز و غمزه،

«كَمَثَلِ الشَّيْطَانِ إِذْ قَالَ لِلْإِنْسَانِ اكْفُرْ» «2»

حرفش هم این است بیا با شهوت ناسپاسی کن، گفت:

«مَعَادَ اللَّهِ» «3»

رد کرد.

نیروی دوم در مقابل یوسف علیه السلام برای بلعیدن یوسف دنیا بود. دنیا خیلی چهره فریبنده‌ای دارد:

«فَأَمَّا مَنْ طَغَى \* وَ آتَرَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا \* فَإِنَّ الْجَحِيمَ هِيَ الْمَأْوَى» «4»

چقدر زیبا محاسبه‌گری کرده است.

(1) - مجمع البيان في تفسير القرآن: 46 / 5 «رُزِينٌ هُمْ سُوءُ أَعْمَالِهِمْ» أي زینت لهم أنفسهم أو زین لهم الشيطان سوء أعمالهم عن الحسن و قيل معناه استحسنوا ذلك بهوهم «وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ».

(2) - حشر (59): 16؛ «[داستان منافقان که کافران از اهل کتاب را با وعده‌های دروغ فریفتند] چون داستان شیطان است که به انسان گفت: کافر شو.»

(3) - یوسف (12): 23.

(4) - نازعات (79): 37 - 39؛ «و اما کسی که طغیان و سرکشی کرده\* و زندگی دنیا را [بر زندگی ابد و جاوید آخرت] ترجیح داده،\* پس بی‌تردید جایگاهش دوزخ است.»

ارزش‌ها و لغزشهای نفس، ص: 330

گفت بگذار بروم زندان و در این کاخ نباشم. این دنیا مال شما باشد. ما همان اتاق کاه‌گلی و نموری که سخت به ما می‌گیرند و يك نان خشك به ما می‌دهند، برای ما محبوبتر است.

چهار تکبیر زدم یکسره بر هر چه که هست

من همان دم که وضو ساختم از چشمه عشق

«1»

سومین نیرویی که در مقابل یوسف علیه السلام قرار داشت، هیجانانگیزی بود، چقدر زیبا برخورد کرد:

«إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي» «2»

او گفت: هر چقدر که حمله نفس قوی باشد من با رحمت پروردگار بزرگ عالم آن را بیرون می‌کنم.

خواسته‌های بی محاسبه که در قرآن بسیار با کلمه هوا آمده است؛ «3» انسان را به انواع گناهان دچار می‌کند.

اما زلیخا در مقابل هیچکدام از دشمنان مقاومتی نداشت، وقتی که انسان تسلیم بشود، حجاب‌های بسیار سنگین بین او و بین پروردگار قرار می‌گیرد. زندگی را که در حجاب می‌گذرانند، تمام سرمایه وجود را می‌بازد، عمر هدر می‌رود، مایه‌ها همه نابود می‌شود، در وقت مرگ عجیب آدم را به اسارت می‌کشد، آن کسی که در عمرش حق را ندید، يك لحظه وقت مرگ چگونه حق را ببیند؟ آنان چگونه می‌میرند؟ با چه برزخی روبه رو می‌شوند؟ با چه قیامتی برخورد می‌کنند؟

(1) - حافظ شیرازی.

(2) - یوسف (12): 53؛ «زیرا نفس طغیان‌گر، بسیار به بدی فرمان می‌دهد مگر زمانی که پروردگارم رحم کند.»

(3) - نازعات (79): 40؛ «وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَ نَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ»

ارزش‌ها و لغزشهای نفس، ص: 331

محرورین از درگاه حق

يك آیه در سوره آل عمران است که سه مسأله در آن مطرح است:

يك مسأله این است که پروردگار می فرماید: او که رحمت بی نهایت است.

رحمت بی نهایت یعنی خدا، چون ما از طریق اهل بیت علیهم السلام اعتقاد داریم صفات و ذات یکی است. نمی گوئیم خدا دارای رحمت است، می گوئیم خود رحمت است، رحمت بی نهایت است. برای اینکه يك آدم در قیامت دچار چه محرومیت شکننده‌ای است. تمام آسمانها و زمین اگر در معرض این محرومیت قرار بگیرند مقاومت نمی توانند بکنند، طاقتش را ندارند.

این رحمت بی نهایت درباره اینها می فرماید: این خودباختگان و خودفروختگان، این تسلیم شدگان به انواع آلودگی‌ها، این‌هایی که زندگی را بی محاسبه و بی در و پیکر گذرانند

«وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ» «1»

هر چه مرا صدا بزنند، من يك کلمه جواب نمی دهم،

«وَلَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» «2»

و روز قیامت يك بار هم يك نگاه به آنها نخواهد کرد، آن وقت حال چه می شود؟

ما در دنیا يك شادیمان این بود که معشوق يك نیم نگاه به ما انداخت مثل اینکه سر یاری با ما دارد، نگاهش نشان می داد، نگاه محبت است.

(1) - آل عمران (3): 77؛ «و خدا با آنان سخن نمی گوید.»

(2) - / آل عمران (3): 77؛ «و در قیامت به آنان نظر [لطف و رحمت] نمی نماید.»

ارزش ها و لغزشهای نفس، ص: 332

اما یکی هم می گوید، هر چه التماس کردم يك نگاه به من نکرد.

«وَلَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»

نمی گوید در دنیا، اگر در دنیا به آدم نگاه نکند، باز آدم هزار تا پناهگاه دارد، به سگی یا خوکی یا کافری ممکن است پناه ببرد که يك لقمه بخورد. اما آنجا که تمام وجود آدم نیازمند به نگاه است، هیچ نگاه نمی کند.

رحمت بی نهایت می فرماید:

«وَلَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»

نگاه نمی کند

«وَلَا يُرْكَبُهُمْ» «1»

تسویه حساب هم به ایشان نمی دهد، «2» پرونده اش با کل گناهانش روی دوشش می ماند. به خیلی ها قیامت تسویه می دهد.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

پرونده کسی را دستش می دهد، خودش هم با او حرف می زند، «3» البته کنار او

(1) -/ آل عمران (3): 77؛ «و [از گناه و آلودگی] پاکشان نمی کند.»

(2) - بحار الأنوار: 224 / 24، باب 58، حدیث 14؛ «عَنِ الرَّضَا عَنْ آبَائِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ حَرَّمَ اللَّهُ الْجَنَّةَ عَلَى ظَالِمِ أَهْلِ بَيْتِي وَ قَاتِلِهِمْ وَ سَابِيهِمْ وَ الْمُعِينِ عَلَيْهِمْ ثُمَّ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ أُولَئِكَ لَا خَلَاقَ لَهُمْ فِي الْأَجْرَةِ وَ لَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ وَ لَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ لَا يُرْكَبُهُمْ وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ.»

تفسیر العیاشی: 178 / 1، حدیث 65؛ بحار الأنوار: 111 / 25، باب 3، حدیث 4؛ «عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ 8 قَالَ ثَلَاثَةٌ لَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ لَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ ... وَ لَا يُرْكَبُهُمْ وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ مَنْ جَحَدَ إِمَاماً مِنَ اللَّهِ أَوْ ادَّعَى إِمَاماً مِنْ غَيْرِ اللَّهِ أَوْ زَعَمَ أَنَّ لِفُلَانٍ وَ فُلَانٍ فِي الْإِسْلَامِ نَصِيباً.»

(3) - تفسیر العیاشی: 284 / 2، حدیث 33؛ البرهان فی تفسیر القرآن: 415 / 3، سوره اسراء (17): آیه 31، حدیث 6289؛ «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِهِ: اقْرَأْ كِتَابَكَ كَفَى بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَذَابَكَ حَسِيباً، قَالَ: يَذَكَرُ الْعَبْدُ جَمِيعَ مَا

عمل و ما كتب عليه، حتى كأنه فعله تلك الساعة، فلذلك قالوا: يا وَيْلَتَنَا ما لِهَذَا الْكِتَابِ لا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَ لا كَبِيرَةً إِلَّا أُحْصَاهَا.»

ارزش ها و لغزشهای نفس، ص: 333

صدای خدا را نمی شنود، فقط خود او می شنود. بنده من، می خواهم گناهانت را به یادت بیاورم، وقتی گناه را به یاد آدم می آورد، ما که خیلی از گناهان را یادمان می رود، درد می کشیم، خطاب می رسد من اینها را، یادت می آورم، نمی خواهم دردت بیاید، می خواهم بگویم اینها را انجام دادی، حالا می خواهم تو را ببخشم و خوشحالت کنم، این معنای یزکیهم است. اما اینها را «و لا يُزَكِّيهِمْ»، پس برای آنان

«و لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» «1»

عذاب دردناک است.

علت دوری از حق

امام زین العابدین علیه السلام می فرماید: که چرا این طوری شده است، چرا به اینجا رسیدم، کسالت در عبادت، تاریکی درون، شاد نبودن، دور بودن،

«سَيِّدِي لَعَلَّكَ عَنْ بَابِكَ طَرَدْتَنِي»

شاید مرا از در خانه ات طرد کرده ای، که این حال به من دست داده، قبلا خیلی با حال برایت نماز شب می خواندم، اما اکنون حال ندارم

«و عَنْ خِدْمَتِكَ نُحَيْتَنِي»

گفتی که تو دیگر لیاقت نداری برای من خدمت کنی،

«أَوْ لَعَلَّكَ رَأَيْتَنِي مُسْتَحْفَافًا بِحَقِّكَ»

(1) - آل عمران (3): 77؛ «و برای آنان عذاب دردناکی خواهد بود.»

ارزش ها و لغزشهای نفس، ص: 334

یا دیدی که من تمام حقوقت را سبک شمردم،

«فَأَقْصَيْتَنِي»

دستور دادی که مرا از پیشگاهت تبعید کنند.

«أَوْ لَعَلَّكَ رَأَيْتَنِي مُعْرِضًا عَنْكَ فَقَلَيْتَنِي»

هر بار مرا دعوت کردی دیدی من رو برگرداندم، حالا از دست من عصبانی شدی،

«أَوْ لَعَلَّكَ وَجَدْتَنِي فِي مَقَامِ الْكَادِبِينَ»

یا دیدی هر سال به تو دروغ گفتم، مرتب به تو گفتم توبه کردم، بعد معلوم شد دروغ بود.

«فَرَفَضْتَنِي»

حالا دیگر کاری به من نداری، گفתי برو، دیگر نه تو بنده منی، نه من خدای تو.

«أَوْ لَعَلَّكَ رَأَيْتَنِي غَيْرَ شَاكِرٍ لِنِعْمَائِكَ فَحَزَمْتَنِي»

دیدی من وجود پیغمبرت را شکر نکردم، وجود علی را شکر نکردم، وجود زهرا را شکر نکردم، وجود حسن و حسین تو را شکر نکردم، قرآنت را شکر نکردم، دیدی آدم ناسپاسی بودم، حالا مرا از رحمت محروم کردی،

«أَوْ لَعَلَّكَ فَقَدْتَنِي مِنْ مَجَالِسِ الْعُلَمَاءِ»

دیدی من وقت داشتم کنار علما رباتی بروم، در جلسات آنان شرکت بکنم، اما توجهی نکردم، شرکت نکردم

«فَخَذَلْتَنِي»

حالا مرا به خودم واگذار کردی،

ارزش ها و لغزشهای نفس، ص: 335

«أَوْ لَعَلَّكَ رَأَيْتَنِي فِي الْغَافِلِينَ»

یا نه، دیدی من با اهل غفلت زیاد نشست و برخاست دارم

«فَمِنْ رَحْمَتِكَ آيَسْتَنِي»

مرا ناامید از رحمتت کردی،

«أَوْ لَعَلَّكَ رَأَيْتَنِي أَلْفُ مَجَالِسِ الْبَطَّالِينَ»

دیدی با بازیگران دنیا و آهایی که عمرشان را بیهوده تلف می کنند، خیلی رفت و آمد دارم

«فَبَيْنِي وَ بَيْنَهُمْ خَلَيْتَنِي»

مرا به همانها واگذار کردی

«أَوْ لَعَلَّكَ لَمْ تُحِبَّ أَنْ تَسْمَعَ دُعَائِي فَبَاعَدْتَنِي»

یا شاید دیگر دوست نداری که صدای مرا بشنوی که هر چه دعا می کنم جوابم را نمی دهی.

یا محبوب من

«أَوْ لَعَلَّكَ بِحُزْمِي وَ حَرِيْرِي كَافَيْتَنِي» «1»

---

(1) - مصباح المتعجد: 587؛ المصباح للكفعمي: 593، دعاء السحر لعلي بن الحسين عليه السلام رواه حمزة الثمالي؛  
«سَيِّدِي لَعَلَّكَ عَنْ بَابِكَ طَرَدْتَنِي وَ عَنْ خِدْمَتِكَ حَيَّيْتَنِي أَوْ لَعَلَّكَ رَأَيْتَنِي مُسْتَحِقًّا بِحَقِّكَ فَأَقْصَيْتَنِي أَوْ لَعَلَّكَ رَأَيْتَنِي مُعْرِضًا عَنْكَ  
فَقَلَيْتَنِي أَوْ لَعَلَّكَ وَجَدْتَنِي فِي مَقَامِ الْكَاذِبِينَ فَرَفَضْتَنِي أَوْ لَعَلَّكَ رَأَيْتَنِي غَيْرَ شَاكِرٍ لِنِعْمَائِكَ فَحَرَمْتَنِي أَوْ لَعَلَّكَ فَقَدْتَنِي مِنْ  
مَجَالِسِ الْعُلَمَاءِ فَخَدَلْتَنِي أَوْ لَعَلَّكَ رَأَيْتَنِي فِي الْغَافِلِينَ فَمِنْ رَحْمَتِكَ آيَسْتَنِي أَوْ لَعَلَّكَ رَأَيْتَنِي أَلْفُ مَجَالِسِ الْبَطَّالِينَ فَبَيْنِي وَ بَيْنَهُمْ

خَلَّيْتَنِي أَوْ لَعَلَّكَ لَمْ تُحِبَّ أَنْ تَسْمَعَ دُعَائِي فَبَاعَدْتَنِي أَوْ لَعَلَّكَ بِجُرْمِي وَ جَرِيرَتِي كَافَيْتَنِي أَوْ لَعَلَّكَ بِقِلَّةِ حَيَائِي مِنْكَ حَازَيْتَنِي  
فَإِنْ عَقَوْتَ يَا رَبِّ فَطَالَ مَا عَقَوْتَ عَنِ الْمُدْنِيِّينَ قَبْلِي لِأَنَّ كَرَمَكَ أَيُّ رَبِّ يَجِلُّ عَنْ مُجَازَاةِ الْمُدْنِيِّينَ وَ حِلْمَكَ يَكْبُرُ عَنْ  
مُكَافَأَةِ الْمُقْصِرِينَ فَأَنَا عَائِدٌ بِفَضْلِكَ هَارِبٌ مِنْكَ إِلَيْكَ.»

ارزش ها و لغزشهای نفس، ص: 336

دیدنی خیلی گناه کردم مرا مجازات می کنی، چه شده من به این روز افتاده ام.

والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته

ارزش ها و لغزشهای نفس، ص: 337

- فهرست ها

ارزش ها و لغزشهای نفس، ص: 338

فهرست ها

فهرست آیات

آیه

شماره آیه

صفحه

. فاتحه (1)

«إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَ إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ»



5

236 ، 70

«اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ»

6

263 ، 70

. بقره (2)

«ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ»

2

23

«إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي أَن يَضْرِبَ مَثَلًا مَّا بَعُوضَةً فَمَا فَوْقَهَا»

26

212

«الَّذِينَ يَبْعُثُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ»

27

232 ، 231

«إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً...»

30

84

«فَمَنْ تَبِعْ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ»

38

284

«وَلَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ»

48

177

«فَانفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا»

60

324

«وَأَشْرَبُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ»

93

325، 326، 328

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا»

104

240

«وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ»

129

55

«إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»

156

223

«وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ»

165

80

ارزش ها و لغزشهای نفس، ص: 340

«وَتَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ»

166

178

«كُلُوا مِمَّا فِي الْأَرْضِ حَلَالًا طَيِّبًا»

168

221

«وَيُهْلِكُ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ»

205

277

«اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ ءَامَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ»

257

137

«وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِن أَنْصَارٍ»

270

177

. آل عمران (3)

«إِذْ قَالَتِ الْمَلِكَةُ مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ»

45

42

«تَعَالَوْا»

61

240

«فَنَجْعَلُ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكٰذِبِينَ»

61

236

«وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ وَلَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَهُمْ عَذَابُ أَلِيمٍ»

77

333، 332، 331

«فَمَنْ تَوَلَّى بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ»

82

233، 232

«وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا»

97

34، 33

«سَارِعُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَوَاتُ وَالْأَرْضُ»

133

241

. نساء (4)

«وَلَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّىٰ إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ الْآنَ...»

18

109

«إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَمَفْتَنًا وَسَاءَ سَبِيلًا»

22

107

«وَبَالُوا لِدِينٍ إِحْسَانًا»

36

313

. مائده (5)

«الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ»

3

98، 93

«يَأْتِيهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ»

67

270

ارزش ها و لغزشهای نفس، ص: 341

«أَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ»

83

162

«عَفَا اللَّهُ عَمَّا سَلَفَ»

95

46

. انعام (6)

«ذَرَّهُمْ فِي خَوَاضِحِهِمْ يَلْعَبُونَ»

91

273

«مَنْ جَاءَ بِالْحُسْنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَثْمَالِهَا»

160

25

«قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»

162

299

. اعراف (7)

«وَالْوِزْنَ يُؤَمِّنِدِ الْحَقِّ فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ»

8

36

«وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرِجُ نَبَاتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ»

58

166، 167

«وَالَّذِي خُبْتُ لَا يُخْرِجُ إِلَّا نَكِدًا»

58

168

«وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ ءَامَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ»

96

242

«بَيْضَاءُ لِّنَظْرَيْنِ»

108

324

«وَ وَاَعَدْنَا مُوسَىٰ ثَلَاثِينَ لَيْلَةً وَأَتَمَمْنَاهَا بِعَشْرِ فِتْمٍ مِّمَّاتٍ رَبِّهِ»

142

188

«الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ...»

157

59



«فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ»

168

179

«فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ»

176

230

«أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلَّغْتَهُمْ أَصْلَهُ»

179

44، 230، 274

«وَتَرَاهُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ وَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ»

198

32

. انفال (8)

«نِعْمَ الْمَوْلَىٰ وَنِعْمَ النَّصِيرُ»

40

136

. توبه (9)

«زَيْنَ هُمْ سُوءُ أَعْمَالِهِمْ»

37

328

ارزش ها و لغزشهای نفس، ص: 342

«خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا»

103

36، 35

«إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ»

111

29

. هود (11)

«وَ لَدَّ لِكَ خَلَقْتُهُمْ»

119

240

. يوسف (12)

«نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ»

3

22

«بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنَ وَإِن كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الْغَافِلِينَ»

3

23، 22

«إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ»

4

271، 99

«لَا تَقْصُصْ رُءُوسًا»

5

199

«إِنَّ الشَّيْطَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوٌّ مُّبِينٌ»

5

202

«وَكَذَلِكَ يَجْتَبِيكَ رُءُوسًا»

6

275

«وَأَنْتُمْ نِعْمَتُهُ وَعَلَيْكَ وَعَلَىٰ آلِ يَعْقُوبَ كَمَا أَتَمَّهَا عَلَىٰ أَبَوَيْكَ مِنْ قَبْلِ إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْحَاقَ»

6

44

«نَحْنُ عُصْبَةٌ»

8

201

«أُزْسِلُهُ مَعَنَا عَدَا يَرْتَعُ وَيَلْعَبُ»

12

275

«وَأَخَافُ أَنْ يَأْكُلَهُ الذُّئْبُ»

13

275

«قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ»

18

124

«وَرَاوَدْتُهُ الَّتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا عَنْ نَفْسِهِ...»

23

106

«مَعَادَ اللَّهِ»

23

329، 219

«إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ»

24

121، 48

«رَّ وَدَّتُهُ وَعَنْ نَفْسِهِ»

32

277

«قَالَ رَبِّ السَّحْرِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونِي إِلَيْهِ...»

33

107، 85

«أَنَا رَّ وَدَّتُهُ عَنْ نَفْسِهِ»

51

218

ارزش ها و لغزشهای نفس، ص: 343

«ذَلِكَ لِيَعْلَمَ أَنِّي لَمْ أَخُنْهُ بِالْغَيْبِ...»

52

122

«إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي»

53

330، 122

«إِنِّي خَفِيفٌ»

55

322

«يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ مَسَّنَا وَأَهْلَنَّا الضُّرَّ»

88

272

«لَا تُثْرِبْ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ»

92

316

«سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ»

98

192

«رَبِّ قَدْ ءَاتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ وَعَلَّمْتَنِي مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ فَاطِرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ»

101

171

«تَوَفَّنِي مُسْلِمًا وَأَحْفَنِي بِالصَّالِحِينَ»

101

172

«لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولِي الْأَلْبَابِ ...»

111

21

. ابراهيم (14)

«أُولَئِكَ فِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ»

3

273

«ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ»

24

43، 42

«تُؤْتِي أُكْلَهَا كُلَّ حِينٍ ...»

25

42

. حجر (15)

«إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ»

9

250، 57

«نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي»

29

221، 214

. نحل (16)

«فَسَلُّوا أَهْلَ الذِّكْرِ»

43

56

«بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»

96

249



. اسراء (17)

«سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِّنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى»

1

188

«وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ»

79

187

«وَنُنزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ»

82

64

«كُلُّ يِعْمَلٍ عَلَىٰ شَاكِلَتِهِ»

84

153

«وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا»

88

135

. كهف (18)

«إِنَّهُمْ فِتْيَةٌ ءَامَنُوا بِرَبِّهِمْ وَ زِدْنَاهُمْ هُدًى»

13

154، 156، 160

«وَكَلْبُهُمْ بَاسِطٌ ذِرَاعَيْهِ»

18

62

«وَهُمْ يَحْسِبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا»

104

288

«فَلَا تُقِيمُ هُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزُنًا»

105

67

«فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا...»

110

135

. مرتب (19)

«وَرَفَعْنَاهُ مَكَانًا عَلِيًّا»

57

135

«و اتَّبِعُوا الشَّهَوَاتِ»

59

183

. طه (20)

«إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي»

14

171

«أَذْهَبًا إِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى»

43

242

«فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَيِّنًا لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَى»

44

242، 243

. انبياء (21)

«أَنَّ الْأَرْضَ يَرثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ»

105

59

ارزش ها و لغزشهای نفس، ص: 345

. حج (22)

«لَنْ يَخْلُقُوا ذُبَابًا وَ لَوْ اجْتَمَعُوا لَهُ»

73

213

. مؤمنون (23)

«رَبِّ ارْجِعُونِ»

99

315

«لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ»

100

315

«إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا وَ مِنْ وَرَائِهِم بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ»

100

315

. نور (24)

«الْحَيَّاتُ لِلْحَيِّينَ وَالطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ...»

26

110

«يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ»

35

146

. فرقان (25)

«وَيَوْمَ يَعْصُ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا»

27

278

«يَا وَيْلَتَى لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِيلًا»

28

278

. قصص (28)

«إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ ... يُدْبِحُ أَبْنَاءَهُمْ»

4

169

. روم (30)

«يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ»

7

123

. سجده (32)

«أَفَمَن كَانَ مُؤْمِنًا كَمَن كَانَ فَاسِقًا»

18

268

ارزش ها و لغزشهای نفس، ص: 346

. احزاب (33)

«رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَّنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَ مِنْهُمْ مَّنْ يَنْتَظِرُ وَ مَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا»

23

31

«إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ»

72

47

«فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا»

72

47

«وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا»

72

48

. فاطر (35)

«مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا»

10

133

«إِنِّي يَضَعُ الْكَلِمَ الطَّيِّبُ...»

10

134

«وَمَا يَسْتَوِي الْأَعْمَى وَالبَصِيرُ»

19

110

«وَالظُّلُمَاتُ وَالنُّورُ وَلَا الظُّلُّ وَالنُّورُ»

20

110

«تَجَارَةً لَّنْ تَبُورَ»

29

307

«و قَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزْنَ إِنَّ رَبَّنَا لَغَفُورٌ شَكُورٌ»

34

33

. يس (36)

«سَلَامٌ قَوْلًا مِّن رَّبِّ رَحِيمٍ»

88

. صفات (37)

«إِنَّهَا شَجَرَةٌ تَخْرُجُ فِي أَصْلِ الْجَحِيمِ»

64

43

. ص (38)

«قَالَ فَاخْرُجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ»



77

240

«وَ إِنَّ عَلَيْكَ لَعَنَتِي إِلَى يَوْمِ الدِّينِ»

78

240

«فَبِعِزَّتِكَ لَأَعُوذَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ»

82

204

ارزش ها و لغزشهای نفس، ص: 347

. زمر (39)

«هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ»

9

268

«يَعْبَادِي الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ»

53

244، 241، 240

«وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا»

69

84

. دخان (44)

«إِنَّهُ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ»

42

134

. حجرات (49)

«حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ وَزَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ»

7

98، 32

. ق (50)

«فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ»

22

108

. ذاریات (51)

«و بِالْأَسْحَارِ هُمْ يَسْتَعْفِفُونَ»

18

189

. واقعه (56)

«و السَّبِقُونَ السَّبِقُونَ»

10

270

«و أصحابُ اليمينِ ما أصحابُ اليمينِ»

27

269

«و أصحابُ الشمالِ ما أصحابُ الشمالِ»

41

74

«فِي سَمُومٍ وَ حَمِيمٍ»

42

74

«لَا بَارِدٌ وَلَا كَرِيمٌ»

44

177

«ءَأَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُ أَمْ نَحْنُ الَّذِينَ نَزَعُونَهُ»

64

167

ارزش ها و لغزشهای نفس، ص: 348

. حدید (57)

«يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ يَسْعَى نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ»

12

34

«بُشِّرْكُمْ الْيَوْمَ جَنَّةً تَجْرَى مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ»

12

35

. حشر (59)

«وَمَنْ يُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ»

9

36

«كَمَثَلِ الشَّيْطَانِ إِذْ قَالَ لِلْإِنْسَانِ اكْفُرْ»

16

329

«وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولَٰئِكَ هُمُ الْفٰسِقُونَ»

19

233، 234

«يُسَبِّحُ لَهُ مَنْ فِي السَّمٰوٰتِ وَ الْأَرْضِ ...»

24

100

. جمعه (62)

«كَمَثَلِ الْجَمَارِ»

5

230

. منافقون (63)

«وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ»

8

135

. تغابن (64)

«إِنَّ مِنْ أَرْوَ جِكُمْ وَ أَوْلَادِكُمْ عَدُوًّا لَكُمْ»

14

278

. قلم (68)

«أَفَنَجْعَلُ الْمُسْلِمِينَ كَالْمُجْرِمِينَ»

35

269

. جن (72)

«فَكَانُوا لِحُجَّتِهِمْ حَطَبًا»

15

286

ارزش ها و لغزشهای نفس، ص: 349

. مدثر (74)

«كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ»

38

127

«إِلَّا أَصْحَابَ الْيَمِينِ»

39

127

«فِي جَنَّةٍ يَتَسَاءَلُونَ»

40

297

«عَنِ الْمُحْرِمِينَ»

41

297

«مَا سَلَكَكُمْ فِي سَقَرٍ»

42

297

«وَكُنَّا نُحْوِضُ مَعَ الْحَائِضِينَ»

45

298

«فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشُّفَعَاءِ»

48

177، 273

. انسان (76)

«و سَتَهُمْ رَبُّهُمْ شَرَاباً طَهُوراً»

21

136

. نازعات (79)

«فَأَمَّا مَنْ طَعَى»

37

329

«وَءَاثَرَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا»

38

329

«فَإِنَّ الْجَحِيمَ هِيَ الْمَأْوَى»

39

329

«وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَى»

40

126

«فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَى»



41

126

. عبس (80)

«وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ مُّسْفِرَةٌ»

38

88

«صَاحِكَةٌ مُّسْتَبْشِرَةٌ»

39

88

. تکویر (81)

«وَإِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ»

2

84

ارزش ها و لغزشهای نفس، ص: 350

. بروج (85)

«وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْبُرُوجِ»

1

204

«وَالْيَوْمِ الْمَوْعُودِ»

2

204

«وَشَاهِدٍ وَمَشْهُودٍ»

3

204

«فُقَيْلِ أَصْحَابِ الْأَخْذُودِ»

4

204

«وَهُمْ عَلَىٰ مَا يَفْعَلُونَ بِالْمُؤْمِنِينَ شُهُودٌ»

7

204، 205

«وَمَا نَقَمُوا مِنْهُمْ إِلَّا أَن يُؤْمِنُوا بِاللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ»

8

205

. طارق (86)

«يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ»

31

126

. فجر (89)

«وَالْفَجْرِ»

1

188

«وَلَيَالٍ عَشْرٍ»

2

188

«وَفِرْعَوْنَ ذِي الْأَوْتَادِ»

10

169

«الَّذِينَ طَعَوْا فِي الْبِلَادِ»

11

169

«فَأَكْثَرُوا فِيهَا الْفَسَادَ»

12

169

«يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ»

27

314، 223

«ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً»

28

314، 223

. تَبِينَ (95)

«لَكُمْ رَدْدُنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ»

5

286، 249

. بَيْنَهُ (98)

«أُولَٰئِكَ هُم شَرُّ الْبَرِيَّةِ»

6

230

. زلزله (99)

«إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا»

1

63

«وَأُخْرِجَتِ الْأَرْضُ أَنْعَامَهَا»

2

63

«وَقَالَ الْإِنْسَانُ مَا لَهَا»

3

63

«يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا»

4

63

«يَوْمَئِذٍ يَصُدُّرُ النَّاسُ أَسْتَاتًا لِيُرَوْا أَعْمَالَهُمْ»

6

64

. ماعون (107)»

«فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ»

4

111، 285

«الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ»

5

111

«الَّذِينَ هُمْ يُرَاءُونَ»

6

111

. مسد (111)

«تَبَّتْ يَدَا أَبِي هَبٍ وَتَبَّ»

1

223

. ناس (114)

«الَّذِي يُوسِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ»

5

251

ارزش ها و لغزشهای نفس، ص: 352

فهرست روایات

روایت

معصوم

صفحه

«ابواه یهودانه و یُنصِرانه و یُمجِسانه»

رسول الله صلی الله علیه و آله

166

«اسْتُرْ ذَهَبَكَ وَ ذَهَابَكَ وَ مَدَّهَبَكَ»

از کلام حکماء

202

«استغفر الله العظيم»

دعای ماه رمضان

179

«اعدى عدوك نفسك التي بين جنبيك»

رسول الله صلی الله علیه و آله

279، 79

«اغثني يا غياث المستغيثين»

دعای ماه رمضان

179

«أَلَا أَعْلَمُكَ خِصَالًا أَرْبَعٌ؟ إِنْ أَنْتَ حَفِظْتَهُنَّ نِلْتَ مِنْ النِّجَاةِ وَإِنْ ضَيَعْتَهُنَّ فَاتَكَ الدَّارَانِ لَا غِنَىٰ أَكْبَرُ مِنَ الْعَقْلِ... وَ لَا عَيْشَ أَلَدُّ مِنْ حُسْنِ الْخُلُقِ»

امیرالمؤمنین علیه السلام

142، 147، 148

«اللَّهُ بِحَقِّ عَلِيِّ عِنْدَكَ إِغْفِرْ لِعَلِيِّ»

رسول الله صلى الله عليه و آله

51

«اللَّهُمَّ أَذِقْنَا حَلَاوَةَ وَدَّكَ»

مناجاة المطيعين

71

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ الْأَمْنَ وَالْإِيمَانَ بِكَ وَالتَّصَدِيقَ بِنَبِيِّكَ وَالْعَافِيَةَ مِنْ جَمِيعِ الْبَلَاءِ وَ الشُّكْرَ عَلَى الْعَافِيَةِ وَالْغِنَى عَنْ شِرَارِ النَّاسِ»

رسول الله صلى الله عليه و آله

201

«اللَّهُمَّ بِرَحْمَتِكَ الَّتِي وَسَعَتْ كُلَّ شَيْءٍ»



دعای کمیل

224

«الهی ما عبدتك خوفاً من عقابك و لا طمعاً فی ثوابك»

امیرالمؤمنین علیه السلام

220

«أنا أملح منه»

رسول الله صلی الله علیه و آله

50

«أَنْتَ الَّذِي أَزَلْتَ الْأَعْيَارَ عَنْ قُلُوبِ أَجْبَائِكَ حَتَّى لَمْ يُجِبُوا سِوَاكَ»

دعای عرفه

223

ارزش ها و لغزشهای نفس، ص: 354

«إِنَّ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حُجَّتَيْنِ: حُجَّةً ظَاهِرَةً وَحُجَّةً بَاطِنَةً...»

امام کاظم علیه السلام

272

«إِنَّ اللَّهَ لَا يَنْظُرُ إِلَى صُورِكُمْ وَ لَا إِلَى أَمْوَالِكُمْ وَ لَكِنْ يَنْظُرُ إِلَى قُلُوبِكُمْ وَ أَعْمَالِكُمْ»

رسول الله صلی الله علیه و آله

41

«إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ»

رسول الله صلى الله عليه و آله

57

«بُؤْجُودِهِ تَبَتَّتِ الْأَرْضُ وَالسَّمَاءُ»

امام صادق عليه السلام

81

«رَبَّنَا لَا تُعَذِّبْنَا بِذُنُوبِ الْأَدَمِيِّينَ»

امام صادق عليه السلام

192

«سَيِّدِي لَعَلَّكَ عَنِ بَابِكَ طَرَدْتَنِي وَ عَنِ خِدْمَتِكَ حَبَبْتَنِي أَوْ لَعَلَّكَ رَأَيْتَنِي مُسْتَحِفًّا بِحَقِّكَ فَأَقْصَيْتَنِي... أَوْ لَعَلَّكَ بَجُرْمِي وَ جَرِيرَتِي كَافَيْتَنِي»

دعای سحر

امام سجاد عليه السلام

335 - 333

«الصوم لى و أنا أجزى»

رسول الله صلى الله عليه و آله

27

«طُولُ الْعَمْرِ فِي طَاعَةِ اللَّهِ»

رسول الله صلى الله عليه و آله

309

«عَبْدِي أَطْعِنِي حَتَّى أَجْعَلَكَ مَثَلِي»

حدیث قدسی

45

«الْعَقْلُ مَا عُيِدَ بِهِ الرَّحْمَانُ وَاكْتُسِبَ بِهِ الْجَنَانُ»

امیرالمؤمنین علیه السلام

142

«عَلَى الْعَاقِلِ أَنْ يَكُونَ لَهُ سَاعَاتٌ سَاعَةٌ يُنَاجِي فِيهَا رَبَّهُ وَسَاعَةٌ يُجَاسِبُ فِيهَا نَفْسَهُ وَسَاعَةٌ يَتَفَكَّرُ فِيهَا صَنَعَ اللَّهُ عِزَّ وَجَلَّ»

رسول الله صلى الله عليه و آله

302 - 301

«عَنْ عُمَرَ كَيْفَ أُنْتَبِهُ»

رسول الله صلى الله عليه و آله

298

«فَإِنَّهُ يَعْلَمُ إِنِّي أَحَبُّ الصَّلَاةِ لَهُ وَتِلَاوَةُ كِتَابِهِ»

امام حسین علیه السلام

73

«فزت و رب الكعبه»

امیرالمؤمنین علیه السلام

222

«فَاسْتَنْطِفُوهُ و لن ينطق و لكن أُخبركم عنه ألا انّ فيه عِلْمٌ ما يَأْتِي و الحديث عَن الماضي و دواء دائكم»

امیرالمؤمنین علیه السلام

64، 59، 58

«فَالصُّورَةُ صُورَةُ انْسان وَالْقَلْبُ قَلْبُ حَيوان»

امیرالمؤمنین علیه السلام

274، 123

«فَكَيْفَ اصْبِرُ عَلَى فِرَاقِكَ»

دعای کمیل

221، 194

«فَهَبْنِي يَا الهی و سیدی صبرت على عذابك»

دعای کمیل

221، 220

«الكریم بن الكریم بن الكریم یوسف بن یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم»

رسول الله صلى الله عليه و آله

219، 47

«كُلُّكُمْ رَاعٍ وَكُلُّكُمْ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ»

رسول الله صلى الله عليه و آله

147

ارزش ها و لغزشهای نفس، ص: 355

«كُمْ مِنْ قَبِيحٍ سَتَرْتَهُ... وَكُمْ مِنْ نِنَاءٍ جَمِيلٍ لَسْتُ أَهْلًا لَهُ نَشَرْتَهُ»

دعای کمیل

303 - 302

«لَأَنْ يَهْدِيَ اللَّهُ عَلَيَّ يَدَيْكَ رَجُلًا خَيْرٌ لَكَ بِمَا طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ أَوْ غَرَبَتْ»

رسول الله صلى الله عليه و آله

290

«لَايَ الْأُمُورِ إِلَيْكَ أَشْكُو وَلِمَا مِنْهَا اضْجَعُ وَأَبْكِي، لِأَلِيمِ الْعَذَابِ وَشِدَّتِهِ أَمْ لَطُولِ الْبَلَاءِ وَمُدَّتِهِ...»

دعای کمیل

193

«الْمُؤْمِنُ مِنْ نَفْسِهِ فِي شُغْلٍ وَ النَّاسُ مِنْهُ فِي رَاحَةٍ»

امیرالمؤمنین علیه السلام

82

«ما أَحْلَصَ عَبْدٌ لِلَّهِ عِزًّا وَ جَلَّ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا إِلَّا جَرَتْ يَنَابِيعُ الْحِكْمَةِ مِنْ قَلْبِهِ عَلَى لِسَانِهِ»

138 ؟

«ما عَبْدناكَ حَقَّ عِبادَتِكَ وَمَا عَرَفناكَ حَقَّ مَعْرِفَتِكَ»

رسول الله صلى الله عليه و آله

148

«ما فَرَّقَ بَيْنَكُمْ إِلَّا حُبُّ السَّرَائِرِ وَ سُوءُ الضَّمَائِرِ»

امیرالمؤمنین علیه السلام

156

«مَنْ أَصْبَحَ وَلَا يَهْتَمُّ بِأُمُورِ الْمُسْلِمِينَ، فَلَيْسَ بِمُسْلِمٍ»

رسول الله صلى الله عليه و آله

181

«الناقص ملعون»

رسول الله صلى الله عليه و آله

47، 46

«وَقِفُوا أَسْمَاعَهُمْ عَلَى الْعِلْمِ النَّافِعِ لَهُمْ»

امیرالمؤمنین علیه السلام

167

«هذا مقامُ العائِدِ بِكَ مِنَ النارِ»

رسول الله صلى الله عليه و آله

162

«هَلَكَ الْعَامِلُونَ إِلَّا الْعَابِدُونَ وَ هَلَكَ الْعَابِدُونَ إِلَّا الْعَامِلُونَ... وَ أَنَّ الْمُؤْمِنِينَ لَعَلَى خَطَرٍ عَظِيمٍ»

امیرالمؤمنین علیه السلام

99

«يا اجوَد من سُئِلَ يا اَكْرَمَ من اعطِيَ... اِنَّكَ تَقْتِي وَرَجَائِي»

دعای شب جمعه

192 - 193

«يا اللهُ يا رَحْمَنُ يا رَحِيمُ يا ذا الجلالِ وَالْاِكْرَامِ يا اللهُ اَنْتَ الَّذِي لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ»

دعای شب جمعه

192

«يا دائِمَ الْفَضْلِ عَلَي الْبِرِّيَّةِ»

دعای شب جمعه

271

«يا نَفْسُ لا تَخْشِي مِنَ الْكُفَّارِ»

قمر بنی هاشم

274

ارزش ها و لغزشهای نفس، ص: 356

فهرست اشعار

مصراع اول

سراینده

صفحه

آتش عشق از من دیوانه پرس

87 ؟

آسمان بار امانت نتوانست کشید

حافظ شیرازی

48

آن یکی خورشید علیین بود

مولوی

315

آن یکی نوری ز هر عیبی بری

مولوی



317 - 316

از کوزه همان تراود که در اوست

کلیم کاشانی

153

ای باد صبا به پیام کسی

شیخ بهابی

75 - 74

ای دریده پوستین یوسفان

مولوی

277

ای نسیم سحر آرامگه یار کجاست

حافظ شیرازی

183

به خواب بگو که امشب میا به دیدن من

162 ؟

بی گناهی کم گناهی نیست در دیوان عشق

صائب تبریزی

203

تو برای وصل کردن آمدی

مولوی

252

تو ذوق لعل خوبان را چه دانی

صائب تبریزی

61

چون خدا خواهد که ما را یاری کند

مولوی

262

دید موسی کافری اندر رهی

ملا احمد نراقی

254 - 252

ذره ذره کاندترین ارض و سماست

مولوی

111 - 110

رسد آدمی به جایی که به جز خدا نبیند

سعدی شیرازی

100

زیبکم در گوش کن تا نشنوم

سعدی شیرازی

222

سحرگه رهروی در سرزمینی

حافظ شیرازی

138

شب آمد شب رفیق دردمندان

188 ؟

شب آمد شب که نالد عاشق زار

188 ؟

ارزش ها و لغزشهای نفس، ص: 358

شنیدم گوسفندی را بزرگی

سعدی شیرازی

276

طفیل هستی عشق اند آدمی و پری

حافظ شیرازی

258

عشق که بازار بُنان جای اوست

69 ؟

غرق گنه ناامید مشو ز دربار ما

246 ؟

گر بماندیم زنده بردوزیم

87 ؟

گر به ره عشق در آتش خوش است

70 - 69 ؟

ما سمیعیم و بصیریم و خوشیم

مولوی

101

مجلس تمام شد و به آخر رسید عمر

303 ؟

من کی ام لیلی، لیلی کیست من

115 ؟

من نکردم امر تا سودی کنم

مولوی

262

من همان دم که وضو ساختم از چشمه عشق

حافظ شیرازی

330

وَاللّٰهِ اِنْ قَطَعْتُمْ بَيْنِي

حضرت ابوالفضل علیه السلام

183

هر که آمد به جهان، نقش خرابی دارد

حافظ شیرازی

184

هر که کند روی طلب سوی او

68 ؟

يك دو سه يار همدم و همراز

62 ؟

فهرست اعلام

آدم علیه السلام 92، 283، 284، 285، 286

آل محمد، اهل بیت، ائمه معصومین علیهم السلام 21، 41، 55، 57، 58، 63، 67، 79، 82، 83، 91،  
105، 119، 133، 136، 141، 153، 165، 175، 176، 178، 187، 197، 203، 211، 229،  
231، 232، 237، 241، 249، 257، 267، 270، 271، 283، 284، 295، 301، 307، 309،  
321، 331

آل یعقوب علیهم السلام 44

آملی، سیدحیدر 96

آمنه، مادر پیامبر صلی الله علیه و آله 287

ابراهیم علیه السلام 41، 44، 45، 49، 137، 175، 193، 219، 225، 287

ابراهیم جمال 238

ابن عباس 97

ابن ملجم مرادی 112، 222

ابوبصیر 190

وبکر 259، 326

ابوذر 200

ابوحمره ثمالی 68

ابوظالب علیه السلام 50

ابولهب 32

ابهری، حاج هادی 60

ابی بن خلف 251

اسحاق علیه السلام 41، 44، 45، 137، 169، 175، 219، 225

اصحاب کهف 156، 286

ام سلمه 114

امام حسن مجتبی علیه السلام 61، 68، 141، 147، 225، 313، 334

امام حسین، سیدالشهداء، اباعبدالله علیه السلام 27، 31، 32، 60، 68، 73، 84، 87، 114، 135، 147،  
156، 182، 194، 223، 225، 243، 244، 245، 285، 286، 301، 313، 334

امام رضا علیه السلام 82، 83، 244

امام سجاده، زین العابدین علیه السلام 68، 84، 144، 237، 245، 333

امام صادق علیه السلام 28، 33، 126، 176، 179، 190، 191، 192، 308، 332

امام علی، امیرالمؤمنین علیه السلام 32، 51، 55، 58، 61، 68، 72، 73، 93، 97، 99، 105، 112، 114،  
135، 139، 141، 143، 147، 156، 167، 189، 190، 193، 200، 203، 220، 221، 222،  
224، 225، 239، 240، 259

ارزش ها و لغزشهای نفس، ص: 360

263، 274، 285، 290، 315، 322، 326، 334

امام کاظم، موسی بن جعفر علیه السلام 62، 203، 238، 271، 274، 275

امام محمدباقر علیه السلام 60، 125، 135

امام مهدی، امام زمان علیه السلام 28، 63، 241، 279

ام کلثوم 313

امیرکبیر، میرزا تقی خان 145، 146، 147

انبیاء، پیامبران علیهم السلام 59، 68، 80، 127، 128، 145، 178، 188، 205، 219، 222، 232،  
233، 237، 241، 257، 267، 270، 271، 272، 277، 279، 284، 299، 301، 309

انبیای اولوالعزم 80

انیشتین 100

اهل سنت، اهل تسنن 51، 97، 143

ایوب علیه السلام 156

برادران یوسف علیه السلام 124، 271، 272، 274، 275، 316

بروجردی، آیت الله 310، 313

بلال 32

بنی اسرائیل 324

بنی امیه 243

بنیامین 271

بنی العباس 203

پیامبر، محمد، رسول الله صلی الله علیه و آله 21، 22، 23، 27، 28، 32، 35، 41، 45، 46، 47، 49، 50،  
51، 55، 57، 58، 59، 63، 67، 72، 79، 83، 91، 100، 101، 105، 114، 115، 119، 133،



136، 141، 148، 153، 156، 165، 166، 175، 176، 178، 180، 187، 193، 197، 200،  
211، 221، 224، 229، 231، 249، 250، 251، 257، 260، 261، 267، 273، 278، 283،  
285، 287، 290، 295، 298، 301، 307، 309، 321، 326، 334

حبیب بن مظاهر 48، 243

حجر بن عدی 61، 225

حر بن یزید ریاحی 137، 244، 245

حکیم، آیت الله سید محسن 94

حواء علیها السلام 284، 285، 286

خدیحہ علیها السلام 49، 50

درچہای، آیت الله سید محمدباقر 310

دقیانوس 157

ذونواس 204، 205

راحیل، مادر حضرت یوسف علیہ السلام 198، 271، 272

رشید ہجری 225

رومی، جلال الدین 315

زلیخا 68، 85، 101، 105، 106، 110، 112، 121، 133، 154، 168، 176، 202، 218، 276،  
277، 288، 291، 315، 321، 322، 327، 328، 329، 330

زن یزید 182

زینب علیها السلام 162، 182، 225، 313

سامری 323، 325

سبیطیان 169

سعدی شیرازی 222

سلطان آبادی، آخوند ملافتحعلی 95، 98

ارزش ها و لغزشهای نفس، ص: 361

سلمان 48، 200

شامیان 68، 222

شعیب علیه السلام 170

شمر 288

شوشتری، شیخ جعفر 299، 301

شیخ بهایی 74

صاحب ریاض 85، 86، 87

صدر، آیت الله سیداسماعیل 95

صهیونیستها 288

طباطبائی، علامه 96

طوسی، خواجه نصیرالدین 62

عایشه 222

عبدالله، پدر پیامبر صلی الله علیه و آله 287

عثمان 112

عزیز مصر 134، 171

عقیل بن ابی طالب 143، 144

علی، فرزند حر بن یزید ریاحی 245

علی بن یقطین 238

علی اکبر علیه السلام 183، 193، 243

عمار یاسر 225

عمر 259

عیسی علیه السلام 189، 190، 204، 205، 258، 287، 316

فاطمه زهرا علیها السلام 50، 68، 162، 183، 222، 243، 285، 313، 326، 334

فخر رازی 97

فرزندان یعقوب علیه السلام 192

فرعون 168، 169، 171، 242، 243، 244، 262

فرعونیان 324

فیض، ملا محسن 86

قائم مقام فراهانی 146

قبطیان 169

قزوینی، ملا طاهر 86

قشقائی، جهانگیرخان 310

قمر بنی هاشم علیه السلام 73، 225، 243، 245، 273

کاشانی، آخوند ملا محمد 312

کلباسی، آیت الله 310

کلیم کاشانی 153

لنین 216، 217

مالک اشتر 225

مریم علیها السلام 189

مسلم بن عقیل 143

مسلم بن عوسجه 48

مسیح علیه السلام / عیسی علیه السلام

معاویه 203، 222

مقداد 200

موسی علیه السلام 168، 169، 170، 171، 242، 244، 252، 253، 254، 262، 287، 323، 325

میثم تمار 114

میرزا جواد آقا 62

میلابنی، آیت الله 60

ناصرالدین شاه قاجار 146، 203

نخست وزیر انگلستان 203

نراقی، ملا احمد 99، 252

نوح علیه السلام 137

ارزش ها و لغزشهای نفس، ص: 362

هارون علیه السلام 242

هارون الرشید 238

هگل 216

یاران بنی امیه 243

یزید 182

یزیدیان 243

یعقوب علیه السلام 45، 46، 49، 99، 124، 137، 169، 175، 192، 199، 201، 219، 225، 271،  
272، 275

یوسف علیه السلام 21، 22، 41، 43، 44، 45، 46، 47، 48، 49، 50، 51، 64، 67، 68، 79، 84،  
85، 99، 101، 105، 107، 108، 110، 112، 121، 124، 127، 129، 133، 134، 137، 154

156، 168، 172، 175، 198، 199، 201، 202، 203، 218، 219، 225، 267، 271، 272،  
273، 275، 276، 277، 279، 287، 288، 291، 309، 313، 315، 316، 321، 327، 328،  
329، 330

فهرست جاها

آسیا 219

آفریقا 219

آلمان 146

آمریکا 122، 155، 219

اروپا 92، 122، 219

اصفهان 310

انگلیس 146، 147، 203

ایران 147، 154

بروجرد 313

بغداد 60

بوین زهرا 86

تهران 19، 39، 53، 65، 77، 89، 103، 117، 131، 139، 151، 163، 173، 179، 180، 185،  
195، 209، 227، 247، 255، 265، 281، 288، 293، 305، 319

حسینیه هدایت - تهران 19، 39، 53، 65، 77، 89، 103، 117، 131، 139، 151، 163، 173، 185،  
195، 209، 227، 247، 255، 265، 281، 293، 305، 319

خراسان 82

رود نیل 324

روس 146

ژاپن 147

ساوه 86

شام 245، 49، 60

صحرای عرفات 223

صفا 307

قبرستان بقیع 125

قزوین 86

قم 86

کاشان 86

کاظمین 62

کربلا 273، 60

کنعان 289، 218، 198

کوفه 245، 137، 114

کوه طور 253، 252، 170

مدینه 112، 114، 238، 245

مروه 307

مسجد الاقصی 188

مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله 27

مسجد الحرام 26، 188، 251

مشهد 288

مصر 23، 45، 67، 81، 100، 121، 134، 137، 168، 171، 175، 218، 272، 289، 309، 316

ارزش ها و لغزشهای نفس، ص: 364

مکه 28، 50، 238، 244، 259

نجران 204

نجف 62

یمن 112، 204، 245، 290

کتابنامه

1. قرآن کریم، ترجمه استاد انصاریان

2. آشنای با قرآن، شهید مرتضی مطهری، انتشارات صدرا، قم 1381 ه. ش

3. الإحتجاج، ابومنصور احمد بن علی طبرسی، 1 جلد، نشر مرتضی، مشهد مقدس، 1403 ه. ق

4. الإختصاص، شیخ مفید، 1 جلد، انتشارات کنگره جهانی شیخ مفید قم، 1413 ه. ق



5. الإرشاد، شيخ مفيد، 2 جلد در يك مجلد، انتشارات كنگره جهاني شيخ مفيد، قم، 1413 هـ. ق
6. إرشاد القلوب، حسن بن ابى الحسن ديلمى، دو جلد در يك مجلد، انتشارات شريف رضى، 1412 هـ. ق
7. اطيب البيان في تفسير القرآن، سيد عبدالحسين طيب، ناشر: انتشارات اسلام، تهران، 1378 هـ. ش
8. إقبال الأعمال، سيد على بن موسى بن طاوس، 1 جلد، دار الكتب الإسلامية، تهران، 1367 هـ. ش
9. أعلام الدين، حسن بن ابى الحسن ديلمى، 1 جلد، مؤسسه آل البيت عليهم السلام، قم، 1408 هـ. ق
10. أعيان الشيعة، سيد محسن امين، 11 جلد، ناشر: دار التعارف للمطبوعات، بيروت
11. الأمالي، شيخ صدوق، 1 جلد، انتشارات كتابخانه اسلاميه، 1362 هـ. ش
12. الأمالي، شيخ طوسى، يك جلد، انتشارات دارالثقافة قم، 1414 هـ. ق
13. الأمالي، شيخ مفيد، يك جلد، انتشارات كنگره جهاني شيخ مفيد قم، 1413 هـ. ق
14. بحار الأنوار، علامه مجلسى، 110 جلد، مؤسسة الوفاء بيروت، لبنان، 1404 هـ. ق
15. البرهان في تفسير القرآن، سيد هاشم بحراني، قرن يازدهم، ناشر: بنياد بعثت، تهران، 1416 هـ. ق
16. التحفة السنية (مخطوط)، سيد عبد الله جزائرى، تحقيق شرح الجزائرى، فقه شيعه بعد از قرن هشتم
17. تحرير المواعظ العددية، على مشكينى، ناشر: الهادى
18. تفسير اثنا عشرى، حسينى شاه عبدالعظيمى، ناشر: انتشارات ميقات، تهران 1363
19. تفسير العياشى، محمد بن مسعود عياشى، 2 جلد، چاپخانه علميه، تهران، 1380 هـ. ق
20. تفسير المحيط الأعظم و البحر الخضم، سيد حيدر آملى، ناشر: سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد اسلامى، تهران، 1422 هـ. ق
21. تفسير امام عسكرى عليه السلام، منسوب به امام حسن عسكرى عليه السلام، يك جلد، انتشارات مدرسه امام

## ارزش ها و لغزشهای نفس، ص: 366

مهدی علیه السلام، قم، 1409 ه. ق

22. تفسیر قمی، علی بن ابراهیم بن هاشم قمی، 2 جلد، مؤسسه دارالکتاب، قم، 1404 ه. ق
23. تفسیر منهج الصادقین فی الزام المخالفین، ملا فتح الله کاشانی، کتابفروشی محمد حسن علمی، تهران 1336 ه. ش
24. تفسیر نمونه، ناصر مکارم شیرازی، ناشر: دار الکتب الإسلامية، تهران، 1374 ه. ش
25. تفسیر نور الثقلین، عبد علی بن جمعه عروسی حویزی، ناشر: انتشارات اسماعیلیان، قم، 1415 ه. ق
26. التهذیب، شیخ طوسی، 10 جلد، دار الکتب الإسلامية، تهران، 1365 ه. ش
27. ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، شیخ صدوق، 1 جلد، ناشر: دار الرضی، 386 ه. ق
28. جامع الأخبار، تاج الدین شعیری، 1 جلد، انتشارات رضی، قم، 1363 ه. ش
29. الجواهر السنیة - کلیات حدیث قدسی، محدث عاملی - زین العابدین کاظمی خلخالی، ناشر: انتشارات دهقان
30. الحدیث روایات تربیتی، محمد تقی فلسفی، 3 جلدی، ناشر: دفتر نشر فرهنگ اسلامی
31. الخصال، شیخ صدوق، دو جلد در یک مجلد، انتشارات جامعه مدرسین، قم، 1403 ه. ق
32. دائرة المعارف تشیع، چاپ وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ناشر: شهید سعید محبی
33. رجال الکشی، محمد بن عمر کشی، 1 جلد، انتشارات دانشگاه مشهد، 1348 ه. ش
34. رسائل ومقالات، الشیخ جعفر السبحانی ناشر: مؤسسة الإمام الصادق علیه السلام، قم
35. روضة الواعظین، محمد بن حسن فتال نیشابوری، 1 جلد، انتشارات رضی، قم
36. السنن الکبری، النسائی، ناشر: دار الکتب العلمیة، بیروت 1411 ه. ق

37. شجرة طوبى، الشيخ محمد مهدي الحائري، ناشر: منشورات المكتبة الحيدرية ومطبعتها عليه السلام، النجف الأشرف، 1385

38. شرح نهج البلاغة، ابن أبي الحديد ناشر: دار إحياء الكتب العربية، عيسى البابي الحلبي و شركا، 1378 هـ. ش

39. شواهد التنزيل، حاكم حسانى، 2 جلد، مؤسسه چاپ و نشر، 1411 هـ. ق

40. عوالى اللآلى، ابن ابى جمهور احسائى، 4 جلد، انتشارات سيد الشهداء عليه السلام، قم، 1405 هـ. ق

41. عيون أخبار الرضا عليه السلام، شيخ صدوق، 2 جلد در يك مجلد، انتشارات جهان، 1378 هـ. ق

42. غرر الحكم و درر الكلم، عبدالواحد بن محمد تميمى آمدى، 1 جلد، انتشارات دفتر تبليغات اسلامى، قم، 1366 هـ. ق

43. الفرقان فى تفسير القرآن بالقرآن، محمد صادقى تهرانى، انتشارات فرهنگ اسلامى، قم 1365 ش

### ارزش ها و لغزشهای نفس، ص: 367

44. فرهنگ فارسى، محمد معین، چاپخانه سپهر، انتشارات امیر کبیر، تهران 1381

45. فلاح السائل، سيد على بن موسى بن طاوس، 1 جلد، انتشارات دفتر تبليغات اسلامى، قم

46. الكافي، كلينى، 8 جلد، دار الكتب الإسلامية، تهران، 1365 هـ. ش

47. كشف الأسرار و عدة الأبرار، رشيد الدين ميبدي - احمد بن ابى سعد، ناشر: انتشارات اميرکبير، تهران، 1371 هـ. ش

48. كشف الغمة، على بن عيسى إربلى، 2 جلد، چاپ مكتبة بنى هاشمى، تبريز، 1381 هـ. ق

49. كنز العمال، المتقى الهندى، 16 جلد، مصادر عامه، نشر مؤسسه الرساله، بيروت، 1409

50. اللهوف، سيد على بن موسى بن طاوس، 1 جلد، انتشارات جهان، تهران، 1348 هـ. ش

51. مجمع البيان في تفسير القرآن، طبرسي فضل بن حسن، انتشارات ناصر خسرو، تهران 1372 هـ. ش
52. مجمع النورين، الشيخ أبو الحسن المرندي، طبعة حجرية
53. المحاسن، احمد بن محمد بن خالد برقي، 1 جلد، دار الكتب الإسلامية قم، 1371 هـ. ق
54. مستدرکات أعيان الشيعة، سيد حسن امين، 7 جلد، ناشر: دار التعارف للمطبوعات، بيروت
55. مستدرک الوسائل، محدث نوري، 18 جلد، مؤسسه آل البيت عليهم السلام، قم، 1408 هـ. ق
56. مشکاة الأنوار، ابوالفضل علي بن حسن طبرسي، 1 جلد، کتابخانه حيدريه، نجف اشرف، 1385 هـ. ق
57. المصباح، ابراهيم بن علي عاملي كفعمي، 1 جلد، انتشارات رضی، قم، 1405 هـ. ق
58. مصباح الشريعة، امام صادق عليه السلام، 1 جلد، مؤسسة الأعلمي للمطبوعات، 1400 هـ. ق
59. مصباح المتهدج، شيخ طوسي، 1 جلد، مؤسسه فقه الشيعة، بيروت، 1411 هـ. ق
60. معارف و معاريف، حسيني دشتي، مصطفي، مؤسسه فرهنگي آرايه
61. معالي السبطين، شيخ محمد مهدي مازندراني حائري، مكتبة الشريف الرضي، قم 1405 هـ. ق
62. مفردات، الراغب الاصفهاني، دفتر نشر الكتاب، تهران
63. مكارم الأخلاق، رضی الدين حسن بن فضل طبرسي، 1 جلد، انتشارات شريف رضی، قم، 1412 ق
64. مناقب آل أبي طالب عليه السلام، ابن شهر آشوب مازندراني، 4 جلد، مؤسسه انتشارات علامه، قم، 1379 هـ. ق
65. من لا يحضره الفقيه، شيخ صدوق، 4 جلد، انتشارات جامعه مدرسین، قم، 1413 هـ. ق
66. موسوعة طبقات الفقهاء، شيخ جعفر سبحاني، 15 جلدی، ناشر: مؤسسه امام صادق، قم

67. المیزان فی تفسیر القرآن، سید محمد حسین طباطبایی، ناشر: دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه، قم  
1417 هـ. ق

68. نخب البلاغه، ترجمه استاد انصاریان

ارزش ها و لغزشهای نفس، ص: 368

69. نخب الفصاحة مجموعه کلمات قصار حضرت رسول صلی الله علیه و آله، ابو القاسم پاینده (معاصر)، ناشر: دنیای  
دانش

70. وسائل الشیعة، شیخ حر عاملی، 29 جلد، مؤسسه آل البيت علیهم السلام، قم، 1409 هـ. ق

71. ینایع المودة لذوی القربی، القندوزی، انتشارات دار الاسوه، 1416 هـ. ق